



11987

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

جمهوری اسلامی ایران

کتاب: اخلاق و معاصی (نوار التورین)

مؤلف: تاج

مترجم:

شماره قفسه: ۱۵۴۵

شماره ثبت کتاب: ۹۰۵۵۸

11987

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

جمهوری اسلامی ایران

کتاب: اخلاق و معاصی (نوار التورین)

مؤلف: تاج

مترجم:

شماره قفسه: ۱۵۴۵

شماره ثبت کتاب: ۹۰۵۵۸











آرایش آسمانند و علمای امت من زینة امت هستند  
**حکایت** شیخ منصور عتار بن رکی بخوابید و گفت  
خدای تعالی با توجه معامله کرد گفت مرا خطاب آمد که یا  
بسیار بارگناه محضرت ما آمدی ولیکن همه از تو گذشتیم  
و قلم عفو در جبهه اعمال تو در کشیدیم از برای آنکه  
تو همه از فضل ما می گفتی و ما را در دل بندگان ما دوست  
می گردانیدی و جهد می کردی تا بندگان ما دوست  
گیرند و اهل علم و حق کو یانرا دوست محو داشتی ای  
فرشتگان اینجا کسی نهید تا ما را در دل ملائکه دوست گرداند چنانکه در  
دل خلایق دوست گردانید **حکایت** یکی از اهل علم را رحمة الله علیه بیری  
بود پانزده ساله یا شانزده ساله و او را دران پسر دل بستگی بسیار بود  
و بغایت او را دوست داشتی ناگاه آن پسر وفات یافت مرخص خود  
را گفت کار دفن او را بسازید شما باز گذشتیم و من بدتر من

پیری

استاد خود میروم که مبادا امروز در مجلس استاد من علم رود که من  
نشسته باشم و از من فوت شود لاجرم چون در عرض علم آموختم  
چنین بعد از وفات او را بخواب دیدم که در هشت بر در کوشکی  
ایستاده بود سری آن کوشک تا زیر عرش رسید بود پرسیدم  
که این کوشک از آن کیست گفت از آن نیست گفت بچه یافتی این کوشک  
را گفت بر حسن بودن بر تعلیم و تقوی آموختن علم و الله  
اعلم بالصواب الحدیث روی ابن عباس رضی الله عنهما عن  
رسول الله **صلی الله علیه و آله** قال من نازع عالما فکأنما نازع ربنا و من ضل  
عالما فکأنما ضل حجتی و من جالس عالما فکأنما جالس نبی  
و من جالس نبی فی الدنیا جکسه الله تعالی و ما یقیمه معی و من اکر  
عالما فکأنما اکر نبی و من اکر نبی فکأنما اکر الله تعالی و من  
اکر الله تعالی فله الجنة و من اهان عالما فکأنما اهان نبی و من  
اهان نبی فکأنما اهان الله تعالی و من اهان الله فله النار و من ضل

داشت مرا که پیغمبر رخسار داشت و هر که مرا خار داشت خدای  
تعالی را خار داشت باشد و هر که خدای تبارک و تعالی را  
خار داشت باز گشت او بد و زخ باشد و هر که در پیش عالمی  
مبتنی نماز گذارد چنان باشد که در پیش من که مصطفی ام نماز  
گذارد باشد و از پس ابراهیم خلیل **صلوات الله علیه** و یک ساعت  
که عالم بومشکاء خود تکیه کند و در علم ثامن کند فاضل تر  
باشد از هفتاد ساله عبادت که عباد بیار در که در پیش من  
بود و شب نماز و از این جا گفت مصطفی **صلی الله علیه و آله** انظر  
الی و سجود العالم عبادته تکریرت در روی عالم عبادت است  
و همچون گذاردن نماز نافله اگر تو گویی که آن کدام اعلا است که  
تکریرت در روی عبادت است گویم که تو در حق هر عالم  
این گمان بریدن منکر می گوید بدین منکر که از می گوید بدین  
و چه می گوید تو سخن را کنی که حالش چیست در گذاردن سخن

خاف عالم نبی فکأنما ضل حجتی و خلف ابراهیم خلیل الرحمن  
صلوات الله علیه و ساعة تعلم نبی علی قرآنیه یظهر فی علومه  
خیر من عبادته سبعین سنة فاهری حدیث حضرت نبی شوق  
تافد علم و علمای بلای چنین می فرمایند حضرت مصطفی  
**صلی الله علیه و آله** که هر که زیارت کند یکی از علمای امت من را چنان  
باشد که گوی مرا زیارت کرده باشد و هر که دست تو را عالمی را  
و دست بردست وی نهند چنان باشد که دست بردست من  
مضاده باشد و هر که یک زمان در پیش عالم بنشیند محرمت  
چنان باشد که در پیش من نشسته و هر که در دنیا یا من  
نشست و یا ایمان از دنیا برون رفت یا من بود در هشت  
و هر که عالمی را بزرگ داشت مرا بزرگ داشت و هر که مرا بزرگ  
داشت خدای تعالی را بزرگ داشت و بهشت جاودان جای  
وی است و در دنیا خدای تعالی عطا می وی و هر که مرا علم خار

میز



منکر تو در حق هر عالمی کجایان بیکان نیکو کار تو بر لای و بر  
 افعال او متکدر با قول او نکر و هم در علم او فطرکن تا کار تو بر لای  
**حکایت** می آرند که زنیته در منزلت رباطی داشت در بیابانی  
 او را دختر کجا بود بهر دست شل و هر دو پای مقعد و بن  
 مو چشم کور و مادر باین دختر عاجز شده بود و در ماند  
 تنی چند از دزدان و راه زنان در آن بادی و مریاط فرو آمدند  
 بقصد کاسه و آن زن به ایشان بدید با سلاحهای تمام کجایان  
 که ایشان غارت ناپند که بغزای و ند بدان مقدار طعام که میسر  
 شد در پیش ایشان نهاد و بجهت در پیش ایشان با میستاد طعام  
 بخوردند و کاسه و ابرق بیاورد و هر پیش نهاد و درخواست  
 نادرتهای خود در آن کاسه بشویند و آنگاه آن آب است شسته ایشان  
 بیاورد و در دست و پای چشم آن دختر مالید و گریان شد  
 و گریان گریان مناجات می کرد که خدایا ونداج من استین غارتان و

مربوبین

دست ایشان که فرزند مرا عافیت دهی بفرمان خدای تعالی دختر  
 چشم باز کرد و برجست و با مادر رفت و گریخت آن دزدان می بیند  
 آن حال را و آن مناجات او را می شنودند در حال آنکه برایشان افتاد  
 و یکبار گریان شدند و توبه کردند چندین می آرند که هر یکی از ایشان  
 زاهد زمانه گشتند تا بدانی که کجایان نیکو بود در حق دزدان  
 و راه زنان چنین اثر میکند در حق مجالم چگونه باشد اگر می توان  
 علم و عمل علما بروز کار مادر هسان **الحمد لله رب العالمین** و می عبد  
الله ابن عباس رضی الله عنهما عن رسول الله صلى الله عليه وآله  
أمی علما وها وخبای علما وها حکما وها و فی رواية  
وأن الله تعالی غفر للعالم الحکیم أربعین ذنبا قبل أن یعرف  
البین ذنبا واحدا قال علیه السلام ثم قال فإن فی القیامة لصلوات  
وآخرایا وخصی ویدامح یعرف الموع فی عرقه الی شجرة اذنه  
قالوا یا رسول الله صلی الله علیه و آله فم الحیاة فقال علیه السلام

گفت در قیامت احوال و اقوال و حسرت و لذات بر صفتی  
 خواهد بود که مرد بود در عرف خود تا بنا گوش خود غرق شده  
 باشد و خبر ندارد گفتند یا رسول الله خجسته از آن حجه باشد  
 حضرت مصطفی فرمود **صلی الله علیه و آله** که بن نوادر آمدن چه پیش عالم  
 بتواضع در علم و فقه نظیر انبیاء بنی اسرائیل اند نه بار که با ایشان  
 دشمنی نکنی و در آن آنچه گویند مرا ایشان را تکذیب نکنید  
 هر چه از من بشمارسانند ایشان را در آن راست کوی  
 دارید و ایشان را دوست دارید و از دشمن داشتن ایشان  
 پرهیزید که دوست داشتن ایشان از اخلاص است و دشمن  
 داشتن ایشان از نفاق است و تا کسی مؤمن مغفل شود  
 ایشان را دوست ندارد و تا کسی منافق خالص ایشان را دشمن  
 ندارد و آنگاه چنین فرمود که بقیامت مدافعهای امت من  
 با خون شهیدان بسجده مدافعهای از خون شهیدان زیادت

أول الحشر بین یای العلماء وعلما و أمی علما کاتم فی الفقه الانبیاء  
 الا فلا ترد و هم ولا تکر و هم ولا ترد و علیهم قوههم  
 و احبهم و لا تبغضوهم فان جهم اخلاص و بعضهم نفاق  
 ثم قال میداد العلماء یورن مع دمر الشهداء یوم القیمة  
 فتخرج میداد العلماء علی دمر الشهداء ثم قال من احب ان  
 یظفر الی عتقاء الله تعالی فلیظفر الی المتعلمین فی الدنیا  
 نفس محمد بنید ما من متعلم یختلف الی اریعالم الا کتب الله تعالی  
 قد بر عباده سنة و بنی که بکل فکر مکینه فی الجنة و می شوی  
 معقول که و سیدت الملائکة قوه عتقاء من النار فارسی  
 حدیث چنین می فرماید حضرت مصطفی **صلی الله علیه و آله** که دیده کان  
 امت من علماء منند و کنیده کان عالمان امت من حکیمانند  
 از امت من و خدای تعالی از عالم حکیم نیکو خوی چه کلاه در  
 گذارد تا آنکه که از جاهلی بیک کلاه در گذارد آنکه چنین

گفت



زیادت آید با آنکه در باب علم هیچ چیز کمتر از مبدء عالم نیست  
شب هاتار و تکرار کرده اند و جان و میان بهر دو کرده اند  
و بای برگی و فاقه ساخته اند و فراقی عزیزان اختیار کرده اند  
این همه از مبدء زیاد دقت و در باب چهارم هیچ چیز پادشاه از  
خون نیست زیرا که جان در باطن با این همه این درجه کینه  
زیادت می آید در آنچه در باب مهین است زیرا که غازی تیغ میزند  
تا بیکانه را با اسلام و مسلمانان آشنا کند و عالم فکرمی زند تا آتشنا  
و اطاعت و خدمت مولی بدارد پس این اولی تر باشد نگاه فرمود  
هر که خواهد که در آن ذکر و ذکران خدای تعالی کند که از آتش دوزخ  
آزاد کرده است که در طالب علمان نکر که بدان خدای جان محمد  
در قبضه قدرت اوست که هیچ بنده نبود که بامداد بر خیزد و نزدیک  
عالم رود تا آنکه مسئله به پرسد و باید کرد الا حق تعالی را  
که بر دارد و بنده یک ساله عبادت در دینش اعمال او ثبت گردد  
و هر قدر می برای او شهرستان بکند در بهشت و هر نفسی که

میرود آن زمین او را آفرینش میخواهند و بامداد بر می خیزد از  
کناهان شب امزدین بفرمان خداوند تعالی و شبگاه و خسید  
کناهان روز امزدین شده و فرشتگان را این طایفه را می  
بیند می گویند که اینها از ذکر و ذکران خدای تعالی آتش دوزخ  
چون بامداد بنیت علم از خانه بیرون آمدی و بسجده حاضر  
شدی خود را از جمله متعلمان گردانیدی در تحت این  
این واده در آمدی **مکات** این سیرین نعمة الله علیه گفت  
بمسجد آمدی بصر در آمدی و حلقه مردم دیدم یکی  
حلقه و عظمی و تن کی بود و یکی حلقه مطارحه در مسایل فقه  
بادل خود گفت هر که در حلقه و عظمی و تن کی نشیتم باشد که در علم  
کویند و من در اینجا شریک باشم و اگر در حلقه فقه نشیتم باشد که  
مسئله شنوم که نشنوده باشم و یاد گیرم و درین تردد بودم و از  
هر دو حلقه بی گذشتم و جای دیگر نشستم در خواب فرو رفتم  
دیدم که آینده مرا می گویند که چنانچه حلقه مطارحه نشستی که  
جبرئیل علیه السلام با هفتاد هزار فرشته مقرب آمده

سألت عن عبد العلماء أحب إلى الله تعالى من عبادة ألف سنة لا  
يغفر الله تعالى طرفة عين فمن كنت تجلس علم فكأنما أدرك  
جنتي ومن كنت تجلس في قلبك يوم القيمة شرك ولا حساب  
صدق رسول الله حين يفر ما يد حضرت مصطفی علیه السلام من  
سوی را که از وی سؤال کرد که یا رسول الله اگر مجلس علم و نماز  
چنان هم پیش آید بیکد ام ازین دو ست داری که بروم مصطفی  
علیه السلام فرمود که اگر کسی هست که نماز و دین میت قیام نماید  
یا مجلس علم که حاضر شود و از پرسیدن هزار بار **سبحان الله**  
زند داشتن هزار شکر بخواند بیکد ازین هزار بار **سبحان الله**  
و بهتر از آن هزار غزوه کند سال خود بجای آورده مجلس  
علم با نماز جنازه چگو میاسی کنی ندانسته که اگر علم علمها  
نبودی کسی از جان خداوند تعالی ندانسته و از پرسش  
حق تعالی دست بستی و همه نافرمان و طاعتی گشتند و خیر دنیا  
و آخرت دست و شتر دنیا و آخرت در جهل است آنکه  
سایل گفت از غران خواندن فاضل است فرمود چه جای  
مقابله علم قرآن خواندن چه من استیضی علم کند

بودند و در آن حلقه نشسته هر که در آن حلقه با ایشان نشسته بود  
نیک بخت شد که هر کس تفاوت را با او کان بود **فضل علم** در  
فضایل علم روی امیر المؤمنین رضی الله عنه عن رسول الله  
صلی الله علیه و آله قال لرجل من جنی ما له یا رسول الله **صلی الله علیه و آله**  
یمنانه و مجلس علم فاینها احب الیک فقال ان اشهدک فقال لیک  
السلام انما کان مع الجنان من یبعثوا یذین المیت فان حضرو  
مجلس علم خیر من حضور الف جنازة و بکایه الف قبر فیض  
و من قیام الف لیلة للصلوة و من الف حجة سوی الف حجة  
یعنی حجة الاسلام و صلوة الفریضة و من الف غزوة و تغزوها  
فیفسیک و مالک و ان تقع یهذه المشاهد من شهید العالم  
انا علبت ان الله تعالی يطاع بالعلم و خیر الدنیا و الاخرة  
مع العلم و سئل الدنیا و الاخرة مع الجعل فقال الساجد  
و قال ان القرآن ایضا فقال علیه السلام و ما قرأه القرآن یغفر  
علم و ما یغفر علم و ما یغفر علم فاعلم یغفر  
ذلك كله و یؤمنه فاعلم علی ذلك كله اما بعد ان الشیة  
یغفر علی القرآن و القرآن لا یغفر علی الشیة و جلوس



چه قدر دارد و بی علم نماز گذاردن چه قدر دارد و این همه عبادت را علم روشن کند و فضیله آن همه را علم پیدا کند و بتو رسید است که علم را در قرآن تصرف است و قرآن را در علم تصرف نیست ندانی که ناسخ و منسوخ و محکم و مبهم و مشبهات قرآن را بعلم توان دانستن و یک ساعت در پیش عالم نشستن تا علم شیو شود بزید خدای تعالی و دست تر از هزار ساله عبادت کرده که در آن مدت یک ساعت در معصیت نبوده باشد پس هر که مجلس علم را در یافت مجلس مرگ را دریافت که مصطفی صلی الله علیه و آله و هر که مجلس مرگ را دریافت از احوال و انقاع قیامت امین شد و حساب قیامت بر وی آسان شد بدین یک ساعت بشنودن علم مشغول می شود کار حق تعالی کردن با چندین ثواب برابر باشد پس قدر و قیمت مردم بعلم است نه پنی که سک که واپس ترین جانوران آجودان پاره

و این را

علم با او را می شود شکاری شود با سببانان شبانان می گردد و قیمت می گیرد و بیع او را می شود و اگر کسی او را می کشد قیمت واجب کرده پس قیمت آن سک نیست بلکه علم است و علم را بسبب علم و الله اعلم **حکایت** موسی علیه السلام از یکی خود که از پس نماز دعا می کرد و می گفت اللهم توفّر فی وانی و خشی و قار حمتی فیه معنی آنست که خداوند آنرا توفّر کن و نوری گردان و در این تنهایی که بر من رحمت کن و مرا بی مونس مگذار موسی گفت علیه السلام ای جوان مرد آنکه تو می خواهی نصیب ایمان آردی و عملان و آنچه می که کویت بدین صفت بود با عاقلان و متعلمان و خود را از موهبت ایشان که دار و درین حدیث مرده ایست مر شمار که بدین یک ساعت بنشینید و علم بشنودید و خود را از موهبت متعلمان گردانید که در قیامت مستحق این وعده گشتید **حکایت** حبیب عجمی رحمه الله یکی از بزرگان بود هاست یکی وادار خواب بد بعد از وفات وی گفتش نه تو حبیب عجمی گفت چرا جای عجمیت من عجمی در دنیا بودم امروز فصیح ترین

حکایت

حکایت

و مالک اهل بیستم گفت بچه ای می تهر و گرامت یافتی گفت بر وقت مجلس علم و محجرت داشتن علم و علم تا نابلی که مجلس علم چندین قدر دارد آری از جمله ایشان گردان و فرمایا ما را از موهبت ایشان بگویند **الحاکم** روی انس بن مالک رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه و آله قال قال العلماء أمّا ما أُرسل علی عباد الله تعالی ما لم یحیطوا بالسلطان و لم یحیطوا فی الدنیا فقد حاطوا الرسل فاعتریهم و أخذهم و هم قهرا العلماء من زار الامراء و حیر الامراء من زار العلماء و فاک لا یحکمون عند کل عالم الا عالم یدعوهم من الاربیع الى الاربیع من الثانی الى الثانی و من الیکبر الى التواضع و من العداوة الى الصیحة و من التغبیة الى التهدی فارسی حدیث چنین می فرماید حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله که علمای امت من ایمان بغیر اند علم السلام بر بنده کان حق تا انگاه که صورت علم نگاه دارند نگاه داشتن آن است که او را بدینا و صحبت آباء دنیای الوده کنند و در قول امین بود و چون حضرت رسول ایشان را ایمان خواند طاعت ایشان بر امت واجب بود پس چون علم را بصحبت دنیا و اهل دنیا و الوده

کند و این

گویدند از ایشان بدین و کرد ایشان مکرر بد که در رسالت خیات کرده اند انگاه آن را بیان کرد که آلوده گردان آن بود که با سلطان آمیزش کنند و چون بنزدیک سلطان و لشکر بیان آمد شد که رفت آب روی علم بردند مگر این عالم بد سلطان از بهر آمدن مسلمانان و فایده مسلمانان و آردن آن مقدار و زرد که کفایت او بود از طلا که یک تارنج او بر خلق نیست بدان قدر عفو است چون فرض است آن مقدار که سبب بر پای داشتن طاعت است باقی دیگر مر علم را رخصت نیست نه بینی که می فرماید شیخ العلماء من زار الامراء گفت بدترین علما آنانند که بزیارت ائمه می روند و بهترین ائمه آنانند که بزیارت علما می روند و آنرا که بزیارت ائمه می روند از بهر دین می روند و علما که بزیارت ائمه می روند و علما که بزیارت ائمه می روند از بهر دین می روند و علما که بزیارت ائمه می روند از بهر دین می روند و علما که بزیارت ائمه می روند از بهر دین می روند

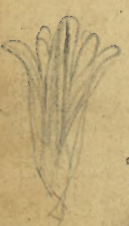
و این



یقین خوانند و درم چنانکه تراد در باب دین شکی و شبهتی  
 ندارند و اگر باشند آن شبهت را از دل تو بیرون برد و ترافیق  
 شود در دین و عاقبت خود همه را از کفر و توحش خواند که کبر از اخلاق  
 فروغ و فرعون نیست و تواضع عادت پیغمبر است سیم از  
 عدل او است مسلمانان تر اندیشی خوانند چهارم از رغبت دنیا  
 تراشع کند و بر همد خوانند زیرا که هر همه معصیتها دوستی  
 دنیا است چنانکه فی فرمایند حب الدنيا را من کل خطیئة و حکمت  
در آن است که چون تراد کار دنیا رغبت و افراط بود چه بود  
که آنچه ترا خدای تعالی فرموده است که بد و باز گیری از صرف بحق کردن  
بازمانی و آن نگویند ساری و خاکساری بود نقل است که روز  
قیامت حسرت بر نهایت بود سه گروه مردم را یکی مرغزاری که بغیر حق  
رفت و کافری را بد از اسلام آورد و مسلمان کرد و شرع بدیعت  
و شریعت آموختنش آن بندگی مسلمان در مسلمان خوب زیست  
و از خواجه فریخ زیست و خوب تر فردا چون بر سر بر و راه

لکند

رسند و ندای و آستان و الیوم اینها الحج مؤمن در هند غلام را  
بر براق بهشتی سوار کردند و با کوب فرشته کان به بهشت برد  
و آن خواجه را کشتان کشتان بد و فریخ برد خواجه کویدین او را  
با سلام آوردیم و او را مسلمان من آموختم او را به بهشت بردیم  
بد و فریخ منادی ندانند که آنچه او بیا موخت با و کار کرد و فریخ  
و تو آنچه گفتی هیچ بدان عمل نکردی او را آن آمد و تو را این دیگر  
دیگر میاورند خواجه که کوه را کوفته باشد و هزار فریخ و نامادی  
کشیده باشد و هزار آرزو فرموده باشد و ما جمع کرده  
و بدان مال هیچ خیر نکرده و حق خدای تعالی از آن مال پند نکرده  
و زکوة نداده و مرده و آن مال بوارث رسیده باسان و آن  
و آن وارث حق حق داران از آن مال بیرون کرده و صدقات  
و خیرات کرده از آن مال وارث را فرمان رسد که به بهشت  
شود و مؤدی را فرمان دوزخ رسد و این آیت را بخوانند که  
و الذین یکتبنون الذیوب و الفیسة و کل ینفقون فکفیل الله  
قبضه عهده بعد بلکیم خواجه مؤدی کویدین من مال مرا نیدم  
و حاصل کردم مال من سبب بهشت او کردید و سبب دوزخ من کویدین آری



او بدان عمل کرد و آن کرد که حق تعالی فرموده و توان کردی که شیطان  
 فرموده بود تر این آمد و او را آن دیگر بازند آن عالم فریخ  
 دور که بعام شود کار نکرده است و آن آموختگان که از وی  
 علم آموخته باشند و بدان کار کرده فرمان شود که به بهشت  
 شوی و آن عالم را فرمان شود که بد و فریخ رود پس آن عالم کوید  
 ایشان همه علم از من آموخته اند علم من ایشان است کتاب استکباری  
و خلاصی شد از دوزخ و غراسیب نکال و بد بخفتی شد  
پس فرمان آید که ایشان آنچه آموختند بدان کار کردند سبب  
رسد کاری و راحت ایشان شد و بوقیال پسند که می  
و هیچ کرد این حال نکستی و آنچه گفتی نکردی ایشان را آن آمد  
و تر این کار حسرت نه آن بود که یکی را از شهر و محراب بیرون  
آورد و بد و فریخ برد و نود بی الله من ذلک بیت از صومعه  
براند و بیگانه خواندش و زبکله بیار و کوید که آشناست  
خداوند همه را بر راه راست دار و جمله عالمان را از لغزین  
نگاه دار و همه را از بندگان پسندید خود کردان یا الله العالمین

از آنست و بیکدیگر بیرون آید و بد و فریخ  
 و دنیا را صومعه و دنیا را کوید

عالم

و از جمله علم که بدان عمل کنی یکی آنست که کلمه حق را در پیش سلطان  
 باز گیری و بگوئی حق را بالی حکایت شیخ ابو حازم از شیخ  
عالمی تابعین بود و امام مدینه بود و در آن عهد سلیمان بن  
عبد الملك خلیفه بود سلیمان عبد الملك مدینه گذر کرد و شیخ وی گفت  
شیخ ابو حازم را پیش خود خواند و گفت ای شیخ چه بوده است  
ما را که مرگ را چنین حالت دشمن می آری گفت زیر کف خانه  
آخرت را خراب کرده ایم و در دنیا طاق و رفاق برداشتم و هیچ  
خواند قنونه نفرستادم و عمارت آن سرای نکردم و ای کمال  
که در آبادی و باز و نعمت به بیاری و در فاقه و در غم گرامت  
آید سلیمان گفت حال ما قیامت چگونه خواهد بود گفت حق  
تعالی در کلام مجید خویش می فرماید ان الذین یکتبنون الذیوب  
و ان الذین یکتبنون الذیوب و الفیسة و کل ینفقون فکفیل الله  
راده و فریخ مرید کار را بر او خود را شناس که کدام یکی سلیمان گفت  
این آیاتنا السابغة یعنی بجهاد ساله طاعتی که کرده ایم  
یکجا کند و آنها کجا شوند گفت نمی خوانی که ایمانا یقتل الله  
من المستغیرین گفت ما طاعت از تو به کاران و پر عزیز کاران تو کنیم



سلمان گفت این قرابتی که با حضرت مصطفی <sup>صلی الله علیه و آله</sup> داریم آن قدر  
 نگیرد شیخ گفت بخوانی که فاذا اخرج في الصور فلا اثنان بينهم يومئذ  
 ولا يثناء كون بقیامت حسب ونصب هیچ سود ندارد آنجا  
 عمل صالح باید پیشی که رسول <sup>صلی الله علیه و آله</sup> مراطمه را گفت تو بر  
 پلیری من که ختم اعتماد مکن و کار سازی خود کن که بقیامت  
 حسب و نسب سود ندارد و کسی را بی ستوری حق تعالی  
 آن نباشد که شفاعت کند کسی را که الا من اذن له الرحمن وقال  
 صوابا من ذي النور شفع الاباء نه گفت آخر فرمود این تر از فاطمه  
 نیستی مصطفی را علیه السلام در حق وی این جواب آمد سلمان  
 گفت که این البرحمه <sup>صلی الله علیه و آله</sup> تعا شیخ گفت بخوانی که ان رحمة الله  
 فریبه من الحسین یعنی رحمت من که خداوند در من نیکوکاران  
 راست اگر نیکوکاری تو را از رحمت نصیب است و اگر نیستی سلمان  
 و اهل خلد <sup>صلی الله علیه و آله</sup> بر کرب تن سلمان گفت یا شیخ از ما و  
 نعمت ما چیزی بخواه حاجت بطلب تا روا کنیم شیخ گفت  
 از تو حاجت آن می خواهم که مرا از دوزخ برهانی و بهشت

بفرستد

پروغیم برسانی سلمان گفت بدست من نیست شیخ گفت  
 من خدمت کسی کنم و حاجت آن کسی خواهم که صد هزار جانی  
 در قدرت اوست مرا ازین درگاه چه کلامی است که حاجت  
 بد و ن وی بگویم این بگفت و برخواست و پیرون شد و ایشان را بآبان  
 بکشد این عکاسان بوده اند که حق گفته اند و حق جسته اند از رب  
 ما را در کار ایشان کردان <sup>بیت</sup> و کریمه **فصل سیم** در علم توحید  
 و بیان اعتقاد تمام چون فضیلت علم و علما دانستی بدان  
 که علم بر افع است و لیکن علمی که بدان رغبت باید کرد علم  
 یکی علم توحید است بدان مقدار که مسلمانی بدان درست  
 شود چنانکه خدا ای تعالی می فرماید که و اعلم ان لا اله الا الله  
 یعنی بدانید که او خداوند است تبارک و تعالی و کیست که جز  
 خدا ای دیگر نیست و ایم علم شریعت است و احکام آن تا  
 حرام از حلال جدا کنی و بدان ای که او خداوند است و بدان  
 که تقوی بدان و با آن بسته است سیم علم قرآن است که قرآن مجید  
 ظاهر است سه نوع از انواع حقش نشاید کردن چون متعلق  
 و فلسفه و نجوم و مانند آن و سلامت بدان نیست اما

علم توحید آنست که اعتقاد کنی که این عالم آفریده است  
 و او را آفرید کار نیست که هر چه از عدم بوجود آمده است  
 و خواهد آمد آن آفرید کار همه ولایت و او کیست که حقیقت  
 در وی را بد و راه نیست و هستی او واجب عقلی است هرگز  
 نبوده است که او نبوده و هرگز نباشد که او نباشد همیشه  
 بوده است و باشد او بهیچ چیز نماند و هیچ چیز بد و نماند  
 و هر چه در دل تو صورت بندد که آفریده کار چنانست چنان  
 نیست بلکه او آفرید کار آنست و آن چیز آفریده اوست که کس <sup>نمی</sup>  
 شی و هو المتبع <sup>بیت</sup> جسم نیست و جوهر نیست و عرض  
 نیست بلکه او آفرید کار <sup>نمی</sup> این چیزهاست و او در مکان  
 نه در عرش و نه در بر عرش است زیرا که هر چه جای بی بود  
 محدث بود و از نیست و قدیم و این خلایق که در وقت  
 روی سوی آسمان می کنند بدانست که او در فوق است که او  
 البته جهت پذیر نیست و لیکن بدانست که آسمان قبله دعاست

چنانکه

چنانکه کعبه قبله نماز است و هر چه از او راضف داشت  
 بهمان صفت بوده است زیرا که تغیر را بد و راه نیست  
 و انائی بر کمال است بهر چه دانست نیست و شتوای بر کمال است  
 بهر چه شنید نیست و بنیائی بر کمال است بهر چه دید نیست  
 و دور و نزدیک در علم و نعم بقصر او را دانست یکسانست  
 زیرا که اگر بدین صفت نبودی ناقص بودی و ناقص خلایق را  
 نشاید و متکلم است بحقیقت که متکلم بحقیقت کلام بود  
 و کلامی است بود و سر خدا ای تعا را نشاید که چنین بود و  
 دانستن و گفتن و شنیدن او پاک نبود چون دل و چشم  
 و گوش و زبان همچون ماکه او آفریده کار این الم است که اگر  
 همچنین بودی مانند شدی ازین جهت بخلاق و البته  
 او مانند هیچ مخلوق نیست و نبوده است و نشاید بود  
 و هر چه از مخلوقات موجود شود و موجود شده است  
 از اندک و بسیار و خورد و بزرگ و خیر و شر و ایمان و کفر



و بعضی از زیادت و نقصان همه بخواست و تقدیر و قضای  
 اوست و ارادت اوست و البته محالست که در عالم هیچ چیزی  
 موجود شود بخواست او انا فعال بنده کان و غیر آن که  
 آن نشان عجز بود و عاجز خدای را نشاید اما و کلامی بر خوی  
 بعباده الکفر و لیکن محالست که بخواست او کولی خواست  
 دیگر است و بسند دیگر و ایوب که خواست که غلام او کار  
 ناپسندیده کند تا آن کار را بروی حجت کرد و ویرایان عقوبت کند  
 و هر چه خواست کند و هر چه خواهد که کسی را بروی چون و چرا نرسد لا  
يُشَالُ كَيْفَ فَعَلَ وَ هُوَ يُفَعِّلُونَ هفت آسمان و هفت زمین  
 هر آنچه در ایشان است و آنچه دران میان است و هر چه هست و هر که هست  
 همه در قبضه قدرت اوست مسخر و مقهور است زیرا که قادر بر کمال است  
 و قدرت بر کمال بدین صفت بود و صفات ذات چون علم  
 و قدرت و حیوة و سَمْع و بَصَر و کلام و ارادت و  
 و غیر اینها و گوییم که صفات او تَعَالَى و لا یغیر و لا یزول  
 که اگر غیر او بودی خدای صورت نیستی و انشکاک محال

بنا بر اینست و نه  
 غیر از این

بود چون

نمود چون صفات

نیست پس درست شد که صفات ذات خداوند متعالی است  
 و اگر این سخن محال نماید که او و نه غیر او چه کونه با هیچ کس  
 باز آیی یکی از ده عین ده است و نه غیر ده است اگر غیر ده بود  
 یا زده شدی چه غیر چیزی جز آن چیزی بود و دیدار خدای  
 در عقل جایز است و بوقتی و عده است اما اهل بهشت و جنان  
 در و عده او محالست به بهشتیان مر خدای را عز و جل بینند  
 در مکان و حق تعالی نه در مکان بحجاب از چشم بهشتیان بر  
 داشته و به بینند مر معبود خود را چون و چگونه  
 چنانکه امر و زمی شناسد او را و در مکان نه یعنی  
 بینند در مکان معبود نه در مکان زیرا که دیدار مافوق  
 علمیت که بجا رصه تعلق دارد آن چشم است چنانکه معرفت ما  
 نوع علمیت و معروف ندر مکان آن نوع علمیت محال بود  
 که رایی در مکان و معلومی ندر مکان و اگر تر این سخن عجیب نماید  
 که چیزی ندر در مکان باشد این عالم در لا مکان است اگر  
 عالم را مکان بودی لازمی بودی که آن مکان و مکان دیگر  
 بایستی تا یوحی پس در نامتناهی شدی و افاقست که

عالم متناهی است پس درست شد که دیدار دیدار آفریده کار آ  
 به بینیم مر خدای را عز و جل جایز است يَعْقِلُونَ و بر عقل  
 و بزنده شدن بعد از مرگ و بهشت و بدوزخ و شمار  
 ترازو و سجیدن و دیدن اعمال و خواندن فَاصْبِرْ اقرار  
 کنی ویدال استوار داری و همه را صدق شناسی چون  
 این همه را آورد اشتهی و همه را اعتقاد کردی و مؤمن  
 بحقیقت باشی اگر چند بودی درستی اینها دلیل قولی كَمِنتَ  
 نیستی که او چندان عرب جاهل در عهد مصطفی صَلَّى  
 می آمدند و مسلمان می شدند و می گفتند خدای عز و جل کیست  
 و تو رسول بحق و هر چه تو می گویی همه صدقست و راست  
 و اینها همه از دلیل گفتند عاجز و بی خبر بودند و حضرت  
 مصطفی صَلَّى ببحث ایمان ایشان حکم می کرد داشتیم دلیل  
 د انسان شرط نیست شرط اعتقاد درست است و اقرار  
 درست کم کسی بود که از عقل اگر بود این مقدم دارند اند که  
 چنین عالم بدان آراسته کی خود بخود موجود نشود این صافی

بود چون

و موجود باید حقیقتا عالم و قادر و مختار تا چندین عالم را بتواند  
 آفرید و این قدر را مستند لا شرط نیست و الله اعلم سُبْحَانَ  
 از خواجه احسان بن حریز رحمه الله علیه آورده اند که چون مامون  
 بخلافت بنشست در عهد او از ملک روم رسول آمد نزدیک  
 مامون و بار رسول در مهبیب دیدار و نامه بود با او بهم و مضمون  
 نامه این بود که این مرد که بار رسول بشما فرستادیم دهری است و صانع  
 عالم را متکبر است فاما پس طیب حاذق است و یکو داناست شرط  
 می کند که اگر کسی بر هستی صانع دلیل تواند گفت من مظهر مَلِكِي  
 او شوم و از دهری گری نیز ار شوم و اینجا همه علماء و اطباء در  
 کار و عاجزند و با او در بحث مناظره نمی توانستند کرد اگر کسی  
 بود بنزدیک شما که یا او که مناظره تواند کرد و او را از این بکند  
 پس خوب آید مامون علماء را و اهل مشورت را جمع کرد و با ایشان  
 درین باب مشورت کرد ایشان گفتند ای مامون تحت او را  
 در طبخ مَجْرِي کنیم و در بان آله را بداریم و بحث کنیم نگاه در علم



برینیم تا چه باید کرد و رخه یکی میامند سبیل کس هر کوی  
 قاهر و در تید یک که آب کین زید برگشته و هر یک از انواع طعنهای  
 کرده هم بیاورند و در پیش بد اشتند در آن آب کینها نظر  
 می کرد و در روی ایشان نظری که راست بیرون می آید که  
 این آنی است و آن از آن فلاکس و هم چنانکه طالع کرم بود ندیده  
 رابرون آورده و راست بگفت و عدت هر یک را بگفت و بگفت هم  
 در کار او عاجز ماندند و انگاه گفتند هیچ کس در بغداد نمی دانم و پیغم  
 که بد و بحث تواند کردن یکی گفت خواجه احمد نیشابوری رحمه الله  
 دوشنبه کاه رسید است که هیچ می رود و تواند که با او مناظره کند  
 خلیفه بنزدیک او کس فرستاد و او را از حال آن دهری خبر کرد  
 خواجه احمد رحمه الله گفت شما با ما در مجلس مناظره بیاورید  
 و او را سخن مشغول دارید و من دیرتر آیم چون برسم مرأسوا  
 کنید که درین چهره آمدید تا من جواب گویم چنان که ندر  
 بعد از مدتی دین بیامد از وی پرسیدند که چرا دیر آمدید  
 گفت

گفت بدب جله رفتم تا طهارت کنم کی عجب دیدم نظاره او دیدم  
 گفت چه دیدی گفت کتی درخت دیدم که ناکاه از زمین برآمد و  
 آلتی کسی او را بیسیدی بیقاد و در زمان تختهها شد و در یکدیگر  
 بسته شد و یکی کشتی شد و دیگری و کوی ملا حرم زمان تختهها  
 بر روی آب روان شد و من بدان نظاره دیر بماندم این دهری  
 این سخن بشنود گفت این پرهیزان کوی و دیوانه آمده که  
 با من بحث و مناظره کند مرا با این مناظره نشاید خواجه گفت  
 هذیان کوی چرا ام گفت فعلا که محال می گوئی هرگز درخت خود  
 بر آید و خود افتد و خود تخته شود و خود کشتی شود و بی  
 ملا نمی بر روی آب روان شود و خواجه گفت پس ای ناجوان  
 مرد در کتی کشتی این محال آمد که بی صانع رواند این علم  
 را بدین آراستگی بی صانع می تواند بود و این آسمان بدین  
 مرتفعی و این زمین بدین محکمگی و این چندین هزار صورت  
 بدین زیبایی خود بخود چون موجود شوند و ایشان را  
 هیچ صانع نباشد و کسی که بی این عالم را بی صانع گوید دیوانه  
 و هذیان گو باشد پس آن کسی که کلی عالم را بی صانع می گوید  
 گوید هرگز در وی ذره عقل نبوده دهری لحظه متحیر شد در

پس سیر آورد و گفت بخود مبارک توان کرد انکست  
 بداشت و گفت اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا عبده  
 و رسوله و مسلمان شد اگر ترا بجا طر آید که این سخن خلاف  
 بوده اکنون دوا بود که خواجه خلاف گوید جواب می گویم  
 که سخن از بهر الزام بحث را گویند از بهر تحقیق اچانکه  
 موسی علیه السلام گفت مرسمی بر آنکه فأنظر الی الله الذی  
 یعنی بنگر بسوی آن خدا ای که او را پرستیدید چگونه بسوی من  
 و پیشکش نیست کم تر نعم توان است که این خدا است  
 و ابراهیم علیه السلام فرمود و را گفت بل فخله کثیر ثم ظاهر لفظ  
 آنست که این بتان کلامی ایشان این نیز بر وجه الزام بحث  
 گفت یعنی نزد یک شما اینها قادرند تا ایشان مضطر شدند  
 و این کلمات ناظر بآنست که آنها عاجزند و از ایشان شکست  
 نیاید اینجا همان است تا مسلمان شوند و تا حجت بر او  
 مؤکد شود و مسلمان شود و وی عبدالله بن  
 مسعود رضى الله عن رسول الله صلى الله عليه وآله قال القرآن

شأنه منفع ما جدد مصلی و فمن جعل امامه قارة الی الله  
 ومن جعل خلفه سائمة الی الله و قال علیه من قرأ القرآن  
 حق حجة كانت له عند الله تعالى دعوة مستجابة انما تحمله  
 و اما من قرأه فقد قال من قرأ القرآن فی الصلوة كتب الله  
 له بكل حرف حبة من حبة ثواب ثم قال انما قال العلم  
 للسلام من الله و قال لعلهم ذلک كتب الله للعلم  
 بحسن حسنات و فی عتقه سنن و رفع له فی الجنة عرشا  
 و رجا الی اخر الحديث عند بیت لفظ نبوی شنید می جلالت  
 معانی بشنود که چو هر بدست آورده و قدرش بیانی می نماید  
 حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله که قرآن شفیع است مخواننده کان  
 خود را که شفاعت او را نکند و سعادت است مخواننده را  
 و بد و ناکار کننده را که سعایت و شکایت او را در  
 نیست هر که بد و اقبال کند بخواندن و بد و کار کردن  
 هر آنچه او را با خود به هست بر و هر که از قرآن اعراض کند  
 بناخواندن و بد و کار کردن هر آینه او باید و زخ را ندانند  
 معیفر نماید هر آن مؤمنی که قرآن را بخواند و ختم کند و یلین

و من جعل خلفه سائمة الی الله و قال علیه من قرأ القرآن حق حجة كانت له عند الله تعالى دعوة مستجابة انما تحمله و اما من قرأه فقد قال من قرأ القرآن فی الصلوة كتب الله له بكل حرف حبة من حبة ثواب ثم قال انما قال العلم للسلام من الله و قال لعلهم ذلک كتب الله للعلم بحسن حسنات و فی عتقه سنن و رفع له فی الجنة عرشا و رجا الی اخر الحديث عند بیت لفظ نبوی شنید می جلالت معانی بشنود که چو هر بدست آورده و قدرش بیانی می نماید حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله که قرآن شفیع است مخواننده کان خود را که شفاعت او را نکند و سعادت است مخواننده را و بد و ناکار کننده را که سعایت و شکایت او را در نیست هر که بد و اقبال کند بخواندن و بد و کار کردن هر آنچه او را با خود به هست بر و هر که از قرآن اعراض کند بناخواندن و بد و کار کردن هر آینه او باید و زخ را ندانند معیفر نماید هر آن مؤمنی که قرآن را بخواند و ختم کند و یلین

شأنه



حق تھا دعا مستجاب است اما مصلحت بدنيا اما مؤثر يا آخرت  
چنانکه در حديث آمده است که فرمايد نامه خود باز کند  
برخواند بسيار طاعت پذيرفته بيند از حج و غزو و نماز  
وروزه که آنها را دارد نيا کرده باشد کوي مگر اين نامه من  
نيست فويل آيد که اين سرای غلط نيست فامنه است وليکن در  
دنيا توان ما حاجتها خواستی و دعا ها کردی و حکم ما آن  
بود که آن دعا ها در دنيا مستجاب نشود اين طاعتها بدل  
آن دعاهاست تا بنده کوي کاشکی ملد در دنيا بک دعا  
مستجاب نشدی و همه زخير بای آخرت بودی آنکه  
ميفرمايد هر آن مؤمنی که قرآن را در نماز ايستاده خواند  
او را بهر کلمه صد حسنه پذيرفته بتويسند و اگر در نماز نشسته  
خواند بهر حرف او را پنجاه حسنه پذيرفته در ديوان  
اعمال او بنويسند و اگر بين و ن نماز خواند بهر حرف  
ده حسنه پذيرفته در ديوان اعمال او ثبت فرمايد نکاحي قرآن  
که چون معلم مکرر کند را کوي بکلام **بسم الله الرحمن الرحيم**

بخش

بخش استين ياد کند کون دل کوي بد که **بسم الله الرحمن الرحيم** حق تھا بفرمايد  
تا در نماز آن **بسم الله الرحمن الرحيم** نيک بنويسد و ده بدی که گناه مقدر شده  
باشد از ديوان اعمال او دور کند و ده درجه در بهشت بنام او  
بناکند و چون کون دل یک حرف از تعليم و تعاليم يابموزم  
حق تھا بفرمايد تا آن معلم را براتی ازادی آزادی از آتش و ريخ  
بنويسند و از عذاب و بلائي دنيايي نگاه دادند آنکه فرمود  
که هشتين بنده کان خدای تعالی اند اگر ايمان نباشند قرآن  
و قرآن مندرس شود ايشانند که قرآن را تازه مي دارند

امام حسين ابن علي ابن ابی طالب **رضي الله عنه** فرزندش علي اصغر از دين  
استان يامد و سوره فاطحه را درست ادا کرد امام حسين  
فرمود تا هزار مرتبه **بسم الله الرحمن الرحيم** بخواند و  
دست جامه قيمتي و معطر ابو عبد الله **رضي الله عنه** بود و در آن وقت  
که فاطحه پيش خوانده چندين نعمت چيست اما مکتب سوره  
تعيد کرده فرزندش که حوثا بن جعد من همه قرآن چندان  
منت نهاد و باين سوره ها **فَلَقَدْ آتَيْنَاكَ سَبْعًا مِّنَ الْمَثَرَاتِ  
وَالْقُرْآنَ الْعَظِيمَ** اگر من که حسين هزار حبان داشتي

مِنْ كَرَمِ الدُّنْيَا نَفْسُ اللَّهِ تَعَالَى كَرَمٌ مِنْ رَبِّهِمُ الْغَيْبَةِ  
وَمَنْ يَسِّرْ عَلَى مُعْسِرٍ كَسَّرَ اللَّهُ تَعَالَى عَلَيْهِ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ  
وَمَنْ سَرَّ عَلَى مُسْلِمٍ سَرَّ اللَّهُ تَعَالَى فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَاللَّهُ تَعَالَى  
فِي عَوْنِ الْعَبْدِ مَا دَامَ الْعَبْدُ فِي عَوْنِ أَحِبِّهِ وَمَا أَجْمَعَ  
فِيهِ مِنْ يَوْمٍ اللَّهُ يُولِّى كِتَابَ اللَّهِ تَعَالَى وَيَتَدَارَسُونَ  
بِهِمُ الْأَنْزِلَتْ عَلَيْهِمُ السَّكِينَةُ وَغَشِيَهُمُ الرَّحْمَةُ وَخَفَّتْ الْمَلَائِكَةُ  
وَذَكَرَهُمُ الْمَلَائِكَةُ فِي مَنْ عِنْدَهُ ثُمَّ قَالَ مَنْ اسْتَفْهَسَ الْقُرْآنَ خَفَّفَ  
الْعَذَابُ عَنْ الْوَبْءِ وَكَانَ كَأَنَّهُ لَفْظَ حَدِيثِ نَبِيِّ شَدِيدٍ  
فَارْسِي ولبشوتابد الخ که چه سهايه بدست آورده چنين می  
فرمايد حضرت مصطفی **صلی الله علیه و آله** هر آن بنده مؤمن که در کلام خدا  
چندان رنج برد که قرآن را ظاهر خواند و ختم کند چنانست  
که نبوة را در آورند در میان دو پهلوی وی جز آنکه وحی بوی نرسد  
انگاه می فرمايد هر آن مؤمن که حق تھا او را عطا داد و وی چنين پندارد  
که کرامت حق تھا در حق آيات و دُنْيَا و خد او نلکد دستکاه باریت  
از آنست که در حق وی پس آنکس خورد شمرم و خورد رافیت

همه بر آن خلعت الهادی و بنزدیک معلوف فرستاده و فرست  
من بودی و از پنجا بود که یکی از امامان **رضي الله عنه** فرمود  
و دست جامه بنزدیک معلم فرستاد معلم بفرستاد و خواستن آمد که  
ای مسلمانان باندی کار این همه لغام و کرامت چيست **بسم الله الرحمن الرحيم**  
آن فرزند را از دبیرستان آن معلم یار و گفت بقدر علم  
ند انستی و من تعلیم فاطحه و اندکی گفتی بنزدیک بقدر قرآن را  
قد نبوده است و تو استادی فرزندم اشائی نمی داند که قدر  
قد در قرآن را می دانی زینهار که قرآن را شریف دار و عزیز شماري  
تا در حق تعالی استخفاف نکرده باشی ای قرآن را و قرآن  
خوانان و قرآن دانان ما را کرامت فرمای یا ااکه العالمین و  
**يَا سَمِيعُ النَّاصِرُ** **رَوَى عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَمْرِو بْنِ دِينَارٍ**  
عن رسول الله **صلی الله علیه و آله** ان قال من قرأ القرآن ظاهراً نادراً رجلاً  
بِزَجْنِيَّةٍ الْآيَةُ كَمَا يَجِيءُ الْبَيْتَ وَمَنْ قَرَأَ الْقُرْآنَ اَدْرَجَ طَهْرًا  
أَحَدًا مِنْ خَلْقِ اللَّهِ تَعَالَى الْعَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ فَقَدْ حَقَّقَ مَا عِنْدَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ  
مَا حَقَّ اللَّهُ شَرَفًا كَمَا حَقَّ عَلَى مَنْ تَقَرَّرَ عَنْ أَحَبِّهِ كَمَا حَقَّ

در دنیا



و خوار داشت چیزی که خدای تعالی آنرا بنده اش فرمود و  
هیچ کس ساری بدین نرسد آنگاه فرمود هر آن مؤمنی که اندکی  
در حج از بزرگ در مسلمان بردارد و حق تعالی او و سرخ از پنجهای قامت  
از او بردارد و هر که دشواری بر او دارد مسلمان آنرا کند و  
در دنیا و آخرت کار بر وی آسان و هر که بر او مسلمان  
یاری کند چیزی و مدد کاری نماید حق تعالی در همه کارها مدد و  
کار او باشد و هیچ قوم از مسجد و مساجد جمع نشوند از هر قرآن و هر کس  
و ختم قرآن کند الا که حق تعالی رحمت و آسایش و آرامش برایش نهد  
کند و مقربان حضرت عزت در کرد ایشان در آیند یعنی هر شکران دعای  
ایشان را آمین کنند و مرایش را آمرزش خواهند از حق تعالی و حق تعالی  
ایشان را بر مقربان حضرت خود جوده دهد و گویند بنگرید بان بنده گان که  
طهارت پاک کرده اند و کتایب عزیز را نهاده اند و می خوانند و اشغال  
دنیا را بیک سوزانده اند و روی حضرت ما آورده اند و فرمود که ای فرزندان  
دید و گفتید ان جعل فیها من یفسد فیها و یفسد الدماء و یحیی فیها  
بجودک و یفسد فیها من یحیی فیها من یفسد فیها و یحیی فیها

آورده اند

آورده اند و دست از غنیمت باز داشته اند و خدای عز و جل را باز  
گواه باشید ای ملائکه که من ایشان را آزاد کردم و بیایم نزدیم و محبت  
ایشان را را و اگر در همه دنیا ایستاده بخت و رحمت خود  
کرد انیدم **باب** از معروف کرخی راجع الله علیه درین  
باب معروف است گفتند یکی نزد یک خواجه درآمد و از یک دست خفایت  
کرد و بدعا از او مدد خواست تا باشد از برکت دعای او از تنگ دستی  
خلص یابد خواجه او را گفت سوره اخلاص را بی بخوان و بخواند و دست  
خواند خواجه گفت ثواب این یکبار سوره اخلاص از تو بده هزار درم  
نقره خریدم فروختی گفت نفروشم خواجه گفت ای شیخ حق تعالی تو را  
چیزی بدین بزرگی عطا کرده و کرامت که عمل یک ساعت را  
و ثواب یک سوره اخلاص را بدی هزار درم نمی فروشی بلکه  
کلی کنی از تنگ دستی می نالی مرد خوش دل از پیش خواجه بیرون  
رفت خواجه دست بدعا داشت و گفت بار خدایا این بزرگ ضعیف  
در کتاب تو چشم حرمت نگاه کرد که ثواب یک سوره اخلاص را بده

هزار درم نفروخت و ترا در وعد صادق شناخت بجهت  
این حرمت داشت او را کتاب تو را و بجهت این کتاب نیز که این پند  
را از دست ننگ ستی نگاه دار مرد بر روی خانه خود رسید  
کسی او را آواز داد نگاه کرد سوار بر اسب تازی نشسته و حیانه  
سبز پوشیده خوش دیدار و خوش بوی صرعه در پیش گرفته  
بیدار رسید وی را گفت آن تو بودی که در مجلس خواجه ثواب یک سوره  
اخلاص را بده هزار درم نفروختی گفت آری من بودم بیکبار آن صرعه  
را هزاره هزار درم است و بجا بخت خود صرف نمی اگر سختی  
شما در آن معنی با صد هزار درم دفعی من تو را صد هزار درم  
آورد می بد آن حرمت داشت تو مرا بیک حق تعالی آمد و درها  
را بجا نهاد و بنزدیک خواجه آمد و خواجه را از آن حال خبر کرد  
خواجه گریان گاشد گفت خداوند هم چنین شناخت بنده تو  
و اعتقاد چنین کرده آئینه تو پس مصطفی علی نبی می فرماید که  
در قرآن بچشم حقارت ننگری و بی طهارت بزرگبیر و بنمایند که حق تعالی

می فرماید

می فرماید که لا یستعجل الا المظلم و ان این نامه خداوند است بسوی  
تو و تو عظیم نامه تو عظیم فرستاده نامه باشد نه بینی که نامه که  
از بزرگی بر سید بر سر نهند و بر بوسند و اگر خواهی که تافروای  
قیامت بوقت خواندن نامه رحمت و نجات یابی در دنیا در نامه  
وی بچشم حقارت ننگری آن نه می دانی که چه می خوانی  
بحرمت و ادب خوان تا ثواب جبرئیل را بی الهی کاوه مسلمانان  
از ثواب قرآن خوانان بی نصیب نکرده ای  
در ذکر الله تعالی روی آنس بن مالک رضی الله عنه عن رسول الله صلی الله علیه و آله  
انه قال لکن اقل مع قوم یدکر و ان الله بعد صلوة الغلابة  
احب الی من عقی اربعة من ولد اسمعيل علیه السلام قال علیه السلام  
لکل شیء صقاله و صقاله الثوب ذلک عز وجل و ذکر  
الله عز وجل علم الایمان و براه من التناق و حصن من الشیطان  
و حوز من النار و ما من ملائک و کون الله تعالی الا نادیه  
المنادی من السماء قوموا مغفورا لکم فقد بدلت سنانکم  
حسنات و قد غفرت لکم ذنوبکم ثم قال علیه کفار







و چون یونس پیغمبر علیها السلام خود را چون در بلاد بزرگشت  
و خلاص از حضرت او طلبید و گفت لا اله الا انت سبحانک انی کنت  
من الظالمین هرگاه در همین نسق در ذکر خداوند تعالی  
روی از عهدۀ ذکر و یاد خدا و ذکر آن بزرگوار برون آمدی ذکر آن بزرگوار  
و انقبس همین است باری توفیق با ارزانی دار **صلی الله علیه و آله**  
در ذکر آن بزرگوار فضل ذکر آن بزرگوار تا دانستی بدانکه یکی از جمله  
اذکار **بسم الله الرحمن الرحیم** است که اگر در کاری شروع  
کنی و خواهی که آن کار تمام شود و بر خورداری بینی در ابتداء  
هر کاری بیاید گفتن که **بسم الله الرحمن الرحیم** این را هر چه بگوئی  
می آید که حضرت مصطفی **صلی الله علیه و آله** چنین فرموده قال الراوی  
قال رسول الله **صلی الله علیه و آله** کل امر ذی بار لم یبدء به الا بسم الله  
فهو شر وان هذا قال رسول الله **صلی الله علیه و آله** لا صلوة لیس الا وضوء  
بسم الله لا یقول **لا اله الا هو** و **لا یقرئ** عن النبي **صلی الله علیه و آله**  
ان الله قال من کتب **بسم الله الرحمن الرحیم** و لم یغور لهما فی الله کتب الله

تبارک الی الف حسنة و حی عند الی الف حسنة و رفع  
له الی الف درجة و اذا کان یوم القيمة یسأل یحیی بن عیسی  
الغیمة و یحیی بن العرق و هم فی حیرة فبعث الله جبرئیل  
علیهما یحیی فقیولا یا یحیی یقول الله انک امینک بید عونی  
بالایم الذی کافوا بید عونی فی الدنیا فی السناد بید فینادی  
أحمویة بلسان واحد یسم الله الرحمن الرحیم فیسئل یحیی  
القضاء بین الخلق کولم یذکر فی الحلیة بهذا الاسم  
الذی کافوا بید عونی به فی دار الدنیا لانت علیهم  
آف الف عام لفظ حدیث نبوی شنیدی ترجمه او بشو  
تا فضل خداوند عزوجل بخوردی چنین فرماید حضرت مصطفی  
**صلی الله علیه و آله** که بخوردی و اینست هر که بکاری با خطر شروع کند  
و در آغاز آن **بسم الله الرحمن الرحیم** بگوید آن کار بر خورداری  
نبود و اینجاست مصطفی **صلی الله علیه و آله** که فرمود و اینست بی طهارت  
و طهارت کامل نیست آن که در ابتدا این طهارت نکوی  
بسم الله الرحمن الرحیم و ابوهریرة **رضی الله عنه** گفت

که پیغمبر **صلی الله علیه و آله** فرمود هر آن مومنی که بسم  
الله الرحمن الرحیم بخواند بنویسد که های الله را کون کند بحق  
تا بفرماید حفظه را تا در دیوان اعمال او ثبت کنند و دو  
بار هزار هزار حسنة مقرر شده و پاک کنند از دقت  
اعمال او دو هزار هزار کناه مقرر شده باشد و در هفت  
بنام او بنانند دو بار هزار هزار درجه و درجه کونی بود  
از تر و از زیر هر کسکی تا بالا ای آن کوشک پانصد ساله  
راه باشد آنکامی فرماید که فرای قیامت چون اهل عمارت  
چهار و پنج هزار ساله و از کجای هزار سال این جهان بوده باشد  
آفتاب بر زیر سر یک میل استاده از کفر تا در مانده و عرق بدمان رسیده  
و در عرق خود غرق شده بن برهنه و جامه نداشت و بدنه و آب نداشت  
و بار کناه برگردن و امکان گزینی و چون اضطراب خسته نهایت رسیده  
که مرا اینک بپایان نام بخوانید که در دنیا بوق در ماندگی بخوانید  
من که مصطفی **صلی الله علیه و آله** فرماید که بگویند  
بسم الله الرحمن الرحیم و فراموش کرد که بایان حساب نیست

و این آید که  
تا سر انجام کار ایشان پدید آید اگر نداشت قهر را بدین نام بخوانند  
والا این روز بر ایشان یک هزار هزار سال دنیا تمام گشتی و آنگاه  
با ایشان حساب کردی **بسم الله الرحمن الرحیم** و اینست نکاه  
دار که از حسنة داشت او کارها بر آید **بسم الله الرحمن الرحیم**  
و حسنة با و حل جزای پس مفید و بد کاد بود که هیچ نوعی  
منق نبود که از وی نیامدی و هر کس این را هیچ کس بشناید  
شیخ نبیل **رضی الله عنه** عم او بود در خواب چنین دیدم که در شهر منادی  
کرد شش صد آفریدی که ای مسلمانان بدانید که حق تعالی بشما حق  
رایس زید و شایسته بهشت و دیار خود گردانید از خواب درآمد  
گفتم بهمه حال این خواب از دیوانست و الا بان زیت  
که او در چه لایق این خواب است شب دیدم این خواب دیدم  
و شب سیم همین گفتم این خواب بعد از این از کذا نیست  
بشیر را بخواند و گفتم چه کرده درین روزها گفت من  
هیچ طاعت نکردم ام همه در فسق و فجور بوده ام و سستی هیچ  
خیبر نکردم ام چیز آنکه درین روزها بگویند در آمدیم

لکری



تا قضای حاجت کم کاغذ پاره دادم در میان نجاست بن  
وی نوشته بود که **بسم الله الرحمن الرحیم** برداشتم و یک کردم و بوسه  
دادم و دود دم مشک خریدم و بوسه دادم و بر آنجا پر کشیدم  
و آن کاغذ را در حقه کردم و در صندل و قند و قند و عود و  
شیخ شبلی رَحِمَهُ اللهُ گفت یا بشیر بشارت مر ترا که حق  
تعالی آن تعظیم نام خود را از تو قبول کرد و ترا توبه  
داد و سه شب مراد خواب نمود بشیر کیان شد  
و محاسن خود بگفت و گفت ای ناجوان مرد کسی  
که این چنین خدای را بچنین فرمان پیر آید و بپاورد  
که بدین قدر حرمت کند چندین ساله ترا در گذارد  
و یک خوشیدن کرد و بخورشید و بیفتاد  
و پهلوش شد چون بهوش باز آمد مال بسیار  
داشت همه را صدقه کرد و پویا برهنه بیادیه فروشد  
و دیگر هرگز پای افزار در پای نکرد و بنوشید تا او را

نمونه

بشر حافی نام شد و از جمله اولیا و اولاد شد بسبب یک  
حوت داشت مرید **بسم الله الرحمن الرحیم** را کرد پس از توبه  
این نام را عزیز داری و این کرامت یابی عجیب باشد ایاب  
مارا توفیق توفیق خود کرامت کن **کرامت** مالک  
دیگر رحمة الله علیه گفت وقت بهشت وستان بود مر  
در شهر آمدم مردم مان با استقبال و ان آمده تضرع  
و ناری در گرفته بود و بایستادم بنظر ایشانی و نظر ایشانی  
ایشان رستم پیر هندی و مرادیدم هر طرف کاغذ داشت گرفته  
بود و در کاغذ پاره می گرفت سه گزت هم چنان کرد و حال  
برآمد و باران باریدن گرفت و همان پر آب شد متحجب  
شدم که در دیار کفر در این کاغذ پاره چه نوشته باشد  
که به برکت آن آب از اسنان باریدن گرفت گفتم ای شیخ چیست  
بر این کاغذ پاره بده تا ببینم بستم از او دیدم  
که نوشته بود که **بسم الله الرحمن الرحیم** گفتم ای شیخ

بِهَمَّةٍ عَلَيْهِمْ سَبْعُونَ أَلْفَ نَامٍ عَلَى كُلِّ نَامٍ سَبْعُونَ أَلْفَ  
مَلَكٍ حَقَّ تَوْفِيقٌ بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ اللَّهُ تَعَالَى  
نَارُ جَهَنَّمَ تَكَلِّمُنِي فَيَقُولُ جَهَنَّمَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ فَهَبْ لَكَ  
وَعِظَمَتِكَ لَا تَقْضُونَ الْيَوْمَ مِنْ أَكْلِ بَرِّ ذِيكَ وَعِظَمَتِكَ  
تَعْمُرُكَ لَا تَحْجُوزُ رُوحِي إِلَّا مَنْ عِنْدَ جَوَازِ مَلِكٍ يَجْزِيهِ  
وَمَا الْجَوَازُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ فَقَالَ يَا مُحَمَّدُ أَبْتَغِرُ فَإِنْ أَمْنَكَ  
عَلَى الْجَوَازِ إِلَّا مَنْ شَهِدَ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ جَادَّ مِنْ  
جَبْرِ جَهَنَّمَ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي عَلَّمَ امْتَنِي بِمَا  
أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ ثُمَّ قَالَ أَفْضَلُ مَا أَقُولُ أَنَا وَمَا قَالَ  
النَّبِيُّونَ مِنْ قَبْلِي لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ ثُمَّ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَنْ قَالَ  
لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ خَرَجَ مِنْ فِيهِ طَائِفَةٌ أَحْضَرَهُ عَلَيْهِ جَنَّاتُ  
أَيْمَانَ مَكَلَّلَانِ بِالْأَنَارِ وَأَمَّا تَوَاتُرُ تَعَزُّجٍ إِلَى السَّمَاءِ  
فَيَسْخَعُ لَهَا دَوْنِي حَتَّى الْعَرْشِ كَدَوْنِي الْخَلْقِ فَقَالَ  
لَمَّا أَتَيْتُكُمْ يَقُولُونَ كَيْفَ أَتَيْتُكُمْ حَتَّى يَقْعُرَ لِصَاحِبِهِ

این کلمه بدین مابسیار است گفت بسیار چه کنی و عظیم و عظیم  
داشت می باید مرا خوش آمد از آن گفتم راست می گوید  
بر سلمان طعن می کند درین اندیشه می بودم تا بهنگام آمدن و حج گذاردم  
و طواف کردم و بخوابیدم و در خواب دیدم که می گویند ای مالک ما  
بجبریت نام خود بر دشمنان به بخشایشیم داشتیم که  
**بسم الله الرحمن الرحیم** مراد دین درگاه چندین  
مقدار است یا بر خیر و برکت **بسم الله الرحمن الرحیم** را بر روزگار و مادران  
و ملائکات این کلمه مردم مکرران **بسم الله الرحمن الرحیم** در هیچ هم در ذکر  
بدانکه از جمله اذکار یکی **لا اله الا الله** است که کلمه توحید است ۵  
دووی انس بن مالک رَضِيَ اللهُ عَنْهُ قَالَ لَمَّا كُنَّا فِي  
يَوْمَ تَبْدُلُ الْأَرْضَ غَيْرَ الْأَرْضِ وَالسَّمَوَاتِ قَالَ النَّبِيُّ عَلَيْهِ  
السَّلَامُ يَا جِبْرِيلُ كَيْفَ يَكُونُ النَّاسُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ قَالَ  
يَكُونُونَ عَلَى أَرْبَعٍ بَعْضُهُمْ يَمْلِكُ عَلَى بَعْضٍ وَبَعْضُهُمْ يَخْشَعُ

نمونه



فَيَقْبُرُ لَهَا أَهْلُهَا ثُمَّ يَجْعَلُ بَعْدَ ذَلِكَ لِلظَّالِمِ سَبْعُونَ  
 لَيْلًا فَلَيْسَتْ تَقْبُرُ لِصَاحِبِهِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَمَةِ جَاءَ ذَلِكَ  
 الظَّالِمُ فَأَخَذَ بِكَرْصَانِيهِ حَتَّى يَكُونَ قَائِمًا إِلَى الْحَيَاةِ  
 صَدَقَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لَفْظَ حَدِيثِ شُعْبَةَ رَجُلٍ  
 أَنَّهُ بَشَنُو كَجَرِ عَزِيزٍ بِنْدَةٍ بِنْدٍ حَتَّى يَكُونَ حَقُّ تَعَاكُفٍ تَرَا  
 بِحَيْنِ دَوْلَتِي وَبِحَيْنِ كَوْهِي بِرَأْسَةِ جَنِينِ  
 می فرماید حضرت مصطفیٰ ﷺ که جبرئیل علیه السلام چون  
 آیت بیاورد که يَوْمَ تَكُونُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ سؤال  
 کردم که یا جبرئیل چگونه بود حال مردم در آن روز بیا  
 هیبت گفت یا محمد خلائق را بر زمین با هیبتانند  
 که در این زمین کناه نکرده باشند آنگاه فرمان رسید  
 که دوزخ حاضر کنند هفتاد هزار سلسله در دوزخ  
 افکنند و در هر سلسله هفتاد هزار فرشته  
 را آویزند و کشان کشان می آرند تا در مقابل

عزس

عزس  
 آورند و در آن روز بفرستند که همه فرشتگان و پیغمبران  
 برانند و آیند **قوله** وَلَوْ مَتَى كُلُّ أُمَّةٍ جَاءَتْ شَيْئَةً وَأَمَّا رَفِيقُ  
 برآید فرمان در رسد گوی دوزخ سخن گوی حق تعالی دوزخ را سخن آرد دوزخ  
 بهیبت گوید چنانکه همه خلائق بشنوند که لا اله الا الله عزت و عظمت حق  
 بخداوندی که کینه کشم امروز و ابله تمام ازان که بی کوروزی تو بخود  
 و غیر تو با بر سقیدن امروز هیچ کس بر من نکند دبی برآه و بی حواس سوال  
 کردم که یا جبرئیل برآه و جواز آن روز چه باشد گفت مرده مرا ترا  
 ای محمد که امت ترا جواز بود هر کس که از دل با تو گوید یا کوبید  
 که لا اله الا الله و بیان برود از دنیا جواز بر دست آورد آنگاه  
 فرمود مصطفیٰ ﷺ که سپاس و ستایش من خداوندی را که امت  
 مرا توفیق داد گفتن لا اله الا الله و فضیلت برین و برتر کوارترین  
 کلمه که من گفته ام و می گویم و جمیع پیغمبران که پیش از من  
 بودند گفته اند این کلمه است هر آن بنده که از دل با تو و اعتقاد  
 درست گوید حق تعالی از بخت این گفتار من غنی سازد و آفریند و با لهای  
 او مکل و مرصع بجواهر و آن مرغ پران شود تا زیر عرش و نشین میکند

سی سی

با خود حمله و شورش گویند خاموش باش ای مرغ که اینجا جای چیست  
 گوید چه گونه خاموش باشم که گوینده مرا نیام زیده فرمان در رسد که ای  
 فرشتگان گواه باشید که يَوْمَ تَكُونُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ  
 آنگاه آن مرغ را هفتاد زبان آفرینند تا آنچه صور مرغ گوید لا اله  
 الا الله باری گویند مرا بفرز و چون روز قیامت آید دلیل  
 و راه برای باشد تا به بهشت ثواب یکبار گفتن این کلمه شود  
 بیشتر بر این قیاس کن اگر پیشتر نمی گفتی چه کن که با ما را که  
 از خواب برخیزی نخستین کلمه که بر زبان آورد این کلمه باشد  
 و چون شبانگاه کنخسته آخرین سخن تو این کلمه باشد که هر که  
 این کلمه را وارد خود سازد و نگاه دارد یا مرد و شبانگاه  
 بحکم وعده با ایمان رود که مصطفیٰ ﷺ چنین فرمود فَأَنَّ عَلَيْهِ  
جَنَّتْ دُؤْلًا أَيُّهَا النَّبِيُّ صَبَّاحًا وَمَسَاءً عَلَيْهَا تَمُوتُونَ وَعَلَيْهَا  
تَبْعُونَ فَقَالُوا كَيْفَ تَخْرُجُ أَيُّهَا النَّبِيُّ يَا رَسُولَ اللَّهِ  
فَقَالَ عَلَيْهِ قَوْلُوا صَبَّاحًا وَمَسَاءً لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ  
 فارسی حدیث رسول ﷺ فرمود که تو کسی ایمان خود را  
 بپسداد و شبانگاه تا با ایمان میسری و با ایمان حشر کرد و شریف

گفته

گفتند چه گونه تو کسی ایمان خود را باری رسول الله فرمود بگویند چون  
 بخسید و چون برخیزد و گویند که لا اله الا الله محمد رسول الله تا مؤمن  
 میسری و بقیامت مؤمن خبیث بد ای مسلمانان غم ایمان خود خورید  
 که در وقت حشر هفتاد هزار دیو و دیو بیچه بر سر بلی منزه مؤمن  
 جمع شوند و هر یکی حمله و مگر می دیگری کنند تا بود که ایمان از او بیچاره جدا  
 کنند لَقَدْ أَلَمْنَا الْأَزْجِلَ وَ الْمَكْرِشِيَانَ نگاه دار بفضل و کرم خود  
 یکی از جمله بزرگان را حال تنگ رسیده بود و از دنیا بی رفتن شاکرین و  
 میسریان بر سر بالین وی جمع شدند می کنند ای شیخ دل بجای دار  
 و بگو که لا اله الا الله محمد رسول الله چنان که فرمان است فَأَنَّ  
عَلَيْهِ قَوْلُوا يَوْمَ تَكُونُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ  
 ﷺ خَوَاجَةٌ گفت نمی گویم و بسین از این کلمه اصحاب  
 و مسریان کنایان شدند و زاری ازان آنجنان بحواس است و  
 زمانی برآمد خواجہ چشم باز کرد و گفت لا اله الا الله محمد  
 رسول الله ﷺ و پرسید که کنایان چرا میسری و وقت باز گفتند  
 گفت معاذ الله که شما را گفته باشم شیطان آمده بود و قلع آب  
 سر در دست گرفته و می گفتی که خود ای دیو آست تا این

حکایت



شربت بود همد تا نشسته می ری من کفتم نمی گویم ازین کلمه  
بیزار اما کلمه شهادت را بسیار گفته ام در صحیفه الکون  
تا الکون بر من آسان شود گفتن لا اله الا الله محمد رسول الله  
و جان بخوش تسلیم کرد الحی ختم کار ما بر مسلمانی کرد آن  
تفصیل ثوری را رحمه الله در جوفی پشت دو تاشد  
بود سوال کردند که ای خواجه بسیار چندین که پشت کوفت شد  
گفت امام زاهد را پنجاه سال شاگردی کردم که از وی چیزی  
ندیدم تا بکبیر چه در سد چون حالش تنگ شد چشم  
باز کرد و می گفت ای عجب کاری پس هفتاد سال مبین در  
خدمت کردم و می گفتم و خلق را بسیار دین بودم الکون  
می گویند که ما را فی ثانی دوری که ما را نیای چون این کلمه  
را از وی بشنودم طریقی از پشت من برآمد و پشت من  
بشکست و پشت راست تشدید این حال زها دست تاحال  
فساق چه کوفت باز خواهد بود یارب عاقبت ما را بخود

کعبان

کردان و سعادت هر دو جهان برسانم کرد آن **صلوات** فی  
الصلوة و تسبیح و از جمله اذکار یکی سُبْحَانَ الله گفتن است بدین  
وجه که سُبْحَانَ الله و اَحْمَد لله و لا اله الا الله و الله اکبر و لا حول  
ولا قوة الا بالله العلی العظیم و درین یکی او احادیث بسیار  
آمده است بعضی از آن احادیث یاد کنیم تا رغبت دور زیادت  
شود روى عبد الله ابن عباس رضی الله عنهما عن رسول الله صلی الله علیه و آله  
قال جاءني اسرافيل عليه السلام وقال يا محمد سُبْحَانَ الله و اَحْمَد لله  
و لا اله الا الله و الله اكبر و لا حول و لا قوة الا بالله العلی  
العظیم عدد ما علمه زنة ما علمه و ما علمه من قال  
من كتب الله له سنة خصال من الذكركين الله كثير  
و كان افضل ممن ذكر الله في الكبر و التبار و كان له عرشان في الجنة  
و تحاطت عنه ذنوبه كتحاطت و روى النجاشي في الحديث  
و روى الله تعالى ان النبي صلى الله عليه و آله قال من قال  
سُبْحَانَ الله و اَحْمَد لله و لا اله الا الله و الله اكبر  
خدا في جنتكم من النار قالوا و ما جنتنا من النار  
فقال سُبْحَانَ الله و اَحْمَد لله و لا اله الا الله و الله اكبر

و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم فارتفعن ياتين يوم  
القيامة مقدر مات و محترقات و معقبات و هن كليات  
الضالجات ترجمه فارسی حدیث چنین می فرماید حضرت  
مصطفی صلی الله علیه و آله که اسرافیل بن آمد و گفت بگوی سُبْحَانَ  
الله و اَحْمَد لله و الله اكبر و لا حول و لا قوة الا بالله  
العلی العظیم عدد ما علمه زنة ما علمه من قال  
سُبْحَانَ الله و اَحْمَد لله و لا اله الا الله و الله اكبر  
خدا في جنتكم من النار قالوا و ما جنتنا من النار  
فقال سُبْحَانَ الله و اَحْمَد لله و لا اله الا الله و الله اكبر  
سبحان الله و احمده و لا اله الا الله و الله اكبر  
روز قیامت بیش کنند هر کویند خود را بسوی بهشت و دور  
کنند است مرا و از آتش دوزخ و نکاه داند او را از هول  
و اقزاع قیامت و ایته اند باقیات الضالجات  
بنزدیک حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله را وی می گوید که صحابه رسول  
در آرزوی آن می بودند که اعرابی بیامدی و از سر گستاخی و لجاجت  
کردی تا ایشان را از آنی ناید حاصل شدی که کسی از بهشت آنحضرت و صلابت  
او سوال توانستی کرد اعرابی در آمد و گفت یا رسول الله صلی الله علیه و آله  
آورد که آسان تر باشد که چون من آن کار بکنم حق تعالی از من بخشنود

نوروز

فرویزد کبرک درختان در فصل خزان با درختان هر  
پنجم آنکه حق تعالی نظر رحمت در وی نظر کند و هر که  
را نظر کند رحمت حق تعالی و افتاد عذاب را او کار نبود  
ششم آنکه باقیات الضالجات این کلمات الله و ثواب او  
در قرآن مذکور است آنکه چنین می فرماید حضرت مصطفی  
صلی الله علیه و آله که سپهرها برگیرید از آتش دوزخ گفتند یا رسول الله  
سبحان الله و احمده و لا اله الا الله و الله اكبر  
و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم که این کلمات بسیار  
روز قیامت بیش کنند هر کویند خود را بسوی بهشت و دور  
کنند است مرا و از آتش دوزخ و نکاه داند او را از هول  
و اقزاع قیامت و ایته اند باقیات الضالجات  
بنزدیک حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله را وی می گوید که صحابه رسول  
در آرزوی آن می بودند که اعرابی بیامدی و از سر گستاخی و لجاجت  
کردی تا ایشان را از آنی ناید حاصل شدی که کسی از بهشت آنحضرت و صلابت  
او سوال توانستی کرد اعرابی در آمد و گفت یا رسول الله صلی الله علیه و آله  
آورد که آسان تر باشد که چون من آن کار بکنم حق تعالی از من بخشنود

سوی



کرد مصطفیٰ <sup>صلی الله علیه و آله</sup> فرمود که سبحان الله و اکبر الله  
و لا اله الا الله و الله اکبر و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم  
اگر ای گفت یا رسول الله این کلمات همه او را است اگر سبحان  
الله است تنزیه او است و اگر اکبر الله است تعظیم او است  
و اگر لا اله الا الله است توحید او است و اگر الله اکبر است  
تکبیر او است این همه را او را است نصیب من که امیر حضرت  
مصطفی <sup>صلی الله علیه و آله</sup> بستم فرمود و گفت بگوی بعد از این کلمات  
اللهم عافنی و عاف عیال و یتیمی و عاف عیال و یتیمی  
و گفت اکنون آمد می بستم و آنکه گفت یا رسول الله <sup>صلی الله علیه و آله</sup>  
تو این چه شد چون این کلمات را من بگویم گفت چون سر از خاک  
بر آیی و در قیامت سبحان الله در پیش تو بود و الحمد لله بر  
دست راست تو بود و لا اله الا الله بر دست چپ تو بود  
و الله اکبر بر قفسای تو بود تا تراب بدن تجسم به پشت  
دوازند که از اهل و اقارب قیامت این باشی اگر ای گفت بدین  
کلمات هیچ کلمه بزرگوارتر از کلمه لا اله الا الله نیست چگونه

است

چگونه است که او بر دست چپ بود پیغمبر <sup>صلی الله علیه و آله</sup> بستم فرمود  
و گفت یا اعرابی هر یکجا مصاف بود مبارزان لشکر را بخون  
نترن جای ایستاند در عرصات و درخ بر دست چپ  
آدمیان بود بزرگ ترین کلمات را بخون جای ایستاند  
تا این کلمه پرده و پیری شود مرکبیده خویش را از آن روز آنکه چنین  
می فرماید حضرت پیغمبر <sup>صلی الله علیه و آله</sup> که هر که بگوید تعظیم که سبحان الله از  
روی ثواب همچنان بود که صحیفه بر او هم را بخواند باشد و  
هر که تعظیم بگوید که الحمد لله همچنان بود که توره موی  
را بخواند باشد و هر که تعظیم بگوید که لا اله الا الله و الله اکبر  
همچنان که بود که انجیل عیسی را بخواند باشد و هر که بگوید  
لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم همچنان بود که قرآن  
محمّد را بخواند باشد و هر که این کلمات را بگوید حق  
از ثواب این کلمات مرغ سبزی بیافریند که تار و ترک  
اورا از شرش می خواهد و چون این ندهد بهر دکان او را در  
حوصله این مرغ نهند تا در دایره هشت چوای که تاقیامت

یارب همه مؤمنان را گفت این کلمات روزی که دران بایز العالمین  
در ترهیب و خوف در صلوات بر پیغمبر <sup>صلی الله علیه و آله</sup> و آل  
بدانکه که یکی از جمله اذکار بزرگ صلوات مصطفی <sup>صلی الله علیه و آله</sup> و صلوات  
مصطفی <sup>صلی الله علیه و آله</sup> فاضلین از اذکار است زیرا که ذکر یاد کرد  
خداوند است و هر بار که بگوید اللهم صل علی محمد  
خدا ای تقار بهن از یک نام خوانده باشد زیرا که میسر شده  
کنایت است از همه نامها خداوند و از تطوّعات در هیچ یک  
این صالفت نفس مرده است که در صلوات چنان که می فرماید آن  
الله و ملائکته یصلون علی النبی یا ایها الذین امنوا صلوا  
علیه و سلووا تسلیما گفت من که خداوند با جلال و  
عظمت و کبریا خود برین سید صلوات می فرستم و فرشته کان  
که مقربان حضرت عتره اند با طهارت خود از معصیت برای  
صلوات می گویند ای مؤمنان ای چه صلوات کن بیک بر وی  
هنگام از این صلوات و سلام فرما نیست صلوات مطلق  
موقت فی و مقید بحالت حیوة فی بلکه همه سالها و منها  
صلوات می بیاید گفت معلوم شد که این ذکر فاضلین

افلا یحزن

اذا راست دیگر هر ذکر که هست در آوردن آن ترغیب نیست  
و چنین فرمود دوی جبریل <sup>علیه السلام</sup> عبد الله رضی الله عن رسول الله  
صلی الله علیه و آله قال ان صلی علی فی الیوم مرارته مئة و فی الله تعالی مرارته  
خاتمة سبعین مضانی الاخرة و تسلی فی الدنیا و من صلی  
علیه صلوة واحدة <sup>صلی الله علیه و آله</sup> عشر صلوات و حط عنه سیات  
و ما یسکر من احد یسکر علی اذامت الاحیاء فی جبریل  
یقول یا محمد <sup>صلی الله علیه و آله</sup> هذا نذ ان ن نذ ان یقرنک السلام  
فایقول و علیک السلام و رحمة الله و من صلی علی من یتکب  
له شفیعاً و شاهد ائمة القیمة لفظ حدیث نبوی شنیدی  
ترجمه کن بشوق تا رغبت تو در صلوات زیادت شود چنین  
می فرماید حضرت مصطفی <sup>صلی الله علیه و آله</sup> که هر که در یک روز بر من صد  
صلوات فرستد حق تقا میان بنده را صد حاجت روا کند  
هفتاد حاجتی آن جهانی و سی حاجت این جهانی و هر که یکبار بر  
من صلوات گوید ده گناه از دیوان او محو کند و ده درجه  
بنام او بنکند آنکه می فرماید که هیچ بنده مؤمن نبود از شما که  
بین بعد از وفات من یکبار سلام و صلوات فرستد الا جبریل  
علیه السلام آن سلام و صلوات او را بر من ساند و چنین گوید



کسی محمد <sup>صلی الله علیه و آله</sup> فلان بن فلان از شهر فلان از فلان کوی  
بر تو سلام و صلوات گفت من تو را سلام خداوند و رسول بروی  
باد آنکه گفت هر آن مؤمنی که در دار دنیا یکبار بر من صلوات  
گوید من بقیامت با او دو کار یکم شفاعت کنان او باشم تا از  
دو رخ بدهد و گواه ایمان او باشم تا بهشت <sup>برسد</sup>  
**حکایت** ثقیان <sup>رضی الله عنه</sup> ثقیان گفت کرد کعبه می کردیدم  
یکی را دیدم که جز صلوات چیزی دیگری گفت من او را  
گفتم که این جای دفع حاجتست و تو هیچ حاجت دفع نمی کنی  
و بجز صلوات چیزی دیگری نمی گویی ترا درین زیاده علی هست  
تا از تو من یاد گیرم گفت ای خواجه بدان که من با یاد خود  
از فلان جای می آمدم و قصد حج کردم چون بفلان  
منزل رسیدیم پدرم وفات یافت و چون جان از غلاب  
وی جدا شد رویش چون قطران سیاه و همه تن او سفید  
ماند من گریان شدم و گفتم من رسولی را چگونه کنم  
و فردا یا مرده شوی و فردا غافل چه گویم چاروی در

روی

روی وی در کشیدم و گریان بخواب شدم آیند دیدم  
که هر کس مثل وی ندانم بیامد و بر بالین پدرم نشست  
چادر را از روی پدرم بر گرفت و چیزی بر خواند و دست  
در روی فرود آورد در حال روی پدرم را دیدم  
چنان شده بود که نور از روی وی میتافت و چادر را  
بر روی وی پوشید و روان من چنک در دامن او زدم  
و گفتم ای بنده خدا ای من نکن ارم که بروی تا کنوی من  
گفتم که بسبب تو این چنین مهم کفایت شد گفت مرا می شناسی  
گفتم نه گفت من محمد رسول الله <sup>صلی الله علیه و آله</sup> پدر تو بودید کنار  
بود بشوئی کردار بد روی او سیاه شد چنانکه دیدی ولیکن  
اوبعدت داشته که بر من صلوات بسیار گفتی خبر حال وی  
بن رسید و من فریاد رسند در مانده گام که بر من صلوات گفته  
باشند ازان شادی بیدار شدم روی پدرم را دیدم ازان بخت  
که در حال حیات بوده دانستم که هیچ ذکر ازین فاضل نیست  
والله اعلم **حکایت** عبدالله طویلی گفت نزدین بزرگ  
بعیادت در آمدم تا به پیشش دیدم که در سکران موت آماده بود

و حال برونگ شده گفتم خواجه ما را از سکران ترک خبری گفت  
من از عالمی شوم که هر که بر مهنت عالم بسیار صلوات گوید او را  
تلخی جان نماند و من صلوات را در خود ساخته بودم  
که بر سر هر فریضه ده صلوات می گفتم و هر شب بخانه بار یکصد می در  
شمار روزی جمله صد بار یکصدی اکنون از تلخی جان کندن هیچ بن  
من رسید این بگفت و جان به حق تسلیم کرد با سانی چون صلوات  
بسیار گفت لاجرم جان کندن بر او آسان شد و هر که همین ورد  
نگاه دارد بر زمین آسان شود **فصل** فی الاوراد  
و اذاب الصلوة فی تریب و الخوف روی علی بن ابی طالب  
رضی الله عنه عن رسول الله <sup>صلی الله علیه و آله</sup> انه قال الخجل لا یدخل الجنة  
و السخی لا یدخل النار و البخیل بعید من الله و بعید  
من الجنة و قریب من النار و السخی قریب من الله و قریب من  
الجنة و بعید من النار ثم قال الا اخبرکم باخلاق النبی  
رسول الله <sup>صلی الله علیه و آله</sup> فقال الذی سمعتمونی و لم یصل علی فقال  
اربع من الخلق ان یتولوا فاعلموا ان یمسح وجهه قبل

نیل

ان یفرج من الصلوة و ان یمسح الذی لم یصل مثل ما شهد المؤمن  
و ان اذکر الجنة و ان یصل علی و روی عنه <sup>صلی الله علیه و آله</sup> انه صعد  
المین بوما درجه فقال آمین ثم درجه اخرى فقال آمین ثم  
جلس فقال له معاذ رايت انک تؤمن و کمرت فی ذلک فقال  
جاءنی جبرئیل علیه السلام فقال یا محمد من اذکرک رمضان فم یقرک  
فدخل النار فابعد الله فقلت آمین ثم قال من اذکرک غنم فم یقرک  
علیک و دخل النار فابعد الله فقلت آمین ثم قال من اذکرک  
والدیه و کمرت بها فمات و دخل النار فابعد الله فقلت آمین  
و عن ابن مسعود <sup>رضی الله عنه</sup> قال سمعت رسول الله <sup>صلی الله علیه و آله</sup> یومئذ یقول  
فیصلون الطریق و یحیرون فقیل و من هو الا رسول الله <sup>صلی الله علیه و آله</sup>  
قال الذین اذا ذکرک عندکم لم یصلون علی و من یصلی الصلوة  
علی فقد اخطأ طریق الجنة فاروی حدیثین بیضا در حضرت  
مصطفی <sup>صلی الله علیه و آله</sup> که بخیل در نیاید در بهشت و سخن در نیاید در دوزخ  
آنکه فرمود خبر دم شمارا از بخیل ترین جمله بخیلان گفتند ای رسول  
الله <sup>صلی الله علیه و آله</sup> فرمود که بخیل ترین همه خلقان آن است که نام من  
نشنود و بر من صلوات نفرستد چون بخیل از رحمت دور بود

قال ابن



آنک بخیل تر و در تر بود نگاه فرمود چهار کار از جمله نجاست  
یکی آن است آنست که ایستاده بول کند و دید آنکه بشهادت نشیند  
و پیشانی پاک کند از خاک پیش از آن که از غار فارغ شود سیم  
آنکه بانگ غار بشنود مثل آن که مؤذن می گوید هم گوید و راوی  
روایت می کند که روزی رسول صلی الله علیه و آله سه بار بر بالای منبر  
آمین گفت آنکه معاذ رضی الله عنه گفت یا رسول الله صلی الله علیه و آله آمین می  
می شنودیم و دعا کننده را نمی دیدیم گفت یا معاذ جبرئیل آمده بود  
از حضرت و چنین گفت که ماه رمضان سبب مغفرت است و آمرزش  
عاصیان است هر که ماه رمضان در پاید و چنان زنده گالی نکند  
که آمرزین شود خاکسار و نکونسا باد من کفتم آمین و چون بر پاید  
دیگر بر آمدم گفت حرمت داشت پدر و مادر و حقوق ایشان  
بسیار است و سبب مغفرت است هر که یکی از ایشان را دریاید چنان  
معاملت کند باین که آمرزیده شود خاکسار باد و نکونسا باد من کفتم  
آمین سیم چون بر پاید دیگر در آمدم رفته گفت صلوات گفتن  
بر توسبب آمرزش است هر که نام تو بپوشود و بر تو صلوات نفرستد

تا امرین بود

تا امری دید شود خاکسار و نکونسا باد من کفتم آمین و از اینجا  
بود که امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه می گوید هر عای که در اول آخر  
وی صلوات مصطفی صلی الله علیه و آله بود آن دعا میان آسمان و زمین  
بماند و از اجابت دور باشد و از اینجا است که گوید اللهم صلی الله علیه و آله  
محمدی فی اول دعائنا و صل علی محمدی فی آخر دعائنا  
یکی از بزرگان در نماز صلوات رسول را فراموش کرد و صلوات  
در عقب صلی الله علیه و آله از مستحبات نماز است بر مذ هر ما و بمذاجب  
شافعی رحمه الله از فرایض نماز است تا اگر ماند نماز شایه  
شود بیاید نگاه داشتن تا نماز خود را در قید نار و این فکری  
آن بزرگ بنیاد خدای تعالی مشغول شد و صلوات را  
فراموش کرد شب در خواب دید جمال پاک مهر عالم را  
صلی الله علیه و آله که می گفت ای شیخ ما را امر و چگونه فراموش  
کردی بصلوات گفتن گفت یا رسول الله صلی الله علیه و آله بنیای  
حق تعالی مشغول شدم از صلوات گفتن غافل شدم  
گفت ای شیخ ندانسته که شای حق تعالی صلوات ما

پذیرفته نشود و هیچ حاجت را روا نشود تا شفاعت شفیع  
نبود اول بر من صلوات باید دادن و مرا شفیع باید آوردن  
تا حاجت روا شود **ک** یکی را از ظالمی زین افتاد  
بصحرای بیرون شد و خطی کشید مانند کوری و بر آنجا  
بانگشت خود بنوشت که این تربت مصطفی صلی الله علیه و آله  
و غسل پاک بیاورد و بنفشست و در هزار بار صلوات  
گفت و این تربت را شفیع می آورد و میگفت بجز صلوات  
این صلوات تربت که مرا از شر این ظالم ایمن کرد آن هر  
چنان در خواب شد چنان دلی که گویند می گوید  
که ای فلان بزرگ شفیع آوردی اگر چه شفیع درو  
نیست اما بمنزلت نزدیک است برو که تو از شر آن  
ظالم ایمن کردی ایسیدم بر خواستم و بخانه آمدم خبر  
در شهر افتاد که سلطان را غلامان کشتند  
پس هر کس را هم پیش آید من کنی تعالی را نیز فرج دهد آن و الله تعالی

عجای

**ب**ار سامدی بود و دخترکی داشت و نیز دیگری  
آمدش و بنایت دست تن بود گفت او را پاره عمل بیا تا این  
بچه را دهیم تو انت خرید از نامادی و درویشی گریان شد  
و همچنان گریان صد بار صلوات گفت و بچوب شد مصطفی صلی الله علیه و آله  
صلی الله علیه و آله بچوب دید که می گوید غم خور تا بامداد بنزد یک خلیفه  
علی ابن عسیر رای و بکوی مرآخند رسول الله صلی الله علیه و آله فرستاده است  
بنزدیک تو و گفتار است بدان نشانی که بنیارت من آمدی و بر سر تربت  
من هزار بار صلوات گفتی و این سخن را با کسی گفتی صد بار باین  
ده خواجرا خواب بیدار شد گفت این خواب جز صدق نباشد بامداد  
بنزدیک وزیر درآمد و گفت پیغام دارم از مصطفی صلی الله علیه و آله بنزدیک تو  
وزیر گفت چه پیغام داری خواجهر قصه حال خود را بگفت و خواب خود حکایت  
کرد وزیر گریان شد و گفت صدق رسول الله صلی الله علیه و آله گفت راست می گویی  
همچنان بر من مطاع نبود و نگفته بودم که گفت ای غلام آن کیسه بیا و آورد  
و صد دینار بر من داد و گفت این صد دینار که رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده و این  
صد دینار که مرا از اهل اشارت خود گردانید و این صد دینار را



ان درویش از پیش وزیر بیرون آمد و با او سیصد دینار زد و شادمان بخانه  
آمد تا بدانی که میبکس بر صلوات گفتن رسول الله زیان نکرده است و  
سود کرده است و سود کنند هم در دنیا و هم در آخرت و هر اندیشه که ترا حارث  
شود بکفایت صلوات پیش رو تا کفایت شود و صلوات بجه لفظ باید  
گفتن که پسندیده تر بود بگوی اللهم صل على محمد و على آل محمد و بارک و کم  
و بر سر هر بار وصل علی جمیع الانبیاء و المرسلین باید گفتن **فصل**  
فی الذکر و چون فضیلت اذکار دانستی بد آنکه هرگز ندانی را  
از اذکار وقت معین است که در آن وقت مستحب است چنانکه  
حدیثی است که از حضرت مصطفی علیه السلام قال جاء جبرئیل  
علیه السلام فرحاً مستوراً فی احسن صورة و هیئته مع سبع مائة الای  
ملك یبذل کل ملک فضیبت من نور و قال یا محمد الله تعالی یقرک  
السلام و اسرائیل و میکائیل و خازن الجنان و اسماعیل یؤاب  
السماء و الکبر و ربین و اکر و جانیون کلهم یقرک السلام  
و ان الله تعالی اهدی الیک هدیه که یهدی منیها الی احد  
من خلقه فیها کرامه ذلک و لا تمیک و هی من الکوثر الجنة

نفس

قلت الیه السلام و منه السلام تارک یادی الجلال و الاکرام  
و علی احوالی بن الملائكة الموقنین و الهدیه یا جبرئیل فقال من  
امیک ما بعد صلوة الغدا و سبعین مرة سبحان الله و الحمد لله و  
لا اله الا الله و الله اکبر و لا حول و لا قوة الا بالله العظیم یا غیاث  
المستغیثین جعل الله بینه و بین شر الشیطان و شر الحق کلهم حجاب  
و بی کة فی الجنة سبعین مائة و من صلی علیک بعد صلوة  
الظهر سبعین مرة غفر الله له ذنوب سبعین سنة و كتب الله  
له سبعین الف حسنة و حی عنه سبعین الف حسنة و رفع  
له فی الجنة سبعین الف درجة و سق له فی سبعین نفساً  
من اثوابه و احیاه و من استغفر لله بعد صلوة العصر  
سبعین مرة غفر الله له ذنوب سبعین سنة و کان کانه  
حج سبعین حجة و اعتمر سبعین عمره و غفر له سبعین  
سبعین غفر له سبعین کافراً و من قال بعد المغرب  
سبعین مرة لا اله الا الله محمد رسول الله کان کانه صلی  
سبعین رکعة حتم فی کل رکعة التوراة و الانجیل و

و انزور و افرقان و سق منه موت النجاء و عذاب القبر  
و من قال بعد صلوة الغدا و سبعین مرة لا حول و لا قوة الا  
یا الله العظیم کو اجمع اهل السموات و الارض و ارادوا  
ان یصفوا ثوابه ما قدروا علیه و یطو الله تعالی به بالرحمة  
و یغفر الله له صفاته و کبریه و ملائکة بن نور و رحمة  
فارسی حدیث چنین می فرماید مصطفی علیه السلام کجبرئیل علیه  
السلام من آمد با هفتاد هزار فرشته و سلام پروردگار را رسانید  
و سلام حاملان عرش و مقربان حضرت عزت در صورتی  
آمد که هر کس چنان نیامده بود و گفت حق تعالی هدیه فرستاده  
که پیش از تو به هیچ پیغمبر فرستاده و همه اهل آسمان بدین هدیه شدند  
که بر هفتاد و یک نفر است اما اگر مومن است را عذاب خواستی کرد  
بدین هدیه شاد و مکرر کنی جواب سلام حضرت عزت  
باز گفتیم و گفت که سلام است این هدیه که می فرماید گفت هر آن  
مؤمنی که توفیق یابد تا بعد از نماز یا بعد هفتاد بار بگوید سبحان  
الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر یا غیاث المستغیثین

نفس

حق تعالی یا هر دوازده مرتبه را و خانه واده او را از شر آسمان و  
زمین نگاه دارد و در بهشت بنام او هفتاد شهرستان نهاید  
تا بنا کنند که صفت آن شهرستانها جز خدای تعالی کسی نداند  
و هر مؤمنی که بعد از نماز پیشین بر تو هفتاد بار صلوات فرستد  
حق تعالی آن هفتاد ساله او را قلعه غفور در کشد و بفرماید  
تا در دیوان او هفتاد هزار حسنة پذیرفته بنویسند و هفتاد  
کناه از دیوان او محو کنند و هفتاد هزار درجه در بهشت  
بنام او بنهند و شفاعت او را در هفتاد کس از ایشان و قربان  
او و هر که بعد از نماز دیگر هفتاد بار بگوید حق تعالی یا غیاث المستغیثین  
او را محو کند و هفتاد ساله عبادت پذیرفته در دیوان اعمال او ثبت فرماید  
و هر که بعد از نماز شام هفتاد بار کلمه طمیس را بگوید چنان  
باشد از روی ثواب که هفتاد رکعت نماز گذارده باشد و ختم کرده  
در هر رکعت توره و انجیل و زبور و تمام قرآن را ختم کرده باشد  
و او را از عذاب کور و مرک مفاجا و عذاب قبر نگاه دارد  
و هر که بعد از نماز خفتن هفتاد بار بگوید لا حول و لا قوة الا بالله







وقال يا احسن من استغفر وان عاد في اليوم سبعين مرة ولا  
 لا توب في اليوم واحدة مرة فارجع حديث جابر بن عبد الله عن  
 مصطفی صلوات الله علیه و آله و سلم انك كنت قد اكلت من ثمار ارضهم  
 زدن كنزك خدای تعالی ازك دو كام فاضل تر نیست و الا  
 فانه وجعه كذا انك دو وجعه فاضل تر نیست و انك دو قطره  
 كذا انك فاضل تر نیست كفت بكي يا رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم  
 ان دو كام كمي بخارجت رفتن است و بكي ان خوشان و قوتان  
 رفتن است اما آن دو وجعه كمي جوع خشم فرو خوردن است كه در كشد  
 او را در وقت غضب و بكي جوع خشم است كه فرو خورد او را  
 در وقت مصیبت اما آن دو قطره يك قطره خون شهیدان  
 است كه در راه خدای تعالی ریخته شدن باشد و آن قطره  
 دیگر قطره آب حشر و ندامت است كه بنده عاصی در شبانك  
 انبهم و فرغ و عقوبت خداوند تعالی بر حسن خود فرو بارد  
 خواجه نیدارد كه این شبانك از بهر خواب نهاده اند بهر خود  
 آدم صلی الله علیه و آله و سلم نگاه كن كه سیصد سال شبای دراز

نبرد

تایر و زبد و قدم ایستاده بود و در ديك در آسمان زده و میگفت  
 كه قبله دعا است و هي گفت ربنا اظلمنا انفسنا و ان لم نغفر لنا  
 و نرحمنا لكونن من الخاسرين آخر دو دانه كنند پیش نبود  
 كه خورده بود بفراموشی چنانكه خدای تعالی خبری دهد در كلام  
 خود نبي و محمد له عز ما آدم پدر انبيا و رسل بود و مسجد  
 ملائكه بود بسبب فراموشی كه بر وی رفت سیصد سال استغفار  
 بآب دیده كرد تا از وی در گذرانیدن ندامت قا خواجه را  
 این ایمنی از لجا افتاده كه هزار كناه كیبره و خصم دامن گیر  
 يك سحرگاه برخواستن نیا شد و استغفار كهفتن و فقط چند  
 آب ندامت از دیده یاریدنی شود و مستغفر می شود و نگاه  
 چنین می فرماید مهتر عالم علیه السلام كه هیچ بنده كه از وی كناهی  
 در وجود آمده باشد كه بر خیزد و طهارت پای بیارد و بناحق  
 آید و در ركعت نماز باركان تمام بیارد و آنگاه ده بار با استغفار  
 با تضرع و زاری و پیشانی بگوید كه خدایا خدایا  
 و بشیام و توبه كردم الا كه حق تعالی قاصد رحمتی را اعمال او

در كشد آنگاه این آیت بخواند و الذين اذا فعلوا فاجحة او  
 ظكروا انفسهم ذكروا الله فاستغفروا لذنوبهم الآية آنگاه  
 از كناه باز گردد من كه محمد روزی صد بار توبه می كنم  
 بین كه پیغمبر علیه السلام بامشور لیغفر لك الله ما تقدم من ذنبك  
 و ما تاخر روزی صد بار توبه می كند و خواجه را بخواه ساله  
 سالم كناه است و توبه می كند و می آرد یارب ما را آگاهی دهی  
 و بهتر ازین كردنی استغفار چگونه باید كفت استغفر الله  
 الذی لا اله الا هو الخ الفیوم و ان توب اليه یجمع الذنوب  
 و چون استغفار و آب دیدن و سوز و سینه بود آواره كند و نبود  
 در تنبیه امام ابوالثین چنین آورده كه روزی  
 امیر المؤمنین علی رضی در آمد كریان بنزد مهتر عالم علیه السلام  
 كفت یا رسول الله بر رجوانیست كریان چنان بدرد می كرید  
 كه دل را خراب می كند و مهتر عالم علیه السلام فرمود كه در آید  
 او را در آوردند مهتر عالم فرمود كه چرا می كری جوان كفت  
 از بسیاری كناه و از پیغم غضب خدای تعالی رسول علیه فرمود

نبرد

كه سلمان هستی كفت هستم رسول فرمود كه باك مثل ار كه  
 بدین كه چشم حق تعالی بر تو رحمت كند كفت یا رسول الله كناه من  
 بسیار است اجازت می كنی تا كی را بگویم دیگر هار ابدان قیام كنی  
 كفت بگو تا چه كناه داری كفت یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم  
 در مدینه بودم و بتانی می كردم شنبی دختر كبری را در كور  
 كه من من بر فتم و او را از كور بر آوردم و جامه از وی در كشیدم  
 اندام سفید دیدم و كواعب دیدم چون پاره را بر فتم شیطان مرا  
 ده زد و كفت و از راه برگردانید و مرا كفت چنین دختر كبری را  
 باز كشتم و بر او جمع كردم چون بگفت او را زایل كردم و كفن را بر اندام  
 او پوشیدم و روان شدم و از شنیدم كه دختری كفت ای پسر من در مدینه  
 و نرسیدی از آن روز كه داد كند او ندانید كه مسلمانی را جنب و بر من كشتی  
 در میان چندین مردكان و كورستان چون این سخن بشنودم در  
 دل من اثر كرد ترس خداوند تعالی و بشیام شد و بحضرت  
 رسول خدای آدم چون رسول این سخن بشنود بر جست و  
 طباخچه بر قفای وی زد و كفت برو از پیش من كه از شوخی كناه



تو آتش در میانیکرد و ترا چگونه توبه باشد آن جوان نو میبرد  
از نزد حضرت مصطفی <sup>صلی الله علیه و آله</sup> و آن آمد و در میان می نشست  
و فریادی کرد و میگفت ای شدیدا لعناب بر من رحمت کن  
مدت چند روز برین حال بود و فریادی کرد بعد از آن حق  
تعالی جبرئیل را <sup>علیه السلام</sup> فرستاد که برو و محمد را بگوئی که خدای  
تعالی فرماید که این بندگان مرا توبه فریدی یا ما ایشان را  
توبه ورزی می دهی یا ما ایشان را توبه می آموزی یا ما ای جبرئیل  
محمد را بگوئی تا بنده مرا طلبد و او را توبه دهد که ما او را  
بیامرزید هر چون بصدق توبه کرد مصطفی <sup>صلی الله علیه و آله</sup>  
جوان را طلبید و او را مرده داد که حقیقت آن گناه را  
در گذراند و ترا بیامرزید و آن جوان باقی عمر خود را دنیا  
کرد هیچ گاه نکشت و همیشه بطاعت مشغول بود  
و هر توبه بصدق خدای تعالی او را بیامرزید **فصل دوازدهم** در  
العبادات القولية بدانکه یکی از عبادات قولی دعاست و در  
دعا فایده بسیار است و هر که در دعا فایده بیند مبتدع است  
نیز اگر

نیز اگر در دعا فرمان است چنانکه می خوانی در قرآن مجید  
**قوله تعالی ادعونی استجب لکم و انا علیکم استجبوا انواع**  
**البلاء بالذبح** یعنی پیش روی انواع بلاها را بدعا  
و هر که مشرعت کار دعا معتقد نفرماید زیرا که در دعا  
فایده است و چگونه فایده باشد که دعا نیاز عرض کردن است  
به ملک بی نیاز و در دعا احادیث بسیار آمده است روی ابو هریرة  
رضی الله عنه عن رسول الله <sup>صلی الله علیه و آله</sup> انما قال ما من عبد یستغفر  
بدعای الا استجب له انما ان یخیر فی الدنیا و اما ان یخیر فی الآخرة  
و اما ان یکفر عنه من ذنوبه ما دعا لم یلحق بالذل و لا یز و طبیعه  
تصیر و قال رسول الله <sup>صلی الله علیه و آله</sup> من قرأ خمسین مرتبة الحمد  
من ذنوب الشکر له یخیر الزیادة **قوله تعالی ان ینزل علیکم**  
**الذی یلکم و یزیر فی الصبر** که بخیرم الثواب **قوله تعالی**  
**انما یزیر فی الطایرون اجرهم بغير حساب و یزیر فی**  
**التوبة عن الذنوب** که بخیرم القبول **قوله تعالی و هو**  
**الذی یقبل التوبة عن عباده** و من رزق الاستغفار له اجر

**الاجابة لقوله تعالی ادعونی استجب لکم** لفظ حدیث است  
شایدی ترجمه آن بشنو تا بدانی که در دعا چه فایده است  
چنین میفرماید حضرت مصطفی <sup>صلی الله علیه و آله</sup> که هیچ مؤمن نبود  
که دعا کند از خداوند تعالی حاجت خواهد الا الله  
آیه آن حاجت وی روا شود زیرا که وعده فرموده  
که اجابت کنم و خلاف وعده او محال بود اما یا زود  
آرزویش در کارش یاز خیره آخرت شود و ازین جا  
گفت یزیر رقاشی که بشد بود که بدینا دعا کرده  
و حاجت خواسته باشد و اگر اجابت ظاهر نشد باشد بقیامت  
حق تعالی با وی خطاب کند که یزیر من در فلان روز فلان  
ماه در فلان سال دعا کرد و چنین چیزی خواست و حکمت مادران  
در آن آن بود که آن قضایا شود اینک امر و چنین و چنین که نیست  
مرا عوض آن که در دنیا خواسته بودی بنده گوید کاشکی  
باین حاجت بن در دنیا فضا نشدی آنکه چنین فرمود حضرت  
مصطفی <sup>صلی الله علیه و آله</sup> هر که حاجت توفیق دادند از پنج چیز محروم

نکردند هر که را توفیق شکر نعمت دادن از زیادت شدن  
نعمتش محروم نکردند زیرا که زیادت کردن وعده کرده است  
و خلاف در وعده او روا نیست و هر که توفیق صبر دادند  
از ثواب صابران نو میبرد نکند و هر که را توفیق توبه دادند  
از قبول توبه اش محروم نکردند و هر که را توفیق آفرینش دادند  
از آفرینش محروم نکردند و بدانکه دعا و حاجات همه  
وقت از اوقات نیکوست خاصه در شب نیکوتر و باجائز دیگر  
که بخیر چنین آمده است که موسی علیه السلام مناجات کرد و گفت الهی کلام  
ساعتت که نزدیک تو دوست است بدعا کردن و مناجات کردن  
نورمان آمده که باورش بی که خوابانک باشی و باخربش نیز  
بی که آن زمان برای خود چیزی بدی که خوابانک باشی  
و قضاوت آن آمد و لیکن توفیق الکیل در میان شب  
برخیز که در آن وقت خوابانک باشی و از قضاوت  
دوست خود بادوست در آن وقت هر دعا که گفته شود با  
باجابت نزدیکتر و دیگر مستجاب شدن دعا را شرط

نکردند







کلا در دندان مانده باشد و آنکه چنین می فرماید که بوی دهان  
 هر روز در این بوی خدا ای تقاضا خلق بود از بوی مشک تا قاری  
 بزرگ شما و این همه اولیاء است که مسواک کند اگر چه بوی  
 با قدر از آن وی برود آنکه فرمود که آن شب که مرا بآسمان بردند  
 به هیچ جمع فرشته نگذاشتند الا که مرا می گفتند که امت خود را بکوی  
 که حیات کنند که در وی شفاعت و سوال نگاه دارند و هر چه از آن  
 در اینک داشت حق حسابیه و وصیت می کرد تا گمان بردم که حسابان  
 از یکدیگر میراث برند و چندان مرا وصیت کرد شکو داشت زنان  
 گمان بردم که طلاق ایشان حرام خواهد بود و چندان  
 مرا وصیت کرد مسواک کردن که گمان بردم که دندانها خواهد  
 ریخت از یکدیگر از عایشه رضی الله عنها سوال کردند بیشتر کار رسول  
 در خانه چه بود گفت مسواک و اسکر و قتی ما را کلفتی  
 و مسواک نکند چون بادش می گفتی اللهم وانا اليه راجعون  
 یا ز قضا کرمی مسواک کردن را و او را غنی نمایش نیا مدی بگفته  
 که انا لله وانا اليه راجعون و او در در آنجا بمسواک کردن

وصیت کردی و کفایتی که در وی بیست چهار فایده است در درس  
 و در دندان را ببرد و تو آنکس و دهانه بود و نیز برین نشود  
 و تا بریدند رست بود و چون از دنیا پیرون رود پاکیزه رود  
 و بعد از هر مسواک کنند او را نیکی نویسند و اگر در وی هیچ  
 فایده نبودی جز احیا کردن سنت مصطفی صلی الله علیه و آله اینست که است  
 هر که سنتی از سنتهای او احیا کند نیکی است ابد باشد و الله اعلم  
 محمد بن اسحق رحمه الله آورده که مصطفی صلی الله علیه و آله روزی  
 نشسته بود و صحابه رضوان الله تعالی علیهم اجمعین گرد بر کرد و آنگاه  
 زن کافره بگذشت و بجهت شیر خواره داشت و آن زن سخت  
 دشمن حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله بود از مصطفی علیه روی بگردانید  
 تا مدت عالم را نه بدین حق تعالی آن بجهت شیر خواره را بسخن  
 در آورد و گفت التلأ تلأ علیکم یا رسول الله صلی الله علیه و آله مصطفی علیه  
 گفت علیک السلام مرا که آگاهانید که من رسول خدایم کودک گفت  
علمتی رب العالمین مرا رب العالمین آموزانید که تو رسول و وصی  
 مادرش این سخن بشنود بایستاد و متحیر شد گفتش رسول صلی الله علیه و آله

سهم  
ط

البرکات  
المنزل

که چه نامی گفت عبد العزیز و من از عزیزی میزارم مرا نام خود  
 کن یا رسول الله گفت تر عبد الله نام کردم که نام پدرم هم عبد الله  
 گفت یا رسول الله دعا کن تا مرا در بهشت حق تعالی جگه کن و تو  
 کرد اندر دست عالم علیه دعا کرد آنکه کودک گفت سعد بن آمن  
بن کعب بن سعد بن تميم و منی ابن کعب آنکه بخروشید و بجا جنت  
 کرد معنی سخن وی آن بود که هر که بتو گوید و چنگ در سنت نوزد  
 نیکی است ابد گشت و هر که روی از سنت تو بگردانید بیعت ابد  
 گشت و مادر هم چنان مدعوش ایستاده این استواری بخزند و بد  
 گفت ای بن بیش شبیهت نماند در نبوت وی روی بوی کرد و  
 گفت اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله  
 گفت ای رفقا که چندین عمر خود در دشمنی تو صرف کردم و ضایع  
 کردانیدم رسول فرمود صلی الله علیه و آله که مرده مرا ای ضعیف بلغزای  
 که تو الهام اسلام داد که خورای سعد بن کعب یا محمدا  
 که با حلهای بسته بطلب جان توی آیند و اینک رسندن بپوشی  
 کام چند زده بود که جان بحق تسلیم کرد حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله

فرمود تا مادر و بچه را بشستن و بر مرد نماز کردن و هر دو راه  
 چلهای یکدیگر در دفن کردند تا بدی که سعد بن کعب رسول علیه  
 سبب سعادت است یارب یارا سعادت هر دو جهت روزی گردان  
 و بر سنت وی میان و در قیامت از دیدار او و شفاعت او  
 محروم صلی الله علیه و آله در آن صلی الله علیه و آله روی ابوهریره رضی الله  
 عن رسول الله صلی الله علیه و آله قال الا اذ انکم علی ما یحیی الله  
تعالیه الخطایا و رفع به الدرجات فقالوا بلی یا رسول الله  
فقال بلی یا رسول الله استماع الوضوء من التبرک و التبرک  
الخطی فی الجماعات و النظائر الصلوة بعد الصلوة ثم قال  
صلی الله علیه و آله و ما ینکم من احید یبدء وضوءه ثم یضبط ثم  
یستسوی ثم یغسل وجهه كما امر الله تعالی الاخرجه خطایا  
یدیه من اطراف الامم مع الماء ثم یسبح برأسه كما امر الله  
تعالی الاخرجه خطایا فدهیه من اطراف اصابعه مع الماء  
ثم قال اذا فرغ من وضوءه فقال سبحانک اللهم  
و بحمده اشهد ان لا اله الا انت استغفرک و التوب

فرمود



إِنَّكَ خَيْرٌ بِنَايَةٍ تُمْ بَوَاقِ الْوَيْسِ فَلَمْ يَكُنْ حَتَّى يُقَمَّ إِلَيْهِ يَوْمَ  
الْقِيَامَةِ لَفْظٌ حَدِيثُ بَنِي شَيْدِي قَوْجِهْ أَوْ بَشَوِجِنِ مِثْرَ مَا يَدِ  
حضرت مصطفی صلوات الله علیه که رانمون باشم شمارا بکاری که بدان کار  
مخولند حق تعالی جلّه کناهان شمارا و عالی گرداند در پشت حرات  
شمارا افسند بلی یا رسول الله گفت سه کار نگاه داری یکی نماز و آب  
دست نگاه داشت بخت و یک سر در بامدادهای هر روز و دیگر  
کام زدن بسوی مسجد انبرای جماعت و انتظار کردن نماز پس از  
نمازی که کرده باشی را وی میکوبد روزی نماز دیگر گذارده بودیم  
حضرت مصطفی صلوات الله علیه برون آمد از مسجد و ما منتظر بودیم که  
یا جماعت مردم نماز شام بگذاردیم که ناگاه مهنر عالم علی بن ابی طالب برون آمد  
و باز در مسجد درآمد و گفت که بود از شما که نماز دیگر بگذارد و منتظر  
نماز شام بنشیند گفتیم همه چنین کردیم یا رسول الله گفت مرده  
مرستار که جبرئیل علیه السلام رسید و گفت حق تعالی این قوم را بر  
جمیع فرشتگان جلوه کرد و گفت بگوید بدان جماعت که وقت  
مشغولی شبانگاهان کارها را گذارند و یک فریضه گذارند

و منظر

و منظر دیگر فریضه نشسته اند گواه باشید که من همه را آزاد  
کردم و بیاوریدم و شایسته بخت و دیدار خود گردانیدم  
آنکه چنین فرمود که هیچ مؤمن نبود که در طهارت کردن  
در دهان و بینی آب کند الا که هر گاه که بدنها و بینی کرده  
باشد بر بدن آب بیرون آید چون روی بشوید هر گاه که آن روی کرده  
باشد بدن آب بیرون رود و چون دستها بشوید هر گاه که بدنها کرده  
باشد آن آب بیرون نشود و چون پایها بشوید هر گاه که پاها کرده  
باشد بدن آب بیرون رود و چون آب دست نام کند و بگوید که  
سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ وَبِحَمْدِكَ نَجُوْهُ خِطَاكَ أَنْ تَطْهَرْتَ أَنْ تَطْهَرْتَ  
مهری نهد و نیز بر سرش نهند تا آن روز که در پانصد و هشتاد و هشت  
و چون طهارت ظاهر کردی طهارت باطن نیز کن تا ظاهر باطن شود  
و طهارت باطن آن بود که چون از طهارت ظاهر فارغ شدی بگوی  
خداوند از غل و غش و کبر و حسد و هر بدی که در ظاهر  
ملست از آن توبه کردم و آنکه ظاهر و باطن پاک شود  
که التَّائِبُ مِنَ الذَّنْبِ كَمَنْ لَا ذَنْبَ لَهُ وَ تَأْتُوْنِي بِرِطْهَارٍ

باش که عبادت مؤمن است و پسندید است که مهنر عالم علی بن ابی طالب  
سپنجین میفرماید که لَا تَحْزَنْ عَلَى الْوُضُوءِ الْأَمْرُ بِرِزْقٍ  
بود در هسایکی حضرت عیسی علیه السلام عبادت داشته که همواره بر  
طهارت بودی روزی آتش در تنور زده بود و فرزندکی  
خویش را بر تنور نشاند و بخیر کردن مشغول شده نگاه کرد  
وقت نماز تنگ شده بود ناچار از تنور گذاشت و بچه را  
بر سر تنور ایستاد و بچه را در تنور انداخت و بچه را  
ناچار از تنور گذاشت و بچه را در تنور انداخت و بچه را  
آن بچه را در تنور انداخت و بچه را در تنور انداخت و بچه را  
فرار جان بچه و مادر بچه فدای امر خدا شد ناگاه  
شوی آن زن درآمد تنور تفسانید و سرخ کرده نگاه کرد  
ناچار از تنور گذاشت و بچه را در تنور انداخت و بچه را  
دکفت و دووان و دووان نزدیک حضرت عیسی علیه السلام آمد و او را  
تجسس کرد ازین حال حضرت عیسی علیه السلام با جماعتی از خواریان بیدان  
آن زن آمدند دیدند آن زن را همچنان در نماز بود بنزدیک

تور

تور رفتند و نگاه کردند ناچار از تنور گذاشت و بچه را  
آتش بازی میگوید بنزدیک زن رفتند از نماز فارغ شده بود  
و بد عا مشغول بود حضرت عیسی علیه السلام کرد و گفت  
ما را از آتش خود آگاه کن که چه سبب مستحق این کرامت شده زنگ  
بر اسب خصلت است اول آنکه هرگز بی طهارت نباشم دوم آنکه  
اگر مراد و کار پیش آید یکی دینی و یکی نیای البتّه کار دین را بر کار  
دنیا مقدم دارم سیم آنکه هر حق تعالی را بجا میفرستاد  
آن را پسندم و اضطراب نشم عیسی علیه السلام که اگر تومری بودی  
سزاوار پیغمبری بودی بدین خصلتها که در فرستاد و الله تعالی اعلم  
کتابت امیر المؤمنین عمر رضی الله عنیه یکی را از صحابه بجا میفرستاد  
بطیحا جامه خانه که بکعبه آورده و در آن راه صومعه راهی  
بود او را رای افتاد که برود و بپایه بپند و از علم بشنود  
چون اهل آنرا هب و بپایه بپند در صورت سلطانان در  
دیر بپند و تا دیر وقت نکشادن بعد از آن کشادند  
در آمد و سخن راهی بشنود آنکه می گفت فرمود بر برد

فرمود

کتابت



یاز داشتید بر در خانه وضو می نمود و این کار از اهل است  
گفت از سر آن دیو بار دادم ترا که در صورت سلطانان دیدم  
از تو بر سیدم پس اهل خود را بفرمودم تا همه وضو ساختند  
که موسی علیه السلام باز آنرا خبر کرده که هر کس از سلطانان برسد که  
بر وی طهارت کن و اهل خانه خود را بفرمای تا همه طهارت  
پاک کنند تا از شر آن سلطان این باشند ما از آن طهارت  
تازه که موسی آن صحابی اسلام را پیش وی تقریر کرد آن  
راهب مسلمان شد **مسئله** می آید که مردی قصد حج کرده  
بود چون بمیان بادی رسید یا رشد و طهارت کردن  
مشغول شد و از قافله دور ماند و دیدن آغاز کرد  
یکی زدی او را پیش آمده بعضی مشغول کرد تا قافله برفت و  
از چشم ایشان ناپدید شد آن دزد او را گفت اگر بدیدم بار  
قافله رویم ایشان را در نیایم راه دیگر هست که این راه  
زود پیش قافله برسد و این مسلمان سخن وی اعتماد کرد  
و با وی برقت در یکی وادی درآمدند هیچ راه ندیدند

لهم

الاهم مردگان و توره استخوان مرده دزد بانک بروی زد و  
شمشیر بر کشید و گفت صد جان تو را درین راه آورده ام و کشت  
ام و ماهاستانه ام گفت مرا نخواهی کشت و من در حق تو هیچ بدی  
نکرده ام باری مرا چندان زحمت ده که در هر کت نماز کن از من تا  
تو بجز کم گفتم نماز کن نماز کن و سر بجهت نهاد و گفت به زاری  
که کسی مرا نکشد و آئی دستگیر نماید کان بخشای بر من مانده کان  
و غریب بجز از تو دستگیری ندارم اندر در حال ندای شنید  
که هان ای ظالم و تا چشم بهم زدند سواری قبای سبزی پوشیده  
بدیشان رسید روی خود پوشید و نیزه بر آن ظالم زد  
آتش روی افتاد و او را در حال سوخت آن آتش گفت فرشته  
ام که بهرمان خداوند نماز کند ام از آنکه هفت مرافقان آمد که  
در باب بنده ما را پس کن فرشته او را با قافله رسانید تا بدانی  
که **مسئله** صد و هشت سخن رسول خدا ای تقی **مسئله** که استغفر الله  
انواع الکبایا بالذکار **فصل چهارم** فی الصلوة چون نصیحت  
طهارت شنیدی نصیحت نماز بشنو بد آنکه نماز بر دو وجه است

یکی فریضه و یکی تطوع اما فریضه را بشنو و فی الفقیه ابواللیث  
رحمه الله باینسانده عن رسول الله **صلی الله علیه و آله** انه قال مثل الصلوة الحسنة  
کمثر من خیر جابر علی باب احدکم کثیر الماه یغسل فیه کل یوم و یلبس  
خمس مزارق فنادی بقی علیه عز السدین قالوا یا رسول الله  
قال هذا مثل الحسن و روی ذوالنورین رضی الله عنه انما یؤتی  
یوما وضو تا ثمانه قال من توضا وضوءه هذا قال ما  
فصل الکفر و غفر الله ما کان بینها و بین صلوة الصبح ثم صلی  
العصر غفر له ما کان بینها و بین صلوة الظهر ثم صلی المغرب  
غفر الله له ما کان بینها و بین صلوة العصر الى اخر الحدیث فمن  
الحسنات یدهی التبتات ثم قال خمس صلوة افترض الله  
تعالی علی عباده فی یوم و لیلة من احسن وضوءهن و صلاتهن  
لو قهرن کما له عهد عند الله ان یدخلهن الجنة  
و من ترکهن لم یکن عند الله عهد ان شاء رحمة و ان شاء  
عذبه صدق رسول الله فارحی چنین میفرماید حضرت مسطفی  
صلی الله علیه و آله که مثل پنج نماز بوقت گذاردن چون مثل جوی آب است

که رود

که بر در خانه یکی از شما برود و آن هر روز و پنج بار غسل می کند  
و خود را در آن جوی می شوید برتر و به هیچ چیزی پلید ندارند  
کسی که هر روز پنج نماز را بگذارد برتن وی هیچ کناه نماند و از امیر  
المؤمنین علیه رضی الله تعالی عنیه روایت می کند که حضرت رسول **صلی الله علیه و آله** وضو  
کامل ساخت و آنگاه فرمود که هر که همچنان بکند دست کننده  
که من کردم و نماز پیشین بگذارد هر کس که میان نماز بامداد و نماز  
پیشین کرده باشد حق سجده و قنای هر کس که کرده باشد آن همه  
رایب امرزد و هم چنین هر پنج نماز را قیاس کن **مسئله** ان الحسنات  
ین فی السبات آن حسناتی که کناه را بخونند پنج نماز است که برین  
کان فریضه کرده است هر پنج نماز را بقیامت بیارد بی نقصان  
حق سبحان و تعالی آن بنده را در بهشت درآرد که وعد فرمود است  
و خلاف در وعد او را نیست چنانکه میفرماید و کن یخلف  
الله و وعد هر که در عبادت تهاون و تقصیر کرده باشد بقیامت  
بیاید اگر خدا ای تقا خواسته باشد آن عفو کند و اگر خواست  
عقوبت کند **مسئله** مردی بود درین امت نام او عبده العلام

که بود



هم عالم بود هم عالم ده سال بود که قدر در کوی زهد نهاده بود  
 و هفتاد پنج ساله شد که در عبادت و معاملات نقصان نکرده بود  
 و هیچ شب تری نبودی که چهار صد رکعت نماز نکند از ی  
 روزی با جماعتی از زاهدان عصر جمعی میرفت و سرهای عظیم  
 بود بجای رسید بایستاد و تفکر کرد و پشوش شد و عرق  
 از وی روان شد با او گفتند از حالت چه بود گفت در حال  
 جوانی برین جا کنه کرده بودم آن قدر پلید بودم چایکه در سیل  
 آنجا تم بیاد آمده از هیبت جلال ذوالجلال بیوش کستم و آنجا  
 آن عرق از من روان شد بحی کسی که در شصت سال شب روز  
 طاعت کرده باشد و درین مدت یک کنه کرده باشد چو  
 بیادش پدید بیوش میشود ای خواجه هیچ میدانی که در مدت  
 عمر خود پنجاه سال یا شصت سال یک مایش که هر روز یک کنه  
 کرده باشی چند کنه شده باشد و پنجاه سال هفتاد هزار  
 روز است هفتاد هزار کنه کرده باشی اگر روزی یک کنه  
 کرده باشی کیست از آنکه در شبان روزی یک کنه بسته باشد

از

اگر تو فراموش کرده فرستکان که بروی مکتند فراموش نکرده  
 اند و بروی بنوشته اند چنانکه میفرماید حق تعالی آن رکن است  
 یکم **مَنْ نَسِيَ نَسْيَةً** و اگر ایشان نوشته اند بر حق تعالی  
 فراموش نشد است چنانکه میفرماید **وَلَا تَنْسُوا اللَّهَ**  
**وَلَهُ عِصَاهُ اللَّهُ** و چگونه باشد فردا حال بنام حضرت عزت که نامه  
 اعمال بدست وی دهند و فرمان در رسد که **اِنَّ اَكْثَرَكُمْ**  
**اَكْفَىٰ بِفَقْدِكَ الْيَوْمَ حَسْبًا** آنکه گریان شد و گفت حیرانم  
 کننده ازین حالت نیدرشد که بر سر و راه خطاب آید که **وَأَمَّا زُكَا**  
**الْيَوْمِ** آنجا بجز برون یعنی جدا شود کنه کاران از مطیعان این گروه  
 بهشت می برند که **فَرُكُوا فِي الْجَنَّةِ** و آن گروه را که در دنیا می برند  
 و **فَرُكُوا فِي السَّعِيرِ** کسی را که چندی دشواری سختی در پیش است  
 چگونه کنه کند یاران که با او بودند هرگز این شدند و بسیار بگریختن گفتند  
 ای خواجه چکنیم که این درد را درمان بود و گفت بر شما باد که این پنج  
 نماز را بارگان تمام بجماعت نگاه دارید و یکی که سید کار این جهان  
 و نجات آن جهان بداندست کران **الْحَسَنَاتُ يَدُهَا الشَّيَاطِينُ**

الهی ما را توفیق کند اردن این امانت کرامت گردان یا آنکه العالمین  
 و صلی الله علی محمد و آله و اجمعین **فصل اول** فی التَّوْبَةِ وَالتَّوْبَةِ فِي الصَّلَاةِ  
 رُوی کس بن مالک رضی الله عنده عن رسول الله صلی الله علیه و آله **أَوَّلُ مَا يُجَاسِبُ**  
**بِهِ الْعَبْدُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ مِنْ الصَّلَاةِ** من احسن امر صلواته حسن  
 سائر امور **أَفْضَلُ أَعْمَالِكُمُ الصَّلَاةُ** و فی روایت ابن عباس رضی الله  
 عنهما عن النبي صلی الله علیه و آله **قَالَ الصَّلَاةُ الصَّلَاةُ فَإِنَّ الصَّلَاةَ صَلَاحُ**  
**الدِّينِ** فواللهی نفس محمد و آله **أَوَّلُ مَا يُجَاسِبُ بِهِ**  
**الْعَبْدُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ مِنْ حَسَنِ** امر صلواته **إِلَى خَيْرِ مَا رَوَيْنَاهُ**  
**عَلَيْهِ الْمَوْزُونُ** إذا صلى صلوة الفجر في الجماعة كان في إيمان الله تعالى  
 إلى الصلوة الظهر وكذا الباقي فإن في ما يمد حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله  
 که نخستین حساب که باینک بقیامت بود از نماز باشد هر که حساب  
 نماز آسان بود حساب طاعتهای دیگر بروی آسان بود و اگر حساب  
 نماز بروی دشوار بود حسابهای دیگر بروی دشوار بود و بر روایت  
 ابن عباس رضی الله علیه و آله **بَلَدٌ لَيْفَ أَهْلُهُ** است که ای مردمان نماز نماز که نماز  
 سهون دین است هم چنان که خانه بی ستون فروافتد و فرو آید

باز

دین بی نماز ناقص و یران شود نعوذ بالله باز گفت ای مردمان  
 نماز نماز که نماز صلاح دین شماست بدان خدای که قبضه قدرت  
 اوست که نخستین حساب بقیامت از نماز خواهد بود بند مؤمن  
 چون نماز کند از جماعت بارگان تمام در امان خدای تعالی باشد  
 تا نماز پیشین و چون پیشین بگذارد جماعت در امان خدای تعالی  
 باشد تا وقت نماز دیگر جمله را برین قیامت کن و اگر در میان از نمازها  
 ببرد آخر زین میرد و از دنیا بی کنه رود عبد الله مسعود رضی الله  
 عنده روایت کرد که **أَوَّلُ مَا يُجَاسِبُ بِهِ الْعَبْدُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ مِنْ حَسَنِ**  
**الْعَبْدُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ مِنْ حَسَنِ** امر صلواته **إِلَى خَيْرِ مَا رَوَيْنَاهُ**  
 دنیا است اگر تمام ترا بودی و همه را صدقه کنی هنوز ثواب آن  
 تکبیر اول در میافتد باشی خواجه را هزار تکبیر قوت میشود  
 و اندیشه آن در دل نمی آید **أَكْثَرُ مَا يَكُونُ فِي الدُّنْيَا** گفت  
 باز که ای بود در عهد مصطفی صلی الله علیه و آله **مَرَكَّزُ** و چیز و خریدار آنچه  
 از خرید ه بود به نیست دین را بداد چون خواستند که فقط  
 مع برانند باینک نماز بدلا برآمد جواب باینک نماز بدادند باز کان

جان محمد



برخواست و روی مسجد نهاد خریدار گفت بیا تا لفظ بیع را برانیم  
و چون از نماز فارغ شوی زبرد دیگری باز بکن گفت من از خدای  
تعالی شرم می دارم که مؤذن مرا بطاعت او میخواند و نجات و  
من بکار دنیا مشغول کردم برفت و نماز بگذارد با حضرت مصطفی  
صلی الله علیه و آله و بعد و کان آمد خریدار دیگر بیامد و همان کالا را بچهل  
دینار سود بخرد در حال جبرئیل علیه السلام در رسید و سلام پادشاه  
عالم بمصطفی علیه السلام رسانید و گفت خد اوند تعالی فرماید که  
سلام من بآن باز بکن برسان و او افزوده بدیدار و بیست  
حضرت مصطفی علیه السلام گفت ای جبرئیل این کرامت بچه باقت آن  
باز بکن جبرئیل علیه السلام گفت با آنکه تعظیم آمر خدای تعالی کرد  
با آن نماز نشود و ترک بیع و شرک کرد و نماز بجماعت گذارد از  
برای رضای باری تعالی گفت عجب کاری بیک حرمت داشت عطا  
بیت دینار را چهل دینار عوض گرفت و نیکو باز بکنان این  
عهد بخیزی که امید داشته باشند صد نماز از وقت بپسند  
و با آنکه اندانند می باید که کارهای دنیا را ایشان معذور باشد

خداوند

خد اوند ما را بر طاعت حریص گردان و توفیق گذاردن پنج نماز  
بجماعت از برای دار یا اله العالمین **حکایت** عولی در مرقی را بر  
گرفته بود و استخفاف میکرد و روزی در مسجد بیلید مرغ از دست  
خلایم بچست و کلاه مرغ را از سر نهاد دید قوی مسجد نماز  
می کردند او نیز در مسجد رفت و با ایشان در نماز ایستاد  
و بسجده دراز افتاد با قوم آن عنوان در عقب وی بمسجد آمد  
و باز وی مرغ را گرفت و از سجده رهو کرد چون سر او در هوا  
کرد عنوان آهی بکرد و فریاد برآورد و بخروشید چنانکه نماز  
مردمان خواب کرد گفتند ترا چه رسید گفت چون بازوی  
مغ را گرفتم تا از مسجد بیرون بزم از بازوی مرغ ماری سر بیرون  
کرد و بدست من زخم زد دست عولی در حال بیاماسید بسیار  
شد عجب آوردند و دست عنوان را بر زمین آماج جماعت گفت  
آن صورت مار قدرت بود که حرمت نماز و نماز کنند و دانست  
مغ چون قدرت را بدید و آن سخن شنید گفت پاکیزه  
که این دین اسلام است و قوی عبادت که نماز است که بجا از

در آمد و این عمل کردم اگر تحقیقت در آید چگونه باشد از  
دل پاک بگفت آشتی آن لا اله الا الله و آشتی آن محمد رسول الله  
ارباب حقایق چنین گفته اند که کافری بجز بجز بجز نماز و  
سجده بی طهارت کرد بظالمش نه اذ بد مؤمن که بچاه سال سجد  
با طهارت کرده باشد بشیطان که هد و الله اعلم  
**شماره** در فی اتمام الصلوة چون فضیلت نماز شنیدی بد آنکه  
نماز مقبول نیامد تا در شرط بجا نیاری یکی آنکه نماز بارکان  
تمام گذاری و تعدیل ارکان بجای آری که اگر تعدیل ارکان بجای  
نیاری نماز تمام نبود بقول ابو یوسف و زفر و مشافعه رضوان الله  
علیهما اجمعین روانی و بقول امام محمد رحمه الله روا بود  
ولیکن پذیرفته بود و بر این نماز را هیچ ثواب نبود و نماز را که گفت  
او این بود چه سود کند بلکه او نماز خصم کی بود چنانکه بحدیث میاید  
انه قال لا اخبرکم باسرق الناس سرقة قالوا من هو یارسول  
الله صلی الله علیه و آله و سلم قال الذی یسرق من الصلوة قالوا کیف یسرق  
من صلوته قال لا یتیم رکوعها و سجودها و قال علیه السلام

خداوند

مَنْ تَوَضَّأَ فَأَحْسَنَ الْوُضُوءَ وَفِي رَأْيِهِ فَأَبْلَغَ الْوُضُوءَ ثُمَّ قَامَ إِلَى  
الصَّلَاةِ فَأَتَمَّ رُكُوعَهَا وَسُجُودَهَا قَالَتْ الصَّلَاةُ حَقٌّ لَكَ اللَّهُ كَمَا  
حَقَّقْتَ ثُمَّ صَعِدَ بِهَا وَلَهَا صَوْتُ وَنُورٌ فَخَتَّ أَبْوَابَ السَّمَاءِ  
حَتَّى يَنْتَهِيَ بِهَا إِلَى مَا شَاءَ اللَّهُ فَيَسْفَعُ لَصَاحِبِهَا وَإِذَا ضَعِيَ بِهِ  
رُكُوعُهَا وَسُجُودُهَا وَالْفَرَّانَ فِيهَا قَالَتْ الصَّلَاةُ ضَمِيمُكَ اللَّهُ تَعَالَى  
كَأَضْيَعِي ثُمَّ صَعِدَ بِهَا وَمَا ظَلَمَ حَتَّى يَنْتَهِيَ إِلَى السَّمَاءِ فَعَلَقَ  
أَبْوَابَ السَّمَاءِ وَفِيهَا ثُمَّ تَلَفَّتْ كَمَا تَلَفَّتِ النَّوَابِثُ الْخَمْسُ فَنُفِضَ بِهَا  
وَجَنَّةُ وَعِزُّهُ أَقَالَ اللَّهُ يَمُوتُ تَقْدِيلُ الْأَرْكَانِ غِيَاةُ  
فَضَلِّي فَأَنْتَ لَمْ تَضَلْ نَكْتُ تَرَاةُ نَفِي اسْمُ الصَّلَاةِ عَنْهَا وَأَمَّا بِالْإِعْمَارِ  
مَعَ كُنْ رَغَاةُ الْفَرِيضَةِ الْحَائِزَةِ حَرَامُ فَارِضِي حَدِيثِ جَنِينَ  
مِي فَرَمَايد رسول الله صلی الله علیه و آله که خبر کم شمارا بدترین در دین گفتند  
بی یارسول الله صلی الله علیه و آله گفت آنکه از نماز خود بدزد و گفتند از نماز  
خود چگونه دزدد یا رسول الله گفت آنکه تمام کند رکوع و سجود نماز  
را دیگر فرمود هر آن مؤمن که آید ست تمام بیارد آن نماز را بکشد  
گوید خداوند ترا از مکاره و شل بد دنیا نگاه دارد چنانکه ثواب ارکان



منزگاه داشته و فرشته کان آن نماز را بر طبق بنده از نور ویر  
آسمان برند بایستارت و شاد بکشی و نور از آن نماز بر می آید تا  
برسانند آن نماز را بجا بگاه که خدای تعالی خواسته باشد نگاه  
آن نماز شفاعت خواهد کرد از آن خود را باز آنکه ارکان نماز  
را نگاه ندارد نماز را بر آسمانها می برند و موجب ظلمت از وی می آید  
چون آسمان رسانند درهای آسمان بسته گردانند و در میان  
آسمان گویند ما را دستور می نیست که این چنین نماز را بکنیم  
آنکه نماز را مثال جامه نجس بر روی او یا زینند که مریض و  
نماز او از اینجا بود که می حضور حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله نماز تمام  
آورید پیغمبر علیه گفت برخیز و نماز خود را باز کن از آنکه نماز تمام است  
تا سه بار بآنکه فرضیه و دیان گذارند منتهی است آنکه نماز را  
بودی باز نفوذی اعاده کردن دانستیم که این چنین نماز قدری  
ندارد خواه نماز میگذارد تا او را دست گیر شود و حال آنکه نماز او را  
ختم دامن می شود از سلمان فارسی زنی چنین می آید که مهر عالم  
فرمود که نماز بر مثال پیاده بود آنکه تمام به پیمای ثواب او  
صلی الله علیه و آله

تا ازل

تمام بوی رسید و هر که کم پیماید و عید کم پیماید کان را کو میخوان  
ویر ویر طوفان ویر الذين اذا كانوا على الناس استوفون یعنی وای بر  
کم پیماید کان که کم پیماید و زیادت ستانند الا یطعن او ویر  
انهم معونون ویر میسألنی که فردا در عرصت با کسی میباید داد که  
تقییر و قوطی بر روی پوشیده نیست در زاد العابدین می آید  
که رسول الله صلی الله علیه و آله می دادید که نماز میگذارد و رکوع سجود تمام  
نکرد اگر این مرد در همین میرد بر ملت من میرد و حدیث الهامی  
بمی دادید که نماز میگذارد چنان که خواجگان عهد ما میگذارد گفت  
از آنجا هم چنین نماز میگذاردی گفت چهل سال است گفت زوان  
چهل ساله باز نماز نکرده و اگر برین پیروی من برخیزه تو  
نماز نکنم که خدا او را عذر و عجل بنماز چنین بنده نظر نکند و برکت  
از خداوندان وی برخیزد ویر عبد الله اقطع از حجاب  
زاهدان روزگار برون او را قطع بد خوانند دی که دستش  
برین بود و سبب دست بریدنش آن بود که روزی در مسجد  
نمازی کند برادرش موشی کوخ سجود تمام کرد چون بدانست

لوز و باعضای وی قمار گفت چرا از نماز غافل شدم تا چنین  
کاری از من صادر شد و بدترین دزدان شدم بقتل صاحب  
شرع یعنی محمد رسول الله صلی الله علیه و آله تا کوشش مال از آنجا خورم درین  
بود که ناکاه کسان شخته در دیان که درین مابجستند و درین  
مسجد شدند مشیخ را که گفتند که در آن نیست و درین بگردانی  
در آن گفتند و کشتان کشتان پیش شخته بر ند شیخ دانست که  
این از کجاست دل بنهاد که تا چه خواهد بود شخته او را سوال کرد  
که تو زدی گفت آری بدترین دزدانم شخته گفت مقرر آمد سلسله  
دست راست وی برین دل بنا حق شیخ دست برین هم بدان  
مسجد شد شخته را خبر کردند که این کار خطا رفت که او را بعد روزگار است و  
صاحب کرامات شخته دوان دوان بمی آمد و در قدم شیخ افتاد و عذر  
خواست و شیخ را علامت کرد که چرا مقرر آمد بر کتاف شیخ گفت بر کتاف نبوده  
بظن موشی آن ساعت نماز کرده بودم و در آن نماز رکوعی و سجودی با تمام آورده  
بودم و مهر عالم چنین کسی بدترین دزدان خوانده و چون مرا سوال کردی که دزد  
است اگر گفتیم نه دروغ گفت و رسول الله صلی الله علیه و آله تکذیب کرد مرا بر کان دین قاتل

شربت یا

شریعت را چنین نگاه داشته اند خداوند را بجزمت آن پاکان  
که ما را از ثواب ایشان بید نصیب مگردان ویر فضیلت  
الجمعة و شرط آنست که نماز را بجماعت گذاری تا ثمره یابی  
که در جماعت و عذر بسیار است زوی آتش مالک رضی الله عنه  
عن رسول الله صلی الله علیه و آله انه قال ویر قال رسول الله صلی الله علیه و آله انما  
لم تفتة ركعة كانت له بآيات من آياته من التقياء و بآية من آياته  
وقال ویر قال رسول الله صلی الله علیه و آله انما قال رسول الله صلی الله علیه و آله انما  
القيمة ثم قال ویر قال رسول الله صلی الله علیه و آله انما قال رسول الله صلی الله علیه و آله انما  
بالجماعة خير لكم من ان تصلوا في انفسكم ذهبا على السنين  
ويكتب له من كل ركعة عبادة سنة و ركعة يصليها  
المؤمن بالجماعة خير له من ألف سنة يصليها لو جاهد الله تعالى  
ومن ألف من جعلها في سبيل الله تعالى و خير له من أن يجاور  
الكنيسة مدة عمره و من أجزأت الصلوة بالجماعة أحبه الله تعالى  
وأحبه الملائكة و يصح ويغفر له و يكون موثقا  
الشهادة و يجعل قبره روضة من رياض الجنة و لا يخرج



فَاللَّيْلَ نَبَاتِجَةً يَوْمَ كَانَ ثَمَرُ الْجَنَّةِ وَنَبَاتِجَةً فِي الْفَيْ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِمْ  
 وَكَيُونُ تَحْتَ خَطِّ عَشْرِ الرِّجْلِ مَعَ الصِّدِّيقِينَ وَالتَّوْبَةَ الْفَارِسِي  
 حَدِيثِ چنين ميفرماید حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله که هر که از امتان  
 من چهل شبانه روز جماعت نماز کند که یک رکعت اول از و  
 افوت نشود حق تعالی بنام او و بر او فرماید یکی بر او انضا که او  
 از منافقین خلاص باشد و یکی بر او از آتش و زخ که حق تعالی او را از  
 آتش و زخ خلاص واد خواهد گوید که تواند چهل شبانه روز نگاه  
 دارد از و **حکایت** سعید مستیبنی نقلی چهل سال پیوسته  
 در مدینه مسجد رسول صلی الله علیه و آله نگاه داشت تکبیر اول از و  
 فوت روزی در طهارت دیر تر ماند تا وی رسید جماعت گذارده بودند  
 هر چند نگاه کرد که نیافت که با و ی جماعت بگذارد که بکرد  
 و یکی بنشست از هوا آواز برآمد که ای شیخ برخیز و نماز  
 تنها بگذارد که بدین نعم و اندون که بخاطر تو راه یافت ترا و این  
 جماعت دادند آنگاه چنین فرمود حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله که  
 مرده دهید آنها را که در شهرهای تاریک جماعت حاضر شوند

و در آن

بنور تمام در روز قیامت آنگاه چنین فرمود مصطفی صلی الله علیه و آله که ای  
 خدای که جان محمد در قبضه قدرت اوست که یک رکعت نماز که مؤمن  
 جماعت بگذارد و بر او بهتر از هزار رکعت که تنها بگذارد بهتر از هزار  
 حج پذیرفته و هزار غز و غنیر فرض و هزار عمن پذیرفته و بهتر  
 از آنکه هشتاد خود ز در راه خدای تعالی صدقه کند و بنویسد  
 از برای او بهتر رکعت عبادت عطا و بهتر از هزار بند که بحال لا  
 بخرد و آزاد کند و بهتر از هزار اسب که بر غایبان وقف کند و بهتر  
 از آنکه بهمه عمرها و رخا نه کعبه شود آنگاه چنین فرمود که هر که  
 دوست دارد نماز جماعت کردن را حق تعالی وی را دوست گیرد  
 و مقربان حضرت عزت او را دوست دارند و شبها نگاه که بخشد  
 آمرزید و با مداد که بر می خیزد آمرزید و دل را چون ملک شهیدان  
 باشد و حق تعالی که او را روشن گرداند و از دنیا بیرون نبرد تا جا  
 خود در بهشت نبیند و هر روز قیامت هزار کس را بیامزدند شفاعتی  
 و در آن روز با هیبت که آفتاب بر سر خلافت نیک نیر فرود آمد بود  
 وی را در زیر سایه عرش جای دهند باز من صدیقان

و شهیدان **حکایت** عبدالله عباس رضی الله عنه میگوید روزی بنشست  
 بودیم با حضرت رسول صلی الله علیه و آله که ابوامامه الباهلی رضی الله عنه در آمد  
 گریان گریان و وی از جمله معتبران صحابه بود رسول صلی الله علیه و آله فرمود  
 که چه گریانید ای امامان گفت یا رسول الله صلی الله علیه و آله هزار شتر مصر  
 فرستاده بودم و ما را عظیم با چهل غلام فرستاده بودم تا طعم  
 آرند بنزد من و مکه کا قران بیرون و شتران و غلامان را بردند  
 رسول صلی الله علیه و آله فرمود ای ابوامامه چنان در آمدی که بشد شتم که تکبیر اول  
 از تو فوت شد گفت یا رسول الله تکبیر اول زیاد است که مرا  
 فوت شد گفت ای ابوامامه اگر از مشرق تا مغرب اشتربود  
 و باز رسم و با هر اشتربود هر غلام بود و این همه را بدید ایشان  
 ده هنوز ثواب تکبیر اول فوت شده در نیایی ندانسته که تکبیر اول  
 بهتر از دنیا و هر چه در دنیا است **حکایت** امیر المؤمنین عمر  
 رضی الله عنه از مرد سوال کرد که از من یک مبر می کنی می ترسم  
 گفت پنج نماز جماعت می گذاری گفت آری می گذارم گفت اگر نماز  
 جماعت از تو فوت شود نمکین میشوی گفت آری میشوم گفت نماز

تو

آزیدنی و وی گفت آری میروم و گفت هیچ مترس از من که باک نیست  
 بشناس قدر نماز جماعت و غم فوت و خور **حکایت** ابو مطیع  
 یکی را یک تکبیر نخستین فوت شد یک هفته در خانه بنشست  
 و نیز وقت بیرون نیامدی بعد از آن که در ختیا با کرد از شهر  
 برود و بداند که بایان شد ند و گفتند چه بوده است ای شیخ که  
 از شهر میروی گفت بدین شهر نمانم که مرا یک تکبیر اول فوت شد  
 و کسی نصیبت من نیامد اگر مرا فرزند می بردی جمله شهرت غریب  
 من آمدی مرا نصیبت دینی نیز دایشان کم از نصیبت دنیایی  
 باشد در میان ایشان نشاید بودن خواهر را هزار تکبیر اول فوت  
 میشود که بداند و یک اندیشه بر نمی آید که ما را از خواب غفلت بیدار  
 گردان **حکایت** فی الودید تاریک جماعت روی ابو  
 هریر رضی الله عنه عن رسول الله صلی الله علیه و آله قال لقد هممت ان ادر  
 الصلوة ثم اخرج بفتیان معمر حزن من الحطب فاحرقوا علی نون  
 و فم و دیا لهم یسمعون الذکر ثم لا یألوک الصلوة فاک  
 رسول الله صلی الله علیه و آله لو ان رجلاً صلی جمیع صلوة امتی و صام



عیام جمیع ایام و حج جمیع اشیاء و آنچه جمیع طاعتهاست  
و لا یحضر الجماعه و لکن جمیع طاعات لا یحضر الله فی النار  
ولا ینال الله این کان و این جاء و ماذا عمل و لا یظهر الله بالبرهه  
لا فی الدنيا و لا فی الآخرة و لا یقبل منه صرنا و لا عدلا فارسیست  
چنین میفرماید حضرت مصطفی صلوات الله علیه که در سببیکه قصد کردم که  
بفرمایند تا قاتل کشند و کسی را با ما می پایش کم و جوانان  
صحابه را به ما می تادستهای هر جمیع کنند پس بسوادم خانه ای  
گشتی را که جماعت حاضر نشدند آنگاه چنین فرمود که اگر مردی همگی  
نماز امت مزین دارد و هر روز امت بنیاد و حج امت میگذارد و جمیع طاعتها  
امت بنیاد و نماز جماعت حاضر نشود و سبب جمع پیوسته نماز جمعه  
حاضر نشود و حق تعالی فرماید تا او را نکوسار مرد و نه جان ندهد و نه برسد  
که از نجائی و از نجائی و کجا بودی و چه کردی و نظر رحمت بوی نکند  
نه در دنیا و نه در آخرت و از وی هیچ طاعتی نپذیرد نه فرضیه و نه  
سنت و هم ابوهریره رضی الله عنیه فرماید که شنودم از رسول الله صلی الله علیه و آله  
که هر نماز جماعت را خدا دارد یعنی کای جماعت کند و کای نکند

و اگر...

و اگر ای نماز از باشد و اگر از هیچ اندیشه نباشد حق تعالی او را  
به پانزده عقوبت مبتلا گرداند شش بدین چهاره است و نیایمانا  
سه دنیا اول بركت از عمرش بکیرد و دوم بركت از روزش بکیرد  
سید میبائی مسلمانان ویش بکیرد اما آن سه دنیا اول طاعت وی  
مقبول نبود و دوم دعای وی اجابت نکند سیم دعای کسی دیگر  
در حق وی اجابت نشود و سه عقوبت دیگر بوقت ترك پوزش  
اول سكرات ترك بروی شوار شود و دوم چنانکه کوئی هر کوهها  
دنیا بروی طریاده اند سیم از دنیا که سه بیرون رود اگر طاعتها دنیا  
روئی دهند و سه عقوبت دیگر بقیامت بود اول حریق بر حمت  
دوم نظر نکند و سیم حساب بروی شوار بود سیم پایش بر صراط  
بلند رود و از همه خوار داشت عقوبت نماز است تا کس رسول الله صلی الله علیه و آله  
الجمع بین الصلوات بین الیکبر الکبار چنین میفرماید حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله  
که جمع کردن میان دو نماز از همه کبیر هاتر کس است این عقوبت  
هر کسی راست که بدین شرح یک نماز ترك کند آنکس که عمری بر آید  
که یک نماز نکند حالا و چگونه باشد

خواهر حسن مصری

رحمة الله علیه روایت کرد از رسول الله صلی الله علیه و آله که مؤمن بود که هزار سال در دوزخ  
ماند و پس از هزار سال بفضل خدای تعالی و شفاعت شیعیان از دوزخ  
خدا صیاب آید آنکه گفت کاشکی حسن از جمله ایشان بودی که آخر خلاص  
یافتی و نجات و این کسی بود که با ایمان از دنیا رفته بود پس وای  
بر آن بد بخت که بشوی پنازی ایمان بیاد داده باشد و جاوید  
بد و زخ در ماند و در حدیث دیگر آمده است که آنکس هزار سال در  
دوزخ بسبب آن بود که نماز پیشین و نماز دیگر در بوقت گذارد  
و بی توبه از دنیا برود و هیچ کس بود از ما که صد بار یا زیارت این قول  
نکرده باشد آیا هیچ جوانی کرده و هیچ عذری داری و نماز هیچ  
عذری ساقط نشود مگر از طهارت و تیمم عاجز آید آنکه تاخیر  
روایت بقول امام اعظم رحمه الله و بقول امام محمد و بقول امام ابو یوسف  
رحمهم الله باشارت بی طهارت و نبود باز چون بر طهارت قادر شود  
تضا کند و اگر کسی در راهی افتاده بود و آبش فرو میبرد و بری آید  
و عقل با دست و وقت نماز برود و مغذ و نه نیست که ترك نماز کند  
که باشارت نماز گذارد چون این حال عذر نبود مشغول دنیا

یا...

چگونه عذر باشد خداوند بر ما فضل کن و عدل مکن و ما را بوجبت  
خود مخصوص گردان **باب** امیر المؤمنین عرض فرمود اولی قیام نماز  
هشت جا کرد زده بود دیگر خمر بر پهلوی مبارکش و کاری افتاده  
بود گفتند ای امیر ایامید و دخت جز آن سوزن زینت بیا و مردند  
و آن جراحت را امید و خند نگاه کرد نماز باخروقت رسید بود  
گفت یکذاری تا نماز بگذرد و دوزخ گفت اگر نماز بگذردی و دخته  
باز شود و پیش تله یک نپذیرد امیر المؤمنین عرض فرمود عتبه گفت این  
عذر نشاید هرگز ترك نماز نکنم اگر هزار جان من برود خواهی  
با هزار نماز قضا بایش است و بعد لحظه او را ترك پیش می آید و بکنه  
اندیشه بخاطر او در نیاید پس و زنده دستانه رشتن نگاه می  
داشت او چنان نماز بگذارد و دستها باز کشاده شد تا بار دیگر  
دوختند گفت عتبه تبار خبیثی در آمد و گفت یا کعبه چه پنه در کار من  
گفت یا امیر المؤمنین عجزین می بینم که از زنده کانی قوی بماند و مرکز را  
آمانده باش گفت چنین است که تو میگوئی و کس لیت گفت  
گفت از آن نمی گویم که از ترك میترسم آخر من خواهد بود و لیکن



از آن میگوید که خوب نزیستیم با بارگناه بجزرت عزت میروم و بی  
توشه و با ساختن مسفر قیامت میاید رفت چون عمر با چنان زیست  
چنین میگوید ما پیاده گان با چندین زشتی چگویم عبدالله ع  
رضی الله عنه گفت یا امیر المؤمنین عمر تو پس خوبی هستی امست حین  
کفر الناس و نصرتک الذین کذبوا علیک الناس و کذبوا  
وعزوه معه حین نزلت الناس رسول الله من الدنیا  
وهو عنک فاض و عدلت فی ملک خلافتک حتی جرت ضرب  
المکمل فی العبد لمعنی چنان باشد که ای عمر وقتی ایمان آوردی کسی  
را با دین آشتی نای نبود و مهاجرت کردی با حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله  
و وقتی همه از وی بدین بودند و نصرت کردی دین را وقتی که مرد  
دین خود را خا کرده بودند و حج عز و کردی با رسول صلی الله علیه و آله و آله  
که مردمان ترک کرده بودند و رسول از دنیا بیرون رفت از تو  
خشنود بود در مدت خلافت در عدل و انصاف چنان رفیق  
که مثل توزین در عدل کردن تا روز قیامت این خوبی زیست  
چه بود امیر المؤمنین علی رضی الله عنه در آمد آن حال با وی گفتند

کفر منکر

گفت هم چنان است که عبدالله میگوید پس زیست خوبی کردی و مردین  
خلایقی تا پس خوب زیستی عمر گفت شام زادن حضرت پیغمبر  
و دوستان خل و نیکو گوی چنان گفتند کوه میدهیم هم چنین  
عمر پس را از داد که یا عبدالله دوات و قلم و کاغذ بیا و بگو  
عمر زادن حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله و آله و دوستان حق را بنویس  
و بخط ایشان ثبت کن ایشان کوهی خود را بر کاغذ بنویشتند  
گفت ای فرزندان چون مرد خا که منند این کاغذ را با من دفن  
کن که مراد مستگیر از خواهد بود بقیامت چنان کردند بعد از آن  
مدتی بر آمد عبد الله بک و انجواب دید گفت ای پدر ما فاعل  
الله بن خدای با تو چه کرد گفت ای جان پدر مرا آن کوهی عمر  
زادگان مصطفی صلی الله علیه و آله و آله بودی دمار از نهادن بر آمدی  
خداوند ما را از شفاعت از مردمان بی نصیب مگردان و ما را  
شفاعت ایشان روزی گردان و غم ما هوان غم گردان  
یا اهل العالمین فی احضار القلب روی عن عبدالله  
بن النخعی رضی الله عنه قال اتیت صلوته رسول الله صلی الله علیه و آله

و فی جوفهم از پرگار ایام مجمل و کان یقول لا یظن الله تعالی  
الصلوة لا یحضر قلبه فیها مع بدیهه فقال ان مکمل من صلاته و لا  
تکمل من صلاته بل یحضر قلبه و یحضرها و یحضرها حق و یحضرها  
یرید به اینه لا یکمل من صلاته ما لم یحضر قلبه فیها و قال  
رسول الله صلی الله علیه و آله و آله ان یحضر قلبه فی الصلوة و یحضرها و یحضرها  
واحد و اربعین صلوته کما بین السماء و الارض و رای رجلا یحضر  
فی صلاته و یحضره فقال ما هذا لو تسع قلبه لم یحضره جوارحه  
لو علم المصلی مع من یناجی ما التفت و رأت عایشة رضی الله عنها  
رجلا یتلوه فی صلاته فقالت تلك خلعة یحضر بها الشیطان  
من صلوته العبد فاری حدیث بدان که شرط قبول نماز حاضر داشتن  
دست و این شرط بهترین شرایط است هر چند جواز نماز بدین شرط  
تعلق ندارد که نماز با این شرایط بظاهر و با وجود لیکن آنچه عرض صلیست  
از نماز قبول طاعت است و حصول ثواب این شرایط نیا بدین که طاعت  
در بیشتر نماز شایع نبود و خشوع شرط قبول است کما قال الله تعالی قل  
المؤمنون الذین هم فی صلاتهم خاشعون خشوع در نماز حضرت مصطفی

را بود صلی الله علیه و آله و آله شایع میگوید رضی الله عنه که در پهلوی حضرت مصطفی  
صلی الله علیه و آله و آله یاستادم در نماز از باطن مبارک وی اول زحمت و خروش  
بکوش من چنان آمد که گویی دیک روین است که میگوید  
با خبا چنان آمد است که ابراهیم خلیل علیه السلام هرگاه نماز مشغول  
شدی لزوم بر اعضای وی افتادی و گونه روی او تغییر  
شدی و آواز دل او تاد و جای بر رفتی حبیب و خلیل صلی الله علیه و آله و آله  
که مامون العاقبة بود ند زهیست معبود و خوف ناید بر رفتن  
طاعت را بدین گونه بدین ترسان و لرزان بود ند آنکه حضرت مصطفی  
صلی الله علیه و آله و آله فرمود که حق سبحانه و تعالی نظر نکند در نماز او و بدین که تن  
نماز حاضر کند و دل حاضر نکند آنکه فرمود که از شما کسی باشد  
که نماز میکند و در وقت نماز وی نامقبول و بی ثواب باشد یا نه  
یا جمعی باشد بی نماز چنان عین نماز شنباشد یعنی هر جزو نماز جزای  
و که دل از وی غایب است از مقبول نباشد و آن جزوی که دل  
بر و حاضر است قبول است آنکه چنان فرمود که دو کس در پهلوی  
یکدیگر نماز میکنند از تدبیر قیام و رکوع و سجود هر دو بر اند میان



میلاد این هر دو نماز بقدر منزلت تفاوت از آسمان تا زمین بود یعنی آن یکی از اول تا آخر دل بر نماز است و آن دیگر دل بر نماز نداشت پس لاجرم فرقی میان آن و این آگشت مهتر عالم علیه السلام دید که یکی در نماز با محاسن بازی میکرد گفت اگر هیچ کس در نماز حاضر بودی در نماز و ترسان اند مهایش بیشتر ترسان بودی ولیکن چون در نماز هیچ نمیترسد اندامهایش نیز هیچ نمیترسد و عیالیه رضایت یابی دید که در نماز بدین جانب و بدین جانب میسر است گفت این را پیش شیطان است که از نماز وی ربوده است و با شغال در دنیا در فکند و تلافی از وی ربوده است و چون دل از نماز غایب شد تعذیل از کاران فراموش گشت و سهواً غافل گرفت و نماز بی مزد و ثواب کامل فوت شد اگر تو چنین کوی که حضرت مصطفی را علیه السلام در نماز سهواً داد اگر در نماز حاضر بودی سهو نیتادی **کویم ویرادل از نماز غایب** نبود ولیکن سفر دلش به ملکوت و جبروت بود و کسی از غیبت نکرد اما دل خواجه که در نماز غایب شود سفر او

طبر

بجساب خانه و یازار بود چنانکه **کریکی را جوار کم شدن** بود در مسجد آمد و در نماز شروع کرد یادش آمد که جوار فلان کس رفته و چنانکه آمد و گفت ای زن جوار را با فتم دختر که داشت گفت ای پدر رقبه نماز کردن بودی یا بجوار احسان بجهت نماز این نماز هر چه تو بودی قدر نماز نمی شناسی و اگر قدر نماز می شناسی نماز بهتر از بی کنایری قدر نماز صحابه و تابعین می داشته اند **که امیر المؤمنین علیه السلام** هرگاه که وقتی نماز می آمد بی مدح و ستایش **ایضا امیر** المؤمنین علیه السلام وقتی نماز می کرد از آمدن بی لوزه بر اعضا می افتاد و کوزه رویش زده می گفت **سوال کردند که چه افتاد یا امیر** المؤمنین علیه السلام گفت وقت نماز گذاردن افتاد و آمد که این امانت را بر هفت آسمان و زمین و کوهها عرضه کردند و ایشان قبول کردند چنانکه **خبر می یابید انا عرضنا الامانة على السموات والارض والجبال فابین ان یحملنها واشفقن مما حملها ولا یحملها** و این چیز چیزهای مایل از قبول این امانت ترسیدن و آردی ضعیف دست پیش کرد و قبول کرد چه دلم که این امانت را بچه چو نه سترم

۱۳۰

امام و حسین بن امیر المؤمنین علی رضی الله عنهما هرگاه که در نماز ایستاد از زمین زانو گرفته گفتند این چه بوده است گفت بنده را که با ملکی از ملائکه دیار را از کسب خلوت ترسید که با بار عالمین خلوت را از یاد رفت بترسید **امام حسین بن امیر المؤمنین علیه السلام** چون در نماز مسجد رسید بر کربان سفت و خداوند بلند تو بخند مت تو آمد و مندا ضعیف تر بترسید با حسان و ذیبت که سیات ما را محو کردان حمید طویل رحمة الله در مسجد نماز می گذارد و خانه او در جوار مسجد بود آتش افشاده بود و خدا یو جمع شده بودند و آن آتش را نمی توانستند گشت تا مردم بسیار جمع شدند و آتش را گشتند زن و بی تحمل بر دم و پا او خصومت آغاز کرد که خانه آتش افشاده بود و همه محلت جمع شدند و چندین مشغله کردند تا آن آتش را گشتند و تو از جای خود نجنبیدی گفت بخند ای که مرا خبر نبوده است زنی را چند بار در نماز کثرت می کردی و او نماز را بترسید آنکه گفت شرم داشتم از خداوند تا که طاعت او را بر ایشان خود بترس

الرا

وی شد در نماز و جامه وی پر خون او از هیت حق سبحانه و تعالی هیچ خبر نداشت خواجه اگر میسر در وی نشیند یا یکدم در جامه او می بچیند و او را بکشد و مار از نهال او بر آید و نماز خود را ببرد چون حاضر داشتی و نماز بارکان آوردی و منت خدای تعالی بر خود بدیدی که شرط بنده ایست **مغیر صیغی را الله گفته از طاعتی** دین شما کلام فاضلتر است گفت نماز گفت چگونه گفت زیرا که در رو عبادت فرشتگان هفت آسمان است که عبادت بعضی قیام است و عبادت بعضی رکوع و عبادت بعضی سجود و عبادت بعضی تسبیح است و این همه در نماز جمع است و قرائت قرآن در وی زیاده است گفت هیچ کس را فضیلت هست گفت سجود را بر همه ارکان فضیلت است زیرا که کمال خضوع و خشوع در ولایت است هیچ چیز هست که از سجود برتر بود گفت هست منت خدای تعالی بر خود دیانت که حق تعالی را بجهت خود سزاوار کرد و انبیل بی هیچ سابقه خدمت و ترا که مغیر را بجهت آتش گردانید و هیچ چنانی مغیر را این سخن در دل کاسه کرد و گفت باسلام در آمده اسلام را بر من عرضه کن که در آستان



اسلام را بر وی عرضه کرد تا زدل پاك بگفت **اشهد ان لا اله الا الله**  
**واسهد ان محمدا رسول الله** كه هم را آمرزيد كردن  
 في الاذان شرط ديكر در كل ثواب نماز را بانك نماز است و قامت كه  
 در او ترغيب بسيار است و در ترك كن كراهيت بي شمار است چنانكه  
 اخبار بدان ناطق است **روى جابر بن عبد الله الانصاري** عن  
**عنه** **قال المودون الحسبون** يخرجون من ثوبهم  
 وهم يؤذون المودون الحسب يشهد له كل شئ يسمع صوته من شجر  
 او حجر او مدبر او بشرا و طير او دابة و يعرف الله مد صوته و يكسب  
 له من الاجر بعد من يصلي باذنيه وله اجر مثل من يصلي بمائة سنة من  
 غير ان يقص من اجور هر شئ و يعطيه الله تعالى ما سأل اليه الا ان  
 والا فامره انما ان يحمل له في الدنيا و اما ان يؤخر له في الآخرة و اما  
 ان يعرف عنه السنو و اكل ما كسبه في يوم القيمة من سقوة الجنة و كل  
 و ابراهيم عليه السلام ثم المثل الاخر ثم الانبياء صلوات الله عليهم اجمعين  
 ثم المودون الحسبون و سكتهم المداكنة **الحاجات** اخر الشيخ  
 كل تجل منهم سبعون الف ملك من قديم الماحضين و قال ابن عباس رضي الله  
 عنه

ثلاثه يصفهم الله تعالى من عند القبر المودون الحسبون الشهيد و المودون  
 يوم الجمعة و هذا لا يعرف قياسا فالظاهر انه قال ذلك سمعا  
 فارسي حديث بخاني ميغريه حضرت مصطفی صلي الله عليه و آله و سلم كه مؤذنان را كه در  
 دنيا بانك نماز نمازهاي خداي تعالى نموده فرمائي قيامت چون سراز  
 خان تيره برارند بانك نماز ميكنند بر او **نفسه** و حلهاي طيبه  
 پوشيده و در عرصات بانك نماز كنان مؤذن محسب را بيايد و بگويد  
 هر چيزي كه كوفي او را شنوده باشد از مخلوقات امانت كرده كند  
 او بوده گذارده شدن و شبانه روز خلق پنج بار دعوت كرد و هم  
 بخند ان ثواب كه ان كساني كه بد بانك نماز كنان او را باشند تنها  
 او را بد دهند بلكه از ثواب آنها كم چيزي كم شود و هر حاجت كه ميان  
 بانك نماز و قامت خواهند آجاست روا شود يان حاجت در دنيا  
 بر آيد يا نصيره شود از براي آخرت وي و بداني كه آدمي باشد  
 سركت آندفع شود از وي انگاه فرمود كه اول كسوي بر خاك  
 او حلكه آند و بر او من باشم كه تحمل روا باز ابراهيم و باز سل و انبيا  
 ديكر صلوات الله عليهم اجمعين و باز مؤذنان محسب و شكان

هريكي كه با هر كساي طيبتي باستقبال ميآيند مؤذني را هفتاد هزار  
 فرشته كرد بر كرد وي و با چنين تعظيمي در دنيا بيهشت انگاه كه  
 عبد الله عياشي **رحمته** بخين گفت سر كوفه خلق را با عذاب كور كه در است  
 يكي مؤذنين محسبين و يكي شهيدان و يكي كسي كه در روز باشد دينه بد  
 باشد و اين سخن از خود گفت عبد الله عياشي **رحمته** بلكه از رسول  
 صلي الله عليه و آله شنوده بود انگاه كه گفت  
 دنيا برفت او را بخواريد بدن بزرگي از و سوال كرد كه خداي تعالى بانه  
 چه كرد گفت مرا آمرزيد كه گفت سدي كز نش چر بود مكر حودها و  
 كه فمودي كه در پايانها كند نبيد خاتون گفت لتاها در ده گشت  
 كه همه مال مردمان بود ثواب ايشان بودند گفت پس چه آمرزيد  
 گفت روزي بطهارت جاي رفتم بقتضا حاجت مرا آمد مؤذن بانك  
 نماز آغاز كرد و گفتم اين را كه بزرگوار است و در اجابت ناكردن او و بعد  
 بسيار است و من در انجا و جواب تو انم گفت برخواستم و بر من قدم و جواب بانك  
 نماز بگفتم انگاه در آمد بدین عزم داشتم حق تعالى را بگويم زلي و كرامت ديكر  
 شجرت شما باها و در ان شهيد بطريقتي بوديم انگاه بانك نماز را بگويم

خواستم و كردم و تا بانك نماز تمام شد و جواب بانك نماز كنتم سخن مختار را بيا  
 فرشتگان جلوه كرد كه بنكر بد بدان بنكه ما كه ميان چهار شهوت نام را  
**عظيم** كرد و دعوت ما را اجابت كرد يكي شهوت جواني و يكي شهوت  
 ملك و كرامتي و يكي شهوت غنا و يكي شهوت طرب و هر تعظيم بانك  
 نماز بسيار زياد و كردارم را در كنار ايند و هين منته  
 رنجي **رحمته** گفت روزي نشسته بوديم در پيش عبد الله عياشي **رحمته**  
 بانك نماز گفتند عبد الله كه نشستن كرفت چنانكه مانده كر بان شدن  
 از كراستن وي چون مؤذن بانك نماز كرد گفتم يا عبد الله چرا كرستي  
 گفت بانك نماز نشسته و معني است هر كه بر عز و واقف شود هم چنين كن ميگرم بگويد  
 گفت چيست معني گفت الله اكبر را انهيست خدای بزرگوار است و خدمت او  
 واجب تر فرمان او لازم تر چرخه كارها را نمائند و فرمان او را باشند  
 و چون بگويد **اشهد ان لا اله الا الله** معني آنست كه من بگويم كه خداي  
 تعاليست و جز وي خدای ديكر نيست كه شمارا فرمايد رسد و از عقوبت  
 وي باز خرد الا هشي را بشيد و در فرمان او تقصير مكنيد و چون  
 بگويد **اشهد ان محمدا رسول الله** معني وي آنست كه كوفي ميدم كه محمد رسو

در كوفه

در كوفه



اوست و بیغام میرساند که بر خیزد و نماز جماعت حاضر شود  
و نه تها درین فرمان تنصیر میکنید در خلدی تقان رسول و عاصی  
نشوید و چون بگوید حج علی الصلوة معنی وی آنست که نماز بستانید  
و تفسیرش آنست که عبادت است که تاخیر در وی روا نیست و اگر  
از وقت بگذرد هزار سال در درخ بناید زیرا که فرمان خلدی تقان را  
خوارندارید و چون بگوید حج علی الکفای معنی آنست که بخیالات  
بستانید تا از عذاب و عقاب اوسلامتی بایید و چون بگوید  
الله أكبر الله أكبر معنی وی آنست که یاد کردیم و چون بگوید لا اله الا الله  
الله معنی آنست که خلدی تقان را شریک و نظیر نیست و علی خلاص  
خلدی راست عزوجل بر خیزد و بگوید لا اله الا الله که امانی که هفت آسمان  
و زمین قبول نکردند شما قبول کردید اینک وقت گذاردن این امانت آمل  
من شما را آگاه کردم و از گردن خود بیرون کردم و بگردن شما کردم خدا  
عزوجل بر بزرگوار کردم خواه بپذیرید و خواه نپذیرید الکی گذاردن  
پنج نماز را در دماشیرین کردان  
فی لادن نزل  
و فضیلت آن قال الراوی جاء رجل الى رسول الله ﷺ فقال

بر خیزد  
یا خلاص

علیه السلام تسکن مؤذن تو ملک حتی یجمعوا بک صلوة یزید قال فان لم  
اخرج قال عليك بالصفت الاول و عن حوالة یزید الحكم الشیخ  
عنها عن النبی ﷺ انه قال ان یزید صفت الله ما دام فی مرتبه یزید  
له کل یوم عمل سبعین شهیدا فان غناه من ربه فهو یزید و لکن  
اُمته وان قضی علیه الموت ادخله الجنة غیر حساب و المؤمن صاحب  
الله تعالی یعطى بكل انوار ثواب الف نبي و الامام و یر الله تعالی  
بک صلوة ثواب الف صلوة و العالم و کمال الله تعالی یعطى بكل  
حدیث ثواب یوم القیمة و كتب الله تعالی ما جزاؤهم الا الجنة  
ما من مدینه یکثر فیها المؤمنون الا قد برکها فان حوایت  
چنین میفرماید حضرت مصطفی ﷺ آن مردی که گفت یا رسول الله  
هر کی کار آموز که چون آن کار کنم مرا صد گناه بهشت رساند فرمود  
بو مؤذن قوم باش تا بیان کند نماز کرد و چند جماعت آنگاه صلی  
بهشت مرتضی است گفت اگر این کار نتوانم گفت امام جماعت قوم باش  
تا بتواقتل آتش و آنگاه صد گناه بهشت بر تو باشد گفت این نیز نتوانم  
گفت بر تو یاد که صف اول را آنگاه داری و بهشت و دانه تر است

آنگاه چنان فرمود که چهاردهان شاد و نداشت عزوجل هر روزی را ثواب  
هفتاد شهید میفرماید اگر از آن بیماری خلاص یابد از کراهات چنان  
پاک شود که کوئی از سار در زانو و زاده است و اگر در آن بیماری بمیرد  
به بهشت ابد رسد و مؤذن بر مثال حاجلیست بر ملوک دنیا چنانکه  
حاجب بوقت بارعام خلق را اعلام کند که وقت بارعام شد بیاید  
آنچنان نیز من خلق را اعلام میکنم که وقت خدای خاص آمد که بخیریت  
خاص شود و مؤذن را که بر ضای خدای تعالی بانی نماز گوید او را ثواب  
هزار پیغمبر کرامت دهد و اما جماعت را بر مثال وزیر است از وزیران  
ملوک دنیا چنانکه هیچ کاری را از ملک بحفظ و زیر تمام نشود و  
چنانکه کارهای ملک باز بسته است بشارت و زیر نماز قوم غیر  
نماز امام باز بسته است و بر ابهر نمازی که امامت کند ثواب هزار  
صدیق میفرماید و کرامت کنند و عالم بر مثال وکیل است که در ملک  
بود که هر کار را بکسی حواله کند و هر کسی را بکاری نصب کند چنان  
عالم گوید ترا که چنان نمازی باید گذارد و دره چنین بسیار شد  
و مانند این فرمود حضرت رسول ﷺ که هر حدیث که از من

از من

روایت کنند و هر حکمی از خدای عزوجل بر شما بیان او میسازند  
عطای دهند شقیامت و عبادت هزار ساله در میان او میکنند  
و علم آموزند کافران و عورتان هر خد مکاران حق تعالی  
اند جزای ایشان نیست مگر بهشت جاودانه آنگاه چنین شهر ویرا که  
در او بایک نماز بسیار شود حق تعالی از کرمای مفرط و سرما و مفرط  
در امان دارد و از جمله بلاها این کرداند  
مردی بود در بغداد  
بخواند دید که بر کناره دجله ایستاده بود فرشته را می بیند که آب  
دجله را باز میدارد تا آب چندان بر آمد که نزدیک شد که بشوید آید  
آن فرشته را سوال کرد که چرا چنین میکنی گفت درین شهر خدین زن را رفیق است  
در فرمان است که این شهر را آب غرق کنم تا در زمان فرشته و دیگر در عید گفت  
صبر کن صبر کن که سفیان دم بر آید و تا بایک نماز بر آید اگر تا از بایک بگذرد  
این شهر را غرق کن و اگر تا کمتر آید این شهر را غرق کن بایکها نماز  
بر آمد بشوید یکسان نماز زیادت آمد بر عین زن گفتند بجزورت این  
یکسان حوایت چندان نا از ایشان در کلانید و شهر ایشان را از غراب  
کرون نگاه داشت شیخ چون از خواب بیدار شد بایکها نماز بر آید یک جمله

سرف  
چندان



کتاب برآمد که در هر روز و در هر وقت که بایک نماز  
حسب امان است و لیکن این هم آنکه بود که مؤذن عجب بود و  
باید و قهقشای بانک نماز که هر یک از این و آن میزد و امام  
نیز عجب بود و در آنجا بدان نماز و قهقشای نماز باید اند  
تا ثواب بانک نماز و امانت را در پاید اما شرایط احتساب مؤذن  
را هفت چیز است که بجای آید اول آنکه عالم بود و اوقات نماز  
در روز و شب آسمان صاف بود و در روزی که ابر و میغ بود و آنها را  
نشانه نمانده اند زیرا که مؤذن را مؤمن گفته است شریعت یعنی  
اصیبت بر نماز و روزه خلق اگر خیانت در آید درین ایام روزه  
و نماز عالم تباه شود و ویم آنکه چون وقت نماز در آید نماز را  
بر همه کارهای دنیا مقدمه دارد و ترجیح میدهد و تاخیر نکند  
تا نماز در میان در وقت مکروه نافذ شود و آنکه چون غایب بود  
اگر دیگر بانک نماز گوید خشمگین نشود چهار آنکه بانک نماز در دست  
گوید و کفنی و خطای زیاد نباشد آنکه بانک نماز از برای  
حطام دنیا بدین گوید و طمع نداشته باشد و بر قوم بر بانک

در هر روز و در هر وقت که بایک نماز

نماز نه شد ششم آنکه مسجد را رفته دارد اگر خادم نبود مسجد را  
از سنگ دیوانه و بجهت خورد صیانت کند هفتم آنکه هر گفته اند  
که انتظار ایام چندانی نکند که قوم را ناخوش آید اما شرایط که امام  
را باید هفت چیز است اول آنکه قرآن را درست خواند و ویم  
آنکه حرام نخورد سیم آنکه در تعدیل ارکان مبالغت نکند تا نماز  
در قید نار و این فتنه چهارم آنکه در طهارت و پاک داشتن جامه  
و تن مبالغت نماید پنجم آنکه امامت خواص از برای خدای تعالی  
کند و از خلق طمع را در ششم آنکه چون خواهد که نماز را بخشد  
از کناها توبه کند و اگر زرش خواهد که وی شیع قوم است و  
شیع پاک باید و چون سلام نماز بدید خود را بدید و مخصوص  
نکرانند بلکه قوم را نیز دعا کند هفتم آنکه گفته اند که نماز را  
بر قوم دراز و کران نکند مگر برضای قوم تا ایشان وین کاره  
ندارند و آنکار نکند که چنین فرمود حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله  
مَنْ آمَرَ قَوْمًا وَهُمْ لَا يَكُونُونَ إِلَّا ضَلَالَةٌ أَوْ ضَلَالَةٌ أَوْ ضَلَالَةٌ  
چنان باشد و امام چنین هر دو ثواب مؤذنی و امامی در پاید

فصل پنجم

مرغیست در قفس همه همش آن بود که زور بیرون جهد و گفته  
اند شیطان بر در مسجد علمی گرفته و ایستاده هر که سبک و نخست  
بیرون میاید آن علمه را در دست او دهد و گوید این در شغل و  
تکا است و علمه را در من بپوشاید که از بهر این شغل زور بیرون  
شدن خود را دشمن خدای تعالی و علمه را در دست او بپوشاید حضرت مصطفی را  
صلی الله علیه و آله سؤال کردند که از تبعها کدام دو ستر نزدیک خدای  
تعالی و کدام دشمن تر گفت از جبرئیل سؤال کنم سؤال کرد جبرئیل گفت  
از حضرت رب العزة سؤال کنم برقت و باز آمد و گفت خداوند  
تعالی میفرماید که بهترین و دو ستر از تبعها نزدیک من مسجد است  
دو ستر از اهل مسجد ها نیز نزدیک من آنکس است که او در مسجد  
آید و در بیرون رود و دشمن ترین تبعها نیز بدین من باز آمد  
و دشمن ترین اهل بازارها آنکس است که او را در آخر بیرون  
رود و خواهه کان این زمان مسجد آید که آنقدر از خواص اهل نماز  
کنند و جهد کنند تا از ویران شدن تا عظم دارا بلیس  
شوند در مسجد در یک باید که در داخل صبر نماز بامداد که

بلکه نماز که بایشان کنی به مقدار بود بلکه به قصد هم بود که  
ما از ثواب مؤذن نان و اما امان عجب خرم مگردان  
نزد کسی را سؤال کردند که مؤذنی کردن فاضلتر با امامی گفت جهد  
کن تا هر دو یکی اگر جمیع نکلی مؤذنی کردن کار بالاتر است و اما او کار  
محمد رسول الله است صلی الله علیه و آله اگر تفاوت میان علم و عمل بود علم  
عامل دانی بانک نماز هر کس تواند کرد اما امامی کردن کاری  
هر کس نیست و چون بانک نماز شدیدی اجابت کن بین و زبان  
یعنی بگوئی چنانکه او گوید که چنین فرمود حضرت مصطفی  
صلی الله علیه و آله مَنْ سَمِعَ الْإِذَانَ وَكَانَ يَحْتَجِبُ فَلَيْسَ لَهُ بَرٌّ إِلَّا بِاللَّهِ  
نصیب و این در حق مؤذن جماعت خویش است و اگر مؤذن  
جماعت دیگر بود اگر جواب نگوید از ثواب محروم شود لیکن  
در سخت و عید داخل نشود اگر جواب همه یا کلهای بیرون دهند  
در حرج افتد **فصل ششم** و لیکنک فی المسجد بعد التوضی  
و چون نماز جماعت گذاردی زور بیرون مرو که حضرت مصطفی  
صلی الله علیه و آله آنکس را بمنافقان مانند کرد که منافقان در مسجد مانند

در هر روز و در هر وقت که بایک نماز



می آید از امیر المومنین علی رضی الله عنه که گفت لَوْ عَلِمَ الْمُصَلِّيُ فَضِيلَةَ  
الْجُلُوسِ فِي الْمَسْجِدِ بَعْدَ صَلَاةِ الْفَجْرِ لَا يَجْعَلُونَ مِنْهُ وَكَوْنَهُ عِلْمًا  
السَّعْفُ فَإِنَّ سَعْتِ غَزْوَتِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ  
فِي الْمَسْجِدِ خَيْرٌ نَظَرٍ لِمَنْ كَتَبَ لَهُ ثَوَابٌ حِجَّةٍ وَعُمْرَةٍ وَجِهَادٍ  
فِي سَبِيلِ اللَّهِ تَعَالَى وَكَانَ كَأَنَّهُ اشْتَرَى ثَلَاثَ مَائَةِ رَكْعَةٍ بِالْمَالِ  
الْحَلَالِ وَأَعْتَقَهُمْ لَوْجَهُ اللَّهِ تَعَالَى وَغَفَرَ اللَّهُ ذُنُوبَهُ وَأَرْكَانَ ذُنُوبِهِ  
مِثْلَ ذِكْرِ الْحَجَرِ ثُمَّ قَالَ وَتَبِعْتَهُ يَقُولُ مَنْ قَرَأَ الْقَائِمَةَ وَاتَرَكَ  
رَسُولَ اللَّهِ إِلَى قَوْلِهِ إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ وَقَالَ اللَّهُمَّ مَا لَكَ  
الْمَلَأْتَ إِلَى قَوْلِهِ بِغَيْرِ حِسَابٍ بَعْدَ الْفَرِيضَةِ فَلَيْسَ مِنْهُمْ وَبِذَلِكَ  
حِجَابٌ يَقُولُ اللَّهُ تَعَالَى مَنْ كُنَّ بَعْدَ الْفَرِيضَةِ جَعَلْتَ الْجَنَّةَ  
مَأْوَاهُ وَحُضْرَةَ الْقُدُّوسِ مُتَوَلِّيًا وَنَظَرَ إِلَى كُلِّ يَوْمٍ نَظَرَ  
بِالْحَقِّ وَفَضَّلَهُ سَبْعِينَ حَاجَةً فِي كُلِّ يَوْمٍ وَحَقَّقَهُ  
مِنْ شَرِّ أَعْدَائِهِ وَحَسَنَاتِهِ **حکایت** امیر المومنین علی رضی الله عنه  
 میگوید که اگر مردمان بدانند که چند ثواب است کشتن مسجد  
 پس نماز بامداد تا برآمدن آفتاب هرگز همگس از مسجد

پس

بیرون نیاید و اگر چه سقف مسجد فرو آید که منصفه از لفظ  
 مبارک حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله که هر نماز بامداد بگذارد و در مسجد  
 درنگ کند چندان که آفتاب برآید و نماز صبح شود حج و عمره  
 و غزوی پذیرفته در نامه اعمال او نویسد و بنوا بچنان  
 بود که گویی سبیل بتک خریک و از راه کرده در راه خدای  
 تعالی و همه کنایان و بیایم از اگر چه زیادت از کف  
 در بایام شد و ریک بیایان این ثواب کسی را بود که نماز بامداد  
 بگذارد و در مسجد بنشیند و سخن در بیاورد و گوید و چیز و بگوید  
 از قرآن یا ذکر یا از کارها یا کسب یا نماز یا حتی بخواند  
 و آیه الکرمی و شهادت الله و قل اللهم میان این آیت و کلماتی بخواند  
 تعالی هیچ حاجی نیست حق تعالی بآیات خطاب میکند هر که از  
 شما بر خواند پس هر فریضه هشت پر نعمت جای و ست خطی  
 القدس سرای و ست و هر روز سبیل نظر رحمت عطای  
 اوست و هفتاد حاجت هر روز روائی و ست حکایت  
 جابر بن عبد الله رضی الله عنه از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کرد

که گفت و سخن خداوند تعالی موسی صلوات الله علیه که هر که آیه الکرمی  
 پس هر فریضه بر خواند و بنشیند تا آفتاب برآید و این را  
 و در خود سازد میان وی و هشت چیز می بود مگر جان و  
 و فضیلت خواندن آیه الکرمی سبب رسیدن بود به هشت  
 موسی صلی الله علیه و آله گفت خلا و ندان که تواند مواظبت نمودن فرمان آمد  
 که پیغمبری تواند یا صدیقی یا شایسته کوی شهادت یابد و یا کلمه  
 شهادت از بیرون رود اگر بگوید آیه الکرمی هر روز آن  
 است موسی صلی الله علیه و آله که رسیده است بدانکه آیه الکرمی در توبه  
 و انجیل و همه کتابها هست الا آنکه باز لغت نیست چنانکه  
 حقیق میفرماید وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ وَأُولَٰئِكَ الَّذِينَ يَحْتَسِبُونَ ثَوَابًا  
بِسَبَبِ آنکه از مسجد بیرون میروی و در دین یک ساعت چه  
 حاصل توانی کردن که باین زبان برابر باشد چون سال از شصت  
 در گذشت و موسی سیاه سفید شد و حواس کلالت پذیرفت  
 چندان حیرت بود بر جمیع دنیا چنانکه یک ساعت در مسجد  
 قرار نگیرد چه زشت بود زیرا که این احوال که ظاهر شد

پس

همه رسولان مرگست و چون رسولان متواتر مثل مرگ زود بود  
 که بیاید غافل نباید بود چون در او و در علم درین معجزه معرفت  
 باخبر آمده است که در او و در علم با عزرائیل علیه السلام و سینه داشته  
 داوود علیه السلام از او التماس کرد که مرا حاجتی است و این است  
 که چون اجل فرازد یک شود پیش از مرگ مرا واقف سازی و  
 رسولی فرستی تا در آن آخر ساختن سازم عزرائیل علیه السلام گفت  
 چنان کنم داوود علیه السلام هفته را سه قسم کرده بود و روزی  
 در میان خلق حکم میکرد و در روز عیالان را بودی که او را و  
 نشسته ز زود و در روز مر عباد حق تعالی را بود و صومعه  
 بود او را بر بالای که در وقت عبادت خود از آزار حق و عبادت  
 مشغول شدی و بیشتر ستمها مر عباد را بودی خواهی عمر  
 خویش را در و قسم کرده شبها در خواب و روزها در کسب چهل  
 پنجاه سال چنین کردی آخر هر چه جمعی کردی چون بمردی از او  
 جدا شدی و میراث خواران بردی و تو ملائمت کشیدی چرا  
 کار کنی که چون بمیری ترا دست گیر شود داوود علیه السلام



روزی بر بالای صومعه میرفت که نوبت عباده بود عزرا ایل علیه  
 دین که ظاهر شد چون یکدیگر را دید سلام کردند داود علیه  
 گفت ای برادر زیارت ما آمدی بکار دیگر گفت یار و رفیق  
 جان تو آمده ام بفراوان حین که بهم گفت ای برادر ننگه  
 بود چه که میگردی بمن باخبر شد مرا رسولی فرستی آنکه خود  
 بیای نامگاه من فلان و عزرا ایل علیه گفت رسولان بسیار  
 فرستادم تا یکدیگر را خبر بکنند داود علیه گفت بمن هیچ رسولی  
 نیامد گفت نه موی سیاه بود سفید شد آن رسول را و در  
 بر خنجر و دانه و کلاه و کلاه گرفت چشمها روشن او را کین  
 روشن شد آن رسولی بود تا بقیه است بود و تا شد رسول  
 بود دندانان چه کبر بر آید آنگونه خراشید و بر خنجر رسول  
 بود چند رسول میخواست اگر کسی باین رسولان بیدار نشد  
 بآمدن من هیچ بیدار نشود گفت ای <sup>عزرا ایل علیه</sup>  
 کار را بر او گفت چندان زمان ده که در رکعت نماز بگذرد  
 گفت طویث الصوف و حقیقتا گفت بستم نامه شرتو

از او

در نور دیده شد و نامه اعمال را پاک کردند گفت چندان زمان  
 ده که بخانه روم و فرزندان را بدو که گفت ای احباب آگاهان  
 لایستک خود و تساعده و لایستک من گفت با چندان بگذرد  
 که از این کوزه آب خورم که از هیبت مرگ در دهانم آب مانده  
 گفت در روزی تو بستی اند مرا چندین سخن که گفتم بحکم  
 فرمان گفتم و الاطوفه العین نکلان هم چنان در میان نردبان  
 بود که روح او را قبض کرد بفراوان جلیل جبار تا ببلای کمال  
 مردن چون خواهد بود <sup>عزرا ایل علیه</sup> بیا که میخانه بماند  
 فرماشت بفرویدن نماز هر فرمان است جماعت هم فرماشت  
 و در ترک آن و غلبه است چنانکه جماعت فرماشت  
 جماعت کردن هم فرماشت <sup>عزرا ایل علیه</sup> در امر معروف و بشروع فایده  
 رضی الله عنه قال جاء رجل الى رسول الله صلى الله عليه و هو يومئذ بمكة  
 فقال انت الذي تكلم في النبوة فقال نعم قال اي الامام عند الله تعالى  
 افضل قال الامامان بالله تعالى قال ثم ماذا قال صلى الله عليه  
 قال ثم ماذا قال الامر بالمعروف والنهي عن المنكر <sup>عزرا ایل علیه</sup>

منكم امته يدعون الى الخير ويامرؤن بالمعروف وينهون  
 عن المنكر ودم الله من اعدائهم انما يتكلمون الامر بالمعروف  
 قال الله تعالى لا تاتوا الايتاهون عن منكر فقولوا قال الله  
 ان من الناس ناسا مفايح الخير وقالوا للشر فقولوا لعبد جبر  
 الله تعالى مفايح الشر على يدك وبعنه لا يامر بالمعروف ولا  
 ينهي عن المنكر فارسي حديث قتاده رضي الله عنه گفت مرد بنزدیک  
 رسول الله صلى الله عليه آمد و گفت تو کی دعوی نبوت میکنی گفت بسوی  
 گفت از کارها کدام بنزد خدای تعالی و سزا است گفت ایمان  
 آوردن بخدای تعالی گفت بعد از آن چه کار گفت خویشتن را  
 نگاه داشتن از قطعیت رحم گفت بعد از آن چه کار گفت بطاعتها  
 از مودن و از معصیتها باز داشتن گفت کدام کار دشمن تر بنزدیک  
 خدای تعالی گفت شرک آوردن بخدای تعالی گفت دیگر کدام  
 گفت قطعیت رحم گفت دیگر کدام گفت از امر معروف و نهی  
 منکر باز ایستادن نهی کسی که خدای عزوجل میفرماید <sup>عزرا ایل علیه</sup>  
 منكم امته يدعون الى الخير ويامرؤن بالمعروف وينهون عن المنكر <sup>عزرا ایل علیه</sup>

امه

گفت طائفة از شما امر معروف و نهی منکر بایستند و از آنکه دست  
 از امر معروف بدارند بشکوهید ایشانرا گفت كانوا الايتاهون عن  
 منكر فقولوا گفت ایشان قوی بوده اند که یکدیگر را از ناکردن بها  
 باز دارند اند آنکه چنان فرمود حضرت مصطفی <sup>عزرا ایل علیه</sup>  
 از مرد مانند که کلید های خیرند یعنی دلیل اند دیگران را بخیر  
 فرمایند و بیند از معصیتها یعنی یکدیگر را از بدی باز می دارند  
 پس خنک بند را که خدای تعالی کلید در دست او نهاده تا دیگران  
 را بخیرات فرماید و وای بر آن بنده که مردمان را به بدی میفراید  
 و اگر مردمان را بجای خیر از امر منفعت ایشان خواند نه  
 از امر منفعت خود که چنین فرمود حضرت مصطفی <sup>عزرا ایل علیه</sup> که چون  
 دو کس از کنان و از جماعت هر یکی را بر دیگری فرار میکنند  
 و هر یکی را شهرستانها دهند در بهشت که در آن شهرستانها هزار  
 حور عین باشند و اگر چه سه مرتز شوند و در هر کعبه سه مرتز  
 و سه شهرستان دهند که در هر شهرستان سه مرتز حور عین باشند  
 و همچنین هر یکی که زیاده شوند در جماعت یکسرا یکی زیاده میشوند



وینک شهرستان که در عمارت جبرئیل باشد تا آنکه کرده تن  
شوند چو زکرتی خدای عز و جل حضرت رسالت <sup>صلی الله علیه و آله</sup> که اگر  
عمر در پاهای مالد کرد و عمر در خندان قلم کرد و عمر در شنگان  
نویسنده کرد آن ثواب را بنویسند نوشت این حدیث در کتاب  
أم زین العابدین است <sup>رحمة الله علیه</sup> جابر بن عبد الله <sup>رضی الله عنه</sup> روایت  
میکند از حضرت مصطفی <sup>صلی الله علیه و آله</sup> قال ما من قوم یحییون  
فیهم رجلاً یقول بالمعاصی ویقل من علیهم ان یفعلوا  
علیه ولا یغفرون علیه الا اعمته الله تعالی بعد یقول  
ان یؤمنوا و یحییون رجلاً عن الله عز الله <sup>صلی الله علیه و آله</sup> قال  
والله انی نقبض ید لک امرؤن بالمعروف والنهی عن المنکر  
اولئک سکران الله علیکم عدل یا من عین شریک الله  
ولا یتجسس لکم فارسی حدیث جابر بن عبد الله <sup>رضی الله عنه</sup>  
روایت میکند که رسول الله <sup>صلی الله علیه و آله</sup> فرمود که هیچ قوم نبود که  
باشد مردی در میان ایشان که معصیت میکند و قادر باشند  
آن قوم که آن منکر را تغییر کنند و نکنند که خدای تعالی عام

کردند بر ایشان عذاب بسیار پیش از آمدن مرگ و حدیثی در فضیلت  
روایت میکند که حضرت مصطفی <sup>صلی الله علیه و آله</sup> فرمود سوگند بدان خدا  
که نفس محمد بقدرت اوست یا آن باشد که امر معروف و نهی  
شکر کنند یا زود باشد که خدای تعالی بر شما عذاب فرستد  
از نزدیک خود یعنی اگر بخوانید خدای تعالی را اجابت نکند  
شما را و باید که امر معروف و نهی را کفی که حق تعالی است  
و صبر و استقامت را <sup>صلی الله علیه و آله</sup> بنزدیک فرعون فرستاد با امر معروف  
و نهی فرمود که فرعون را بستمی بخوانید و در شتی میکند

بقوله له قولا یسأله یسأل من او یحیی  
رحمة الله علی آرد که روزی بطرفی از اطراف بلخ میروند  
بود و میکشید قوی را دید نشسته و شراب گرفته و مرست  
نشسته چون ویرا میدیدند گفتند این نیز سالوس است  
او را بکسیم و بپریم و شراب دهیم و سالوسی را زوی بیرون  
کنیم با خود گفت امر معروف کردن راحتست ولیکن  
در شتی کردن شکر نیست بگردان او را در مجلس است

و بیایید در دست وی نهادند بیایید بر شراب بگرفت و گفت بشرط  
که بر ما بنشیند و هیچ تلف و زور نکند تا بیاورد کسی خودم که بی یاد  
وی شراب خوردن خوش نمائند با او شرط کردن تا از یاد او  
فارغ نشوی ترا تکلیف نکنیم بیایید شراب در دست او نهادند  
گفت یاد باد ما را رسیدن ملک الموت و با فرشتگان با هیبت  
و جان انداختن پای بر کشیدن و یاد ما را تلخی جان کنند  
و از فرزندان و دوستان بگردان و خصمان دامن گیر  
در ما آویختن و یاد باد ما را رسیدن منکر و نیک و جواب  
ایشان دادن بد شوری و سختی و یاد باد ما را بقیامت  
سرازخان بر گردن و نامها پیران شدن فلانند برکهای  
در خندان در تیر ماه و یاد خزان و یاد ما را آنکه نامها  
را بعضی بدست راست دهند و بعضی را بدست چپ  
و یاد باد ما را آنکه اعمال بد ما را بر سر خلاق می بخندند و یاد  
بار ما را ندانند و اما ندانوا البتة انهم المجرمون و ندانوا و قهر  
فی الجحیم و قهر فی النار و یاد باد ما را الزان دورخ

پر عذاب و در آمدن در آن آتش سوزان و زیارتیه و وزخ  
در ما آویختند و یاد باد ما را بجای شراب آنکه در قلع غشایان  
و عشاق و حیم نوش کردن چون بد بخار رسید خوش را ز  
قوم برآمد و همه جامها بر تیرانه کردن و در قلع حاتم  
اقتادند و قلع را بگشستند و خمرها را بر بیختن و قوی  
کردن پس امر معروف و نهی منکر چنین باید کرد الکی ما را  
توفیق ده <sup>رحمة الله علیه</sup> خواجه ابوالقاسم <sup>رحمة الله علیه</sup> روزی بر  
دری مسجد نشسته بود یکی در آمد و نماز تمام کرد چنانکه  
عادت خواجگان روزگار است چون تمام کرد برخاست  
و دست او بکفرت و بچانه زد و بفرمود در خادم را که  
ما را عصیده خس ماساز بار و غز مباد که در در میان را  
نیکو بود بساخت و بیایید و گفت بیای تا بخوریم که در پشت  
را عظیم سودمند بود و این کلمه را چند گز گفت آنروز  
گفت ای خواجه شما کمان می برید که مراد در پشت هرگز  
در پشت نبوده مرا خواجه گفت تا زانگاه کردی چنین کان بر دم که کزانت



اگر نه هیچ مؤمن نماز را بدین نام نیکند آن مرد برخواست و خواهر را  
گفت تو بر کرم که دیگر تمام نغم امر معروف را چنان باید کرد و شرط دیگر  
آنست که امر معروف را برای حق بود نه از برای ریائی خلق و نه از برای  
نفس نگاه ثواب یابد در زمان پیشینه ابلیس را علیه السلام مرد  
بدید و روی او را بر رخ بکشد که درخت را ابلیس بجان  
میکرد چنان رسم گفتار و اهل هوا و بلعت است آن مرد مؤمن بود  
بصلابت دین و اسلام که در روی او کرد گفت بروم و تبر بدارم و این  
درخت را بر تو رفت و تبر بیاورم و روی بد درخت او را بلیس  
بر صورت آدمی خود را بوی خوش و گفت کجا میروی گفت میروم  
که فلان درخت را بر تو دیدم که ابلیس را بجان میکشد و ابلیس گفت تو با این  
چکار راست ترک آن کن آنکه گفت هرگز ترک آن نکنم و نکند ارم ابلیس گفت  
حالا بگذار هر روز ترا در دم بدم مرد سست شد و گفت ندی ابلیس  
گفت دهم مرد سست دین گفت عهد کن که بگر تا با کرم که گفت بگذارم تو هر  
روز میکی و از زیر شمع خود و در دم بر میدار آن زاهد نای بازگشت  
و چنانکه آمد آن روز و در دم در زیر مصلای خود دیل برداشت روز

د و میو نیز یافت روز سیم نیز یافت هم چنین چند روز یافت  
تا یکروز بیامان نیافت روز دیگر نیز نیافت خشک شد باز بر  
برداشت و روی بد درخت نهاد تا درخت را بدید از دلبلیس او را  
در راه پیش آمد و گفت کجا میروی گفت میروم که درخت را بدارم  
که او را ابلیس میبرد ابلیس گفت زهی خیال خام که تراست آن  
زمان که از برای خلدت میفری اگر چه عالم جمع شک بر تو  
بس نیامدی و این زمان از برای دو درم میروم که گشای آن را برای  
حمیت بود حق تعالی ترا نصرت خواهد داد این زمان باز کرد که خواست  
ترا نصرت نخواهد داد باز کرد الا مار از نهاد تو بر آید و کردت  
برغم بازگشت تا بدلی که کار برای من میباشد که نماز دنیا  
والله اعلم فی صلوۃ التطوع فضل نماز کتیم  
نیز برو و کو تراست یکی فریضه و یکی تطوع فضیلت تطوع بشو  
تا بدی مسجد خواموش نشستی که بزنگان چنین گفته اند که نجی  
باید داشت که حجاب عجبست که بند مؤمن که در گردن او نهاده  
وام بود و او بطلها و مسجد نشسته باشد و وقت یافته که

نمازها کند و وام از گردن بدی نکند و او قنات که مرا بیامت  
حساب نماز منی باید دادن و با اینهمه نماز قضا باز نکند از  
کنا که ملک فرمود و او را بداد نماز حضرت ملک بپایان بود  
بساحرت باید خوردن بوقت که هیچ بود ندارد اگر وام نماز  
نداری خوش حال تو بر خیز و در وقت نماز تطوع بکند  
نارغ چه نشسته نمیدانی که تطوعات از برای جبر نقصان فرقی  
و هر گز نه نقصان داری خواموش نشین که چندین هزار برابر  
مسلمان و خواهر که در زیر خال و خشت خفته اند در حضرت آند  
که عمر یابد یک ساعت چنین که قیافت تا غنیمت دار ندانند  
بحديث میاید که حضرت مصطفی علیه السلام قال ما یزید الا ویر  
فیروز من التمس خمسة اصدال احل بکة و التمس بالمسنة  
والتمس بالکس المکس و التمس فی الامواق اما الذی یزول  
بکة الا من ترک فایض الله تعی خرج من ذممة الله تعی  
و فی رواية خرج من الله تعی و اما الذی یلکم المکس فی التمس  
فیقول الا من کان کسبه من الحرام لم یقبل الله تعی سائر

انما اله و اما الذی یزول بالمسنة ینادی فیقول الا من ترک  
سنة رسول الله ﷺ فقد حرم من شفا عتبه و اما الذی  
یزول بقیام المسلمین ینادی فیقول یا اهل القنوی اذ تطعون  
و بماذا تسجدون فیقولون نك مشاعی ما فأت من غیرنا یقولون  
یا اهل الجحاة لقرأتم و هم کلام الله تعی و انکم کریم و صلواتهم  
عز الیهم و استغفارهم لذنوبهم و نحن لا نقدر  
علی شئ من ذلک و اما الذی یسئل فی الاسواق یناد فیقول  
معاشر هؤلاء هؤلاء فایض الله تعی و سلوات و تقیات من حجب الله  
تعالی من سلوات و تقیاته فلیس اوی حجاب احاطة بحیث یؤتی من  
ذنوبه شعر یقول شقونا کم فارتثنا فی اخر فاکم فاکم فاکم  
لولا ارجاء خضع و صبیان و صبیان و صبیان و صبیان و صبیان  
السلام صبا صدق رسول الله چنین میفرماید حضرت مصطفی  
ﷺ که هیچ روزی نبود الا که پنج فرشته از آسمان فرود می آمدند و هر یک  
یکه و یکی بصدینه و یکی بر بیت المقدس و یکی بر سنانها و یکی بازو  
اما آن یکی که بکف فرود میاید ندا میکند ای بنده کان خلدی تعالی انی که  
کسرت از فریضهای خدای تعالی داشت از عهدی خلدی تعالی پرمون آمد



و از رحمت وی بر شما باد که فریضه را عزیز دارید و آنکه بعد از این می آید  
 نیک کند که بداند این که هر مشتای رسول را علیه تزلزل کرد از شفاعت  
 رسول <sup>صلی الله علیه و آله</sup> بیرون آمد و محروم شد بر شما باد که ستم را  
 عزیز دارید این است آنکه بیت المقدس فرود می آید نیک میکند که هر که  
 را کسب از حرام بود هیچ طاعت و قبول نکند نه فریضه و نه نافله بر شما  
 باد که دست از حرام بدارید تا طاعتش بخورد و دیگر دانید اما  
 آنکه بگوید ستمها فرود می آید نیک میکند که یا اهل کورستانها بر چه  
 رشک میبرید و بشیانی بر چه مالت میخورید ایشان گویند نیک  
 ما پیشتر بر آنست که چراغ خود را ضایع کردیم و چراغ اهل غایت  
 نداشتیم فراغت نماز از تطوع یافته بودیم طهارت کرده  
 بودیم و در مسجد نشسته چراغ رکعت نماز نداشتیم با و ام  
 نماز و زوره چراغ آمد بر چو فراغت قرار خواند ز یافته بودیم  
 چراغ خواندیم چراغ با خیمه دامن کردیم و دیگر رکعت بردن مباحل  
 جامعهاست که ایشان وام نماز و زوره و رکوع بکنارند و ایشان بر حضرت مصطفی  
<sup>صلی الله علیه و آله</sup> صلوات می کنند رکعت بردن بر آنست اما آنکه باز را فرود می آید  
 چون حرص شعله اهل دنیا در جمع کردن دنیا بی بیند کوی سلماتنا هسته

و بگوید

تر باشند در کارها دنیا و جمع کردن دنیا چندین سوکن دروغ  
 و چندین خیانت و چندین نماز از وقت بردن آهسته تر که اگر حلالی  
 عزیز و حلال بکند شما را سخت کید طاعت کفران و غصه ای در آید  
 هر که از کفران خدای عز و جل نترسد و توبه نکند وای بروی چنین  
 تا مشایخ نگاه در بازارها و شهرها میگردند و ازین نوع پند می دهند  
 و کسی نشود گوید هر چند شما را رحمت امداد و اگر دم آرزو مند  
 نشدید و هر چند شما را از عذاب تان بترسانیدم نترسیدید  
 اگر نه آن پیر مردان دین دار بود و اگر نه از چهار پایان چرخ نداشتند  
 و اگر نه کوه کان شیر خاره اند با این می کنند بقطره باران رحمت  
 نهر ستادی و یک نبات از زمین بیرون نیاوردی و عذاب از  
 آسمان بر شما بباریدی پس شبانه هر چه بخت فرشته با شما باز  
 روند یارب ما را بر طاعت حریص گردان <sup>نماز تطوع</sup>  
 بسیاری باید کرد که عبد الله بن عمر <sup>رضی الله عنه</sup> روایت میکند از حضرت  
<sup>صلی الله علیه و آله</sup> که فرمود نماز تطوع بسیار کنید که بهر رکعت از نماز  
 تطوع که بکنار آید کوششی بنام شما در پیشگاه بنا کرده شود

که پهنای وی یکساله راه بود و یک رکعت نماز تطوع که نیک بگذارد  
 بهتر بود از آنکه صله و زوزه دارد چون فضیلت شنیدی  
 چون معنی پیش آید نماز تطوع باز کرد که خلاصه روایت  
 مردی از صالحان بصره و ام دار شد بود بمقدار پنج هزار  
 درم و هیچ روی مکان گذاردن نداشت و ام خواه در شرف آغاز  
 کرد با خوشنیت گفت مراد طاعت بیاید که بخت که این مهم  
 من جز بدین درگاه کشاده نشود غسل تمام بیاورم و بسجده  
 در آمان که بر کناره راه بود و بنیت و ام دوازده رکعت نماز کرد  
 بسه سلام زهر رکعتی فاتحه بکیار و <sup>و هو الله احکامه</sup> سه بار  
 بر خواند و آنگاه دست بدعا برداشت و تضرع و زاری گفت  
 یا ارحم الراحمین و یا غیاث المستغیثین یا صریح المستصرخین  
 و یا فاضی الخواص یا افاض البین اقصی عنی ربی و <sup>و کفی الی الله</sup>  
 سلاما معافا در آن شهر مردی بود از اغنیاء و بر آنجا حجاب  
 گفتندی در بستر نرم خفته بود بخواب دید که اینک بیامده  
 و او را گفت برو آن وام آن وام دار بگذارد خواب بیدار

و بگوید

شد گفت مکر این شیطان نیست و الا کلام و ام و کجا و ام دار  
 لا حول و لا قوة الا بالله بگفت و باز در خواب شد و خواب دید که بار  
 سیم همان خواب دید بیدار شد گفت این خواب که هست رحمت  
 نشیطان نیست برخواست و دست و روی شست و رکعت نماز تطوع <sup>ع</sup>  
 بگذارد و گفت الهم تو قادری بر این بد هیچ داه نمی نیست بر  
 خواست و صبر زهر گرفت ده هزار درم و بر مرکب خود  
 برفشست و عنان بر گردنش افکند و بگذاشت تا هر کجا بخواست  
 میرفت آن مرکب تابد هر می سجده میسید بایستاده چنان بر لکش رفت  
 دانست که در مسجد میسید رفت در آمد و کوشش می داشت تا  
 تضرع و زاری شنید که میگفت یا غیاث المستغیثین <sup>اقتضی</sup> گفت ای  
 جبار مرد بر سرش ایستاده مرید یک سلام کرد و ندخواست که ترا  
 چند و ام است گفت پنج هزار درم گفت ایستاده هزار درم نخواست  
 پنج هزار درم بخواه خود باز ده و پنج هزار دیگر دست و مایه خود کن  
 و چون اینها تمام مراد خوانند نام گیر و خانه من نهان جای  
 شود من ای ناچیز ندان دیگر بد هم مرد بخندید و خواست چرا میخندید







هفت سرائی بود از هفت جواهر هشتی در هر سرائی هزار تخت از  
کافور و بهر تختی هزار نوع فرش که یکدیگر نمائند بر هر تختی جوهر  
نخستین و بر سر هر جواهر یکسوی مشکین در پیش هر یک هفتاد  
هزار غلام و کنیز استاده الهی ساراه روزی کردن  
نماز چاشت روز سه شنبه انبیا بن مالک رخصتی روایت میکند  
از حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله هر آن مؤمن که روزی سه شنبه  
دوازده رکعت نماز صحیح گذارد در هر رکعتی الحمد یکبار و  
قل هو الله احد سبار و آیه الکرسی یکبار ازین دو تا بهشتاد  
روز بر وی معصیت نویسند و هفت ساله کنه هاشم اگر زیاده  
شود و تا هفتاد روز دیگر ببرد باشد مدت میرد و بعد ده  
قطره باران که در آن سال بر زمین آید حسنات در دیوان  
اعمال او ثبت گردد نماز چاشت روز چهارشنبه معاذ  
جبل رخصتی روایت میکند از حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله که فرمود  
هر آن مؤمن که روز چهارشنبه چون آفتاب فروخ شود دوازده  
رکعت نماز صحیح کند بهر رکعتی الحمد یکبار و قل هو الله احد سبار و معوزین

یکبار بخواند تا سال دیگر بروی کناه نویسند و اگر درین سال  
بمیرد نام او در جردیه شریف نویسند و پیش از هر فرشته که در  
آسمان و زمین است او را در بهشت حور ببالهند و بعد هر  
موی که بروی است و برایشیامت عورت نور دهند و هر شب از  
ویداهزار فرشته زیارت کنند و وی را مونس باشند و هر یک  
قیامت با صد یقان در بهشت در آید ان شاء الله تعالی نماز چاشت  
روز پنجشنبه هم معاذ جبل رخصتی روایت میکند از حضرت رسول  
صلی الله علیه و آله که هر آن مؤمن که روز پنجشنبه دو رکعت نماز صحیح کند در هر  
رکعت الحمد یکبار و انا اعطینا پنج بار و انا اعطینا پنج بار بخواند  
و در آن روز بعد از نماز دیگر چهار بار قل هو الله احد بخواند و چهل  
بار استغفار گوید اللهم تعالی بعد از هر فرشته که در آسمان  
و زمین است عبادت یکساله در دیوان او نویسد و بعد هر آنکه  
که در نماز خواند باشد ثواب شهید کرامت کند اول نماز چاشت  
روز که آدینه عبد الله مسعود رخصتی روایت میکند از حضرت مصطفی  
صلی الله علیه و آله که هر آن بنده که روز آدینه چهار رکعت نماز بگذارد و در

رکعت اول فاتحه یکبار و سوره اعلی یکبار و سوره اخلاص یازده بار  
بخواند و در هر رکعت آخر فاتحه یکبار و سوره هکات یکبار و سوره  
اخلاص پانزده بار بخواند هر حاجت که بعد ازین نماز بخواهد  
اجابت شود و حق تمام گناهان صغیر و کبیره لغو یابا میزد  
و از روز پنجشنبه و بهشت برساند و او را در بهشت  
چهل هزار شهرستان دهد اگر توانست توانی کردن باری  
برد و هر رکعت نماز بعد ازین با صد چون آفتاب بر آید و دو  
رکعت شبانگاه مواظبت کن که مصالح و بدیعی و دنیا تو بمان  
باز بسته است چنانکه عبد الله عباس رخصتی روایت میکند  
که خدای تعالی را منادی است در زیر عرش منادی میکند که چون بامداد  
شود گوید یا امانت محمد صلی الله علیه و آله امروز روز است که حق هر حق خود از تو  
در پیش از آنکه او بهره خود انقبو دارد اگر نه چنین کنسید  
بد و جهان زیان کار شوی گفتند چگونه بهره از وی بگیرد  
یا رسول الله صلی الله علیه و آله چون در غایت بر آید دو رکعت نماز کنید  
در هر رکعتی فاتحه یکبار و سوره اخلاص یکبار بخوانید چون

این نماز بگذارد بدو بهره از وی برگزیند و بهره رکعتی هزار هشتاد  
ساله عبادت در دیوان اعمال او ثبت کند و چون شبانگاه  
شود هم چنین منادی میکند که بهره خود از شب برگزیند گفتند  
بهره خود از وی چگونه بگیریم فرمود پیش از آنکه بخوابی و  
رکعت نماز بگذارد بدو بهره رکعتی فاتحه یکبار و پنج بار قل هو الله احد  
الکافرون بخواند که چون این نماز بگذارد بدو بهره خود از  
شب برگزیند و بهره رکعتی ازین نماز شمار هزار نماز بدو بفرستد نویسد  
و گناهان شمار یابا میزد و گویند شما منقور کرد و در سر کوری شما  
دری از درهای بهشت بکشایند و شمار از هول و فرغ قیامت  
ایمن گردانند یارب همه را توفیق ارزانی دار یا رب  
الصدقة القرص بد آنکه صدقه ببرد و نوع است بک فریاضیت  
بد اذن وی فرمان است و باز داشتن زکوة عصیان است  
قل انما امرت بصدق و تظهرهم و تکریمهم  
و صل علیهم میفرمایند مصطفی صلی الله علیه و آله که یکبار یک رکوة مالهای  
ایشان را تا پاک شود مالهای ایشان از شبهه و تنهای ایشان



از کنه ها نیک حکم در دادن زکوة اینست که مال را از شش بیستون  
را از کنه ها پانزده بجای دیگر میفرماید و وَمِنْ مَّا هُوَ حَوْشٍ لِّلشَّيْطَانِ  
وَالْمُحَرَّرُ گفت در مال تو کنان حق معلوم است مرد و ایشان را  
و نیز میفرماید که أَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ یعنی نماز بپای دارید  
و زکوة مال بدو ایشان بپسارید خویش سه چیز را با سه چیز  
قرین کرده که این آن پذیرفته نباشد و آن آن پذیرفته نباشد  
اول فرمود أَطِيعُوا اللَّهَ وَاطِيعُوا الرَّسُولَ لایحس و طاعت داشت  
خداوند و نیک طاعت داشت رسول حق تعالی پذیرفته نیاید  
و طاعت داشت بی طاعت داشت خداوند تعالی پذیرفته نیاید  
و دیگر شکر خداوند را با شکر مادر پدر یاد کرد که إِنَّ الشُّكْرَ  
لِی وَ لِلْوَالِدَیْنِ ای ای آن و آن آن پذیرفته نیاید  
دیگر نماز را با زکوة یاد کرد گفت أَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ  
اگر نماز هم وی کند بی زکوة از وی قبول نکند مصلحت  
این سخن حدیث حضرت مصطفی است صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ  
لَنْ زَكَاةً لَهَا وَارْتَابَعَ الزَّكَاةُ فِي الشَّارِقِ قَالَ ثَلَاثُ مَرَّاتٍ تَرَجَعُ

او ظاهر است

او ظاهر است دیگر حق تعالی در حکم تر یا خود میفرماید که وَالَّذِينَ  
يَكْتُمُونَ الذَّهَبَ وَ الْفِضَّةَ وَ لَا يُنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُمْ  
بِعَذَابٍ عَظِيمٍ يَوْمَ يُخْرِجُنَا عَنْهَا فِي نَارٍ جَهَنَّمَ الْأُولَى گفت آنکس که از زر و  
سیم گنج نهند و حق خداوند از مال خود نگذارد مژده دهنه ایشان را  
بعذاب دردناک و در قیامت آنرا و سیم جمع کرده ایشان را داغ  
کنند بر پیشانی و پهلوی ایشان و پشت ایشان را داغ کند بعد از آن  
میگویند که این جزای آنست که شما در دنیا اینها را جمع کرده اید  
و جزای ایشان ازین مالها نداد اید اکنون ثمره این گنجها گناه دهنه  
برگیرید و جزای اعمال خود بچشید اگر تو گوئی که مالان زر و سیم  
گنج نهاده ایم این در حق مانیم جواب گویم که هر گاه مال را زکوة  
ندیم اگر هم بدیست در دنیا نام گنج بروی هستند چنانکه حضرت  
مصطفی صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ میفرماید که كُلُّ مَالٍ كَتُمُوهُ زَكَاةً فَهُوَ كَنْ هر مال  
که زکوة نداده باشی آن گنج بود و این وعید در حق وی ثابت بود  
پیش از پهلوی و پشت داغ نهادن را چه تخصیص است زیرا که اگر  
در ویش ترا گفتی که اگر خدای تعالی را در این مال بابتو

بسیار شودند بیادیه بایست رفت چون بیرون رفت پیش  
بجماعت نماز جمع فرستید آیت صدقات نازل شد حضرت  
مصطفی صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ کس فرستاد که صدقات بده از اشتر و کوا  
و کوسفند چون جدا کردند و مژد شد از هر چیزی در ریغ  
آمدش که چند از او بدید گفت این جزیه است که محمد بر ما  
نهاده است آن فرستاده مصطفی صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ این بشنید بنزد آن  
حضرت آمد و بجهان لفظ که تعلیه گفته بود بگفت مصطفی صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ  
این بشنید گفت وای بر تعلیه این لفظ مهمل علامه تعلیه رسول  
بشما نازل شد صدقات جمع کرد و آورده تا فرستند این آیت  
وَمِنْهُمْ مَّنْ عَاهَدَ اللَّهُ أَنْ لَا يَمْلِكُنَّ  
أَلْفًا وَكَيْفَ يُؤْتِيهِمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ  
يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَهُوَ يُعْلِمُ سِرَّهُمْ وَنَجْوَاهُمْ  
وَلَا يَخْلُقُ إِلَّا مَن يَشَاءُ یعنی ازین منافقان  
مدینه که در پیش تو نشسته اند و بظواهر ایمان آورده اند  
کسی هست که عهد کرده است با خداوند تعالی که اگر در مال

حیسی است مرا بجزی می دهد محض روی بر درویش ترش کرد  
و چینی در میان او بود و آردی چون باز در ویم گفتی و طلب کردی  
پهلوی بسوی وی کردی و چون باز سیم گفتی پشت بسوی  
وی کردی و فرستاد لاجرم نخست داغ بر پیشانی و پشت و بار ویم  
بر پهلوی و بار سیم بر پشت تا هر اندامی جزای خود بچشد و چون زکوة  
باز گیر می شود آن نباید که بر آید ازین چنانکه در حق تعلیه میاید  
درین باب شهوات و همه جهانی را پند است که وی بگوید  
بود از یاران رسول صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ ازین که او در مسجد اقصی  
الکعبه گفتی یعنی کبر تر سب و روی گفت یا رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ  
دست بکنم و در ویش مراد عاقلان تا خدای تعالی را مال دهد تا صدقها  
کنم و خیرها دم مصطفی صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ گفت مال بخواه که سید طغیان تو  
شود و دنیا کس را بسیرا کند گفت کسی با من این سخن تواند  
گفت گفت یا رسول صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ تو بگو آن رسول دعا کرد در حق وی و پیل  
مال داد از مواشی خود از چرخه و غیر آن که کار بد آنجا رسید که  
بجماعت پیشانی توانست رسید چون چهار پایا خن بسیار

نزد



دهد صدقه و بخواهد او بدقتا احسان کند و همچنانکه ه  
عثمان و عید الرحمن عوف و محسنان صحابه رضی الله عنهم  
چون مالشان را دریم فریضه خداوند تقارن کنند از دست  
تا با کار احسان و زیادت چه رسد ما قریفان بر ناصیه  
او کشیدیم و او را بخند و ابله کرد انیدیم و هرگز دل و سر  
از کردن نفاق پاک نکنیم بظاهری که بپوشانیم و توبه کردیم  
لیکن باطن او همچنان منافق بود و دل او بحقیقت حکم زکوة  
را قبول نکرد از بهری آن که عهدی که با ما بسته بود شکست  
اگر بعد ازین زکوة آرد میکن و میزدیر که او را بد رکاه مایار  
نیست بعد از آن بعد خلافت امیر المؤمنین ابو بکر رضی الله عنه زکوة  
او را قبول نکرد و امیر المؤمنین عمر و عثمان رضی الله عنهما قبول نکردند  
و امیر المؤمنین علی رضی الله عنه قبول کرد و گفت ایشان قبول نکردند  
تا خبر نفاق و ربه او در عالم نفاش شود و این معنی حاصل شد  
اکنون ما میگیریم تا در ش زیادت شود بر دل و رفتن مال  
و رفتن دین و شکر که شوی باز داشتن زکوة چگونه انبیکند  
و ظاهر

و بعضی را  
و بعضی را

و کار بدنه یکی امیر سلم چون تعالی الهی ما را ازین نگاهدار  
آخر قال الله تعالی صلوا آخسکم و صوموا  
شهرکم و تحقوا بکیت زکوة و اذوا زکوة أموالکم طیبیت  
بها آفستکم و تخلصوا بجنة زکوة و استقبلوا انواع البلاء  
بالدعاء و راى امرأتین طوفان حول الکعبة و علیها سواران  
من زکوة قال علیکم ان یسودکم الله تعالی یسوارین  
من النار قالوا لا نقا علیکم اذ یارکون کما فادس حدیث چنین  
میفرماید حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله که این پنج نماز که حق تقا بر شما فریضه  
کرده است بطهارت تمام و ارکان تمام بگذارید و این یکماه  
روزی که بر شما فریضه کرد و بخش و در مرغ بدارید و زیارت خانه  
خداوند ببال حلال بیارید و زکوة مالهای خود به خوش دل بیارید  
آنکه فرمود طشت بر نعمت جزای شما و بدلا بر طشت عطا شما  
آنکه تهدید میفرماید بنادادن زکوة چون آن دوزن را  
پیغمبر علیکم بدید که در کعبه طوف میگردند و دستوانهای  
نرین در دست داشتن گفت دوست میل ریل و میل ریل

یادش آمد بادل گفت که جای که روزی صدکس یا زیادت فرو  
میروند و بر می آید هرگز سلامت نماند دل وی سرگرمید و انقیاد  
از آن رفیقان نر و ام کرد و بر رفت و بگذارد و باز نمائید برسد  
باز بمان جوی خانه خواست و نورفتن و طهارت کردن یکی دیگر  
گفتش که زنها را آنجا فرو نر و از پار سال آنجا از دهکایدید  
آمد است که هرکس قصد آن جایگاه میکند و نیز قصد او میکند  
آهسته آهسته نورفت تا بآب رسید هیچ کجا از دهکایدید  
زیر خود را دید همچنان نهاده حق تقا آن هیجا را بچشم مردم از دهکاید  
نمود تا دست هیچ کس بوی نرسد هیجا را برداشت و شامان  
ببر و ز آمد و با عالمی حکایت کرد گفت بد نسته که هر که زکوة مال بدهد  
هرگز دست ناخوهمان بهمال وی نرسد چنین می آرند  
در بیابان خود چهار کجا بسیار داشتند و بر زما پیش و نگاه  
نرکان از اطراف بناختند و ستوران جمله به بودند و نرکان  
بناختند و ستوران جمله به بودند و شپانان ایشان را خبر کردند  
همان زمان مال نمکین شدند و یک کس از آنها محل از صاحبان مال

که حق تقا فردای قیامت بر دستهای شما دستانتان آتشین کند  
گفتند فی یار رسول الله صلی الله علیه و آله گفت زکوة این بد هید که نر و  
سیم که زکوة وی ندهند فردای قیامت آت را بآتش دوزخ بنمایند  
و بدان داغ کنند که بوی عینها فی نار جهنم فتکونی بها جباهتم  
و جباهتم آنکه فرمود حضرت امیر المؤمنین با زکوة و دا و و  
مرضا کم بالصدقة درین حدیث سه چیز فرمود و حکمت هر سه  
بیان کرد که دادن زکوة در آورده مال است ببحصار آفت که به هیچ  
زبان بنورده نیابد فردی بود قصد حج کرد هزار  
دینار داشت و سال بروی تمام شده بود گفت نخست حق  
خدا را تقا ازین مال ادا کنم و این فریضه از گردن خود بیفکتم  
و آنکه بفریضه دگر مشغول شوم بپست بیخ دینار مال بادل  
و باقی در عینانی که بر میان بست و روان نمود چون به  
نیشابور رسید مکر آنجا جوی خانه ایست که به بیست پاید  
فرو میاید شدن تا بآب رسد بجوی خانه فرو شد برای  
طهارت و هیجا را آنجا فراموش کرد و چون یکمزه بر رفت  
یادش



نمکین نشاء وقت صورت نه بند و نتواند بود که کسی ستوران  
 مر اتواند برده چند میکفتند ای خواجهم در پیش ما بردند و ما  
 بودیم وی باور نمی کرد و میگفت صورت نه بند که کسی  
 ستوران من بتواند برده ناکاه کسی بیامد و گفت چندین  
 هزار ستور برده اند و آنان تو سلامت مانده کفتند  
 کوسفندان او نیز پیش ما بردند گفت چندان است ولیکن چون  
 یک میل راه بردند یکی از کوسفندان وی در کجایت و حمله  
 کوسفندان دیگر موافقت کردند و ستور هیچکس دیگر موافقت  
 نکردند هر دگفت من نلفتم که کسی ستوران مرا نتواند راند کفتند  
 از یکا میگفتی گفت من صاحب شهرت را استوار میدانم  
 که **حَتَّى تَوَالِيَ أَوَّلَ يَوْمٍ يَأْتِي فِيهِ الْغَمَّةُ فَالْمَلَائِكَةُ مَوْجِدَاتٌ يَوْمَئِذٍ وَابْنُ آدَمَ يَكْفُرُ** و نیز میفرماید **قَالَ عَلَيْهِ مَا لَكَ مَا لَا**  
**فِي بَيْتِكَ وَلَا جِبْرَ إِلَّا تَمِيعُ الْكَرْبَةِ** و نیز گفته این مال را دره ام و نیز از پیشم  
 و شیر و جعفرات ایشان صدقه قطع داده بودم دانستم که مال من  
 هلاک شود و دیگر حدیث صدقه تطوع فرمود از بهر بیماران  
 چنانکه فرمود **وَأَوْفَرُوا صَالِحًا بِالْصَّدَقَةِ كَيْفَ تَبْتَغُونَ** و آنکه

بهره

بصدقه در آن چه بطیبیان خواهید داد بدو ایشان دهید  
 و اعتماد بقول طیب کاذب نکنید بقول رسول صادق القول  
 کنید تا زود شفا یابید **سَمِعْتُ أَنَّهُ كَانَ امِيرُهُمْ يَمَارُ**  
**شَدَّ جَنَاحَهُ الْخِيَارَ كَمَا رَاوَعَا جَزَاشَ نَدَا مَعَالِجَتِ كَرْدَن دِيرَا**  
 کفتند هر چه بعد الیوم میخواهی میخور که پیش امکان معالجت نیست  
 و توانی از امکان بهره گیری نیست مرد دست از جان بکشست  
 و کربسین گرفت در شهر امامی بود پاکیزه و بزهد معروف  
 بعبادت امیر در آمد **فَرَا جَوَالِدُ امِيرٍ سَبَّحَ كَفْتِ امَامِ كَفْتِ امَامِ**  
 امام مسلمانان از نهی کانی خود سبب شد و نوبت کشتم و دست از  
 جهان بکشتم ام آن امام گفت کی کار ما نه است که بگردد و آن  
 که هیچ چیز از اعیان تو مانده است که آن نیز تو از همه دو ستر است کفت  
 هست نیست درم اسبابی دارم حلال کردم من از همه دو ستر است  
 گفت **خَلِّ وَتَقِ مَقَرَّ مَقَرَّ** کن **تَالُو الْبَرِّ حَقِّ تَقْفُوا**  
**مَسَاحَتُكُمْ وَمَا تَقْفُوا نِيْلَ يَابَدِ تَاَنَ** وقت که دو سترین چیزی را که  
 در راه رضای خدای تعالی نفقه نکند گفت هر چه تو بخواهی

خود را به بن درهما بخری گفت چه بجا این سخن من بگورده  
 عمر خود را با بهر فلان جهان ندادم و مال بچه بکند بقومونا  
 در نهان بیاوردند و گفت ای زاهد آنچه مصلحت تریکن و مخرج کن  
 خواجهم محبت در ویشان را و محتاجان را تسخیر کرد و آن در نهان  
 را برایشان قسمت کرد چون آن در نهان شد امیر و خواب  
 شد دید که کسی میگوید بر من صدقه پیوند جان تو شد  
 از خواب برخاست و روان شد چنانکه کوی هرگز بیمار نبوده است  
 گفت **صَدَقَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ** داوود مرا که بالصدق فقر و دیگر  
 درین حدیث فرماید که به انواع بلاها را بد عایش روید  
 تا آن بلاها از شما دفع شود **فِي صَدَقَةِ النُّطْقِ**  
 چون فضیلت صدقه فریضه شنیدی فضیلت صدقه تطوع بشنو  
 تا چون بقیامت صدقه دهان کان ثوابهای صدقه بگیرد  
 تو نیز بخور و ممتا و خود را ملامت نکنی **ابُو دَرَّ غَفَّارٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ**  
 روایت میکند از حضرت مصطفی **ﷺ** **فَاكَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ**  
**الصَّلَاةُ عِمَادُ الدِّينِ وَالْجِهَادُ سَنَامُ الْعَمَلِ وَالصَّدَقَةُ شَرْعِيَّةٌ**

نماز

**قِيلَ أَيُّ الصَّدَقَةِ أَفْضَلُ قَالَ أَكْثَرُهَا فَإِنْ كُنْتَ تَتَّقِي**  
**لَنْ تَتَّالُوا الْبَرَّ حَقِّ تَقْفُوا** اما محبتون قیل فمن لم يكن عندك قال انما  
 قیل فمن لم يكن عندك قال **عَلَيْكَ نَفْسُكَ لَا تَكْظِمُ النَّاسُ**  
 علیه ما من رجل تصدق بصدقة في يوم وراكبه إلا حفظ  
 من أن يموت من لدغة أو خنقة أو موت يغشاه فارسل حديث  
 چنین میفرماید حضرت مصطفی **ﷺ** که ناز ستون مسلمان نیست  
 و جهار کردن بادشمن بهترین عبادتهائی تطوع است اما  
 صدقه تطوع بر کار عجب است این کلمه را سه بار مکرر کرد و چگونه  
 بخیر بود که خشم خداوند تعالی را فرو نشاند چنانکه فرمود هر  
 عالم **ﷺ** صدقه **الْبَرِّ تَطَوُّعُ عَصَبِ الرَّبِّ** سؤال کردند  
 عالم **ﷺ** که کدام صدقه فاضل تر است گفت آنکه پیشتر میدی هر پیشتر  
 است ثواب او و هر کس کمتر بدهد کمتر ثواب او و این آیت بر خود  
**لَنْ تَتَّالُوا الْبَرَّ حَقِّ تَقْفُوا** اما محبتون و هر چند صدقه  
 بیشتر سوز دل بیشتر غالب رسول الله **ﷺ** لعایشه **رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا**  
**إِنَّمَا أَجْرُكَ عَلَى نَفْسِكَ** یعنی نزد و ثواب بقدر آنچه و مع تو باشد



گفتند یا رسول الله اکرمال انصار دکت از طعام که بخورد بدو و ایشان  
دهد خاصه بر مائده که نشسته باشد و انواع طعامها در پیش  
نهاده و آن بچایده ایستاده و می زارد و می خورد او را محروم  
باز مگردان که او فرستاده خلد و نداشت عزوجل اگر او را محروم  
کردانی بقیامت در مانی چنین آورده اند که اهل دوزخ را  
حجاب از پیش برگیرند تا اهل بهشت را ببینند در آن نعمتها  
از بهر زیاده شدن حسرت را فریاد بر آرند که ای اهل بهشت  
شما در دنیا آشنای ما بودید بر ما رحم کنید **قال الله** ایضا  
عَلَيْكُمْ مِنَ الْمَاءِ أَوْ مِثْرَ زَكَاةٍ كَمْ اللَّهُ بِهِمْ در دل شما می افتد  
که از آن آب خوشگوار بهشتی یا پاره از آن طعامها پاک بهشتی در حق  
ما جو اندازی کنید اهل بهشت بانگ برایشان زنند که ای الله  
حرمها علی کما فیروز بدستی و راستی که خداوندی هست  
حرام کرده است بر کافران آب و طعامها بهشتی را شمار  
دنیا این روزها اندیشه بایست کرد که طعامهای کونا کون  
بخورد بدو و درویش را محروم میگردید و از درها خانه نومید

دن

روان میگردید و شما بخوردید و ایشان در شما نظر میکردند  
و آب گرم فرو میبردند **قال الله** از رسول الله که هر که  
چیزی بخورد و بشوید و چشم بینا بود که در و نظر میکند  
اگر آنکس را بخشدند از آنچه بخورد حق تعالی او را به بلای گرفتار  
میکند که هیچ کس را وای نماند و هیچ رنجی و بلائی از دوزخ برتر  
نیست و از حسرت و ندامت آن چهلانی الهی محبت خاصان  
در کاهت که ما بچایده کان را از آن حسرت و ندامت نگاه  
دار نکته بزبان گفته اند که فریاد ایشان سه چیز در سه  
وقت عذر نیست **قال الله** آنکه بانگ نماز نشودن و در نماز  
ناشدن عذر نیست دوم آنکه نام پیغمبر نشودن و صلوات نا  
فرستادن عذر نیست سیم وقت طعام خوردن آواز  
در ویش بگوش نوازید و باو می موا ساکنی عذر نیست که  
لغظه بوی ندی چنین آورده اند از مهتر عالم **صلی الله علیه و آله** که  
هر که چیزی خورد و بنزدیک و بپشتان باشد که در وی  
مینگر دخواه آری و خواه غیر آدمی و او را و را چیزی

ند خداوند تعالی او را به بیمارستان بفرستد که انرا  
هیچ معالجت نباشد یارب ما را از چنان بیماری و علت  
نگاه دار گفتند یا رسول الله اگر او را آن مقدار طعام نبود  
که بدو ویش دهد و او را بانی چون کند فرمود که خود  
را از آتش باز خرد اگر همه نیمه خور ما باشد یا لقمه  
طعام باشد اگر چه اندک بود گفتند اگر آن قدر نبود  
و نتواند فرمود کسی را که در ماند بود مگر دی و یاری  
دهید آن ثوابها بیا بید گفتند یا رسول الله اگر قوت  
آن ندارد که بقرن یاری دهد فرمود که مشر خود از  
بندها خلد و ندنجا بان دارید آن نیز بجای صدقه است و هیچ  
مؤمن نبود که در شب یا در روز صدقه بر مقدار که باشد بید  
انرا بخند و ندنجا او را در آن شب یا در آن روز از هر صفاتی  
و کنایه کان نصیاء و از فقیه امام ابواللیث سمع فی  
رحمة میگوید که صدقه تقطوع بد هید که در او ده فایده  
اول آنکه شریفی از مال برسد که حضرت مصطفی **صلی الله علیه و آله**

ببین

چنین میفهماید که این طائفه با ترکان از بازار کاشان  
را با لغو و با سوگند دروغ می پیچ و این شبهه در میان  
پس باصل قریب است بد تا آن شهرت بخورد و دیگر کشته  
**قال الله** خذ من أموالهم صدقة تطهرهم و یزیدهم سیم  
در او دفع و بلاهاست و بیاریتها فاک الی میگوید و در او دفع و بلاهاست  
بالمکذبة چهارم در دل را در مسلمان شادی در آفرین و هیچ  
ثواب بدین نرسد چنانکه میفرماید **سیر النصار من یفقد الناس**  
**نجمه** و را و برکت آید در مال و در روزی و در هر روز سبب  
که در ویش است من نعمت حق را عزوجل و شکر سبب زیاده نعمت  
**قال الله** لئن لم یذکرکم لاکوننکم من الخاسرین این پنج منافع دنیا است اما  
این پنج منافع آخرت یکی آنست که سایه سر بود از آفتاب قیامت  
دویم سبب آسایش حساب بود و حساب سیم گزینی تراز و بود  
در آن روز با هیبت چهارم روشنا چشم بود بر پیل صراط  
نجمه زیارتی در جات بود در بهشت و در هر وعده ازین  
وعدها که یاد کردیم خبری آمده است که خواست که شرفه قلند بدی

در این پنج منافع دنیا است اما این پنج منافع آخرت یکی آنست که سایه سر بود از آفتاب قیامت دویم سبب آسایش حساب بود و حساب سیم گزینی تراز و بود در آن روز با هیبت چهارم روشنا چشم بود بر پیل صراط نجمه زیارتی در جات بود در بهشت و در هر وعده ازین وعدها که یاد کردیم خبری آمده است که خواست که شرفه قلند بدی



در شنودن این حکایت که از حضرت مصطفی <sup>صلی الله علیه و آله</sup> است  
همه تن کوش تا از لطف خداوند تعالی بپویی <sup>و نهاده بود</sup>  
در جواب حضرت مصطفی <sup>صلی الله علیه و آله</sup> پس پارسا و پسر در ویشند  
در ویش بود که جامه نداشت که بآن نماز کند از در ویشتری  
داشت نزد یک مصطفی <sup>صلی الله علیه و آله</sup> فرستاد و گفت بگوی آن خاندان  
توبت را و آن خاندان توبت را که همسایه ام و عاریم چند آن  
جامه نداشت که بآن نماز کند از مصطفی <sup>صلی الله علیه و آله</sup> یک پیراهن پیش  
نداشت از سر برکشید و بآن دختر را داد و خوف آن بود  
که نماز را پس و ن توانست آمدن این آیه آمد <sup>و لا</sup>  
يَجْعَلُ لَكُمْ مَغْلُوبَةً اِلَى غُلُقِكُمْ وَلَا يَنْسَظْهَا كَلَّ الْبِسْطِ  
یعنی یکبار دست قرار کرده ملا چنانکه ندی و دست  
باز کرده ملا چنانکه هیچ غنای و برهنه بنشیند ناگاه امیر  
المومنین علی <sup>رضی الله عنه</sup> در آمد قصه با او گفت علی گفت یار رسول  
الله شانزه درم قرض کرده ام تا در نفقه خرج کنم اینک هشت  
درم شما تا پیراهن خرید حضرت مصطفی <sup>صلی الله علیه و آله</sup> آن رفت و پیراهن

درم

درم پیراهن خرید و خواست تا بچه ها درم دیگر در نفقه خرج  
کند نایب بود برهنه فتنه و میگفت هر کس را یک پیراهن بخشد بخاکها  
بهشتی پوشید با رسول <sup>صلی الله علیه و آله</sup> گفت هیچ بهتر ازین نیست این پیراهن  
را بچهای بهشتی عوض کنم و بچه ها درم دیگر پیراهن خرم آن  
پیراهن از تن خود برکشید و بآن نایب داد و هم به عالم <sup>صلی الله علیه و آله</sup>  
بآن صفت خوشبوی بودی که هر جامه که سایته در پوشیدی  
بوی خوش گرفتی که هر کس آن بوی از وی گرفتی چون بوی  
خوش بآن نایب رسید داشت که پیراهن کیست دستیار  
داشت و گفت آنکی بجز من صاحب این پیراهن نوابینا کن  
در حال چشم وی بفرمان خدای تعالی شد حضرت مصطفی <sup>صلی الله علیه و آله</sup>  
بار دیگر پیراهن <sup>صلی الله علیه و آله</sup> که کنیز بی دید ایستاده و میگوید بی غیر  
<sup>صلی الله علیه و آله</sup> گفت چرا میگری گفت خواهم من و دردم بمن داده بود که یک  
درم شلیشه و یک درم روغن خرم چون بخوریم شلیشه افتاد  
و شکست و من از پیم خواهم بخانه بی توام رفت حضرت مصطفی <sup>صلی الله علیه و آله</sup>  
گفت مرا بد و درم پیراهن بسنده است و دردم پاک داد تا آن

ضعیف از پنج بیرون آید و بد و درم از برای خود پیراهن  
خرید تا بدانی که او کمتر عالم بود شفقت او بر خلق کرده است  
با تو کن اگر شفاعت او امید میداری آنکی بقیامت ما را از شفاعت  
آن حضرت بی نصیب مگردان و از آتش دوزخ ازاد گردان  
**آخر فی الصدقة التطوع و فی آتش بن**  
مالك <sup>رضی الله عنه</sup> آنکه قال قلت یارسول الله <sup>صلی الله علیه و آله</sup> رغب فی الصدقة  
یا احب قال لی الله ثم ما تری رکعة تطوعا قال رغب فی صدقة  
یا احب قال قضی حاجت المسلم الی من مائة رکعة تطوعا  
قلت مائة رکعة تطوعا احب الیک قضاء حاجت المسلم الیک  
امر الف رکعة تطوعا قال لی الله ثم ترک لقمه من الحرام احب  
الی من الف رکعة تطوعا قلت ترک لقمه من الحرام احب امر  
الکی رکعة تطوعا من الکی رکعة تطوعا قلت ترک الغيبة احب  
الی من عشرة الف رکعة تطوعا قلت قضاء حاجة امرک  
احب امر من الکی رکعة تطوعا قلت ترک الغيبة احب الیک قال  
لی الله ثم ترک الغيبة احب الی من عشرة الف رکعة تطوعا قلت

فما جاء

فما جاء حاجة امرک احب الیک امرک من الالف رکعة تطوعا  
قال لی الله ثم ما تری رکعة تطوعا قال من ثلثین الف رکعة  
تطوعا لفظ حدیث نبوی شریفی ترجمه او بشنو تا فضل صدقه  
دادن بدانی و تقصیر نکنی آنس بر مالک <sup>رضی الله عنه</sup> روایت میکند  
که سوال کردم از پیغمبر <sup>صلی الله علیه و آله</sup> که یارسول الله <sup>صلی الله علیه و آله</sup> یک رکعت مان  
که بد ویش ده نزد تو فاضلتر از آنست که صد رکعت نماز تطوع  
کنم گفت یا آنس کرده بد ویش دهی نیز من بهتر از آنست که  
دو پیش رکعت نماز تطوع بگذاری یا آنکه فضیلت شنیدی  
که چنان فرمود حضرت مصطفی <sup>صلی الله علیه و آله</sup> که یک رکعت نماز تطوع فاضلتر است  
از روز و ده تطوع و روزه تطوع را تو را بشنوده که خدا  
تقارن نموده که الصو <sup>صلی الله علیه و آله</sup> و انما اجزى بکم با این همه ثواب یک کرده  
بد ویش زیاده آمد از هویت رکعت نماز تطوع آنکه  
آنس گفت یارسول الله و بیست رکعت نماز تطوع گذاردن  
بزرگتر است یا حاجت مسلم را و کردن گفت حاجت مسلم  
را و کردن بزرگتر من دوستی از هر رکعت نماز تطوع گذاردن



باز گفت یا رسول الله <sup>صلى الله عليه وسلم</sup> ترك بیک لقمه حرام بنزد  
مردم دست یاهزار رکعت نماز تطوع فرمود ترك بیک لقمه  
حرام بنزد من دست یازده هزار رکعت نماز تطوع کن از من  
باز گفت یا رسول الله ترك غیبت بنزد تو دست یازده هزار  
رکعت نماز تطوع کردن فرمود ترك غیبت بنزد من دست یازده  
هزار رکعت نماز تطوع کردن باز گفت یا رسول الله حاجت  
یوه زن روا کردن بنزد تو دست یازده هزار رکعت نماز  
تطوع کردن گفت حاجت یوه زن روا کردن بنزد من دست  
از سی هزار رکعت نماز تطوع کن از من پس صدقه تطوع سبب  
نجات آخرت آمد چنانکه حق تعالی میفرماید که من یوفی شیخ  
نفسیه قال اولئك هم المحسنون یعنی هر کس توفیق دادند تا نفس  
اماره را بر زیر باد آرد و بچنانک از خویشین دور کند و بصله  
بر دارد او از جمله رستگاران باشد از عذاب خدای عزوجل  
ناامد با نفس و دیوکاران کند صدقه تواند دادن چنانکه  
میفرماید **الشيطان یعدکم الفقر ویأمرکم بالفساد**

شیطان

شیطان و سوسه میکند که اگر صدقه دهی به برادر یا صیغه یا  
شماره بدی و الله یعدکم الفقر و یأمرکم بالفساد و حق تعالی بدین  
صدقه ترغیب میفرماید که اگر صدقه دهید بیایید و شما  
را بیاوریم و زیادت از آن همه در دنیا بشمار رسا و حضرت  
مصطفی <sup>صلى الله عليه وسلم</sup> میفرماید هر آن کس که زکوة مال باز گیرند  
حق تعالی باران رحمت از ایشان باز گیرد و از اینجا گفته اند  
بنرکان رضوان الله علیهم اجمعین که هر کس پنج چیز باز گیرد  
حق تعالی از وی پنج چیز باز گیرد هر که زکوة مال باز گیرد حق تعالی  
از وی حفظ مال باز گیرد و هر که صدقه تطوع از درویشان باز گیرد  
حق تعالی از وی رزق از او باز گیرد و هر که از درویشان باز گیرد  
حق تعالی اجابت از دعای او باز گیرد و هر که حوصله از وی باز گیرد  
حق تعالی در او از حوله طیبه باز گیرد و **والغیاث بالله** میفرماید  
از عایشه رضی الله عنها که گفت روزی با حضرت مصطفی <sup>صلى الله عليه وسلم</sup> نشسته  
بودم رزق درآمد از زبان انصاری و سلام کرد من و برادر دست

پاره بردست گرفته و لها ی خود را بدین چرب میکرد و آتش در  
همه جای او دافناده چنانکه جای که پاره خرقه داده  
بود گرفته بود دیگر همه برهنه بود و فریاد میکرد که  
واعطش و آتش نکند با خود کفتم این که با شد درین رنج  
چون نگاه کردم مادر من بود کفتم ای مادر این چه حالت است  
و تو درین جا چه گفت ای فرزندان این وادی بخیر است  
و من در دنیا بخیر بودم و صدقه دادن را دشمن میدانستم  
و در همه عمر خود رگوه پاره بدر ویش داده بودم و پاره چربش  
داده بودم آن هر دو را بمن باز داده اند تا یکی بر عورت خود  
پوشیدم و دیگری را چرب میکنم و آتش را بدین دو جا کاره  
تست کفتم پدرم حکایت گفت بردست راست بر لب حوض کوثر  
ایستاده است و خلق را آب میدهد و یکدم آب بنمی دهد  
بر دست راست وی دویدم پدر را دیدم که بر لب حوض کوثر  
ایستاده بود کفتم ای پدر سیکان را آب میدهی و مادره  
از آتش میخروشد و فریاد میکند گفت چگونه کنم که خدا

دادم چنانکه رسم باشد وی را دست چپ داد کفتم نداشتی که  
دست راست میباید داد گفت یا اُم المؤمنین دست راست من  
خشک شده است و بر سینه استوار شده است که گفت مادری  
داشتم صدقه دادن را عظیم دشمن داشتم هرگز در غرض خود از وی  
ندیدم که صدقه بکسی دادی مگر وقتی رگوه پاره داشت  
پیرایه پیری داده بود که سیر برهنه بود وقتی دیگر علی <sup>رضی الله عنه</sup> را  
چربش میخورد که در ویشی در آمد از آن چرب پاره بسوی او  
انداخت از صدقه همین داده بود و پدری داشتم که صدقه  
دادن را بغایت دوست داشتی کم روزی بودی که پدر ویش  
چیزی ندادی و سقایی را بغایت دوست داشتی و دایم  
مردمان را آب دادی هر دو بر دند دوش خواب دیدم  
که قیامت قائم شده است و مردم در عرصات قیامت جمع  
شده اند و بحساب گاه حاضر آمده اند و در میان ایشان  
وادی دیدم بردست چپ بر آتش و زنی برهنه دیدم  
از آتش رگوه پاره بر عورت نهالی خود نهاده و چربش

پاره



تقا این آب را بر بخیلان حرام کرده است و ایشانرا ازین آب محروم گردانید  
و او بخیل بود شربت آب از ویستندم و بسوی مادر رفتم و آوازی شنیدم  
که کسی مرا گفت هر که بخیل را آب دهد دست او خشک بماند  
هیبت این سخن بیدار شدم دستم خشک شده بود و بر سینم استوار  
شده آمدم تا رسول <sup>صلی الله علیه و آله</sup> را دیدم که مرا دعائی کند تا خداوند تقا دست من  
باز دهد حضرت مصطفی <sup>صلی الله علیه و آله</sup> دست برداشت و گفت باز ده ای اکر  
این خواب راست است دست این ضعیف را به روی باز ده در حال  
استنشاج بجای خود بجا آید <sup>بسم الله الرحمن الرحیم</sup> گویان شد فرمود شوی بخیل را  
دیگران خداین اثر نمیکند تا در حق بخیل چگونه باشد آنگاه مرد  
آمد و از خوابش صحابه را حکایت کرد گفت اگر در باب صد قد داد  
هین حدیث است پسندیده است یازد ما را از آن بخل نگاه دار  
و الله اعلم  
عباس رضی الله عنه قال قال رسول الله <sup>صلی الله علیه و آله</sup> من شرب من ماء رجل یسافر باسنتار  
لکعبة وهو یقول اللهم انی اسألك بحرمته هذی البیت  
من تعذر لی نقول علیه یا عبد الله محرم منک فان حرم من المؤمن

عند الله تعالى عظم من حرمت هذه البيت سبعين مرة  
فقال الرجل يا رسول الله صلى الله عليه وآله اني ذنبي عظيم فاك عظمي  
ما ذنبي فقال يا رسول الله صلى الله عليه وآله اني ذنبي عظيم فاك عظمي  
لكن الماسكني احكام الدنيا من مناسبي فكأنه شغلة فويل  
تخرج من وجهي فاك عظمي فاك عظمي لا تحضر فاك عظمي  
تعا فاك الذي نقصت بيك لو ضمت الف عظام وصلكت الف عظام  
شربت كذبا لا كتاب الله تعا في النار اما علمت ان  
الكفر من الكفر والكفر في النار والسحابة من النار  
والدوس يمان في الجنة والسحابة من الجنة والجنة  
مكتوبات في الدنيا فمن غلبت غيب من النار والجنة  
بعيد من الله تعا وعبد من الناس وعبد من الجنة وعبد  
من النار لفظ حديث نبوي شديدي ترجمه اول شو تا دلت بسنا  
مایل شو تا از شجره این شجره و بحر و نمائی که هیچ زیان کار  
و نکو نساری بدان نرسد چنین روایت میکند عبد الله عیسی  
رضی الله عنه که روزی حضرت مصطفیٰ ﷺ بگذشت بدر کعبه

مردی را بدید که دست در حلقه کعبه زده بود و میگفت  
 اَللّٰهُمَّ حَرِّمْ لِيْ خَاتَمَ کَعْبَةٍ که بمن رحمت کن رسول خدا  
 فرمود که ای بنده خدا ای جل خود را بشنوی بی آری و نمی  
 گوئی اَللّٰهُمَّ حَرِّمْ مِنْکَ مَوْضِعَ اَنْ عَرَبٍ گفت یا رسول الله  
 یعنی حرمت من بجز دین خداوند نخواهد بیشتر از این خاندان  
 رسول علیه السلام فرمود که تو را نداشتی که حرمت من بجز دین  
 خداوند نخواهد بار بیشتر از حرفه خانه کعبه است گفت  
 یا رسول الله ﷺ گفته بسیار دارم و بسیار دیار دارم  
 تو میدانی و طیب دیار توئی یا رسول الله ﷺ مال  
 بسیار دارم و چون آن کان غیر بسیار دارم اما چون کسی  
 را می بینم که سؤا نخواهد کرد و بخیزی نخواهد طلبید  
 پند دارم که زیاده آتش است از مردی مزبیر و ن میگوید  
 حضرت مصطفی ﷺ فرمود در شوازد دین من که آتش  
 در من نیفتد از شوی گناهان تو بعد از آن حضرت مصطفی ﷺ  
 فرمود که بان خدای که جان محمد در قبضه قدرت اوست که هر هزار سال

دوزه داری و هفتاد سال نماند کز ادبی پس از آن بگریخت  
خصلت که گفتم و این خصلت را از خود بپروان نکنی در  
قیامت ترا ضحیٰ آشاکو نسا رید و زخ اندازد عایشه رضی الله عنها  
گفت که رسول خدای تعالی علیه السلام فرمود که سخاوت درختی است  
که بیخ او در بهشت است و شاخهای آن در دنیا پراکنده هر که  
دست در شاخهای جوان مردی زند چون بیخ آن در بهشت  
است همان شاخها او را در بهشت برد باز فرمود که بخنجر  
درختی است که بیخ آن درد و زخم است هر که دست در آن شا  
خها از بخنجر زند همان شاخها او را درد و زخم برد یا فرمود  
که جوان مرد نزد یکست بخدای عز و جل و نزد یکست به بهشت  
و نزد یکست بدل خالق و درواست از دوزخ و باز فرمود  
که بخنجر بر عکس اینست و یکی از انشاها می جوان مردی  
که آتش با هر کس به غری سخن گوید خاصه باد رویشان  
و شکستان **مساجد** امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه گفت  
روزی در بازار مدینه می رفتم یکی بنیل خرما دیدم بغایت



خوب بود باد خود گفتم که این خرما شایسته آنست که به پد  
پیش رسول خدا تعالی بخورم و بیاوردم و در پیش رسول خدا  
نهادهم چون رسول خدا بخورید آنرا شایسته آنست که به پد  
الجبون یا اهل الثبوة مستحق عالم زبیل خرما چنان بد و پیش از  
عثمان رضی الله تعالی عنهما حاضر بود بد و بد و آن زبیل خرما زبیل  
باز خرید و پیش حضرت رسول آورد و گفت یا رسول الله این زبیل  
خرما بغایت خوب بود میخواستم که اول شما تناول فرمایید باز هم  
سایل باز آمد و همان کلمه را بگفت سید عالم علیه السلام فرمود  
که باورد و سایل باز با و داد آن ناسه بار همان سایل باز آمد  
و باز میخردید ند تا با چهارم باز آمد و خود را بصورت دیگر  
گرفت رسول فرمود آه سایل آه آه تا آخر یعنی تو سایل باز  
یا سایل بخیل شد در حال خبر میل علیه السلام آمد و آیت آورد  
الْمَجِيدُ الْكَافِي الْقَوِيُّ الْغَفُورُ الْغَنِيُّ الْغَالِي الْغَالِي الْغَالِي الْغَالِي  
از اول در ویش بودی و بیستم ما قرائت آن کرد اندکی زینها  
پیمان بنواری و در ویش آن را ترتیب کن و درشت نکوی بلکه

۹۹

هم جری نری کنی و چیزی نکوی که دل ایشان بر خند که  
ایشان شکسته دل باشند و بر سایلان بانگ زن و بر ویش  
هیچکس از سید عالم مشفق نبود اما خطاب بدان سبب  
بود که سایلان بد بود که بدین مقدار سخن حق نشناختند  
عبارت کرد حال ما چگونه بود که محرم محمد مصطفی علیه السلام که بر ما  
مکین و از ما در گذار **حکایت** یکی از جمله توانگران عادت  
داشت که هر با مال را آدینه بخواه من نان بد ویش آن داد  
روزی بر همان عادت نان بد ویش را ده بود که سینه ۵  
بیا آمد که یا صاحب الذار الجوع الجوع گفت در آمدی  
نان نما که آدیش الحاح کرد خداوند مرای کنم هر بود در غشیش  
و درشت گفت هر چند تو ادلت شود بانگ بر ویش و درشت  
مصطفی علیه السلام فرمود آیت را که سؤال را بر سایل قطع مکنید  
او را تا سخن خود تمام نکوی یا بلطف و آهسته سخن را بر بگوید الله  
چون به و دهد چون صاحب برادر ویش را درشت در ویش ویش  
با او بگفت ترس را بر تو رحم آمد من نان بخرد و با و داد

نیل  
سایل از آنست  
که در وقت  
باز خرید  
باز خرید

شب آن تو که خواب دید که در هشتاد آمان است و سبب  
که شش می بیند از سر سرخ و نقره خام هشتاد و از هر یک از این  
یا قوت و زبیل مکمل کرده که در هشتاد مثل آنکه شش بود سؤال کرد  
این کو ششهای عالمی است گفتند فلان قریحا که هشتاد است  
بیدار شد و با خود گفت همان که این خواب بر من نیامد که ترس از درشت  
چنان بود با این همه ترس را طبع کرد و گفت که هیچ چیز کرد  
گفت هیچ نمیدانم جز آنکه شش از بین شما گویان دیدم سؤال کردم  
که ترا چه بوده است قصه بامن بگفت چنانکه با وی کرده بودی  
من سه من نان خریدم و به وی دادم گفت آن سه من نان من  
فروش به هر چه خواهی ترس گفت نفروشم پس گفت آن یک هزار  
درم بمن فروش گفت نفروشم الحاح بسیار کرد تا شد ترس  
گفت نفروشم او گفت یک شش هزار درم نفروم پس گفت  
رسول باز چنانی که من کرده ترس گفت چه سود کردی گفت ده  
کوشک هشتاد بخردم وضع کرده بخور هشتاد و خوار با  
ترس بگفت ترس گفت که بر مداخل و یک که پس من **نیل**

کوشک

کوشک هشتاد دهد آنکشت بر آورد و از دل پاک بگفت که شد  
آن لا اله الا الله و اشهد ان محمدا عبده و رسوله همان شش آنکه  
بجواب دید که در میان کوشک آن کوشکها از آن نبود و لیکن بدان  
سبب که در ویش را زبسته کردی و اینوخت بد و دادند  
نیکی کردی که ده کوشک از وی بخردی و الا ترا در هشتاد  
بد سینه بودی والله اعلم **نیل** و هذیه الوعد  
روى سلمان الفارسي رضي الله عنه قال قلت لابي الدرداء  
في الحقيقة ما رسول الله صلى الله عليه وآله قال عليكم اذا كان يوم  
القيمة دفع الفقراء رؤسهم من التراب وجعلوا ايديهم  
الى الجنة فيقولون لهم المكة اي غير حساب فيقولون  
نعم بغير حساب فان الله تعالى ما انحطنا ما لا لا ليسلك عن  
السبح والاعطاء وكم يعطى الملك ليسال من العبد له الجور  
فيقول الله تعالى الا انتم لو ان اليوم مني حاجة فيقولون  
حاجتنا يا ربنا ان تعف لنا ولو الدنيا ولا قبرنا فيقول الله  
تعالى فان عفرت فزينا واني حاجتكم فيقولون لا تدبر

ما از آنست  
که در وقت  
باز خرید  
باز خرید



ما نذا اسالك يا ربنا فيقول الله تعالى هك كان في الدنيا  
 من عبادي واحد قال من اعطاك لقمته فطعام او  
 شربة من ماء فادخلوا الصفوف وكل من قال لكم لا تجني  
 حديقنا حسنا فليسمع واربعوا معه الى الجنة فيقولون  
 الصفوف وياكل من ياكل منهم فين كل ثمن سبعين الفا  
 من الاعنبا فيقولون ان غنينا لكذا اعطيناهم جميع اموالنا  
 حتى تدخل الجنة لبنا نعم ثم قال صلى الله عليه وسلم هكذا الذي يكون  
 حقيقة فارسي سلمان فارسي صلى الله عليه وسلم ميکويد روز در مجلس  
 حضرت مصطفی ﷺ نشست بود و حدیث دولت پرست  
 من گفت یا رسول الله دولت بحقیقت کراست فرمود که یا سلمان  
 چون در دولت صابر بر خال بر کنی و خلائق را حسابگاه  
 آورند ایشان بسوی هشت روان شوند فرشتگان ایشان را  
 سوال کنند که شما بیک امیر وکیل گویند بهشت گویند  
 بچسنا میروید امر و زور و حساب است گویند آری حساب  
 میرویم از بهر آنکه ما را حق نجا و تعاد در دنیا مالا نداد

تارما

تا از ما حساب خواهد و سوال کنند فرمان رسد که راست  
 میگویند این بندگان ما ایشان را حسابی کار نیست و کس را  
 با ایشان شمشاد نه ای فرشتگان نیست از ایشان سوار  
 دارند و ایشان را بسوی هشت روان کنند گویند فرمان رسد  
 که هشت بجای شماست حاجتخواهین تارا و کیم خداوند  
 پدران و مادران و خویشان ما را بیاورد فرمان رسد که آمدند  
 در حاجت زیارت کنید و بخواید تا بدهیم گویند خداوند  
 نمی داند که چه خواهد فرمان در هر که در میان شما  
 خداوند بر تکرید هر که دنیا در حق شما توفیق یافته است  
 یا لقمه نانی یا شربت آبی یا خمر و جامه پاره هوس را دست  
 بگیرد و با خود به هشت بریدل کس بود که با وی هفتاد هزار  
 کس روان شود و تو انکران دیگر بشما نمی بخورده باشند  
 که ما هر چه را خیر نکردیم کاشک جدم ما را با خود را با ایشان  
 داده بودی به امانت تا امروز ایشان بپادادی و ما  
 با خود به هشت نودی آنکه فرمود بایمان دولت بحقیقت

۵

این بود یا ربنا را صدقه دادن کرامت کن چون توان صدقه شنیدی  
 بد آنکه صدقه دادن شدن کار بدین و دنیا است چنانکه حق تعالی  
 میفرماید فانما مال و ما اتقتم و من نفقت فهدر  
 خالت در و عاقبت حق تعالی محال است اما آنکه سبب ختم شدن کار  
 آخرت است بشو چنانکه بحکایت میاید حکایت یا ثمر کافی بود در  
 در مرو و بیاثر کافی بشام رفت عبداللہ بزرگ را یافت بشام  
 متوطن شد روزی چند با عبداللہ صحبت داشت صحبت او را نخواستند  
 یکبار دینا ربوی داد و گفت مرا سرائی بخور که بعد از آن بیشتر باز نگردد  
 بلین بخواهم که تا چون بیا سرائی خود فرود آید گفت مرا بجه  
 جایگاه خواهی تا بخورم گفت آنجا که تو صوابی را چون باز کن رفت  
 آنجا در شام قحط افتاد و طعام عزت گرفت خواجیه و بیکان دین  
 که هزار دینار را پانزده هزار من آورد خرید و بدین و بشا داد و یا را  
 گفتند او را چرا چنین کردی گفت مرا اجازت داده که سرائی آنجا بخورم  
 که تو صحتی را من ثواب بهشت دینم که مرا می نیاز و خور  
 بشود و بماند آنکه ضامن شود و با و بازدهم سرائی بهشتی

نبار

مرا باشد آنکه بخطی سبزی نوشت بدین لفظ هذا مشری  
عبداللہ المبارک العبد الضعیف من اللطیف ذار فی حنة الفردوس  
ایکھد و هاترق دار ابراهیم خلیل الله و اللطیف ذار فردوس  
کلیم الله و اللطیف ذار فردوس و اللطیف ذار فردوس  
مصطفی ﷺ لعل ان الشاخر و سلم الثمن الى ثواب الله تعالى  
فان الله تعالى يسلم لنا الى لان الشاخر و يخرج المشرك و يترك  
عنه الفضا انا ناکه باز کان باز آمد و گفت یا عبداللہ سرائی  
کجاست تا بد آنجا فرود آیم عبداللہ گفت مشی سرائی من فرود آی  
چون بخانه او فرود آمد قلم بردن آورد و در پیش او نهاد و توصیف او  
باز کان کردان شد و گفت روا داشتم و قبول کردم فاما نه هان که من  
بهشت را شایم ضمان تو میخواهم یا عبداللہ که آن مرا میسر شود  
مرا در آنجا فرود آرند عبداللہ همچنان ضمان شد و بنوشت و به  
باز کان داد خواجیه همان عبداللہ بستند و به مرو باز گشت تا که چون رفت  
عمر خواجیه سرائی گفت که ناخود را که این کاغذ را با من در کور دفن کنند  
که تقاسم درین خواهد بود چون ویراد فن کردند کوشه مصداق عبداللہ

کتاب



بشام بجنبید نگاه کرد کاغذ پاره دید چون نظر کرد فحشانه  
 خود را دید که بان بازگان داده بود شناخت دید که پشت خط  
 او بخط سبز نوشته بود که ان الله تعالی انزل صاحب اللیل  
 زارة وایرة الضمان من انتم نوشته را وخط خود دید  
 که بیان شد که حق تعالی کار بازگان بر آورد تا حاضران بگویند  
 خواهند بود که بدانی که هیچ نیکو ضایع نیست و بر حضرت  
 آفرید که ان الله لا یضیع اجر الحسینین فاما صدقه  
 تا دامن سبب ویران شدن کار دین و دنیا است چنانکه  
 دیگر آمد است **مردی در راهی شسته و در راهی**  
 خود باز داده و مرغ بریان در پیش خود نهاد و باز از خود  
 میخورد سایل پرسید و بدید آن مرغ بریان را که میخوردند از او  
 کرد آن درویش و گفت از آنچه میخوردید ما را لقمه بدهید  
 خدا او را سزاوارت کرد با تو را که نان پاره بد رویش ده  
 که او چه لایق مرغ بریا نیست چیزی ندادش و سرزد دل  
 باز کرد انید درویش بریان باز گشت زیرا که هیچ خواهند را  
 در راه

نوسید باز نکرد این آنچه هت در راه رضا او بشد و هر کس بشد که  
 میگرد آفرید که در سگی و مرغی بود و از هر جنس که باشد که چیزی  
 نظر میکند و این بود که او را نوسید که که احق این را که آنکس از تو  
 چیزی میطلبد نه آفری باشد و نه بگر فرشته باشد که حق تعالی فرستاد  
 باشد و از مائش میکند حاصل آنکه و با و مرغ در خانه او افتاد چند  
 گاه ازین برآمد نه خانه ماند و نه هیچ چیز تا نجاتی رسید کار او که زن  
 هم از خانه او بیرون آمد چند گاه برآمد زن او شوی دیگر کرد  
 روش تا بشد پسین خود مرغ بریان میخوردند ناگاه سایل پرسید  
 و گفت از آنچه میخوردید لقمه بمن دهید که گرسنه ام مرد گفت این  
 زشت باشد که او بر ضای خدا را تا چیزی عطا کند و با و ندهیم  
 و گفت میا تا این مرغ درست به و می دهیم زن از آن سخن پشیمان  
 یاد آورد که بوقت خوردن او درویش را چه گفته بود گفت  
 تفاوت بین آن دین مرغ را بادسته نان بیرون آورد  
 و بد و داد و گویان در آمد شوهرش گفت چرا میگردی گفت  
 این سایل شوهر من تو مرغ بریان با او میخوردیم و قصه

با او بگفت این مرد گفت عجب آنکه آن سایل من بود مرغ  
 و مرغ بریان میخورد و مرا انداد و جفا بگفت حق تعالی آن نعمت  
 را از وی بستاند و بمن داد و زن از وی باز گرفت و بمن  
 داد و محنت از من برگرفت و بروی نهاد این مرغ به و  
 دادم سگوانه آن حال را تا بداند که کسی بر نیکی زیان  
 نکند هرگز و الله اعلم **فصل در فضیلت**  
 بد آنکه روزه نیز برد و وجه است فریضه و تطوع  
 انار و روزه فریضه روزه ماه رمضانست و وی از جمله ارکان  
 اسلامست چنانکه حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله فرمود قال  
 النبي علیه السلام علی خمس بنای مسلم بر پنج چیز است  
 الحدیث المشهور خانه که بر پنج رکن بر پای بود چون یکی  
 از آن ارکان دین و بران شکل شود و در آوردن این  
 عبادت ترغیب بسیار است و در ماندن او تهدید  
 بسیار است و تو عید بسیار اما آن ترغیب بحدیث  
 میاید از حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله من احب عبدا  
 روى

رمضان الا زوجه الله روى ابن مسعود رضي الله عنه قال قال رسول  
 الله صلى الله عليه و آله ما من عبد صام رمضان الا زوجه الله به طور  
 العين في خيمه من ذرة مجوفة فقامت الله تعالى في كتابه جود  
 مقصودات في الخيام على كل امرأة منهن سبعون حلة  
 كل حلة على ألون آخر ويعطى سبعون حلة على ألون آخر  
 ويعطى سبعون كوتا من الطيب ليس منه لون يشبه  
 الاخرى وكل امرأة قد ان على سرير من يافوتة حمراء  
 متوجهة بالذرة على كل سرير سبعون فراشا بظاهرها  
 من اشتهر في كل امرأة منهن ألفا وصيف ليل منه  
 هذا بكل يوم صام من رمضان وسوى ما عمل من الحسنات  
 وقال النبي عليه من صام رمضان اتيها ثا و اجلسا  
 غفر له ما تقدم من ذنبه و اذا طان يوم القيمة نادى ما  
 ابر الصائمون من امة محمد عليه فيجمعون ويحسبون على  
 الموائد تحت ظل العرش و الثا مرغ خيرة الجباب فارسی  
 حدیث چنین میفرماید حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله در آن حدیث



که این مسعود رحمة الله روایت میکند که هیچ بنده نبود که ماه رمضان  
بروزه گذراند الا حق تعالی بر این بنده را بهر روزی که روزه  
دارد حوری بیاورند و در حکم او آرد بر حورالعین هفتاد  
حله هشته باشد که آن بدین بناد و این بدین دیگر چنین  
فرمود که هر آن مؤمنی که ماه رمضان روزه دارد با ایمان  
و احتساب هر چه حق تعالی از وی دیده و پسندیده از او رد  
گذارد و بیاورد و هر معصیتی که ازین رمضان تا دیگر رمضان  
آیند کند از او رد گذارد و گفتند ایمان و احتساب چیست  
گفت ایمان آنکه تصدیق کند که آن روزه فریضه است  
و بیچنین کرامتهاست و احتساب آنکه است که بهر رنجی که میرسد  
بطوع و رغبت بپذیرد و خالص از بهر حق تعالی روزه دارد  
و زیاده در نیارد آنکه چنین فرمود که بقیامت ندانید که  
کجا ایند روزه داران ماه رمضان همه روزه داران سر  
برآیند فرمان در رسند که همه را در سایه عرش بر مایند  
بهشتی بنشانند که ایشان در دنیا دست از طعام و شراب

دین

و لذت دنیا و شهوت بد داشتند از بهر رضای ایشانرا  
بر خواران کرامت بنشانند و خلق در شدت حساب در مانده  
باشند اگر ترا اس و زان روزه داشتن رنجی رسد مردانه  
باش که فردا که خصمان طاعتی ترا ببرند و قویان  
فرمان آن روزه ترا دست گیرند زیرا که حق تعالی روزه را بخود  
اضافت کرد و فرمود که الصوم لله و انما اجره لله و طمع خصما  
را من که از نوقطه کرم تا هفتاد سال که چنین فرمود حضرت ه  
مصطفی صلی الله علیه و آله که مفلس بحقیقت آن بود که فردای قیامت با طاعتی  
بسیار بیاید و خصما دامن گیر بیاید یکی ثواب نماز و یکی ثواب  
زکوة و یکی ثواب حج و یکی ثواب صدقه را بر چون طاعتها  
هیچ نماند و هنوز خصم دامن گیر ماند با این معصیت و بد  
خصمان را بر کوهن او افتند و او را با بارها سوز و زخم روا  
کنند اینک مفلس بحقیقت اینست چون کار بار روزه را  
فرشتگان خواهند که روزه او را بخصما دهند فرمان را  
که روزه ازان ملست شمارا بار روزه او کار نیست که او دست

از لذت و شهوات دنیا از جهت رضای مایند شده است چون  
طعم خصمان از روزه او منقطع شود آنکه ثواب روزه بدو  
رسانند و او را بدین بیاورند چنانکه فرمود الصوم لله و انما اجره لله  
بیه تا بنده آرد و بر دگوید که تا شکی من همه عمر روزه بودی  
فاما حسرت سود نکند **حکایت** ابو جعفر خالیدی رحمه الله میگوید  
شیخ بخوابیدم که در بخت میگردم شیخ را دیدم که محلها  
در بر افکنده و بر تخت مملکت نشسته و تاج کرامت بر  
سر نهاده و در صورتی با جمال بر راست و چپ اینست  
یکی قهقهه طعام هشته در دهان او می نهاد و میگفت  
کُلْ يَا مَعْزُومُ لَا تَكُنْ لِحُلُمِ الْغُورِ ازین طعام هشتی  
ای آنکس که در نیادست از طعام دنیا از بهر رضای او  
بدانستی و آن دیگری قدح شراب هشته در دهانت میریزد و  
میگفت اشْرَبْ يَا مَعْزُومُ لَا تَكُنْ لِحُلُمِ الْغُورِ کن ازین شراب هشتی  
ای آنکس که در دنیا دست اندازد از بهر رضای او باز داشته  
گفتم این کیست گفتند این بشر حافی است که همه عمر خود را روزه

گذرد

گذشته بطعام و شراب هشته حق تعالی او را بدین رسانید دیگر  
دیدم ایستاده و دو دید در عرش هاده و بطعام و شراب هشته  
میل نمیکرد گفتم این کیست گفتند این معروفی که خجاست که عمر خود  
بروزه گذارسته با قنیل دین را حق تعالی او را بدین آرد از بهر رضای  
و جبار این پیش چشم او بر آید و او را حق تعالی بدین و آید  
و حیران گشته در لذت دین را حق تعالی او را بدین آید از بهر رضای  
خود در عرش گردان و اما در ترک روزه و عید بسیار است چنانکه  
می نماید حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله من فات يوم فانه يشان له  
يقضه صام الله هرگاه میفرماید که هر که یک روز روزه نهد  
فوت کند اگر هر روزها دنیا را ممکن بود که روزه داران ثواب  
در نیابد از بهر آنست که بنده آزاد کردن لازم می آید **حکایت** و آید  
که روزی آعرابی بنزدیک من عالم آمد و گفت هکلت و اعلکت  
یا رسول الله صلی الله علیه و آله از بهر که نهدید و تحریف در تیه کردن روزه  
شمرده بود از اهلک و اهلان شمرده فرمود چه کردی گفت در  
روز رمضان با عیال خود نمیزد یکم یکم و اق و دیگری بدو



نفس افکار و شیطان نگاره و فرط شهوة گفت بد کردی و خطا  
کردی نه ای آزاد کن تا من و بال را گرفت شود گفت والله  
یا رسول الله که مرا دست سرنیست بنده از یکایم که آزاد کنم گفت  
پنج روز و ده دار گفت یا رسول الله این فتنه مرا از وفه افتاد چون یکاه  
پنج سته روز و نه توانستم داشت دو ماه چون بدادم گفت برو  
شصت مسکن جمع کن و هر یکی باد من طعام ده گفت الله که در ویشتم  
و پسر ندادم که بد رویشند و بفرمود حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله  
تا از بیت المال صد و بیست تن طعام بیاورند گفت این کینه و دشمنان  
ده اعدای و دشمنی بود و او را با کرمی کار افتاده بود و مقربان  
حضرت نیک در طاعت و ایمان و معتز عالم نتوانستند نگرین  
از هیبت نبی و از نور مندان بودند که نگاه اعدای و آمدی و از  
سرگشته ای سؤال کردی تا ایشانرا از ان فایده بودی اعدای  
گفت یا رسول الله یکدم در ویشتم و الله که در همه بیکایم  
گمان نمی برم که کما از من در ویش تر باشد معتز عالم تبسم  
فرمود گفت برو بخور و عیال خود نفقه کن این معنی ترا و او دیگران

در

رانه **فصل بیست و نهم** فی صیام الطلوع میان کردیم که روزه نیز  
بر دو وجه است فریضه و تطوع فضیلت فریضه شدید فضیلت  
تطوع بشنو تا برداشتن او حریص شوی و از ثواب محروم شوی  
حدیث می آید از حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله قال انما یقال روزه  
الله صلی الله علیه و آله من صام یوماً لم یطعموا فلو اعطی ماله الا ان یزکها یا  
فی اجره دون الحساب و قال صلی الله علیه و آله الا عملنا عند الله تعالی  
سبعة عمل بمثلها و عمل بمثلها موجب و عمل بعشرة  
و عمل بسبع مائة و عمل لا یعلم ثواب عامله الا الله تبارک  
و تعالی ما العمل الذی بمثلها الا آخر الحدیث چنین میفرماید  
حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله که هر آن مؤمنی که یک روز روزه داند از  
ان تطوع اگر حق تعالی از مشرق تا مغرب و از آسمان تا زمین روزه  
گرداند و آن هر را مال او گرداند هنوز ثواب عمل او نماند باشد  
آنکه گفت بقیامت بیاید احوال و افراق قیامت بروی آسمان گرداند  
و از وزخ برهاند و بهشت بر نعمت برساند و دیار پیچون دهد  
بچگونه بخورد روزی گرداند آنکه فرمود که عمل بندگان بنزدیک

و عمل

حق تعالی بر هفت وجه است و آنست که یکی از اینها  
دهند یکی ترك معصیت را یک جزا دهند و اندیشه طاعت  
یکی ثواب دهند که هنوز آن عمل نکرده باشد و در عمل بیک است  
که خلاف محال است که مؤمن ببرد محال است که بهشت نرسد  
و هر که مشرب ببرد محال بود که بد و زخ نرود اما آن عمل که  
آزاده چیز است آنست که میفرماید **قوله تعالی من جاء**  
**قلة عشر مثاقا و آن عمل که ویرا هفتصد چیز است و هر**  
**نفقه که از مال حلال خود در راه خدای تعالی داده باشد**  
**آنرا هفتصد ثوابست چنانکه میفرماید سئل الذین یقفون**  
**اموالهم فی سبیل الله مکل حجة انکبت سبع سنابل فی کل**  
**سنبله مائة حجة و الله یضاعف لمن یشاء الا ان**  
**عمل که جز خدای تعالی ثوابی نداند آن روزه است که**  
**الصوم فی ما اخرجت به ثواب هر عمل را پسند کرد چون**  
**کار روزه رسید گفت آن عمل مزا است و جزای آن منم**  
**چنانکه من دادم و آنرا بیان نکرد و از اینجا بود که ابوهریره**

در

رضی الله عنه گفت وصیت کرد مرا حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله که  
تا بشنودم هرگز ترك نکرده ام و تا از ترک نکند اول آنکه و تا  
کرده تخفم و دوسم ایام پیش روزه را ترك نکند سیم نماز  
چاشت را هرگز ترك نکرده ام و امیر المؤمنین علی رضی الله عنه گفت  
شنیدم از مصطفی صلی الله علیه و آله که فرمود که ماه رمضان روزه  
دارید و سه روز میان هر ماه روزه دارید که این روزه  
دهر است و کینه و حسد و غیانت از دل بیرون رود و دل را  
از همه عیبها پاک کند و روزه ایام پیش روزه است سنت  
حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله یکی بیامد و از عبد الله مسعود  
رضی الله عنه سؤال کرد که میخواهم که روزه تطوع دارم بکدام  
وقتی فاضلت بود گفت اگر روزه داوود میلاری بگذرد  
بدل ر و بگذرد بکشای و اگر روزه سلیمان میلاری سه روز  
اول ماه و سه شبان ماه و سه آخر ماه بدار و اگر روزه عیسی  
میلاری او همه عمر خود روزه داشته و اگر روزه زید و حمزه  
میلاری وی دو روز روزه داشته و یک روز بکشد



واکرو روضه سید عالم میباری علیه السلام حضرت ایام میخیزد روزه  
داشتی هر ماهی سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم و آنرا یا  
روزه ماه رمضان بر باریاد کرد ابوذر غفاری را در حق الله  
سوال کردند که امروز روزه میداری گفت آری  
همان ساعت طعام پیش آوردن خوردن گرفت آن مرد  
گفت تو روزه نمی داشتی ما ایند اشتیم که بفرا موشی میخوری  
گفت من یار دارم که ترا چه گفته ام لیکن بدان سبب گفته  
که ما را حضرت مصطفی علیه السلام خبر داد که هر آن کسی که  
ایام میخیزد روزه دارد چنان بود که همه در هر روزه داشته  
بود زیرا که هر روزی ده روز نویسد و من ایام میخیز  
همواره روزه میدارم اگر چه طعام بخوردم لیکن چنان  
که روزه میدارم لیکن رسول علیه السلام کس راست گفته  
باشم یکی از بزرگان سلف رضوان الله علیهم  
الجمعین میگوید که عادت داشتم روزه داشتن و میالها  
بودم که مرا ماه بریان و نان سفید آرد و بود و نفس یابم

گفت

می رسانیدم و عادت بزرگان چنین بوده است که نفس یابم و روزی  
حلال ترسانید اند تا بحرام چه رسد امیر المومنین علیه السلام  
روزه دار بود و شش یکم آن روز که بوقت افطار نفس خود را با نان  
شیر مایل دید شیر از دست نهاد و آب روزه بکشاد و یا  
از آن سوال کردند گفت ترسیدم که در سخت این وعید درایم از هضم  
طعام بترسم و سبب آنکه **اللَّهُ يَأْتِيهِ الْغُيُوبُ** و استمعتموها یعنی شما بدین  
آرزوها یا قتیله و نفس را بچه آرزوها رسانید یا هر روز  
شمارا بنهید ما با تلبیس و با حدیث ما کار نیست لکن خواهی  
در بازار کنتر میکردم ناگاه ماهی بریان دیدم و نان سفید و نان  
بودم نفس من فریاد برآورد سیم داشتم بخورد کفم نفس او و زیدین  
آرزو رسام تا نفس تازه خصم من نشود و باز روزه واقفا کنم  
از آن نان و ماهی خریدم و بمجید در آمدم تا بخورم و دوت را دیدم  
که بمجید در آمدن مخصوصت با یکدیگر یکی مکران دیگر گفت که  
سوکند بخور که ترا این حق دانی نیست آن دیگری گفت حق دوزخ را  
که را بتو هیچ دانی نیست باد که گفت اینها را حق تعالی فرستاد تا باین لفظ کند

روزی

خوردن تا قدر روزه بر ما ظاهر شود که روزه نطرح آن قدر ثواب دارد  
بنده کان خدای تعالی بدان قسم یاد میکنند و تو از بهر هوای نفس  
این چنین عبادت را تباه کنی دست از آن برداشتم و آن ماهی و نان  
را بدر و بشردادم و نذر کردم تا عمر باشد پیش روزه بکشایم  
یارب ما را از ثواب روزه داران فی نصیب بگردان **فما سیها فی**  
فضایل الحج والعمرة بدانکه ارکان دین و اسلام یکجای اسلام است  
و در آوردن این عبادت و عهده است روی عبد الله علیه السلام  
قال کنا مع رسول الله علیه و آله یومئذ اذا اقبلت طائفة من المؤمنین  
فقالوا لک الاماء و الامهات یا رسول الله علیه و آله احرمنا  
من فضایل الحج فقال علیه یغفر الله لکم الرجل یحرم من منکر  
حائبا او معتمرا فکتابا وقع قدامه او وضع ثأثر الذنوب  
من ذنبه کما تثار ثوب الودق من السحر فاذا ورد المکبة و  
وضأ فحیی بالسلامة مسأله المکبة بالسلام فاذا اذوا  
الحلیفة و اغسل طهره الله من الذنوب فاذا لیس فی یوم  
جلدین جلد الله له الحسنات و الذلالتان اللغز لکتابه اجابة

انها

الله تعالی بکتابت و سئل انک استمع کلامک و انظر الیک قال لا یصل  
مکة و طائف یا لکیت و سئل بآین الصفا و المروة فقال الله له الحیرة  
فاذا توافوا الی العرفات حجبت الاصوات بالحاجات الی الله تعالی  
فی لکم المکنة سبع سموات فیقول ملککي و سنان سموات  
اما روت علی عبادی و انوب من کل فج جیوش من غیر قد  
انفقوا لاسوال و انقبوا الا بالک فیعرف و جلالی و کرمی لا یعین  
سهم بحسنتهم و لا یخرونهم من الذنوب کومو لکهم انما هم قاتل رسول  
الهار و حلقوا الراس و زاروا البیت نادى مناد من سلطان العرش  
ارجعوا مغفورا و استأنفوا العمل لفظ حدیث نبی شنیدی ترجمه  
او بشنوتا فضیلت حج بشناسی تا چون استطاعت حاصل شود در  
گذردن این عبادت بزرگ تقصیر کنی تا چون بقیامت حاجت تو را  
حج برداشتن گیرند محروم نمائی عبد الله علیه السلام میگوید  
طائفة از اهل بمن بنزد من حضرت مصطفی علیه السلام آمدند و گفتند  
یا رسول الله پدران و مادران ما قلدی تو یارا از فضیلت حج چیزی ما را خبر کن  
تا رنجی که درین راه ببارسیم هر چه شود پس حضرت مصطفی علیه السلام



در آن وقت بخت بود فرمود که هر مؤمنی که بصلح از خانه بیرون  
نهد پس بخت که بر دارد و بنهد گناهان مقتررا و از چنان فرمود  
که بخت دشمنان در فصل خلوت و نزد تاجران بمکه رسد و در وقت  
او گناه و معصیت هیچ نماند باشد و چون با حرام گاه رسد و احرام  
گیرد و غسل کند آنچه مانده باشد از گناهها و آمرزید که در چو  
جامه و ختبر و ن کند و جامه احرام در پیش حق تجاوز نماید  
در دیوان احوال و بجای معصیت اطاعت نویسد و چون گوید بگو  
اللهم کتبک فریاد رسد که بگو و بعد یک بنده عزیز من بنظر رحمت  
تو نظر کردم و من تو می شنودم و چون بمکه در آید و سعی نما و  
مروم ببارد حق تعالی عبادت کرده او را استغفار مضاعف کند  
و چون عرفات جمع شوند و آواز بکشد و تهلل و تکبیر و آواز  
حاجت خواستن بر آید حق تعالی ایشان را بر فرشتگان ملائکه اعلا  
جلوه کند گوید ای فرشتگان بتکرید بدان بنده کان من که هر یک  
از راه دور با تضرع و زاری و نیاز کرده آید ماله ای خود را  
درین راه صرف کرده اند و نفس و نفس عزیز خود را درین راه  
و زحمت

و تشنگی اختیار کرده و از بهر رضای مالیک گاه سالکان نیازها بدین  
ما عرضه کرده بعزت من که خلد و فلام که بدان ایشان به شکیان  
بخشیدم و ایشان را از گناه بیرون آورده چنانکه گویان عتلا از  
مادر زاده اند و چون سهوا بسترند و طواف زیارت و زحمت چنان  
بکنند مبادی از زبانش ند امیکند که ای رخ دیل کان ولی گناهان  
آمر خد او دل تعجب کار از سرگیری و بخانههای خود باز گردیدند  
و بکن بهایه سیکه با دل شده و چون زیارت من مدینه رسند  
فرشتگان برایشان سلام گویند و مرایشان دست دهند و هر یک  
را فرشته بسود سعادتیافت که هر یک بد بخت نشود انشاء الله تعالی  
عبد الله میا یک رحمة الله گفت بعرفات ایستاده بودند  
چندین هزار خلافت سر برهنه و پای برهنه بر آب دیدم و آنرا  
نوامی شنودم با خود گفتم تا خداوند عز و جل باین خلافت  
خواهد کردن اگر شوی معصیت من در ایشان نیست بدین قدر  
که اینها سیکند شده آمرزید شوند و هم چنین کرده اند بزرگان که  
عین طریقه خود نهاده اند مناجات کردند که خلد و فلام این سه بار

که بدین موقف می ایستیم بخت اسلام مرا و دیگرها مرا نکند را  
بخشیدم که بخت ایشان مقبول نیامد است بخواب دیدم که مرا  
میگویند انشی علی الله و هو معذون النشأ اما علمت ان من وصل  
الی هذه المکان لم یسجع الا معقورا که مقبول آنچه مرا میگویند  
که سخاوت عرض میکنی بر خداوند عز و جل و بهر سخاوتها از آن  
حضرت می برنماید این که هر کس بدین موقف رسید اگر بپری  
زمان و آسمان نگاه دارد از او در گذرانیدم و ذنب او را معفو ریح او را  
مقبول گردانیدم بار دیگر نگاه کردم همه عرفات را بر خنوت  
و بوزن دیدم و هیچ جای آدمی ندیدم کم این چیست که میگویند مرا  
گفت این همه گناه حاجت است که بخایمده و خود پاکیزه و بی گناه باز  
گشته اند الی الله محرم حاجت کبر ما رحمت کن آمین  
فی الوعد تار الخ در آوردن چ ترغیب سخیلی در ناکار  
چ بکشوتانین کار از کزاف نکیری روی علی بن ابیطالب علیه السلام  
عن رسول الله علیه السلام انه قال من مات ولم یحج حجة الاسلام  
و لم یحج نفسه باحج فمیت علی ای حال انشاء

نصرانی و انشاء یهودی و بلفظ آخر عن النبی علیه السلام انه قال  
من مات و لم یحج حجة الاسلام و لم یسجع من من حاسین  
ولا سلطان حجاب و حاجت ظاهره فمیت علی ای دین  
شاء انشاء یهودی و انشاء نصرانی و روی ابن مسعود رضی الله  
عن النبی علیه السلام انه قال من لم یحج و لم یسجع باحج عنه کفر  
یقبل الله تعالی يوم القيمة عاکه و عن ابن عباس رضی الله عنهما  
عن النبی علیه السلام انه قال من اتیسر و لم یحج و مات علی ذل دخل  
النار دخل النار دخل النار فارسی حدیث امیر المؤمنین علی رضی الله  
روایت میکند از حضرت رسول علیه السلام که هر کس میرد و حج اسلام  
نکند از ده باشد و نفس او ماربل حج نشک باشد و غیرت حج نکرده  
باشد پس کس میرد بر هر حال که میجو اهد ترسایمیرد و اگر میجو اهد  
جهود میرد و بلفظ دیگر میآید که هر کس میرد و حج اسلام نکند از ده  
باشد و باز نداشته او را میجوی از حج و نه سلطان جور کند  
و حاجت و محد رد بکرا و خواه جهود میرد خواه اگر مال بسیار داشته  
باشد و بروایت دیگر هر کس حج نکند از ده وصیت نکند حج قبول



نکند خدای تعالی روز قیامت هیچ عملی ویرا و بر ویست این چنین  
و غرض از آنست که را مال بود و استطاعت حج بود و حج می نمود و بران  
حال بود در آید در آن در آید در آنش در آید در آنش  
یکی از بزرگان میگوید که امام اعظم را رحمه الله بخواب دیدم که در  
پیش حضرت مصطفی صلوات الله علیه نشسته مستقیق در آمد و فتوی  
پیش من عالم علیه السلام نهاد سید عالم با یوسف خلیفه اشارت کرد که جواب  
بنویس با یوسف خلیفه رفت گفت یا رسول الله در هر دو عالم که گوازم  
آن و یارای آن باشد که با وجود حضرت نبوت تو جواب مسئله گوید  
سید عالم علیه السلام فرمود جواب بنویس که هر چه در اینجهت  
تو درمی آید شرح من همانست و فردای قیامت هر پیغمبری بماند  
خود همان نازند و من بگویم آنها همان و علم را در وجود حج  
اختلاف است که موسی است که مضیق ابویوسف میگوید مضیق است  
که در سال نخستین که استطاعت بحاصل آید تا آخر ممکن  
نیست تا اگر تاخیر کند فاسق است و گواهی مرد و شود و بر وقت  
را رحمه الله همین است بحدیث حضرت مصطفی صلوات الله علیه که فرمود

نکند خدای

مَنْ ارَادَ الْحَجَّ فَلْيَسْجُلْ فَإِنَّهُ قَدْ سَجَّ وَ يُقْبَلُ أَمَّا  
وَمَنْ ارَادَ الْحَاجَةَ فَرَمُودَ كَيْفَ يَسْجُلُ وَ عَلَتْ بِلَانِ كَرْدِ مَطْلَقِ  
آمر تو و خوب را بود و بیک قول از محمد موسی است تا آخر  
عمر و لیکن چون عمر از شصت در گذشت آخر عمر است قال  
عليه السلام اعْتَارَ امْرَأَتِي مَا بَيْنَ سِتِّينَ إِلَى سِتِّينَ مِيفَرَايِدَ كَمْ عَمْرٍ  
امت من میان شصت و هفتاد است

و بعد از آنکه قولها و جواب مضیق شد تا آخر آنحضرت نیست  
که بعد از آن بیان کرد که نباید که مانع پیش آید و این عبارت فوق  
شود و وی در جواب قیامت بمائیک یارب تو قبول زانی  
را در برتبه و سعه رحمته  
بدانکه حضرت حق سبحان و تعالی اتمام اوقات فاضله را باین امت  
کرامت کرد تا هر تقصیری که در طاعت سال در آمد باشد  
بطاعت این اوقات آن همه تلافی شود و از جمله اوقات فاضله  
نخستین ماه محرم است که سر سال است و از جمله ماهها خرام آنجا که

میفرماید جل و کرمه منها أربعة عشر يوما طاعت نخستین شب از  
ماه محرم است که عایشه رضی الله عنها روایت میکند ثالث کان  
رسول الله صلى الله عليه و آله غداً أول ليلة من المحرم فقام من الليل  
ليصلي فوقف في أهواله كيف يصلي فوضأ و أحسن الوضوء  
فقام على باب المسجد و دفع سبائنه إلى السماء و قال يصوت  
حزین سبحانك الملك القدوس رب العالمين و من لم يسمع صوتك الصوت ثم  
دخل المسجد و صلى ركعتين ثم رجع في كل ركعة بفاتحة الكتاب  
مرة و قال هو الله أحد أحد عشر مرة فسلم و رفع يديه  
إلى السماء و قال هب لي أمي فراكب نوراً أصابك سبه  
المسكين ثم خرج و سجد مثل سجدته الأولى ثم دخل المسجد  
المسجد و صلى مثل صلوته الأولى و دعا مثل دعائه الأولى  
فرايت نوراً أصابته به المديته ثم خرج و سجد مثل سجدته  
الأولى فراكب نوراً أصابته به الدنيا كلها ثم دخل البيت فقال  
أنا لله يا أنت خير أهلك لا يأنظر ظلم يا رسول الله فسالته  
عن الأنوار فقال تزك حين جبرئيل عليه السلام قلت مرة مع سبعين

انوار

ألف و الملائكة و قال الرحمن يقربك السكوت و يقول و  
هبت لك جميع أماني فقلت يا رسول الله هلي و الصلوة و  
هذه السجدة لك خاص أم لك و لا ملك عام فقال عليه  
السلام من صلى مني أو بك ليلة من المحرم مثل صوتي هذا  
وسجد مثل سجدتي هذا شفع له في أهل بيته حياً و ميتاً كما أنار فادري  
لفظ حديثي ثم شديدي ثم حتمه أو بشئنا أو فضيلت این  
اوقات محروم نمایی عایشه رضی الله عنها روایت میکند که نخستین  
شب از ماه محرم حضرت مصطفی صلوات الله علیه بنزدیک من بود  
چون زمانی بخت برخواست و طهارت تمام میاورد کفم  
این حال را مراقبت کنم تا به بیستم که نماز چگونه میکند پس  
با ایستاد بر در مسجد و بر آورد هر دو انگشت سبابة خود را  
سوی آسمان کرد و گفت یا ارحم الراحمين سبحان الملك القدوس  
بعظيم و بكشيد او از خود را پس در آمد پس در آمد در  
مسجد و در رکعت نماز بگذارد و بخواند در هر رکعتی  
فاتحه بیکبار و اخلاص یا زره یا بلیس سلام داد و دستهای



خود بر آورد سوی آسمان بر آورم و گفت هتک ایتی پس  
دیدم نور که باوروشن شد مسجد پس بیرون آمد تسبیح  
گفت مثل تسبیح اول و در آمد و بگذارد نماز اول  
و دعا کرد مثل دعای اول پس دیدم نوری که باوروشن  
شد مدینه پس بیرون رفت و تسبیح گفت مثل تسبیح اول  
پس دیدم نوری که باوروشن شد همه دنیا پس همه عالم علی الله  
بیامد و مرا گفت خفته ثابیدی گفت یا رسول الله بیدارو  
نورها که دیدم گفت جبرئیل علیه سه کورت و مژده آمرزش  
اتم آورده گفت یا رسول الله این کرامت مراست خایط است  
همه شکر است درین گفت یا عایشه هر آن مؤمنی که از اتم من  
از مرد و زن که در شب نخستین محرم بدن صفت که دیدی  
بیارد مثل آنچه دیدی که من آوردم حق تعالی بدعا  
وی همه اهل بیت وی را میاورد خاصه کسانی را که  
مستحق آتش و دوزخ شد باشند و حاجت که بخواهد  
روا شود و هر مهتی که پیش آید کفایت شود و همه

اهوال

اهوال شب نخستین کور از وی رفع شود و بقیامت عذاب و دفع  
از وی بر خیزد **حکایت** بین بدین مرشدی رنج الیه سبوت  
کریان بود مادرش گفت ای پسر مگر کسی را گفته که هوای میگوید از  
بسم قصاص الله که اگر خصم تو این آیه را بگوید و تو بدیدی که او را  
و بر تو خشنید گفت ای مادر من نازک خود را گفته ام به تیرکناه و شیخ  
جفا خصم من درین معنی خداوند است که او مرا بد و زنج بیم کرده  
اگر بگویم که مرا بیم کرده بودی ای حبیب کردی که من گناه نکردی  
و شب و روز من از گریستن میا سودی یک زمان طاقت گریه ای که نمیدادیم  
ز قور و حمیم را چگونه طاقت آدم ای مادر چه جای آنست که از  
گریستن بیاسایم **حکایت** ابو القاسم حکیم رحمة الله میگفت  
آنرا خدای عز و جل گفته بودی که فروزین دوزخ یک آدی  
خواهد بود بایسته که هیچ آدی قرار نبودی که نباید که آن یک  
آدی من باشم بلکه فرمان خدایوند تقاضا کن که و قودها الثا  
و الحیارة فرمود که فروزین دوزخ آه میان خواهند بود و کما  
جعفر طیار میگوید با حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله در یکشنبه

و از اینجا گفت حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله الصلوة ای الصلوة کفارة  
لما بیننا و ما هم چنین با قول سال و آخر سال روزه داران آنچه درین  
میان کرده باشی عفو شود و چون روزه خواهی داشت هر دو  
رکعت که از کعبه بخارج دایت کردیم بگذار و آنگاه این دعا را  
برخوان اللهم أنت الأول الفدیر و هدی سنة جلدیه اسلام  
فیما العیضة من الشیطان الرجیم و السلطان الجبار و العول  
علی علیه النقیل لا یشرفه بالسوء و لا یشغیال بما یقترن به من  
یاء الخلال و الا کما امر هر آن مؤمن که این دعا را هفت بار بخواند  
نماز بخواند حق سبحانه و تعالی و فرشته را غفر کردم الکاتبین غفرمایل  
ثلاثین ساله را تا سال دیگر از شر شیطان و شر سلطان و شر نفس  
اماره و هر چه بود آنرا نگاه دارند و ایمان او را از غارت شیطان  
نگاه دارند و اگر او را قضای رفیق بود از دنیا با ایمان رو  
که بیشتر خوف از خاست است و در دم مرگ و بکر صدیقان از  
از هیبت آن خوفست **حکایت** بنی که بوده در این اتم نام او  
عبد الرحمن موفی گفتند که گفت کرد کعبه طواف میکردم یکبار دیدم

بودیم بنزد یک کوهی لشکر فرو آمد و بودند و آب نیافتند  
و تشنگی بر ما غلبید مرا گفت برو و آن کوه را از ما سلاطین  
و بکوی که ما را بآب میمانی کند رفتم و مرا هالت بگذارد  
کوه یاسن بسخن آمد و گفت بر و موته عالم را **حکایت** بکوی  
خدمت من بر میان و بکوی صد هزار همچون من فدای مقام تو باد  
آنچه بود ولیکن عذر من آنست که بدان خدای که تو را برستی خلق  
فرستاده است که از وقتی که حق تعالی این آیت را فرستاده است  
که و قودها الثا و الحیارة چندان بگریسته که درین آیه اندک  
معدود را برای خواجه وقتی که او را عقاب نیست و حسادت نیست  
از دست خدای تعالی چنین میگردد که در وی آب غی غافل ای سده  
عاصم حال تو چگونه خواهد بود **حکایت** ملا محمد باقر و اولاد  
الحمد درین روز اول تا کرد روزه باید داشت و بان احادیث که  
پیش رفت خاصه کسی که آخره الحجة روزه داشته باشد او را  
محرم داد روزه دارد ناخست و افتتاح سال بر روزه کرده باشد  
و هر گناه که درین میان در وجود اتم باشد همه آمرزید شود

و البانی



حلقه خانه کعبه گرفته بود و از یکبار تا هزار بار گفت الهی عاقبت کار من  
بخیر گردان گفتن ای خواجه ترا هیچ حاجت دیگر نیست که همین  
کوی گفت بد آنکه ماسه رفیق بودیم که دم از زهد میزدیم  
و یکدیگر را در رطاعت یاد کرده بودیم آن کلانتر ما چهل سال  
تو زنی کرده بود چون وقت رفتن نزد یک آمل بر سر بالین  
وی نشست بودیم چشم باز کرد و مصحف قرآن خواست پدید  
آوردیم بر گرفت و گفت شما گواه باشید که آنچه در این مصحف است  
وی از آن بیزار است و ترسای میرد این بگفت و یکی بغریل و جان بداد  
و چون حال آن دویم نزدیک بر سر بالین او نشست بودیم  
چشم باز کرد و گفت گواه باشید که وی ز اسلام برگشت و بر ملت  
جهود می میرد این بگفت و جان بداد از آن وقت آنکه بداد می نشست  
و خشک می شود دهانی من آنهمه است همان مناجات اعرابی است  
که در طواف زیارت میگفت الهی آنچه بر من بود کردیم اگر گفتی  
بخانه حاضر شو تا بگویم و اگر گفتی بفرمات بیرون رو و تو فرمود که  
و اگر گفتی که قربان کنم اگر قضای دیگر است بدست ما بیا رانیت

و من بعد از آنکه از کعبه باز آمدم و در راه بودم و در میان راه بودم و در میان راه بودم

ما بیا رکان نیز همان میگویم اگر گفتی مرا بگو و یکی بگو و یکی بگو  
و یکی دانستم و اگر گفتی که به رسول و کتب من بگو و یکی بگو و یکی بگو  
که مرا طاعت آرید آوردیم بقدر وسع آنچه توانستیم اگر قضای من  
دو فرخ بود بدست ما چه بود جز این نبود که می ترسیم و میگویم  
الهی عاقبت کار ما محمود کردن این حکایت در باب خوف بود اما در  
باب رجائیت حکایت بسیار است یکی شنو تا فومیل نکردی از رحمت  
او اگر چه گناه بسیار داری **حکایت** از خواجه ابوبکر و زاق  
ترمذی رحمه الله می آید که او را همسایه بود گفت از خانه خواجه  
آواز گریستن برآمد بر بام آمدم و از روی خانه نگاه کردم  
دیدم خواجه را نهان نشسته و با آواز بلند میگوید گفتن تا خواجه  
را چه بود است زمان هم چنان بگریست آنگاه بخندید چند  
گرت میگریست و میخندید و با خندید و زاق را بگریست و بگریست  
مشغول شد با خود گفت این را چه حال متناقض است چون از نماز  
فریضه به پرداختن خواجه در مسجد تنها ماند پیشتر فرمود و سوال  
کردم که این چه احوال متناقض است خواجه گفت در روز ناخن

بودن اولیتر یاد مقام رجایی است که تا جوانست و  
تندرست بسا طوف کسوت دن اولیتر تا بطاعت حرص  
بود و از معاصی و مرتز و چون پیر شود یا پیر شود رجایی کرد  
اولیتر تا بوقت جان دادن قوی دل بود که شیطان بنده را در  
وقت فومیل کند و گوید که باین زشتی که از خود روی داده  
هنوز طمع داری که تن بیاورد تا بنده را فومیل کند از رحمت  
خداوند تعالی و فومیل کند که است چنانکه خلوت بقع میفرماید  
**فیه مقال** لا یبأس من رزق الله الا القوی الکافرون الهی  
ما را بر جاده شریعت مصطفی و سنت او مستقیم دارم این یاز  
العلین **فصل** فی فضل یوم عاشورا علمای ارباب نام  
عاشورا اختلاف است که اشتقاق او از کجاست بعضی گفته اند که روز  
عاشورا روز با فضیلت است که خوف مر این امت را ده ایام پیش  
گزارت کرده است تا هر تقصیری که در دهام سال گذشته باشد بگذشت  
این ایام تدارک کند سه از آن ده در سه ماه است چون هر چه  
شعبان و رمضان و ذی القعدة و ده روز ایام هاشمه شوال است

اعمال خود نگاه کردم چند گناه دیدم که خیر همانند که با  
خیرت عمر که من گناهت را عاقبت من خواهد بود و از عقیده من چگونه  
خوام رست گریستن من از آن بود باز در من نذا کردند که اگر عاقبت کار  
خود نمیدانی که خواهد بود به ابتدا نگاه کن که اول امانت عطا کرد  
و درخواست تو و توبه عطا کردی استحقاق تو این احوال را است  
تبدیل کند با چندین درخواست تو و با شفیعان بزرگ پس ازین  
شای بخندید و باز بر خود اعتراض کردم و گفتم در اول از تو چنانچه  
گناه و بی حیثی در وجود نیامده بود و اکنون چندین جرم و معصیت  
در وجود آمده باز گریان شد باز در رس مندا کرد ند که آخر  
گناه تو از محک فرعون پیش نیست ایشان حق تعالی را کیست  
با خدا اصل آورده اند همه گناهان ایشان عفو کرد باری هر گناه  
نکرده و ندانیش و با اعتقاد او را یکی گفته و صد هزار سجده  
با طهارت با خلایق پیش آورده و الحمد لله بقیامت پیغمبر ما  
و پیغمبران شفیع است اگر فضل کند بیاورد هیچ عیب نبود  
بدین اندیشه خوش گذشت **حکایت** بداد در مقام خوف

و







در روز عاشر

برای او در هشت هفتاد گوشه وضع در و جواهر و عجمان باشد  
از روی ثواب که هفتاد است چهار فرتاده باشد و بنام او را بخواند و ثواب  
حرام کرد اند بر آن روز و از سیم مجلس علم باید در این روز که چنین  
فرمود حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله من اتى مجلس علم يوم عاشر اعطاه الله تعالى ثواب النقاد والعباد والعلماء والفقهاء و ثواب يوم عاشر  
بجای علم روز عطا کند او را ثواب ثواب اهلان و عبادت  
کنندگان و عالمان و اولادان چهارم درین روز نماز باید  
کند که چنین فرمود حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله من صام يوم عاشر  
رکعتین بقیام و رکوع و سجود و خضوع و خشوع فقول  
الله تعالى يا مقلب الامور اهلا عبدی فقولون است اعلم  
یا ربنا فیقول الله تعالى انی الف حسنة واخواتها الف حسنة  
و ارفعا له در سجده و افتحوا له الف باب فی نار الجحیم انک  
فارس حدیث رسول صلی الله علیه و آله فرمود هر که در روز عاشر در رکعت  
نماز بکند از بارگاه تمام بگوید خدای قدا که افرشتگان چیست  
جزای این باشد پس گویند نود و ناتی ای پروردگار ما

از کتب

پیر کوه خلایق بقیان تسلیم از برای او هزار یکی و دو رکعتی از آنکه  
و در این روز و بر آید بنام او در هشت هزار و هجده و یکشاید  
از برای او هزار و نود و نود از دار الجحیم که آن در بسته هر شود بر روی هر یک درین  
حدیث نیامده که درین نماز چه خواند اما اگر یاد دارد سوره یس  
خواند و اگر یاد ندارد بیست پنج بار سوره اخلاص بخواند در هر رکعتی  
اوبار باید پنج درین روز نماز باید خواندن سوره یس  
و اذکاره و بیست پنج بار سوره اخلاص آنکه این دعا صد بار بخواند  
لا اله الا الله العلی العظیم لا اله الا الله الحکیم الکریم سبحان الله  
رب السموات السبع و رب الارض و رب العرش العظیم  
چنین فرمود حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله هر که روز عاشر این دعا را  
بخواند بیرون آید از گناه و چون آن روز که از مادر زاده است  
ششمین ماه باید کشید چشم را که حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله درین روز  
چشم کشید چنانکه در خبر آمده است که رسول صلی الله علیه و آله روز عاشر  
از خانه آمد و سه روز آمد و سه کشید بود و در حدیث  
دیگر آمده که هر که سه کشد روز عاشر چشم او در نکند و در حدیث

در روی آنست که سنت فوج است علیه که چون شش و هشتی بمانند  
و همه جهان از مشرق تا مغرب چهل کزک بالا گرفته بود  
چشمهای ایشان از آب خیره شده بود جبریل علیه السلام بر زبان میآورد  
توبیا آورد از کوه جودی و بفرمود تا بسودند بچشمها در کشید  
نور دیده ایشان زیاده شد هر که درین روز توبیا یا سرمه  
کشد سنت دو پیغمبر را احیا کرده بکند یک فوج علیه صلی الله علیه و آله  
و نور دیده او زیاد شود هفت دست بلطف بر سرش فرو  
آورد هر که درین روز دست بر سرش فرو آورد و چندان  
بود که کوی با همی تیان امت محمد صلی الله علیه و آله نیکوای کرده  
و هر موی که بر سر دست وی در آمده بود در رخت  
بنام او بکشد چون دست بسویقه بر او برهن این مقدار  
ثواب است اگر از مال دنیا یا و دهد دانی چه ثواب باشد  
هشتم فقره درین روز در خانه خود فراخ داشتن به از روزها  
دیگر که چنین فرمود حضرت رسالت صلی الله علیه و آله من وضع علی عیاله یوم  
عاشر و سمع الله تعالى علیه السنته فلها یوم هر که در روز عاشر را

فقره

نقعه بر عیال خود کشاده دارد خلایق تمام سال بروی کشاده  
و در وقت استغفار بن عینه میگوید که ما بخیر کردیم چنین یافتیم  
نهم درین روز صدقه نباید داد بدان مقدار که تواند که چنین  
فرمود حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله من تصدق بصدقة یوم عاشر اکتسب  
علی فقر کان کمن تصدق علی جمیع فقراء امت محمد علیه  
و من تصدق بصدقة یوم عاشر اکتسب علی اهل ذلک ثواب  
من تصدق فی تلك السنه من اشبع بها یوم عاشر کان  
کمن اکتسب جمیع امة محمد علیه یعنی هر که صدقه دهد روز  
عاشر یا به فقیری از روی ثواب چنان بود که همه درویشان  
امة محمد را توانگر کرده باشد و هر که صدقه دهد روز عاشر  
بدرویشی بدرستی که دریافت باشد هر صدقه که در تمام  
سال از وی قوت شده هر که سینه را سیر طعام کند از روی ثواب  
چنان بود که همه که سکن امة محمد را سیر کرده باشند  
حکایت چنین آورده اند که قاضی بود در شهر ری معروف  
به توانگری روز عاشر او بر سرای خود بایستادی و چون



نیازمندی برسیدی چیزی بد و دادی درویشی نزدیدی  
 او آمد و گفت ای قاضی منم میدارم که از کسی چیزی طلبم  
 و مرا ضرورت افتاده بزدلی تو آمده و ضرورت خود را برو  
 عرضه کرد و گفت بحق خداوند و بدان فضلی که با تو کرده است  
 که حاجت من را کن گفت چه حاجت داری گفت روز عاشورا  
 مراده من نان و دو من گوشت و دو درم بدی تا این ضرورت من  
 دفع شود قاضی گفت نیک باشد نماز دیگر باز آئی بدهم  
 درویش برفت و نماز دیگر باز آمد قاضی نان یک درویش زد  
 و او را هیچ نداد آن سایل خسته دل برقت و گریه می کرد و می گریه  
 گفت چه افتاده ترا که میگری قضاة با او بگفت و او را عیسی علیه السلام  
 داد که حاجت من را کنی بر گشت مرا عظیم سوگند دادی من  
 انعمه این چون برون توام آمد اما بقدری شمع بجای ده من نان  
 ده امان آرد و بجای ده من گوشت ده من و بجای ده درم ده در  
 بگر و در زمان نقد بداد و آرد و گوشت بر پشت حمل نهاد  
 تا بگذشت خانه او بزد قاضی آتش بخوابید که کوفته میگوید

و نه

برنگر برنگوست و گوشت دید یکی از زمر مرغ و یکی از سیم خام  
 بهشت گفت این گوشتها بدین لطافت از آن کیست گویند او را  
 گفت تا اکنون بنام تو بود ولیکن چون تو آن درویش را محروم  
 کردی و وعده خلافی کردی این ضرورت و گوشت بنام فلان تو  
 کرد انید اند قاضی از خواب بآمد گفت انا لله و انا الیه الرجوع  
 کس مباد که درویش را محروم و وعده کمال چون روز شد آمد  
 بزد آن ترسا و گفت ای ترسا در روز عاشورا چه خبر کرده  
 حال سایل مرا و احکایت کرد قاضی گفت آن ده امان آرد را بصد  
 امان و ده من گوشت را بصد من و ده درم را بصد درم تو  
 فروختی ترسا گفت اگر یکی را تو بصد هزار درم بخری نفوذ شوم  
 ولیکن با من حکایت کن چه بوده است قاضی حکایت کرد و گوشتها  
 بهشت بر وعده کرد ترسا گریان شد و از دل پاک بگفت که  
 لا اله الا الله محمد رسول الله و مسلمان شد و این برکت و بزرگی  
 روز عاشورا بود دهم که امروز بر مصیبت خاندان امیر  
 المؤمنین حسین مصیبت داری که جبرئیل علیه السلام بر مصطفی

علیه السلام خبره اگر در انجاده امام حسین رضی الله عنه که آن روز  
 که فرزند آن او را بکشند روز عاشورا بود و نیز گفته اند که  
 حضرت مصطفی علیه السلام مصیبت امام حسین را در حق آن روز  
 عاشورا بداشت در حال حیات و وفور بود من اهل بیت  
 مصیبت نیک تر من مصیبتی و یقول انا لله و انا الیه الرجوع  
 راجعون اعطاه الله تعالی و اهل بیت و اهل بیت و اهل بیت  
 و صار مستحق شفاعتی یوم القیامة فارسی حدیث رسول  
 علیه السلام فرمود هر که مصیبت رسد و مصیبت مریدان کند  
 و بگوید انا لله و انا الیه راجعون خدای تعالی او را عطا  
 دهد و اهل بیت زکات و ثواب صابران و مستحق شفاعت  
 من گردد روز قیامت هر که از این ده کار هیچ نتوانست  
 کرد به باری توانی که مصیبت کنی و خود را از مصیبت نگاه  
 دار و فاضلتر از آن بود که هزار عبادت چنین بیاری که رسول  
 علیه السلام فرمود که هر که اعضای خود و جوارح خود را از مصیبت  
 باز دارد در روز عاشورا آزاد گردد اند خدای تعالی جواب

اورا از

اورا از آتش و دوزخ نگاه دارد و عاشورا روزی است اما  
 بقول بعضی روزی یازدهم است و از عشره نیست و در مقتل  
 گفته شود انشاء الله تعالی **فصل** در فضیلت ماه رجب  
 بد آنکه مر این ماه و نیز گویا نامهاست هر چند هذله از شرف  
 و عزت او معروف ترین نامهای اوسه نام است اول رجب ویم  
 شهر الله سیم اصم یعنی ماه بکرامت رجبا از ترجیب گرفته اند  
 و ترجیب تعظیم است یعنی ماه معظم و معظم بدان خوانند  
 که عربی رجا هلیت این ماه را بزرگ داشتندی و درین  
 ماه حرب نکردندی و یکدیگر را غارت نکردندی و بر  
 یکدیگر ظلم نکردندی که ایشانرا معلوم شده بود که هر کس  
 درین ماه رجا بخوانی و ظلمی کردی عقوبت آن درین  
 ماه بد و رسیدی و بلا بر سر او بباریدی و اگر کسی را از کسی  
 رنجی رسیدی گفتی باش تا ماه رجب در آید من بر تو  
 دعائی بدکم تا هلاک شوی و هم چنین بودی که آن مظلوم  
 گفتی بدین معنی تعظیمش کردندی **چهارم** معنی بود که دعای کافران

ی کفر



در آن وقت در ماه رجب و اجابت می شد و دعای مؤمنان  
اجابت می شود جواب امیر المؤمنین عریضی گفت که کافران به عقبت  
قیامت نکرید اند اگر اجابت دعای ایشان بعقوبت محفل بودی  
ظالمان دلیکشتی و ظلم ناشکشتی و خلافتی در بلا بماندی باز  
مسلمان بعقوبت قیامت گردید و اند بظلم دیری نمی کنند پس چون  
کافران مر این ماه را تعظیم می کردند مؤمنان اولیتر که تعظیم  
کنند و مجلس می آید از حضرت مصطفی علیه السلام قال الراوی  
قال رسول الله صلى الله عليه وسلم فضل الراجح علی سایر الشهور کفضل  
القرآن علی سایر الکلام و روی عبدالله بن عباس رضی الله عنهما عن  
الله عز وجل انه قال ان رجباً عظم البرکة فیه اغانی  
الله تعالی کثیر من خالقته من اعظم رجباً فکل عظم  
رجباً عظم آخر الله تعالی و من صام فیه او تصدق  
یضاعف الله تعالی له الا اجر و روی جابر بن عبد الله  
رضی الله عنهما عن رسول الله صلى الله عليه وسلم انه قال رجب کرم  
شهر الا ستغفار و ما شغفوا اکرم عند الله تعالی و

منه و ان الله تعالی یبسط الرزق علی ریه فی الراجح او من صام  
فی رجب الا ان الله تعالی او من صام او غافلاً او لایله او من صام  
او من صام فی رجب فارسی رسول الله علیه و آله میفرماید که فضل ماه رجب  
بر سایر ماهی دیگر چون فضل قرآنست بر کتابهای دیگر و روایت  
این عظیم است که بدستگاه ماه رجب عظیم بایر کشتند در زمان  
خدا و تعالی بفریاد می رسد بسیاری از بندگان خود را هر کس در آن  
ماه رجب را بدست که بر سر داشت او خدای تعالی را هر  
روزه دارد یا صدقه دهد در وی دو بار او را در روز هفتاد و نه  
بروایت جابر بن عبد الله رضی الله عنه است که ما در حیا با کرامت  
شهر استغفار است و ما در روز بزرگ تربیت بنزد این خداوند تعالی  
پیشتر از ماه رمضان بسوی خداوند خود در آن ماه و میان ماه  
و ماه را پیشتر از ما نزد خداوند که شریک باشد یا دشمن برادر  
مسلمان در دین است که و یا عاق بود پدر و مادر را یا از صله رنج  
بزد یا مبتدع یا بکند مذنب بود روزی حضرت  
مصطفی علیه السلام بگو رستائی بکند شتابان رضوان الله علیه میگوید

من در خدمت مصطفی بودم بر سری کوری توقف کرد آنگاه  
گفت صاحبان کور در عذاب است و فریاد میکنند و میگویند  
چکم زیر من عذاب و زهرم عذاب و از دست راست و دست چپ  
من عذاب است و کسی فریاد می نماید و زاری می کند یارب بفضل خود  
مرا فریاد رس و بباله عذاب این بیچاره از آزاریدن مادر راست  
ای بالا اندازی کن در مدینه که پیغمبر علیکم السلام میفرماید که هر که  
درین کورستان مرده دارد بر سر کور مرده کان خود بایستد  
همه بیرون آمدند و بر سر کور ها بایستادند و بر این کلمات  
بارید بیکر گفت هر که بیرون نیاید کوبل را آماده بکش چون این  
ناله کرد دل هر که بیرون نیامد بوجیه بیرون آمد گفت پیری را  
دیدند کور پشت شک می آید و عصای در دست گرفته تا بر آن  
کود که رسول علیه السلام فرموده بود که بر آتش است آمد رسول علیه السلام  
فرمود ای زنیچه این مرده ترا کیست گفت پسر منست یا رسول الله  
خدای تعالی از وی بخشنود مبارک رسول علیه السلام فرمود ای زنیچه ازین فرزندت  
که تا شش ماه توانا بعد از کوفتار کرده و کورش بر آتش است کند پیر گفت

یا رسول الله مرا یکبار ناخشنود کرده است من هرگز از وی - بخشنودم  
شوم حضرت مصطفی علیه السلام هر چند الحاح کرد سود نداشت  
فرمود ای زنیچه اگر یک اندام تو در آتش باشد که آن اندام از  
آتش خلاص می کنی گفت بکنم یا رسول الله فرمود که این فرزندت را  
نست و در آتش بسوزد و پاره از جگر تست و می توانی که او را خلاص کنی  
چرا نمی کنی بروی رحم کن تا خدایت را بر تو رحم کند پیغمبر را دل  
بسوخت هر دو سینه خود را برد و گفت خود هاد و گفت ای اگر او را  
به آزار دل من کوفتی من به لیس خود بروی رحمت کردم تو یکریمی  
خود از او خشنود شو و عذاب از وی برگیر این دعا تمام نکرده بود  
که حضرت مصطفی علیه السلام بستم کرد و گفت سبحان الله دعای مادر  
در صلاح تمام فرزند چنین اثر دارد صاحب کور فریاد بر آورد  
که و از حتماً و از حتماً که کور من همه بر نور شد بد آن حال بود  
و از بهشت دوی در کور من کشودند تا بدانی که رضای خدای  
تعالی در رضای پدر و مادر است الهی بر مادران و پدران  
هر رحمت کن و ایشانرا ختم ماموران ثوابان رضوان الله علیه



که حضرت مصطفی <sup>صلی الله علیه و آله</sup> روزی در کوستان گذر کرد زمانی  
توقف کرد و با نریمان شد و گریان شد چنانکه ماه را از گریه  
آنحضرت گریان شلیم گفتم یا رسول الله چه افتاد شما را فرمود  
که اهل کوستان گرفتارند بعلاب کورد و زمانه اند ناله ایشان را  
حق تعالی بکوش من رسانید و لم طاقت نداشت گویان شدم  
کسی که رحمت عالمیان بود امت خود را در عذاب که تواند بیکوت از  
حق تعالی درخواست تا عذاب برایشان سبک گردانید و اجابت یافتم  
آنکه فرمود که ای یونان اگر ایشان یکروز از ماه رجب و روزه داشته  
بودی یا یکسپاه زهرهای ماه رجب میل داشتی بودی بطاعت ایشان  
باعذاب کور کار نبودی گفتم یا رسول الله روزی ما رجب باقی عذاب  
کورا است فرمود که آری هیچ مسلمانی نبود از مرد و زن که  
از برای خدا <sup>صلی الله علیه و آله</sup> از ماه رجب روزه نگذارد یا یل شب  
بطاعت میل در دارد الا تحقیق تعالی او را از عذاب کور و هول سوال  
منکر و تنکیر این گرداند و ویران سازد و هر از غم و بهر غم از غم  
اجال حال خود کرده بگذرد و یونان اعلا ارضت گرداند و حاکم و یونانی

هزار بنده از مال خود آزاد کرده باشد و از فرزندان اسماعیل باز خرید  
 باشد و هزار کرمه راسی کرده باشد ثوبان میگوید که من یار سول  
 الله <sup>صلی الله علیه و آله</sup> آخرین مقدار عمل را چندین ثوابست فرمود که  
 آری و این ثواب کیسه راست که قدرت خداوند تقا منکر نشود  
 ثوبان رض گفت تا این حدیث شنو دم تا آخر عمر هر کز یک روز و نه ماه  
 در جبهه نکر کنم **و صلح جمل** **در بیان شرح دعا استغنا**  
**فرمود** فاطمه بنت عبد الله بن ابراهیم بن الحسن بن الحسن  
 رحمه الله گفت ابو جعفر منصور که خلیفه دویم از ائمه است بود  
 فرزند مراد او بکرفت و در بند کرد و مدتی بکشت  
 و سن از حال وی هیچ خبر نمی شنو دم و پیش اهل عباد و صحابه رفت  
 و از ایشان مدعا یاری میخواستم بگو و پیش ابو عبد الله جعفر بن محمد  
 الصفاق <sup>رضی الله عنه</sup> رفتم گفت مرا خبر ده که داود پیرت <sup>یعنی</sup> چه حال  
 است گفتم مدتی است که از من جدا شده و از وی هیچ خبر ندارم  
 چرا دعا و استفتاح نکنی که در راه آسمان را بگشاید و در حال دعا  
 ترا سات کنند و هر کس که آن دعا کند ناشاء او در حضرت خدا ی

[illegible]

نَا أَخْرَقْنَا بَحْوَانَ پَسِ اِيْن دَعَا بَحْوَانَ صَدَقَ اللهُ الْعَظِيمُ الَّذِي  
 لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ اَحْيَى الْقَيُّوْمُ يَدْبِغُ السَّمَوَاتِ وَالْاَرْضَ ذُو الْجَلَالِ وَالْاِكْرَامِ  
 رَحْمَنُ الرَّحْمِ الْحَكِيمُ الْكَرِيمُ لَيْسَ مِثْلُهُ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ الْحَكِيمُ  
 الْعَلِيمُ شَهِدَ اللهُ اَنَّهُ لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ الْاَوْفُو الْمُنْتَكِبَةُ وَالْوَالِدُ الْعَزِيزُ  
 بِالْقُسْطِ لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ وَيَقَعُ الرُّسُلُ رِيسَالَتِهِمْ  
 وَصَدَقَتْ اَنْبِيَائُهُ وَكَانَ ذَلِكَ مِنَ الشَّاهِدِينَ اللَّهُمَّ لَكَ الْحَمْدُ  
 وَلَكَ الْحَمْدُ وَلَكَ الْعِزُّ وَكَانَ الْقَهْرُ وَلَكَ الْعُزَّةُ وَلَكَ الْمَلَكُوتُ  
 وَلَكَ الْعُظْمَى وَلَكَ الْخَيْرُ وَلَكَ النِّعَةُ وَلَكَ الرَّحْمَةُ وَلَكَ السُّلْطَانُ  
 وَلَكَ الْبَلَاءُ وَلَكَ الْاِسْتِثْنَاءُ وَلَكَ السَّيْجُ وَكَانَ الْقَادِرُ لَكَ التَّهْلِيلُ  
 وَلَكَ التَّكْسِيرُ وَلَكَ مَا يَدْرُسُ وَلَكَ مَا لَا يَرَى  
 وَلَكَ مَا فَوْقَ السَّمَوَاتِ الْعُلَى وَمَا حَتَّى السَّرْعَى  
 وَلَكَ لَا اَرْضُ وَاَرْضُ السُّفَى وَلَكَ الْاٰخِرَةُ وَالْاَوَّلَى وَلَكَ مَا تَرْضَى مِنْ الشَّيْءِ  
 وَلَكَ الْحَمْدُ وَالشُّكْرُ وَلَكَ الْكُرْمُ وَلَكَ الْاِحْسَانُ وَلَكَ النِّقْمَةُ  
 وَلَكَ الْاِلَافَةُ وَلَكَ الْبَرَكَةُ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ عَبْدِكَ وَنَبِيِّكَ  
 وَرَسُولِكَ وَأَهْلِ بَيْتِ صَفْوَتِكَ وَخَيْرَتِكَ مِنْ بَيْنَتِكَ وَصَلِّ

روایت دیگر







يا حليم يا جواد يا بار يا ساد يا عادل يا فاضل يا ديان  
يا خنان يا منان يا من على قاسم يا قاسم يا قاسم يا قاسم  
يا من قرب قدنا وبعرفنا في وعلم السر والفي وله المقادير  
يا من الصبر عليه سهل ويسير يا من هو على كل شئ قدير  
يا من يرسل الرياح يا فافا الاضاح يا باعث الارواح يا ذا الجود والشا  
يا زاد ما قد فات يا من يرسل الاموات يا محيي الدعوات  
يا رازق من يشاء وفاعل ما تشاء كيف تشاء يا صارف الافاق  
يا جامع الشتات يا مفتح الابواب يا ذا الجلال والاكرام  
يا حي يا حي لا تح يا حي يا حي يا حي يا حي يا حي يا حي  
يا حي لا اله الا انت يا بديع السموات والارض  
يا اله صل على محمد وعلى آل محمد وبارك على محمد وعلى آل محمد  
والرحم محمد والرحم محمد والرحم محمد والرحم محمد والرحم محمد  
وعلى آل إبراهيم فلك جميل تحيد وارحم ذري وفاقني  
وقفري وانصر ادري ووجدني وخضوعي بيزيدك  
واغني ادري عليك نصرني اليك ادعوك دعاء الخائف

المن

الفاضع القليل الخاضع المشفق الباس القدير المقيم الحقير  
العاليل المستجير المجير يا من المستغفر من خطيئته دعاء  
من اسئله ففته ورفقه احبته وعظمت فبعته  
حرف عراقي باليس مسكين حزين ضعيف مسكين مستجير  
بك اللهم وانتهك بانك مالك الملك وانتك فاعل  
ما تشاء فز امر يكون واسالك بحجرت الشهر الحرام  
والبيت الحرام والشمس الحرام والارض والسموات والسموات  
العظام ومبريكات محمد عليه الصلوة يا من وهب لا دمر  
وشيت وراهم واسمعيل واسمعيل واسمعيل واسمعيل واسمعيل  
يا من شئت انبلا عن اوتوب يا رازق موسى عليه السلام يا رازق الخضر  
وعليه يا من وهب لداود سليمان يا من وهب لزيدك  
يحيى ولبريم عيسى يا حافظ ائمة شيعتك يا فاعل ما تشاء  
وامر اسئله ان يصلي على محمد وعلى آل محمد ان تغفر لي  
ذنوبي كلها وتغفر لي ذنوبي كلها وتغفر لي ذنوبي كلها  
يا من صغرت وصغرتك واسئلك واسئلك واسئلك واسئلك

وقض وضمها ونكهاى كخد اى قها باقوده است يادكن  
والكراسه از چشمه باياد وبدن بر سر زد نشاني اجابت دعا  
بشد وشد كن ازاله كن اين دعا كس را آموزي كه در جوشه  
يكما و كند چه نام بزرگ ترين خدای تعاليت دعا هست آن نام  
كه اگر اول بدان نام بخوانند اجابت كند و هر چه بدان ازوي  
بخوانند بدهد و اگر آسمانها و زمين و درياها در بين  
حاجت و مراد تو باشد خدای عزوجل رسيدن ترايان  
سهل كند پس بدان ايها مراد او را كه ديوان و آدميان  
همه دشمن تو باشند خدای عزوجل ترا كه ايت كند و مونت  
ايشان و كردن هاي ايشان نرم كند ترا ام داود گفت دعا  
را باز نوشتم و صبر كردم تا ماه رجب آمد و چنانكه فرموده  
بود دل من چنان كردم پس تخفم و در آخر شب خواب  
ديد كه كوي يا ملائكه و پيغمبران و صد يقان و شهيدان  
وصالحا محمل الصلوة نماز كرده بودم پس مرا گفتند كه يا ام  
داود مرده باد ترا كه اينها كمي بيني از برادران و ياوران همه

ان تفتح لي كل باب تلتني في كل صعب تسهل لي كل عسير تفرس  
عني كل ناظر و تنور و تصرف عني كل باغ و قلع و يترك  
ظالم و خاسك مسكر و معاند و تقني من حق بيزيدك  
و يولد في السوء و يحول بيني وبين طاعتك و يضل فكري  
و يشظن عن عبادتك يا من اجسم الجرح الممتر دين و فقر  
عشاء الشياطين و اذل القاب المحجرون و زد شياطين الجن  
والاشعر المستضعفين اسئلك بقدرتك على ما تشاء و تهلك  
بما تشاء كيف تشاء ان تصلي على محمد وعلى آل محمد عدا ما  
صليت علي من صليت واصغاف ذلك كله في الاغصاف التي  
لا يحصى بها غيرك فان جعل قضاء حاجتي خاتما انك  
تعال على شئ قد بر پس سجود كن و ربح به خاك بال و بكوي اللهم  
لك سجدت و بك امنت و عليك توكلت و ارحم عجزتي  
و جففت و اجهدت و ذلت و فاقني و قلبي حيلتي و كثر عي  
و فقر لي اليك يا رب رحمتك يا ارحم الراحمين و حاجت  
كه ما هي بخواه و جهد كن تا هر وجهم خود را بكنشاي

وقض



استغفار میکنند ترا و بشارت میدهند بر و آمدن حاجت تو  
و بشارت باد ترا که حق سبحانه و تعالی فرزند ترا که میلارد و یاز  
تو و رسالت من از خواب بیدار شدم و از آن ساعات باز که میل شدم  
تا فرزند من باز من رسید چند آن درنگ پیش خبر که مصطفی  
راه انصاری نامیده و چون من رسید حال از وی پرسیدم گفت که  
من محبوس بودم در سنگتراجی و سخت تر بود در تنگی و در تنگی  
دیدم که کوچه نیا من باز کشادند و زاد دیدم اعمام که بر حصیر  
نماز نشسته بود و پیر این سر مردی چند بودند سر بر آسمان  
باز نهاده و پایشان در زمین و جامهای سبز نوشید  
و تسبیح میکردند و اینان نیکو روی تر بود و جامه و یو آلود  
تر و بوی خوشتر بوی گل که جل من محمّد مصطفی صلی الله علیه و آله  
بود و گفت ای پسر عمو زود صبحه مرده ترا که خدای تعالی دعا تو را  
در حق اجابت کرد من بیدار شدم کسان خلیفه بد در زندان  
بودند و مرا بیرون آوردند در میان شب و بندهای آهن  
از من بگرفتند و مرا پیش خلیفه بردند و یکی کرد بامن

تو

پس

به پنجاه هزار درم داد گفت یا جعفر بد رسته که حق تعالی مرا  
به برکت این دعا شفا سازد تا آنکه اگر بغیر این دعا کنند  
شاید گفت بل و هر وقت که باشد فاضل تر و زعفران است  
هم چنین روز جمعه و بد رستی که کنده این دعا از نماز  
هنوز فارغ نشده باشد که و بی بیارزند و مستحق کرامت  
که چون نماز کنند سه روز و هر یک روز و اگر خوانند آن روز  
که این دعا کنند که چنین فاضل **فصل چهارم** فی فضیلت  
شهر الله نام وی شهر الله است یعنی ماه خدای تعالی چنانکه حدیث  
می آید از حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم  
**وَقَدْ كَانَ مِنْ أَهْلِ مَكَّةَ مِنْ رَجُلٍ يُدْعَى إِيمَانًا وَاحْتِسَابًا**  
**اِسْتَوْصَبَ رِضْوَانَ اللَّهِ الْكَامِلَ وَهُوَ عِزُّ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ**  
**قَالَ يَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عَنِ رَجُلٍ مِنْ أَهْلِ مَكَّةَ شَرَفِي وَأَوْفَى**  
**عِبَادِي وَالْفَضْلُ بَدِي وَالْمَنَّةُ رَجِي وَالْكَافِرُ مَنَّا سَقَرِي**  
چنین میفرماید حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم که بداند ای امت من  
که ماه رجاء خدای تعالی است و ماه شعبان منست و ماه رجب

عمه انبیا زیادت آمد و چون مسجد هار بخود اضافه کرد این ضایع  
شرف و حاصل آمد چنانکه فرموده **وَأَنَّ الْمَسَاجِدَ لِلَّهِ** و چون این ماه رجب  
اضاف کرد ازین شرف و حاصل آمد قبل مسجد از همه ماههای عبادت  
زیادت آمد چنانکه میفرماید **يَقُولُ اللَّهُ تَعَالَى أَحَبُّ الْمَسَاجِدِ إِلَيَّ**  
**الَّتِي فِيهَا رَجَبِي** که غلام درم خریدن را چون سلطان باز خواند چندین  
و بخلق حکومت میکند پس چیزی که بر من اضافت کرد بر من که او  
هر آینه بیشتر باشد نخستین علی علیه السلام در طفولیت این بود که  
**يَقُولُ اللَّهُ تَعَالَى مَنْ بَنَى خَلَايَ تَعَالَى** از آنکه دانست که هر که حلقه بندگی  
در گوش دارد هرگز بد بخت نشود و همه عمر عزیز باشد چنانکه آن  
عزیز میگوید **بَنَى خَلَايَ تَعَالَى** باش که با داغ ملک روزها ایست  
از شعله و شهبان عسکری چون ماه رجاء ضافت دارد بخدای تعالی  
و او را معظم گردانید و عظیم او و اجابت و تعظیم او است که در  
طاعت راقب تر باشی از ماههای دیگر و از جمله طاعتهای که  
آمد است آنست که حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که کسیت  
که از من به پذیرد و قبول کند که در نخستین روز یا شب

قدوم

ماه ایشان منست هر که در ماه رجب یکروز روزه دارد سزا مند  
رضوان اکبر گردد و رضوان اکبر خوشودی خدای عز و جل بود  
که بعد از آن خوف شقاوت نباشد آنکه عباد میفرماید که ماه  
رجب چون در آید خدای تعالی به بزرگی و عظمت خود میفرماید  
که ماه رجاء منست که خدای او ندیم و مؤمنان بنایان منند  
و فضل و رحمت از آن منست و من آن روز که ام آن روز خواهد بود  
تا شمار ایام روز و دوست دارم آن روز خواستن من که  
خدای او ندیم از عاصیان این جاست که بزرگان ماه رجب را  
ماه استغفار و اشتراک و همه در ماه رجب استغفار و شغول  
بوده اند و به استغفار گفتن درین ماه احادیث بسیار آمده است  
چنانکه بعلا این بیان کنیم انشاء الله تعالی و این ماه را خدای او ند  
تعالی بخود اضافه کرد و چیزی که خدای او ندیم بخود اضافه  
کند بزرگی و شرف آن چیز که تواند کرد نه بدینی که حضرت مصطفی  
صلی الله علیه و آله و سلم بخود اضافه کرد فرمود محمّد رسول الله قال را و  
انهد زیارت آمد و سلطان را بخود گفت **رَسُولُ اللَّهِ قَدْ رَأَيْتُكَ** از



از ماه رجب و رکعت نماز بدین صفت بکند در من پند بر فقام او را به  
بهشت صحابه گفتند یا رسول الله صفت کن از برای ما این نماز را  
فرمود هر که دو رکعت نماز بکند در هر رکعت یکبار فاتحه و پنج بار  
قل هو الله بخواند و اگر درین حاجت یا در دنیا یا در آخرت نماز بخواند  
کند و ازین ثواب محروم ماند گوید لا اله الا الله و صلوات  
بر او که باز گفت اگر بخواند و نتواند کند از صلب بار سوره اخلاص  
بر خواند من پند بر فقام او را بهشت اگر خواند این نماز بکند و اگر نتواند  
باز معصیت مکن که زیادتی عقوبت راست و سوره یحیى چنانکه بخواند  
فلا تطعوا انفسکم گفت در ماهای حرام معصیت حرام تر  
و زیست تر و تعظیم فرمان را درین ماه از کثرت باید بود چنانکه  
در حدیث آمده است **حکایت** کنیز یک بود ماه وری خلیفه را نام او  
شیرین الخی که در هر جمعه میان دکان روزگار از خوشتری بود و مسلمان  
تر و خلیفه هم همان را بروی و میل بدین شی میخواست که بسیار  
خادم را فرستاد که شش الخی را طلب کن که بیا بد خادم آمد و گفت  
خلیفه ترا میطلبند آن کنیز که گفت که پیغام من چه این لفظه که میگویم

خبر

حال کسی که خداوند تقی را یاد کند درین شب و بر در چهارم فرشته  
ناله میکرد و خوشحال کسی که دعا کند درین شب و بر در پنجم فرشته  
ناله میکرد که خنک مرکبی را که بگوید از ترس خداوند درین شب  
و بر در ششم فرشته ناله میکرد که خنک مرکبی را که دو رکعت نماز  
کند از برای خدای تعالی درین شب و بر در هفتم فرشته  
ناله میکرد که هیچ سوال نکنند هست تا عطا دهند او را آنچه سؤالا  
کند هیچ دعا کنند هست تا استجاب کنند دعای او را هیچ توبه  
کنند هست تا قبول کنند توبه او را هیچ آمرزش خواهند هست  
تا او را بیا مرزند پس گفتم ای جبرئیل تا کی این درها کشاکش شود  
اول شب تا بر آمدن صبح و در حدیث دیگر آمده است که درین  
خلایق تمام آزاد گردانند از امتان من زیادت از کوفلان به گفته  
و نام دیگر مران شبدا لیکه الصلوة است و تقریر **الحکم**  
چنان که بخواند **قال فیها یقرئ کل امرئ حکیم فی غمناه**  
**یفصل کل امرئ حکیم درین فرشته که او را بر لوح محفوظ اطلاع**  
هست بفرمان خداوند تقی آنکه و بدست فرشتگان

راحم است چنانکه حدیث میاید از رسول صلی الله علیه و آله روایت او سعید  
خدای رضی الله عنه قال رسول الله صلی الله علیه و آله **ان رجلا من الله**  
واصح کربا شد و گز از برای خوانند ما بر تو گویند دل در روز  
قیامت که چون بنده را بایستاق سوال آید او گویند چرا اگر کردی  
و آنرا ما چاره جستی و بیکاه چرا دلیری کردی ترا ازین روز  
خبر نکردند و بنویسیم پیغمبران نیامد بود **انکم یا حکم رسل الله**  
**یفتنون علیکم** الا که علای امت ترا خبر نکردند کناه کار نکرد شود گوید  
البته من کناه نکردم و ما که ظالمین و ما که اعمال بر سر روزی  
که در روی کناه کرده باشی بر تو گواهی دهد چنانکه حدیثی آید از  
حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله ما من یؤتی صبح فیه ابن آدم الا  
تأدیه یا ابن آدم انک ایاک جعلید و انک ایاک جعلت شهید دیگر  
مکان که در روی معصیت کرده باشی بر تو گواهی دهد چنانکه  
میفرماید **قوله حال یومئذ یخبر الخبايا بان ربک انما**  
یعنی روز قیامت روزیست که زمین همه احوال را خبر دهد  
بآن سبب که خداوند تقی و تحکیم بر زمین سبب

نهال نایبشان برین احکام را تا سال دیگر بنویسد انما کذا هر چه  
تا سال دیگر حق تقی قضا کرده باشد از غم و رنج و بلاها و عیبت  
و هلاک مردمان آن همه را شکر کند و بجز بیلد ها تا بوقایات  
و ترتیب این احکام را بدست برد و هر چه تا سال دیگر قضا  
رفته باشد از غمها و رنجها و شادیها آن همه شکر کند  
و بر هر یک بیلد ها تا بوقایات و هر چه تا سال دیگر قضا شده  
باشد از درها و بیماریها و نعمتها و غمها و بندها را  
نفسی کند و بر عزرائیل علیه السلام دهان او بنکام غلایق بفرمان خدا  
تقی امضا کند و نام او را از جزیره اعمال و پاک میکند همچین فرمود  
حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله ما نام معروف تر لیکه **الکبراة** است  
و بدله برد و وجه است یکی بر او سعادت که فلان بن فلان درین سال  
حق ندکی کند و شرط خط منکاری بجای آورد و فرمانهای ما را بفرستد  
پیش رفت و از تحظورات ما خود را نگاه داشت بنویسد نام او ای  
فرشتگان که او را با خدا رسالت و او را اهل بهشت و دینار  
ماست و دیگری را بر او شقاوت است نعوذ بالله و آن آنست که

فلان

انها و ما



اندامهای وی بروی کواهی دهند بعض آید کویلی نیک دروغ میگوید  
هم چنین هر یک از اعضا کواهی دهند چنانکه می خوانی اذا ما جاءوا  
شهد علیکم سقمکم و ابصارهم و جلودهم بما كانوا یعملون  
الکون حتم علی افواههم و کفینا الیدین و لم یسک  
ارجلهم بما كانوا یسبون بندگان با ندامت خود بخصوصت برین  
آید کویلی چنانچنین کواهی میدهد اگر لذت معصیت بر رسیدن  
باشد شمام با این دران شریک خواهد بود وقالوا  
لما نزلهم لم یشهدتم علینا قالوا انطقنا الله الذی انطق  
کل شیء و هو خافکم اولا مرتبة اندامها گویند ما را خدای شما  
بسخن آورد و هر مایه که در او معصیت کرده باشی بر تو کواهی  
دهد کای مکن امروز که فردا بقیامت است  
و دینک و دل و همه اعضای جان بر تو کواهی دهند و هر  
کس که در ماه رجب کرده باشی بر تو کواهی ندهند  
بدین معنی او را کز خوانند ای خواجهر کناه  
می کنی بر تو کواهان و کماشته کنند

نکته

نگان نری که چیزی پوشید خواهی ماند و چنانکه  
میفرماید بقره علی السراة فما لکم من قوة و لا ناصر الا هو هیچ کواهی  
نباشد کز او الکاتبین بندگان اند که را کاتبین میگویند  
ما تعلقون **کات** معاذ جیل رضی الله در عهد حضرت  
مصطفی صلی الله علیه و آله به بین آمدن بود خلیفه ابوبکر صدیق  
رضی الله عنه امانت بین وی تقرر کرد و در عهد عمر رضی الله  
امانت هم وی تقرر کرد معاذ جیل بجا دهنده خود آمد بانه  
و هیچ ره آوردی و فرزندان از چنانکه رسم باشد نیارزد  
عقاب آغاز کرد چنانکه عادت باشد زنان را از زنان راهیج  
نیاروی معاذ گفت معاذ را دید که بر من کاشکان بودند  
و نگاه بآن بیت المال را خانیانم ناچیزی بر گرفت زن چادر بر  
سر افکند و بخصوصت میر المؤمنین عمر رضی الله عنه آمد و گفت  
یا امیر المؤمنین مصطفی صلی الله علیه و آله کسی را بر معاذ مشرف نکرد  
و امیر المؤمنین ابوبکر رضی الله عنه او را نیز نگاه تعیین نکرد  
شما چرا بروی نگاه بان کردید یا کراست

که هر کس نماز گذارد بر جنازه فرشته نیکان بر جنازه او نماز گذارد و روزی که  
از دنیا میفرماید ششم مجلس علم باید رفتن که حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله  
فرمود که هر که به مجلس علم رود درین ماه چنان باشد که  
به هزار مجلس علم رفته باشد در غیر این ماه هفتم بزیارت دوست  
باید رفتن و او را پرسیدن و دست در دست او نهادن که چنین فرمود  
حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله که هر که مصطفی کند درین ماه باب **درین**  
مسلمانان با او و خاندان و کرمایان باشند روز قیامت او را بگردانند  
از صراط مستقیم و در مسجد جبرائیل باید افروختن درین ماه که  
رسول صلی الله علیه و آله فرمود که هر که جلال افروزد درین ماه در مسجد  
از مسجد های خدای تعالی بعد در هر قطره از آن روغن که در میان آن  
بنگ نویسند و ده یک از دیوان او بچکانند و ده درجه در پشت بنام او بچکانند  
و مقام نهای دهند او را در ده تن از خویشان وی و عطا دهند او را  
تقدیر بعد از آنکه در آن مسجد نماز گذارد باشد و او را نوبت  
در کوی وی و نور و قرین نام خوانند و نوری از دیار بران نهد  
بزرگوار و نور وی که تابان کرد و در آن دیار تا آنکه آید ایمان

مشفع هر کردی و اگر خاین است چرا به امیری می فرستید که او را آتش  
و فرزند آن راهیج تحفه نیاورد و چون درین معنی با وی خصوصت  
میگوید که بر من نگاه بانان کاشته اند امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه  
گویند شد و گفت معاذ الله که من بروی هیچ نگاه بانان و مشرف  
باشم اما وی ازین نگاه بانان می دانم که چه خواهد کرد و از آن نگاه  
بانان کز او الکاتبین است تا بداند که ماه رجب سبب نجات است  
صدقه باید داد در ماه رجب که عبد الله سعید رضی الله عنه روایت  
از حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله من بذل فقیرا فله الشجر صدقة  
جعل الله تعالی صیالیه يوم القيمة انقل من جبل احد من الجبال  
مؤمنا فیه الجنة الله تعالی من خل الجنة و استبقرتها و قروا  
اخری و من اعطی درهما فوجیب کان له من الثواب مثل ما اعطی  
الف درهم فی غیر هذا الشهر چهارم بیداران را باید پرسیدن  
درین ماه که چنان حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله که هر که چهارم پرسد  
در ماه رجب عطا دهد خدای تعالی او را بویستانهای بهشت پنج  
بر جنازه نماز باید کرد که چنان فرمود حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله

نکته



وَيُثَارِقُ رُوحَهُ خُشْدًا كَرَوَاجِ الْبُتْيَا وَالصُّلَحَيْنِ يَعْمُرُ رَأْسَهُ وَهُوَ  
مَرَكِبٌ بِغَيْرِ رَأْسٍ وَصَلَّى لِحَانٍ بِكَلْبَةٍ نَحْمُ دَرِينَ مَاءَ قَرْنٍ بَابِ خَوَالِدٍ كِدَرِي  
أَحَادِيثُ سَيِّدِ عَبْدِ اللَّهِ مَسْعُودٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ رَوَايَتُ كَرَسُولِ اللَّهِ ﷺ  
فَرَمُودَ كَهْرُ كَجَوَانِدِ سُورَةِ الْكَهْفِ وَلَيْسَ حُطَّانُ الْفَارَاغَةِ  
بِكَلْبٍ كَجَوَانِدِ سُورَةِ اخْلَاصٍ لَهْزَارِ بَابِ بَابِ بَابِ بَابِ بَابِ  
إِنْ مَاءَ رَأْسِ الْفَارِغَةِ فَضْلُ أَوْ رَأْسِ الْفَارِغَةِ رَوَايَتُ كَرَسُولِ اللَّهِ ﷺ  
كَرَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَرَمُودَ كَهْرُ كَجَوَانِدِ سُورَةِ اخْلَاصٍ  
بِرَجْوَانِدِ وَصَلَّى بَارِ اسْتَعْفُو اللَّهَ بِكُلِّ مَاءٍ رَاضٍ شَوْخِ خَدَايَتِ آرُوزِ  
الْبَتِّ أَوْ زِيَارِ مَرْدِ دَهْمِ اسْتَعْفُو وَصَلَاتِ وَذِكْرُهَا  
دِيكَرِ مِيَا بِيَدِ كَفْتَنِ دَرِينَ مَاءِ كَرِ اسْتَعْفُو أَحَادِيثُ أَمَلِ كَوَيْدِ  
خَدَرِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ رَوَايَتُ كَرَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَرَمُودَ كَهْرُ كَجَوَانِدِ  
إِنْ اسْتَعْفُو اللَّهَ بِكُلِّ مَاءٍ رَاضٍ شَوْخِ خَدَايَتِ آرُوزِ  
وَآرُوزِ الْفَارِغَةِ فَضْلُ أَوْ رَأْسِ الْفَارِغَةِ رَوَايَتُ كَرَسُولِ اللَّهِ ﷺ  
عَلَيْهِ السَّلَامُ بِكُلِّ مَاءٍ رَاضٍ شَوْخِ خَدَايَتِ آرُوزِ  
وَبَرِينَ شَيْخِ الْفَارِغَةِ فَضْلُ أَوْ رَأْسِ الْفَارِغَةِ رَوَايَتُ كَرَسُولِ اللَّهِ ﷺ

درین

در دیوان اعیان کاندان من پس هر یکی که باید بخواند و بگوید  
بگوید اگر کنایه و بعد در ستارگان باشد **قَالَ لَيْتَ**  
**يُبْدِلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ** و عبد الله بن عباس رضي الله عنهما می گوید  
که مردی بیامد و گفت یا رسول الله تنگ و طاقت تنگ دستم دارم  
گفت کجایی از تسبیح ملائکه که خلائق بدان روزی بایند و تسبیح میان  
سفیدم و نماز بامداد بگوید **سُبْحَانَ اللَّهِ وَبِحَمْدِهِ سُبْحَانَ اللَّهِ الْعَظِيمِ**  
**وَبِحَمْدِهِ اسْتَغْفِرُ اللَّهَ وَأُتُوبُ إِلَيْهِ** چون این را نگاه داری یا خدای  
بقول خدا که خواهی یا نخواهی هر بار که این تسبیح را می گوید چنانچه از  
تو این کلمه فرشته آخرت که حق تعالی را تائید میگوید و  
تو این را می گوید و یکبار صلوة گفتن درین ماه براری کند با هزار بار که  
در ماههای دیگر می گوید چنانکه در عبادتهای دیگر اگر هیچ نتواند طلعت  
زیادت کرد باری تو ای که معصیت نکنی که دست از بزرگ معصیت باز  
داشتن بهتر و فاضل از هزار رکعت غان طلوع آوردن چنانکه در  
فضل صلوة طلوع یاد کردیم و از زمانند معصیت کارها خیر بخیزد  
آورد مانند که مردی در طواف کعبه میبایست و در هزار بار

و مرد که رویش بود اثاب بلیس مکاره و نفس امّاره راه یافت و وسوسه  
میگرد که باز ملک و عقاب دین می گفتند که باز می باید داد آخر  
باز قرار داد که اگر قسم از تو انگری باشد ندیم و اگر رویش باشد  
بدیم زمانی بر آمد منادی بر آمد که یا معشر المسلمین که یافته است  
همیایی که در هزار دینار است که از ده کس بوده است و نفقه ایشانست  
و همان بدین نذرند و اگر باز نخواهد داد آنکس که یافته است ده مسلمان  
هلاک خواهند شد و خون همه در گردن او خواهد بود صدقه بیار  
مرو بر آن مسلمان تا مال گرد و گفت صدقه بیار حلال به از صدقه بیار  
حرام زرها را باز یاد گفتن ای جوان فرد ما را دل غمیل که صدقه بیار  
بتو هم هیچ در دل تو می آید که ده دینار حلال بستانی بخوش دلی و  
ما را در دنیا و آخرت با تو هیچ خصوصیت نباشد گفت قبول کردم بیک  
و اگر انهم غمیل میدید هیچ بخوانم ده دینار بدارند و یکدیگر را بچیل  
کردند بیطاعتی مکن بیرون شد دلالی بدارد که غلام بچته بد خوب  
را بده دم می فروخت ده درم را بدارد و او را بخورید و گفت انکاشتم  
کاین نه با نیافتم در راه مرا هلاک کاری باشد چون بوثاق برد بشما شد

کفر

گفت من به نفقه خود در زمانه ام نفقه او را بجا آورم با غلام  
بچه بیکه آمد و نماز بیکدزد و بیار از بیرون آمد شرفی را دید  
که و آید و بر او سپی نشسته و خادم با او نیلنیک درون غلام بچته بچته  
و بلفظ روی سخن گفت و ازین خواهم سؤال کرد که این غلام چه شتر  
گفت گفت غلام منست گفت بن میفر و شتی گفت میفر و شتم آن غلام بچته  
گفته بود که اگر کسی مرا از تو بخورد از آن نفر و شتی آن مرگت گفت بچته  
میفر و شتی تراست بگوید که بهمان که خسر دم بده دینار بده هزار  
دینار بر زبان او رفت آن مرگت گفت بده هزار دینار بخورم یا  
وده هزار دینار بیکدیگر خواهم پنداشت که افسوس بکن گفت فرو شتم در  
حال ده هزار دینار می دادم چون که افسوس بکن گفت ای  
جوان مرد این غلام بچته باین بها فی از زد تو بکشی بدین بها خریدی  
حکمت چه بود گفت بد آنکه این پسر مرا که دوام است و دوام است که  
این غلام بیک و بسیار مردم چون من این ملک زاده را طلب میکنند مباد  
و بد او نزد یکست که خود را هلاک کند اگر صد هزار دینار طلب میکردی  
میدادم از بیم آنکه میار نفر و شتی من بستم از تو بچته بچته بچته آن



جوان مرد میگوید زمر اگر گفتم و شداد مان کشم شیخوای بدم که کسی  
مرا بگوید ای جوان مرد خلف دیدی خلد و ند تقا چگونه داد  
از ده هزار دینار حرام دست بداشته اینک ده هزار دینار حلال  
عوض آن و اگر نه بخداوند تقا بر سر آن نایل می که دست از حرام  
بداشتن و از معصیت دور شدن را چندین ثمره است  
**فصل چهارم** فی فضایل شهر شعبان بدانکه حق سبحانه و تعالی از ماهها  
سال ماه را بر این خود اضافت کرد و رسول الله صلی الله علیه و آله شایعاً را بخود اضافت  
کرده بود که الشَّعْبَانُ شهرٌ و حله و عرش این ماه را تعظیم می کنند  
و حرمت می آرند و او ماهیست که در او یادت میشود روزیها  
مؤمنان را راسته میشود بهشت در وی و ناله خاداه میشود این ماه  
را شعبان که منشف در وی و عید بسیار از برای ماه رمضان و او  
ماهیست که عمل در وی مضاعف شود هر یک نیکویی را هفتاد  
میدهند و گناهان درین ماه آمرزیده شود و حقیقت در وی نظر  
رحمت و مهربانی کند پس آمرزد ایشانرا امیر المؤمنین  
علیه السلام می گوید یا رسول الله صلی الله علیه و آله صفت کن  
این

میشود

از برای ما از فضل این ماه نادر و عجل و جهل کنیم در طاعات  
و سوره علقه السلام میگوید که هر که روز ناله ماه شعبان روزه دارد هفتاد  
گناه او آمرزیده شود و هر که سه روز روزه دارد هفتاد درجه  
بهشت از وی با قوت و زمر بنام اوینا کند و نیز رسول علیه السلام  
فرمود که هر کسی و زیاده شعبان روزه دارد ناله کند او را جبرئیل  
علیه السلام از عرش ای بند کار از سر گیرد هر چه درین روز خود  
کردی حقیقتاً هم را آمرزید و کان رسول الله صلی الله علیه و آله بکثر الصلوات  
فی شعبان حتی قال غایبه رضوان الله علیه ما رأیت النبی صلی الله  
کان یصوم فی شهر اکثر ما کان یصوم فی شعبان حتی کان  
رسلاً یصل بر رمضان فقیل له فی ذلک قال ان شعبان شهر  
رجب و رمضان غفل عنه الناس فقیله ترفع افعال العباد فی رجب  
العالیین فاحب ان ترفع فیه عملی و انما صایر فایر جلد شایع  
رضی الله عنهما راایت میکنند که حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله  
در هیچ ماهی چندین روز نداشتی که در ماه شعبان چون ویرا  
سوال کردند فرمود زیر که این ماه میان رجب و رمضان است و درین

درین ماه غافل بود از طاعات و عمل نیکان را درین ماه برضال و ناله  
عرض میکنند و من دوست میدارم که عمل مرا عرض نمایند و من  
روزه دار باشم و از این گفته اند که روز مردم سه است دینی و دنیوی  
و فریاد و رفت که هرگز باز نیاید و فریاد در و هم است که آید  
یا نیاید روز قیامت و راست غنیمت دارد که این ماه با حرمت اگر  
از دست تو برود بسیار تأسف نماید چندین هزاران و پدران و اولاد  
در حسرت این روز که باز نیابند که قیافته مضایع میکند اوسید  
خدا و رسول الله صلی الله علیه و آله روایت می کند از حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله که  
خطبه میکرد در ماه شعبان و در خطبه چنان گفت که شما می دانید  
که این چه ماهیست این ماه منست که مصطفی ام صاحب جوض  
کوش و شفاعت پس بخند آنکه بشناسد قدر این ماه را و اختیار  
نکند درین ماه آنچه اختیار میکند در غیر این ماه از صید  
کودن و ماهی گرفتن در روز شنبه و این است را بخوانند  
**ناله** و لقد علیکم الذین اعطوا و انکم فی السبب  
و هر کس روزی دارد در ماه شعبان از سختی بجا گذاردن این

و از اینک و عذاب کور نیز این بود و او را روز قیامت در ناله و ناله  
هفتاد و ناله بود یا حاضر شود مجلس عالی روز قیامت نظر  
کند بدین ارجحانی تقا و سخن گوید الله تقا با او بی واسطه  
و در همان پس از آن فرمود رسول صلی الله علیه و آله هر کس که بگوید درین ماه  
از سر خدا این خود لا اله الا الله محمد رسول الله یا مثل با من فرشت  
هم چنین و شاد است کرد با انگشت سبانه و و ناله پس اگر طاعت زیادی  
نقوی آوردن باری زجرها دست باز دارد و پرهیز کن از قلیل  
و کثیری که خدای تقا انصاف آن دنیا بی تو رساند و مغفرت بر سر آن  
چنان یار دارد که در فصل پیشین یاد کردیم و جهل آن کن که سخت  
نهفته نیاز مندی را بطریق و صدقه دهی و دل او را دریایی که از  
صدقه بسی کارها بر آید چنانکه علی **حکایت** بهرام بخوشی  
الله مبارک و رحمة الله میگوید و حق حضرت مصطفی را صلی الله علیه و آله  
بخواب دیدم که مرا میگوید که در بغداد در آن فلان محلت  
برو و خانه بهرام بخوشی را پس بر سلام من بد و رسان و بگوی  
شده مرترا که خداوند تقا بفضل عمیم خود از تو خوشنود شد







و چون روز شد خلیفه از خواب بیدار آمد و شمس را طلب کرد چنان  
خواب آلود و ندانست که چه فرموده قصه با او بگفتند که تو در روز  
چنین گفتی آه یک و بیفرمود تا در شیر خانه را باز کرد و دید که شمس  
در گوشه ایستاده و مناجات میکرد و شیران در پیش او ایستاده  
بمعظم از شداد بخیر و شیل و خانه باز رفت و شمس را طلب  
کرد و گفت حال چگونه بود گفت من بشما چنین پیغام کردم که مرا چنین  
حال پیش آمد که خدمت خاتون نمیشایم درین حالت نیز شما را تقسیم  
و خادم را وصیت کردم که چنان کوی خلیفه خادم را طلب کرد و پرسید  
گفت چنین گفته بود و من چنین نگفتم خلیفه فرمود تا آن خادم را  
در پیش شیران انداختند تا او را پاره پاره کردند و شمس را  
شریف فرمود و چندین ده و جایگاه بد و فرمود و او را بر سر هم  
کنیزان حرم پر کرد و پس او را حکم خدایوند تقارن عظیم کرد  
از چنان درخ و محنت خلاص یافت و کار او بالا گرفت اگر تو نیز عظم  
خداوند تقارن عظیم کنی و بجای آری اگر خلیفه ترا بیامزد هیچ  
عجب نبود **فصل در بیان آخر فیه المعنی نام سیم مراد ماه**

را

فلان بن فلان درین سال چنانکه نثار و شتر خانه بخاری بخاری  
نیار و در فرمانهای ارباب عظیم پیش نرفت و از محمولات مانع  
رانگاه نداشت و دست از فرمان مایل داشت و کتوان را صحبت داد  
بشوق و شور و کرم و نعمت ما را که فسق و فساد ساخت و اگر  
محنت و تنگدستی دادیم تا کفایت بدیهای خود آن رخ و محنت را  
سبب زدی و عولی و ظالمی و طغیاری ساخت و زبان شکایت پر کشاد  
نام او نویسد ای فرشتگان که فلان بن فلان را بر درگاه ما بار نیست  
و با حدیث ما کار رفت و پروردگار از وی بیزار است و تقوی بآئین  
براه عباد چنان بود که بگرام بخوسی را بود که در دنیا با نشاط  
و شادمانی بسر میبرد و بعد از آنکه طغیاری عاده بدیهای او فرستادند  
و بر او شقاوت چنان کردند **فصل در بیان اول از صلیب مؤذن** **ابو بکر**  
و اسطیحه رحمة الله علیه که در روزگار عبد الملک مروان  
در بغداد مؤذن بود و صالح مؤذن گفتند که چهل سال مؤذن  
کرده بود که روزها در وقت شستن او و شستن لباسها و شستن  
بود که بر مناره برآمد با ناله از سیکنه و در هر سیکنه سجده

دار و آنگاه و بدین خود در آنگاه گفت ای کرامت میگوید ترا حقیر  
میباشد خورد و گوشت خوک تناول قرار گیرد گفت هر دو میباید تا بخورم  
دختر گوشت خوک و می هر دو میباید مؤذن مسکین هر دو بخورند  
چون مؤذن میخورد و می کاد که دهک را صبر نمائند خواست که  
بملحق تعلق دهد سازد دختر بخانه در کجاست و در آن تغییر کرد و گفت  
بروز ما می بران رواق بنشین تا پدرم همین زمان می رسد و اینکام  
بشود هر جلال مؤذن چون بر آن بران رواق دید و بولک رواق بلند  
نشست و در چشم دران خانه زد که آن دختر بود چون نشست  
بود سرش بکشت و از آن رواق میباید افتاد و گردنش شکست و برآمد  
هر سوست و هم ترسار دمان در مسجد جمع شدند و منتظر اقامت  
گفتان وی بودند و او افتاده و گردن شکسته و بجا تسلیم کرده و این  
سازداده تقوی بالله شد و دختر بیرون آمد و مؤذن را  
در ملایم بچید و در کجی نهاد بدین سیامه دختر قصه با او بگفت  
ترساشد دمان شد و چون شست و او را در نمل بچید بیرون  
آمد و در بر سر چهار راه نهادند با ناله شد و زی خلیفه

ترسای بود و او را دختر بود که جمال او در بغداد بود مؤذن چون  
بجای الفلاح رسید و میخورد بکر داند چشمش بدان دختر افتاد  
چون او را بدید بر او و الله شد و شیل فرو دید از مناره  
چون دیوانگان و میامد بدیخانه ترسای و در بر بگرفت دختر  
ترسای در خانه تنها بود و هوای گرم گفت تو کیستی گفت من صلیب  
مؤذن در کشاد در پای خت افتاد دختر گفت کجا شالان ریا  
و سگما تو و سحر خیزیهای و امانت دار و سگما معروف  
بود گفت ای دختر این زمان از هر سو آتش زین دلافر و خیمه که  
بلین پنلها فرو نیرد اگر سر بر خط فرمان من نهاد و الله ترا  
بکشم یا خود را دختر و سر می آمد و گفت زنا کردن آنکه سگما  
شود ما را که بجلالی توانیم تو صبر کن تا صرا بجلالی بدهند  
زنا هم در دین شما و هم در دین سحرآم است پدر مرا بشوی میدهند  
و لیکن کابین من آنست که بدین مادر آید گفت فرمان بردار  
گفت از دین محمل و از سگما بیزار شدی گفت شدم گفت بدین  
ترسای آمد گفت در آمد گفت این سخن برای آن گفتی تا عاقبت

نهی







چ وصال من و تو را همه غزلها که با رسول دریافتی بکن این  
شب شی یا خوف است و خواج این نشسته نمیدانم که این ایمنی از آنجا  
افتاده است حکایت دختر کی بود مرخواج شفیق علی را رحمه الله  
نارسید نام او امینه روزی می پدر خود را گفت ای پدر این نام  
بر من خطاست و غلط است پدر گفت چرا گفت زیرا روزی که جان  
در کالبد فرزند آدم در آید آنکه آنکه کویید خدای تعالی بآلحقا  
آنم بآلحقا و دیگر روزی که آنکه کویید خدای تعالی بآلحقا  
تا سینه کشد مناجات کند کویید خدای تعالی بآلحقا آنم علی  
الکفر فور معلوم نیست که جواب چه خواهد نمود و دیگر از شما شنیده  
که چو زوجه قیامت خلاق بر سر دیوار جمع شوند بگویند بهشت  
و یکی را و دوزخ بداند که ایها الخیر و ایها الخیر و ایها الخیر  
فروغ فی الجنة و فروغ فی النار و ایها الخیر و ایها الخیر  
کلام یک خواهم بود با این چندین خوف که مراد پیش است بگویند  
اینم باشم خواج بسیار بگویند و گفت جان پدر هنوز ممکن نشد  
این میگوید پدرت بهر حال که میگوید این دختر که میگوید

پدر در آمد گفت بالشت نرم تر بپارید و در زیر سر و پهلوی که  
بالشت وی درشت است دختر گفت ای پدر که بکن بکن بالشت  
که مراد کور بالشت این درشت تر و سخت تر خواهد بود و آنرا  
که خواهد بود کاش که بدین درشتی بکن است دیگر گفت هم از شما شنیده  
که گفته اید کور تر غزل را بپشت از غزل های بهشت یا کشته است  
آنکند های دوزخ آنکه هر روزی که کرد و گفت ای مادر تر است وصیت  
دارم نگاه دار آنکه چون مراد بپارید و در زیر سر و پهلوی که  
و روی خود بر روی من می و در آنجا که آن روز دیوار و پهلوی که  
رویم وقت که دعا می کند مراد دعا می کند که دلت بر من نیک سوخته باشد  
و کجا که از پدر سوخته آید با جابت نو دیگر بکن تا خدای تعالی در آن  
کور و تنگی تا می که آن بر من حجت کند سیر آنکه مراد فرمود که هر  
در دنیا بجای من شفقت می کند روح من بهر نیک خدای چیزی  
بلدی که من محتاج خواهم بود بعد از آن روی سویی پدر کرد و  
گفت با تو نیز سه وصیت دارم اول آنکه چون بر من بر آید بگویند  
گفتن و خلق جمع شوند از من ضعیف یاد کنی و مراد دعا کنی

ام

بود

که البته دعا یزیر کان مستجاب باشد تا از برکت دعا شما خدای تعالی  
بر من رحمت کند و و پدر در آن وقتی که شب بمطالع کتاب بخیزی  
و چراغ روشن کنی و کتابخانه روشن شود از تاریکی من در کور یاد  
کنی و مراد دعا باشد که خدای تعالی بر من رحمت کند سیم آنکه چون  
چشم مبارک تو بدان کتاب افتد و آن سیاه روی بر آن سفید می  
به بینی از محبت موی سیاه من بر عارض من یاد آوری دعا در  
کار من کنی تا خدای تعالی در آن تنهایی کور بر من رحمت کند این  
وصیتها بگو و کلمه شهادت بگفت و جان بحق تسلیم کرد  
و سه کشید دست درین شب چشم راست و بار و در چشم  
چپ سه بار تا خدای تعالی او را آن سال از درد چشم نگاه دارد  
و نور دیدگاه او سالم ماند و درین شب دست در طعامها و خوراکها  
و میوه های که دارد در آورد و در آن شب که در آن شب بگوید  
و بجنباند تا برکت بواسطه آنکه نام خداوند بگوید تا سال دیگر  
مانند انشاء الله تعالی و درین روز نماز خصمان باید کرد و در  
که اگر تعالی یا الله خصم دامن گیر بصرات حاضر آید خصمان

طاعتها بر بند و چون خصمان طاعتها بر بند و هنوز که ماند نگاه  
هم خصمان بر کردن او نهاند و به دوزخ فرستد تعالی یا الله مژگان  
چنانکه حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله میفرماید که میدانید که مفسر کیست  
گفتند یا رسول الله صلی الله علیه و آله مفسر در میان کیست که او را در دنیا  
بشد آنحضرت فرمود که مفسر کسی بود که بیاید بقیامت با طاعتها  
بسیار و لیکن خصمان را من که طاعتها بر بند و هنوز حق بر کردن  
او باقی ماند و او را طاعت نماند باشد بدینا خصمان را بر کردن  
او بپند و او را بد و فرخ اندازند مفسر بحقیقت این بود پس اگر ختم  
نامه کنی نلاری خنک مرزا و اگر داری در مظالم کن و اگر نمی توانی  
جاری این کار نماز خصمانست چنانکه آن بن مالک رضی الله عنه روایت  
میکند که هر چهار رکعت نماز بکند در روز عاشورا یا در روز  
یاد در روز عید قربان یا در روز نهار یا در روز آخر جمعه ماه  
رمضان در هر رکعت اول بیکبار فاتحه و ده بار سوره اخلاص و در رکعت  
دویم بیکبار فاتحه و سه بار قل یا ایها الکافرون و ده بار سوره اخلاص  
و در رکعت سیم فاتحه بیکبار و ده بار سوره اخلاص و در رکعت چهارم

جای دیگر  
بیکبار فاتحه



و در کت چهارم فاتحه بیکار و آیه الکرسی پس بار و پنج بار سوره  
اخلاص و در جای دیگر در کت چهارم اخلاص نیست پنج بار آمده  
هر آن مؤمن که این نماز بدین صفت بکند از ادب بیشترین  
خلق از مؤمن و کافر ختم او باشد خدای تعالی همه را  
خشنود گرداند و او را از هول و فزع کوراین گرداند و بسیار ثواب  
دیگر است که ذکر کرده نشد اگر شرح آن مشغول شویم مطلقاً میگردود  
الله اعلم **فصل هفتم** **در بیان آئین بن مالک**  
و روایت میکند از عایشه رضی الله عنها که گفت شب براه  
بود و نوبت من بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله را در آمد از  
خواب بیدار شد هر رسول را ندیدم در جامه خوابان بر دم  
که مگر بجز عیالان دیگر نه بیشتر یا نزدیک ما تیر قطعه زلف کزین  
و بیت بیرون آمد تا او را طلبیم در مسجد را آمد و نگاه کردم او را  
دیدم کفتم هو فی الله و آتیت و آید نگاه کردم تا چگونه نماز می کند  
فاتحه بیکار و سوره کو تا به بخواند و در سجده رفت و تا نیم شب ماند  
گوشت داشتم میگویند و می گفت سجده کند سواد می و آت من

بک

بک تو آدی و هله براه الی تبت هاعلم نفسی فافعل فی الله  
اللطیف فارتبه لا یغفر الذنب العظیم الا الذنب العظیم اتوذ  
من غفایک و اتوذ برضاک من محبتک و اتوذ و اتوذ بک منک  
لا احصی ثوابک علیک انت کما انیت علی انفسک پس بخواب و گفت  
رویم سبک تر از کت اول بگرد و سجده کرد و سجده و میرا  
تا انقباض صبح تا کان بر دم که مگر جان بخوشی که به بیامدم و انکشت  
بر کف پای مبارک او نهادم پای جنابید دانستم که زنده است شکر کردم  
خدای عز و جل و چون سلام باز داد از آمدن من خبر یافت گفتم  
یا رسول الله صلی الله علیه و آله تو در ولای من در ولای من چنان کان  
بردم که مگر در صفت انسانیت از من رفته و تو در بویه بجا آمدی  
خویش تر را بدین جای رسانید گفت ای عایشه نه دانسته که من  
چند شب بکست که اعمال یک سال زندگان بر حضرت ذوالجلاله  
عرضه میکنند تا طفلی قبول بر سر طومار کردار که بر کشند یا خط  
زد در جریله کردار که در کشند و آن سجد را بر روی و کلاه زنند  
مبارک چنین باشد آتش شبی است که حق تعالی همه را یار و زکر

و او را که قبول کند **فصل هفتم** **چنین می آید از خواجہ ابو یوسف**  
شبیه **فصل** **در بیان فضل و کرامت آن بزرگوار** که در وقت رفتن در زیر لب چیزی  
میگفت گفتند چه می گوئی گفت با من درین وقت سخن مگوئید که  
از وقت غزوه شدن کشتی غارت و کشتی اعمال را در غزوه افتاده  
هم اکنون بود که باو سعادتی برکید و کشتی را بکنار برین برد  
شوم یا بد شقاوت در آید و کشتی پنداشت را غرق کند و فرشتگان  
رحمت در رسند و بلاد را کوشش است بخوانند که **لا تخافوا ولا تحزنوا**  
و یا فرشتگان عذاب برهند **تعوذ بالله من ذلک** در گوش چپ و فرخوانند  
که **لا یشری یومئذ الجوراء** و یقولون **جور الجوراء** ای بعل و اعدا  
یعنی برو که ما را بی شایع القیاد بالله **نور** که هر سوال  
کردند که حکمت چیست که شب قدر بر میان شهرها پوشیده است و شب  
بدره آشکارا هر و شب بر نورند گفت زیرا که شب براه مشرف ضا  
تقدیر است یک سعادته و یکی اقصای شقاوت یک را اقتضای نیک  
و یکی اقصای عذاب این چنین شب بیدار باید داشت از بیم قضای  
شقاوت و تضرع و زاری باید کرد که حق تعالی ناله و زاری را شنید

قضای

شش گز و هر انیام زد که در حدیث شریف آمده یا کردم آنکه فرمود  
ای عایشه حق تعالی را درین آن که در گذشت از آنکه در رخ  
بعد موی کوفته اند بی گفتمند یا رسول الله کوفته اند بی گفتمند  
چه تحصیل است فرمود زیرا که امر از در غزوه هیچ قبیل را  
پیش از ایشان کوفته نیست آن یکم را می نوازند و دیگر را عقوبت  
میکنند یکی را می نوازند و یکی را می نوازند و دیگر را می نوازند  
یکی را می نوازند و یکی را می نوازند کسی را با او چون و چرا که نه و کسی را  
بر سر اطلاع نه ازین است که جان مردان این درگاه خون شده  
شبهان شهابی بن معاذ را می نوازند براف رفته بود و  
کتاب مطالعه میکرد نگاه باری در آمد و آن چراغ را بکشت و خانه تاریک  
شد خواجہ ای بگرد و ببینش بقصد و نادر هم چنان ماند چون روشن  
باز آمد بسیار بگریست سوال کردند که این چه بود گفت باری عاجز  
مخلوق در آمد و چراغ مخلوق را بکشت خانه بر ما تاریک کرد و ای  
بشوئی که در بنده نگاه یاد شقاوت و بخت و قدیم معرفت لغز و کشند  
تعوذ بالله بنده بیچاره آنکه بچار و در که گریزد و پناه بجای برد

و او را



دوست می دارد باز شب قدر رخصت و کرامت است نهان بیاید  
تا بشنود کلام پشت یار تهنیت و بسیار شهادت و ازین بامید آنکه حق  
تعالی شب سید را بنزد و دست میدارد و خدمت ایشان را دوست میدارد  
آنکه خدمت کاران را ما را بر سعادت ایمان گردان و از شقاوت ما بپارگان  
در پناه خود دارد و ایمان عزیز بر ما پاید و در ایامه العالمین  
فی فضایل ماه رمضان سلمان فارسی رضى الله عنه روایت  
میکند که رسول الله صلی الله علیه و آله روز آخر شعبان ما را خطبه کرد و در خطبه  
خود فرمود که بد رستی که سایه افکند بر شما ماهی که من رکت و کرم  
مبارکت و در ویشی است که بهتر است از هزار ماه که خدای تعالی  
گردانیده و روز اول فریضه و غایت شب اول ملائکه هر کسی تقرب جوید  
بخدا ای تمام درین ماه بخصای از خصای خیر همچنان باشد که اگر در  
در غیابین ماه فریضه راهی که درین ماه فریضه را بجای آر و همچنان  
باشد که در ماهی دیگر هفتاد فریضه بجای آورده باشد و این ماه  
صبر است و صبور خدای وی بهشت است و این ماهی است که زیادت  
میشود در وی روزی مؤمنان هر کسی درین ماه روزی را روزه

ناراز

داران بکشاید گناهان او آمرزیده شود و ثواب بزرگ در ویون  
او بنویسند که آنکه از نزد وی کم شود گفتند یا رسول الله صلی الله علیه و آله  
تو انانی نیست که روزه روزه داران بکشاید رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود این تو آن  
کس است که روزه روزه داران بکشاید نه آنست که شرب و بیشر آب  
و هر کس روزه داران بر طعام کند خدای تعالی او را آب هلا از جوف کوش  
که نشسته نشود تا آن زمان که در آنکه در بهشت و این ماهیست که اول  
او جهنت و میانه او مغفرت و آخر او آزادیست از آتش و رنج  
پس بسیار گردانید در وی چهار خصلت و خصلت آنست که چون  
بجای آید برورد کار شما از شما خشنود و راضی گردد و خصلت  
است که شما از آن دنیا نرسیدید اما و خصلت اول یک نفر لا اله الا  
الله و دیگری استغفر الله و در آخر آنکه از خدای تعالی بهشت خواهید  
و پناه جوید از رنج و مری آنکه بن مالک رضى الله عنه روایت  
میکند که آنکه بخیر الصائمون عن قنبر بن شهاب بن یونس صائمهم  
أطيب من المسك یلقون یا مالک یا مالک یا مالک یا مالک یا مالک یا مالک  
حدیث چنین میفرماید حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله که فردای قیامت

خلق اولین و آخرین را بر عرصات حاضر گردانند و بمقام حساب بر  
پای کنند روزه داران ماه رمضان سر از خاک برکنند بوی خوش از  
دهان ایشان چنان روان بود که همراه عرصات بوی خوش ایشان  
مهمان باشند و بدل بوی خوش همگی خلائق ایشان را میشناسند  
که ایشان روزه داران ماه رمضان بقیامت هیچ حاجت نباشد که پرسند  
توجه گناه کرده یا چه طاعت کرده چنانکه میفرماید لا یستل عننا فمعل  
و بهتر یستل فیموت لا یزال عز ذنبه انزل ولا یزال زیر که  
سیمای روی ایشان خوب میگوید و همه خلق ایشان را می شناسند  
اگر مؤمنانند ایشان سبیل باشند و اگر کفر میمانند نیز پیل باشند زیرا  
که میخواند یقرن البحر موت یسماهم فیموتن یا لقا حی و الا فمعل  
اگر خوار بود کند که از فرمان شده باشد چنانکه خلائق بفرماید  
آیند از شوی گناه و بوی بد او و اگر زنا کار باشد ریج و خون و  
زهر آب و روان باشد و چنان کند باشد که اهل عرصات از  
کندگی او بیفغان آیند و اگر با خوار باشند شکم و چون کوه  
برآمده باشد و زرد آب و آن شده باشد که او را بدان علامت بشناسند

دبا

رنا خواره است همچنان روزه داران روان شده باشد  
خوشی بوی ایشان در رحمت باشند و ایشان را در سایه عرش بایستاند  
و خوانهای آراسته در پیش ایشان بنهند و فرشتگان اباریق و کواکب  
گرفته و بر سر خوانهای هشتی ایستاده خطاب بانی در رسد  
که ای مرد داران ماه رمضان بخورید ازین طاهای هشتی که شما  
خوردید در دنیا کوسنه و تشنه داشته اید و قنبر که در میان سیراب بوده اند  
ایشان در چنین تنگی باشند در زیر سایه عرش نشسته باشند خلائق  
در کرمای قیامت در رنج و محنت مانده  
رحمة الله سؤال کردند که در روزه روزه داران چه گویند گفت خوش  
سوز ساخته است در زیر عرش تا بوقت که خلائق در رنج حساب  
کنند بران مایه کرامت یعنی بران خواهی آراسته روزه گشایند  
این قدر رنج که در دنیا بوی سدا سبب آید آن جهانی تو خواهی بود پس  
ای رویش مردانه باش و صبر کن ابو حمزه رضی الله عنه  
الله یکی از اولیای بود و صاحب کرامات بود و بر سر کوه انکوهای بصره  
صومعه ساخته بود و از خلق عزت گرفته و عبادت میکرد سال



مری سیکوید وقتی فصل زیارت ابو جهر کرد در راه محفل بن  
 الواسع و مالک دینار و ثابت بنای و حبیب عجمی پیش آمدند گفتند یا  
 مری کفتم زیارت ابو جهر ضرری گفتند ماین با تو موافقت حکیم  
 و این هنج اولیای خداوند تعالی بودند چون بد رصو معذ او رسیدند  
 شیخ بیرون آمد و بانك ناز گفت و ما همه با او ناز کردیم چون از  
 ناز فارغ شدیم محفل واسع بر پای خواست و بر و سلام کرد جواب داد  
 که تو کیستی گفت منم محفل بن واسع شیخ گفت تو کی میگویند فاضل بن  
 ابراهیم هیچ جواب ندادیم باز حبیب عجمی سلام گفت گفت تو کی مستجاب  
 الدعوه همه سلام گفتند و کرامات یکان یکان نرا گفت و کرامات و  
 رایا کرد صالح مری سیکوید بن بر خوسته و سلام کرد گفت تو کیستی  
 گفت من صالح مری گفت من شوره ام که از خودت داری یک بیت از  
 کلام خلیل بر خوانم **یوم یرون المملکه لا یزیر یوم یزیر**  
 الحیرات و یوم یزیر یوم یزیر و ای است که از تو که خلایق  
 بعزمت حاضر آید ششگان ندان میکنند که امروز هیچ بشارت نیست  
 مری همان را دورند و در میانند ناک صحت در رسد که ایشان را

در راه

بر درگاه ما با نیست و با حدیث ما با نیست هر یک از ایشان از  
 درگاه و از رحمت ما دورند و آنچه کردند از غیرت همه هبوا و مشورت  
 چون آیت را بشنود شیخ بعضی نزد و بر مری را فتاداد و از صوفیه  
 بیرون آمد گفت شما کیانید نامهای خود را گفتیم آن خادم گفت  
 پس شیخ ما مرده باشد گفتیم توجه میباید گفت پیوسته در میان  
 این زمان میگرد که اگر چه چون مرا قضا اجل خواهد بود طائفه از اولیا  
 خود بن رسان تا بر من نماز کنند و مرا بخاک دفن کنند چنانچه از او  
 متاجارده عیالیم که دعای او نر نباشد چون نام شما شودم بلا قسم که او  
 از میانم است نگاه کرد دلجان بحق تسلیم کرده بود و برانگشتن و  
 کردیم و بر او نماز کردیم تا بآلای که خداوند تعالی مراد در نیاید و متانند  
 که یک آیت که از کلام خداوند تعالی میشود دلجان بحق تسلیم میکردند  
 و این زمان خواجہ سالما قرآن میخواند و میشنود که زده در مری  
 هیچ اثر نمی کند **آخر فیه المعنی عبد الله سعید**  
 در این روایت میکند از حضرت مصطفی صلوات الله علیه که فرمود بدین  
 که نوشد ماه رمضان از غیر و برکت که خدایوند تعالی این ماه

ن

نهاده اگر امتان من بدانند هر آینه آن روز بوند که تمام سال کاشکی  
 رمضان بودی بخدا ناله گفتند یا رسول الله خدیجت ما را از این  
 ماه رمضان رسول الله فرمود که بهشت آراسته میشود از این ماه  
 رمضان دیگر چون شب اول ماه رمضان شود یاد از این بزرگوار  
 الهی یوزد که بر کهای درختان بهشت را در اهتزاز آرد چه که  
 کونهای پروردگار ما را جفتان روزه داران این ماکر و تاجسته  
 ما بایشان روشن شود چشم ایشان با روشن شود و هیچ بنده روزه  
 ندارد درین ماه مگر آنکه خدایوند تعالی او را از جنة دهلاز خود  
 عین که خورد رخمه باشد از یک ذره هم و ایدل چنانکه در این خود  
 میفرماید **حَوَالَهُمْ قُوتُ الشَّيْءِ الْحَبَامِ** در هر جوانان هفتاد و یک بار هفتاد  
 بر یک دیگر و عطارد آده شوند هفتاد و یک طایفه حضرت هجری بر  
 تحق از قوت سرخ در صعب بد زو جواهر بر هر تحق هفتاد و یک نفر  
 ابو جهر و استبرق مری را هفتاد و یک و مری را هفتاد و یک  
 خادم بگست راست هر خدای انواع طعامها در بطنها میزین  
 این جدای هر روزی که از ماه رمضان روزه دارد بیرون از عملهای

در راه

دیگر و حضرت حق سبحانه و تعالی خطاب کرد بروزه ماه رمضان و روزه  
 داشتن سرتاسر آن همه لطف و عطای پروردگار است چنانچه  
 در کتاب محمد خود میفرماید که **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا** اول  
 بنام مؤمنی یاد کرد و گفت ای گروه که گردیدان در توبه و انجیل  
 هر یک از بنی اسرائیل خطاب کرد که مطیع و عاصی و همه در آمدند اگر  
 گفته خاصیان را دل شکستی و دیگر فرمود که **كَيْفَ تَلْفِكُمْ**  
 القیافه نوشته شد بر شماره روزه ماه رمضان و روزه داشتن رنج  
 کشیدن کرسکی و تشنگی بود و نوشیدن آنرا بخود اضافه نکرد و چرا  
 آن را که رحمت است نوشیدن آنرا بخود اضافه کرد و گفت کتب  
**رَبِّكَ عَلَى نَفْسِهِ الرَّحْمَةُ** و شراب و زخین را بخود اضافه نکرد  
 که و سقوا ماء حریما و شراب بهشتیان را که حقی و تسلیم است بخود  
 اضافه کرد که و سقوا ماء حریما و شراب را با طهور و دیگر فرموده  
 است **كَيْفَ تَلْفِكُمْ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَلْبِكُمْ** آنکه  
**تَقُولُ** ای ما مقلد و زلات یعنی روزی چند شمرده است چنان  
 بر پیشینیان رنجهای دایم بوده نه این چنان است بلکه



روز چند شمرده است چنانکه دیگر میفرماید **فمن كان**  
**منكم يومنا أو على سفر فعليه أن يأتى مكة** هر که از شما  
در پنج روز حقیقی بیماری گرفتار بود یا در سفری بوده  
باشد که یار و زمره ملد و در وقت روزی باید داشت  
که هیچ رنجی و زحمتی بروی مستولی نشود و مادرین طاعت  
و عبادت کرامت شما خواستیم تا با فرشتگان مقرب شما را  
شریک کنیم تا فرشتگان در هیچ طاعتی عبادتی  
بر شما زیادت نیابند و نه اهانت باشد که طعام و شراب  
از شما باز داشته ایم که دنیا و آخرت و در چیزی که در  
دنیاست و از نعم آخرت از بهر شما افزاید ایم که **هو**  
**الذي خلق لكم ما في الارض جميعا** و دیگر درین روز  
داشتن آسانی کار شما را خواستیم تا شما را با شواری  
و زقیامت هیچ کاری نباشد چنانکه خدای تبارک و تعالی  
کلام مجید خود میفرماید **يَوْمَئِذٍ اللَّهُ بِكُم**  
**الخبير** و لا یزید بیکم **الغسر** یعنی نیاز ندان مؤمنان است

و نیز

و ما نیز زلال نیامیزد باین که خدای تعالی در یک امر این همه  
لطف باندگان خود میکند فاما فردای قیامت در سرای  
آخرت لطف و احسان بی شمار است تا بحدی که ناگاه  
فرشته قدح رحیق بر دست گرفته و مظهر از  
مشک بر سر آن قدح نهاده چنانکه حق سبحانه و تعالی  
در کلام مجید خود فرموده که **تَحْتُمُ حِفْظًا مِمَّا مَسَّكَ**  
بیزدیک بهشتی آرد و سلام از حق سبحانه و تعالی  
به بهشتی رساند که **سَلَامٌ قَوْلًا مِّن رَّبِّكَ الْحَمْدُ** و  
و چون آن بنده بهشتی قدح را بر دست گیرد به  
بند که بر سر آن قدح نوشته است که **مِنْ مِّلْكٍ**  
**لَا يُزَالُ مِلْكُهُ** معنی چنان می آید که یعنی این کرامت از  
ملک اوست که ملک او را زوال نیست و نذک اوست که  
هرگز نه میرد و بعضی از علما یک بر چنین تاویل  
کرده اند **امیر المؤمنین علیه السلام** وجهه  
چون ماه رمضان در آمدی جامه خواب در نپوشیدی

و تا ماه رمضان رفتی کسی و پیر از طاعت خالی ندیدی از بیم  
آنکه مبارک این ماه با حرمت بگذرد و از وی کلمه بخند  
و سبیل جبر رفی الله عنه چون ماه رمضان در آمدی رویش  
زرد شدی و گونه وی بکشتی که کوی زعفران در روئی  
مالیده اند بر کان دین و دنیا از بیم قبول ناکردن  
طاعتها چنین ترسان و لرزان بوده اند اسے بنا عاصی  
تو با چندین گناه که می کنی از نا آرزیدن گناهان خویش  
خی ترسی دلیر بنده که تو بی اکثر طاعتی کنی بارے  
معصیت زیادت مکن و روز بهفت اندام بدار و بار و بار  
بقدر وسعت مواساکن **شیخ سیری سقطی**  
رحمة الله تعالی علیه سایم الله بهر وی و کوزه داشتی که  
آب بخردی و آب در آن کوزه تا خنک نشدی و بدان  
روزه کشادی چنانکه **رحمة الله** میگوید که روزی  
بزیارت او رفتم دیدم کوزه آب پیش وی شکسته و شیخ میگوید  
موجب پرسیدم گفت ای چنین گزیده است که تو آمدی و الا دیگری

از آن

دانی گفتم لیکن بانوی گویم بدانکه روزی داشتم کوزه بر طاق نهاده  
بود میآسرد شود و بدان روزی کشایم ناگاه در خواب دیدم که کوزه  
خود را برین نمود که از جمال و رخاوت منور شد و آنگاه و اصغان عالم جمع  
شوند صفت چشم و ابروی او توانست گفتم ای خود توان از این کیستی  
گفت از آن روزی که کوزه بر طاق نهاد تا ستر شود و بدان  
روزه کشاید و این بگفت و کوزه را بر زمین زد و بدیدار شد کوزه را  
شکسته دیدم چنانکه میگوید نظر کردم سفالهای کوزه را پیش شیخ ریزه  
کرده بود و **فی هذه المعنی روی ابوهریره رضی الله**  
**روایت میکند از رسول الله ﷺ أَنَّهُ قَالَ أُعْطِيتُ أَمِّي خَمْسَ**  
**خِصَالٍ فِي مَضَانٍ كَرَّمَ اللَّهُ وَجْهَهُ فِيهَا الْأَخْرَاجُ الْحَدِيثُ فَارِسِي**  
حدیث ابوهریره رضی الله روایت میکند از حضرت مصطفی صلی الله  
فرمود که امت من به پنج کرامت مخصوص اند در ماه رمضان  
که پیش ازین هیچ امت را نبود اول آنکه نوی همان روز دوازده  
خطای تعاد دست ترازشند آ دویم آنکه چون امت من روزه دار  
برخیزند فرشتگان هفت آسمان زمین در آرزویش ایشان باشند آن



زمان که روز کشاید سیم آنکه حق سبحانه و تعالی بفرماید تا بخت را  
از سال بسال بگرداند تا ماه رمضان بیکو میفرماید حق تعالی که زود  
باشد که رنج و محنت دنیا از روز داران بردارد و ایشان را به هشت درآم  
چهارم آنکه بفرماید تا دیوان را بشد کنند تا در فضا و طاعت روز  
داران منتهی توان کردن بچشم آنکه چون شایخ بود از ماه رمضان  
هر که از امت من این ماه را روزه داشته باشد و نماز کرده باشد  
و ایمان داشته باشد همه را با هم زرد و یکم عقوبت در رجوع احوال او  
گشت گفتند یا رسول الله ﷺ این شب قدر است فرمود که  
فی و لیکن چون کارگر را زود بفرماید چون کار خود تمام کند میزد  
بتمای باور دهند و توبه و قبی دهند که کار ایشان کند که او را فرمود  
باشد آنکه فرمود که خواب روز داران از روی ثواب برابر بود با عبادت  
عابدان و تقوی روز دار برابر بود با تسبیح و دعای او مستجاب بود و  
طاعت او و چندان طاعت مطیعان بود و کثرت آمرزش بود  
و روز داران هنگام که برخیزد تا آن هنگام که بخسید در طاعت  
بود بشرط آنکه غیبت مسلمانان نکند چون غیبت کرد روز او شکست

بفرمود

چنانکه رسول الله ﷺ فرمود الغیبة تعطل الصیام یعنی غیبت ثواب روزه  
دارد یا ببرد و ضایع کند عایشه رضی الله عنهما میگوید  
که شبانگاه رمضان بود و من چیزی میل و ختم ناکا و سوزن را  
کم کردم و نمی یافتم که خانه تاریک بود حضرت مصطفی ﷺ  
در آمد خانه روشن شد از نور جمال او و سوزن را یافتم من از ناداری  
بخندیدم که خدای تعالی مرا خدایتکاری بخشد کسی که و انیک رسول  
الله ﷺ فرمود که یا عایشه چرا می خندیدی گفتم یا رسول الله ان  
شادی که خدای تعالی مرا خدایتکاری نمود چون تو کسی که و انیک و قصه سو  
با او گفتم رسول الله ﷺ تبسم کرد و فرمود یا عایشه الوکیل  
کل الوکیل من خیر العباد یعنی هر کس که خدایتکاری کند من یکوئی ذالک  
یا رسول الله فقال لانی أدرك شهر رمضان و کثرت معرفت حضرت  
معنی خبر فرمود که وای بلکه همه وایا بران بد بخت که محروم شود  
از دیدار من روز قیامت گفتم آن که باشد یا رسول الله فرمود آنکه  
ماه رمضان مراد ریافته باشد و حجت او را به ثوابی بگذارد بهشت و رحمت  
او بواسطه نیک شمه اگر کو بی حرمیت داشت ماه رمضان چیست

کوسیم باری بن نیست که تو در پی کار خور دن و شهوة خلق  
و قبح در صانع و از معصیت باز می ایستی اگر تکبیر او کثرت شود  
بان نلری و اگر غیبتی کسی کنی پاک نلری و چشم از تکبیرین حرام  
باز نلری و شبانگاه چندان خوری که از ترا هیچ بازمانی و اگر امام  
ترا هیچ آبی بیشتر خواند یا او خصومت کنی و پیش بجماعت نیایی  
پس حق او نکل ارده باشی حق او مصطفی ﷺ شناخت چنانکه عایشه  
رضی الله عنها روایت می کند از حضرت مصطفی ﷺ که چون ماه  
رمضان در آمدی رسول الله ﷺ سخن دنیا کم گفتی و کوفه رو  
مبارک او متغیر شدی و روز و شب در نماز بودی و در دعا  
و تضرع و زاری از بیم آنکه مباد این ماه مبارک بگذرد و امتن  
آمرزیده بمانند و امیر المؤمنین علی رضی الله عنه چون ماه رمضان آمد  
جامه خواب خود در نور دیدی و تا ماه رمضان ترقی کنی و در  
طاعت شتادیدی از بیم آنکه مباد که این ماه با حرمیت بگذرد  
و از وی کله کند و چون ماه رمضان در آمدی کوفه روی وی  
بگشت چنانکه کوئی زعفران مالیده اند بنزکان دین از بیم قوت گرفتن طاعتها

درها

در ماه رمضان جنین ترسان و لرزان بوده اند و تو با چندان کناه که در دن  
ماه می کنی از نا آفریندن کناهان خود هیچ نمی ترسی لیر شده که تویی اگر  
طاعت زیادت نمی کنی یاری معصیت زیادت می کنی و روز بهفت  
اندام دار و باد و دیشان بقد و سوع مواضع این حق ماه رمضان  
گذاردن ایست ان الله مالک رزق الله روایت میکند از رسول الله ﷺ  
آنکه قال لو ان الله عز وجل اذن السموات والارض ان  
تطوا للنبی و اولاه من صام رمضان یا جنه ثور قال الصوم حجة  
وفی رواية حجة فارسی یا ان الله مالک رزق الله روایت  
میکند که حضرت مصطفی ﷺ فرمود اگر خداوند تعالی آسمانها  
و زمینها را بجن آورده سخن ایشان نروده دادن بودی و روزه  
داران ماه رمضان را به بهشت آنکه فرمود که الصوم حجة برفع  
الجنیم و این روایت مراد و معنی است حجة سیر بود معنی آن بود که  
روزه سیر است از مکاید شیطان بواسطه فرو کردن آتش شهوة  
بکریست و تشنگی که دیو فرزند آدم را به معصیت افکند بواسطه  
شهوت و چون آتش شهوة شکسته شود دیوار دست مایه کم شود



و عاين شود انهم عصيت در افكندن و همچنين صبح روايت است كه  
الصوم جنة من كان لا يظلم و معنى ديكر آنست كه روزه پيراست  
از آنش درونخ كه روزه داران ماه رمضان را با قشرونخ كار نيست  
مضلاق اين سخن حديث حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله من صام يوما  
من رمضان اجعل الله بینه و بين النار مسيرة الف سنة يعنى هر  
كس يك روزه روزه دارد از ماه رمضان ميانه او و ميانه دوزخ  
هفت ساله راه خداي تعالى دور گرداند و در حديث اولي كه ترتيب  
خواني كه الصوم جنة و نيز در معنى دارد يك آنكه جنت بهشت بود يعنى  
هر كه روزه ماه رمضان را بهشت اندام دارد و حق او را بگذارد بهشت  
او را و اين شود معنى دويم آنست كه جنت بوستان بود يعنى روزه  
بوستان است كه دروي انواع طاعات و عبادات بود از نماز و روزه  
و همزه های زيادتي و صدقه و تطوع و زكوة و قرآن خواندن و  
آمر معروف و نهی منكر و جهاد و كفاف و اگر استي مسجد ها و زيارت  
مرهشيانا و آباداني جماعت و روايت است كه الصوم جنة  
نيز در معنى دارد يك آنكه پري بود و پري از چشم آدميان  
من

پنهان همچنين روزه از چشم ناپيدا بود همه عبادت ها را ميتوان ديد  
و نوعي را يا دروي را كبل و در روزه سترتيت ميانه بند و نظر حق تعالى  
و همچ عبادت در اخلاص با روزه بر او نيست معنى ديكر آنست كه هر  
چنانكه پري را بر آدمي دست نيست ديور را با روزه دارد دست نيست  
چون فرداي قيامت بعصيات حاضر شوند و خصمان طاعتهاى وي  
ببرند و بند مغلس نمايند و دل نبهند كه بدل و زخمي بايد رفت  
فرمان حضرت در رسيد كه بنده را بگويد كه نويد نبشك كه من  
روزي خود را بخود اضافت كردم كه الصوم لي وانا اجزي به اگر  
طاعت نمايند است ترابه برکت روزه بيازمزيد و بصله نگاه  
بهشت رسانيدم فرمايد بر اين روزه داران كه چكر كرامت كه در حق ما  
نكرده **مفسر** در تفسير اين آيت مي آرد كه فآوخته  
العين ما او تخي بعضي از اهل تفسير و معرفت چنين گفته اند كه  
اين آيت آمده بود كه رسول صلی الله علیه و آله كرمناجا كرمه الله  
معامله تو با امتان كن كه كار من چگونه خواهد بود فرمان و صل كه ما محمل  
را با امتان قوهفت شرط است اول آنكه هر كه از امتان تو طاعت

ببارد و نكند بلكه سبزي و ايشان را با نلازه طاعت ايشان طاعت  
فرمايد نه سزاي خود و چون جزاي كردار ديگر با نلازه كرم خود  
دهم نه با نلازه كردار ايشان د و بيه هر كه از ايشان از كناه توبه كند  
توبه او را به پند بر سر و از كناه او را چنان پاك كردم كه كوي هرگز  
كناه نكرده سيم آنكه بهشت انلام او نظر كنم اگر شش انلام او در  
معصيت بود و يك نفر طاعت من كه خداوند معصيت آن شش  
انلام را بطاعت كن يك انلام در كنارم و هر هفت انلام او را از  
دو نك از كردارم چهارم آنكه از وي كناه كني و عيبيش ملبشود  
و بشيماي ميشود كچر كودم آن كناه كرده او را بيازم و قلم عفو  
در جبري اعمال او در كشم پنج آنكه اگر برك مؤمن بر كناه مضر  
بود در دها و بيمارها و مصيبتها برو كادم و آن نيمه ابر كفارت  
كناهان او گردانم ششم آنكه در سال چهل روز كبرها و بيه  
و چهل روز در زمهرير در رستان و تابستان براي ايشان  
يكشايو تار پنج سرها و كرمنا كشد تا ايشان را با دوزخ و زمهرير  
كار نبود هفتم آنكه فرداي قيامت با ايشان شمار ب فضل كنم  
من

بعد از خود و اگر كسي را طاعت زيادت آيد از معصيت جزاي  
آن با ضعايف آن با و رسانم و اگر معصيت زياده آيد آن زيادتي  
بر كردن آن كساني كه بر وي ظلم كرده باشند و آنها را ببارد  
خ فرستند او را به بهشت تا بلكي كه او چكر كرم و من چه كردم و همچنين  
حكايت كرد حضرت مصطفی چون از معراج باز آمد و آگاه گفت خلا و  
عز و جل مرا خطاب كرد و گفت يا محمد چنان من احسان كن من در حق ايشان  
كردم بيه چيز از ايشان بلكه مي كنم اول آنكه روزي ايشان ب فضل  
خود قبول كرده ام و مرا درين قبول استوار مي دارند و من از  
ايشان عيلا فرماي خواهم و ايشان از من روزي فرما و يكساله  
و دو ساله و كم و بيش مي طلبند و بيشه كنند و بيم فرشتگان  
انسان بلكه ايشان را بر من عرضه مي كنند و من بلكه آن با فرشتگان مي كنم  
و اگر نيمي مصيبت بعلديشان مي رسد از من شكاي مي كنند با خلق  
سيم آنكه بهشت آفريند ام و ايشان را به بهشت دعوت كرده ام غيبت  
نمي كنند و دوزخ آفريند ام و ايشان را از دوزخ منع كرده ام و ترسانه  
بلكه ايشان را دعوت كرده ام رغبت نمي كنند و از آنكه ترسانه ام حلقه



نمیکنند تا از رکعات بگذرانند آیه فاَوْخِرُ الْعَمَلِ مَا وَخِرَ  
در تفسیر افور چنین بیان می کند الکی یافت طریق بهشت  
بر ما آسان و میسر گردان و طریق دوزخ بر ما بسته گردان  
**فصل در تراویح و نمازهای تراویحیه فیها المسئلة**  
اگر بر سر دو رکعت نه نشست و بر سر او شی برکت سیر برخواست  
و آن را چهار رکعت کرد و بعد از آن بنشست و سلام داد  
و سجده سهوی یا ورد نماز وی تمام باشد و چهار رکعت از وی  
محسوب باشد بوجه استحسان و این بقول ابو یوسف است رحمه الله  
و تیسر است که نماز او فاسد باشد و این بقول امام محمد است رحمه الله  
و صحیح قول ابو یوسف است آنکه برای آسانی مردم را زیرا که اگر چه  
وجه قیاس است که نماز فاسد شود از برای آنکه فعل آخر فرض  
است و نماز بترک فرض فاسد شود اما وجه استحسان آنست که  
نوافل تراویح فرایض است و تراویح مخالف اصل نیست در حکم اگر این واقع  
در فرضیه افتد نماز فاسد نمیشود پس بنا فقه بطریق اولی  
و اگر با امام در دو وی تراویح در قعد بنشست و در خواب شد

تراویح

و نگاه

و نگاه نشد تا امام دو رکعت بنشست اگر دانست سلام دهد و شروع  
کند در نماز امام دو رکعت سبک نماز گذارد با امام سلام دهد  
و در آخر پیش از وتر دو رکعت قضا کند و اگر تمام تراویح سبک سلام  
یابد و سلام یا چهار سلام بگذارد جایز باشد اگر اهل کتاب باشد  
تراویح بیست رکعت است و گذارد شد و مکروه آنکه مخالفت  
سنت است امامت کودک تا بالغ از برای بالغان رواست  
بشرط آنکه کودک عاقل باشد و این در نماز تراویح است بقول  
مشایخ بل رحمه الله اگر چه تراویح غیر لازم است در حق امام  
اما شروع لازم است در حق مقتدی و اگر تراویح را تمام سه  
رکعت گذارد بدو سلام بقول امام ابو حنیفه رحمه الله جایز یا  
و بقول امام ابو یوسف همین اعتبار بحال فرایض مثل نماز شام  
و نماز وقت و نوافل تراویح است و بقول امام محمد جایز باشد  
و اگر جماعت نیابد و تراویح تنها گذارد و عورتان نیز تنها در خانه  
گذارند و جایز باشد از برای آنکه آن نماز شب است  
و من اللیل فحجب به نوافله لک و هیچ ذکر نکرد که جماعت و این

علی

علی بن ابی طالب گفت شنود ملازم رسول خدا که فرمود که هر یک از شما  
هر شب بخوابد و بیدار شود و بگوید یا ایاها الذین  
که از خدا ای غفر و یا غفر که فرمود در آنجا چندان فرشته گزینند  
که عمل ایشان را بنویسند و کسی که نیک عمل کند بنویسند حضرت جلاله  
خلد و نذر عبادتی که یک ساعت می آسایند چون شبهای ماه رمضان  
شود اجازت خواهند از حق تعالی و فرود آیند بر زمین پس نماز  
گذارند با فرزندان آدم و هر شب هم چنین فرود آیند بهر کس  
که ایشان را گذارد نیک بخت شود که هرگز بد بخت نشود پس  
گفت امیر المؤمنین عمر بن خطاب آن کس که در سواران بنان فحجمه  
الشرایع و تصبها اما حکمت در آنکه تراویح آنست که فریضه  
با وتر در شبانه روزی بیست رکعت است سالی هفت هزار و  
در بیست رکعت نماز بود و خدای تعالی در شبهای ماه رمضان در  
هر شب بیست رکعت مشروع کرد در هر رکعتی نماز جماعت به  
بیست و پنج رکعت نماز جماعت بایستد و در ماه رمضان جماعت  
پنججاه رکعت که طاعت ماه رمضان مضاعف بود چنانکه

نماز تراویح نام کردن و تراویح جمع تراویح است اما بدانکه  
هر دو شفع که بگذارد باید آسود یعنی یک لحظه صبر باید کرد  
و غرض سلف آن بود که همه شب بسبب این بیست رکعت نماز  
بیل امر باشند و آسایش را استراحت گویند و دیگر خلوه را  
بادوست آسایش و بجان گویند پس تراویح بدان سبب می خوانند  
و اصل او بیت وحدیث راست است یا ایها الذین  
استقیلوا بالصبر و الصلوة در تفسیری گویند که مراد ازین  
صبر و صله ماه رمضان است و مراد ازین صلوة نمازهای شبانه  
رمضانست و حدیث اینست که امیر المؤمنین علی رضی الله عنه  
شبهای ماه رمضان بیرون آمد بخلاف امیر المؤمنین عمر  
رضی الله عنه قتل یلهادید در او خخته و مساجلهها منور  
گشته و از قرآن خواندن اما سان در محرابها بر آید  
گفت نور الله قبر عمر فقال سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله  
يقول الله تعالی حول العرش موضعنا یسمی خطیره المقدس  
وهو من النور الی آخر الحدیث فارسی حدیث امیر المؤمنین

عمر



و در روز بنویسند و بخواند بر صراط آنکه چنین گفت امیرالمؤمنین  
عزیر الله که اگر حق تقا مرا این امت را عذاب خواستی کردن  
ماه رمضان را بیدایشان نلاری و کرامت نکردی چون که مرا  
معلوم شد که از عذاب و رنج در امانند **کاه** می آرند که  
رویا رود دل هر دو عابد و در یک صومعه طاعت میکردند  
و یکی کاه کاه روزه میداشت و کاه کاه میخورد و یکی هیچ روزه  
نشد و یکی همه شبها نماز کردی و هیچ نخفت و یکی نیمه شب نماز  
بکند و یکی از ایشان وفات یافت دیگری میگوید تجربه کردم و گفته اند  
بناخته و بروی نماز کرده و یکس صومعه او را فرمودم چند روز  
برآمد بخوابیدم که قیامت شد و ما هر دو را فرمودان بخت شد  
هر دو را بر تختی از پشت بیاورند من صبح کردم بخوابیده بودم  
و آنکه بر سر پاها هر دو بر نشستم بخت او را هر دو برین شد  
بخشید و ناپیدا شد گفته مرا بجای گفت آن تخت را بر تو نماند یافت  
گفته چرا که ما هر دو یکجا بودیم تو این زیادت از کجا میاوی  
و انشاء الله تعالی و ان شاء الله تعالی و ان شاء الله تعالی  
و ان شاء الله تعالی و ان شاء الله تعالی و ان شاء الله تعالی

روزه میداشتم و کاه کاه میداشتم و از آنکه شبها نماز میکرد  
میداشتم و کاه کاه میخفتی بقله و رنج هر یک از تو تخت و منزل  
دهند و الله اعلم **قصه ای** در روایت صحیح خوردن  
حدیث عمر است که در ابتدای حکم چنان بود که وقت طعام  
خوردن و صحبت کردن از وقت غروب آمدن تا وقت فرو شدن  
شفق چون آن وقت در گذشتی حرام شدی تا شبهای ماه  
رمضان یکی از صحابه را رضی الله عنه با عیال و محبت افتاد و دیگری نیز  
از یاران مصطفی علیه السلام در شب بخورد با ملا هر دو نزدیک  
حضرت مصطفی علیه السلام آمدند و قصه بگفتند زبان ملاست بر  
ایشان و راز شد جبریل علیه السلام آمد و این آیت آورد علم الله انکم  
کنتم تحثون انفسکم الاکلیه پس نرختی که از ایشان در وجود  
آمد سبب سبب خلاق شد تا قیامت کرد و سخن خوردن مهمل  
او باشند چنانکه در نیمه خلایق تا قیامت همه مهملان عایشه  
رمضان و وقت آن معرفت عایشه رضی الله عنها در قضای بود با حضرت  
مصطفی علیه السلام شیعه برخواست بطهارت کردن و لشکر در شرف

و در روز بنویسند و بخواند بر صراط آنکه چنین گفت امیرالمؤمنین  
عزیر الله که اگر حق تقا مرا این امت را عذاب خواستی کردن  
ماه رمضان را بیدایشان نلاری و کرامت نکردی چون که مرا  
معلوم شد که از عذاب و رنج در امانند **کاه** می آرند که  
رویا رود دل هر دو عابد و در یک صومعه طاعت میکردند  
و یکی کاه کاه روزه میداشت و کاه کاه میخورد و یکی هیچ روزه  
نشد و یکی همه شبها نماز کردی و هیچ نخفت و یکی نیمه شب نماز  
بکند و یکی از ایشان وفات یافت دیگری میگوید تجربه کردم و گفته اند  
بناخته و بروی نماز کرده و یکس صومعه او را فرمودم چند روز  
برآمد بخوابیدم که قیامت شد و ما هر دو را فرمودان بخت شد  
هر دو را بر تختی از پشت بیاورند من صبح کردم بخوابیده بودم  
و آنکه بر سر پاها هر دو بر نشستم بخت او را هر دو برین شد  
بخشید و ناپیدا شد گفته مرا بجای گفت آن تخت را بر تو نماند یافت  
گفته چرا که ما هر دو یکجا بودیم تو این زیادت از کجا میاوی  
و انشاء الله تعالی و ان شاء الله تعالی و ان شاء الله تعالی  
و ان شاء الله تعالی و ان شاء الله تعالی و ان شاء الله تعالی



نَسَدُكَ اللَّهُ تَعَالَى عَلَيْكُمْ مَا قَبِلُوا صَدَقَةً وَبَيَّنَهُ بِالْحَقِّ  
وَكَانَ الشَّكْرُ فِيهَا بَيْنَ الصَّاحِبِ وَرَسُولِهِ عَلَيْهِمُ أَجْرٌ سَبْعِينَ مِائَةً  
عَلَى نَارٍ مِنْ أَيْنَ دُرِّ رَمَضَانَ أَنْتَ قَالَ عَلَيْهِمُ حَتَّى حَشِينَا أَنْ يَفُوتَنَا الْفَلَاحُ  
قِيلَ وَمَا الْفَلَاحُ الْفَتْحُ وَالْفَلَاحُ وَهُوَ الْخَبْرُ مِنْ النَّارِ وَهَذَا بَابُ  
لَا يَفُوتُ قِيَامًا فَارِسِي حَرْفٍ خِينِ خَبَرٌ وَادَّخَرَ مَصْطَفَى صَلَوَاتِهِ  
كَهْ مَخْرُوجِينَ مِنْ أَسْتَبْنَاءِ بَيْتِهِمْ أَنْتَ سَلَّمَ رَأْيًا كُنْدَ نَوَابِ  
أَوْ رَاجِعَ هَاتِي بُوَدَ نَبِيٍّ كَيْفَ مَيِّمًا يَدُ عَلَيْكَ لَيْسَ فِي الْأَمْنِ رَغَبٌ عَنْ  
سَبْتِهِ فَلَيْسَ مَتْنٌ كَرَفِ الشَّكْلَ افْتَدَى كَسَفَتِ أَنْبِيَا بُوَدَ چُونِ بِهِ  
ابْتِلَا حَرَامٌ بُوَدَ تَابَعْدَةُ الْأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ حَلَالٌ شَدَّ  
كَهْ حَكَمَتْ أَنْ بُوَدَ كَهْ وَفَضِيلَتِ امِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ  
يَدِ يَدِ كَيْدِ كَهْ دَرِ هَمَّ مَلَّتْ امِيَا حُورِ دَرِ شَرِيعَتِ مَحَارِمِ شَدَّ تَا  
خَاصِيَّتِ امِنْ شَرِيعَتِ ظَاهِرِ شَوْخِ وَدَرِ حَدِيثِ دِي كَرَفِ رَايَكِ كَهْ  
خُورِ مَيِّدِ كَهْ دَرِ رُوى بَرَكَتِ اسْتِ وَغَلَايِ دِينَ رَا دَرِ دِينَ اِقَاوِلَتِ  
كَهْ امِنْ بَرَكَتِ أَنْتَ كَهْ بَعْضِ كَهْ أَنْدِ كَهْ بَرَكَتِ اَزَانِ جَهْتِ اسْتِ كَهْ  
سَبْتِ بَيْعِ بَرَكَتِ اسْتِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ خَاصَرِ سَبْتِ بَيْعِ مَصْلُوحِ

م

الله عليه السلام که میاشرت کرد و هم ترغیب کرد چنانکه میفرماید لا  
يَسْعَى كُمْ اَذَانٌ يَلَا فَاِنَّ اَذَانٌ مَسْجُورٌ فَاتَّهَ بُوَدَنَ فِي الْكَلَامِ  
وَعَلَيْكُمْ بِاَذَانٍ مِنْ مَكْتُوبِ اَذَانِ الصَّحِيحِ هِجْ بَرَكَتِ بِرَمَكِ سَبْتِ  
اَوْ رَسَدِ وَبَعْضِ كَهْ أَنْدِ كَهْ بَرَكَتِ دَرِ اَنْتِ كَهْ رَحْمَتِ خَلَوْدِ  
تَعَالَى اسْتِ وَخَدِ اَوْنَدِ عَزَّ وَجَلَّ دُوسْتِ صِلَا مَرَدِ كَهْ كَسِي رَحْمَتِ  
اَوْ عَمَلِ كُنْدِ چنانکه میفرماید اَوْفُوا بِعَهْدِي اَوْفٍ يَوْفَى كَهْ  
هَچَمِنْ وَصِيَّتِ كَرْدِ لَقَمَانِ حَكِيمِ رَسْرِ خُودِ رَا يَابَتِي اَفْعَلِ  
مَا يَحِبُّ اللَّهُ يُعْطِيكَ مَا يَحِبُّ وَدَعِ مَا يَكْرَهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ  
يُخَيِّتُكَ مَا يَكْرَهُ وَبَعْضِ كَهْ أَنْدِ كَهْ بَرَكَتِ دَرِ اَوَانِ جَهْتِ اَكْچُونِ  
بَنَدِ مَوْمِنْ بِمَرْخُورِ بَرِخُورِ وَظَاهِرِ اَنْ بُوَدِ كَهْ چُونِ دُوسْتِ  
بِطْعَامِ كُنْدِ بَلَوِي بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَچُونِ تَمَامِ كُنْدِ بَلَوِي  
اَلْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَهَچَا كَهْ امِنْ كَلِمَاتِ اَمَلِ بَرَكَتِ اَمَلِ بَرَكَتِ  
مَيِّمِ مَيِّدِ اَلْحَمْدُ لِلَّهِ شُكْرًا عَلَى تَعَالَاهُ وَهَچَا شُكْرِ نَفْتِ اَمَلِ بَرَكَتِ  
قَالَ اللَّهُ تَعَالَى لَنْ شُكْرُكُمْ لَا يَبْلُغُ نِكْمَةً وَنَزِدْ مِنْ بَرَكَتِ  
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ اَوْرَا بَرَكَتِ دَرْدِ كَهْ طَهَارَتِ بِيَارِدِ وَدُكُوتِ

غدا کند هر کجا غار بحرگاه رمضان آمد بركت آمد و چون بحرگاه خورده  
تکبیر چندین بركات و ثواب آمد و از اینجا بود که صحابه رمضان الله  
عليهم اجمعين در میان خود و بیرون فلاح خواندند چنانکه ابوذر رَضِيَ  
كَهْ صَلَّى بِنَارِ رَوَى اللَّهُ عَلَيْهِمُ الْكَلْبَةَ الْثَالِثَةَ حَتَّى حَشِينَا أَنْ  
يَفُوتَنَا الْفَلَاحُ فَلَاحُ رَهْتَكَارِ بُوَدِ اَزْ اَنْتِ دُوزَخِ بَرِخُورِ  
سَبَبِ رَهْتَكَارِ اَمَلِ دَرِ دُنْيَا اَزْ رَجَمِ كَرَسَنِي وَتَشْتَكِي بِكَاهِيَلِ  
كَهْ دَرِ رُوزِ يَدِ يَدِ اَمَلِ وَدَرِ اَخِرَتِ اَزْ اَهْوَالِ وَافْزَاعِ قِيَامَتِ  
خَلَاصِ شَوِي چنانکه میفرماید اُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ اَيْ نَالِچُونِ  
بَرِ اَلْاَنْبَارِ وَ اَلْاَنْزُونِ بِمَقَامِ الْاَنْبَارِ وَدَرِ حَدِيثِ دِي كَرَفِ مَيِّدِ  
اَيْنِ مَخْرُوجِ دَرِ اسْتِ اَوْنَدِ تَعَالَى اَمَلِ اَنْدِ وِيزِ بَانِ چُونِ  
كَهْ چُونِ اَزْ مَهْمَانِ اَنگاه خشنود بَرِ بُوَدِ كَهْ مَهْمَانِ طَعَامِ خُوشِ خُورِ  
شَقِيقِ بَلِي رَحْمَةُ اللَّهِ فَضْلِ چُ كَرْدِ بُوَدِ چُونِ بَنِي شَاوَرِ  
رَسِيدِ يَكِي زَا هَلِ نِي شَاوَرِ دَرِ حَقِيتِ خَواجِه شَقِيقِ رَغِيَتِ اَفْتَدِ  
كَهْ چُو شُودِ كَهْ دَرِ دِينَ شَهْرِ مَهْمَانِ مِنْ بَا شِي خَواجِه كَهْ نِي كُو  
كَهْتِ وَلِي كِنِ تَرَا بِي عِيدِ اسْتِ اَنْ جَوَانِ دَرِ خَمِّ شَا كَهْتِ كَلَامِ اسْتِ

ک

بسم الله الرحمن الرحيم

آن پنج عیب من خواجِه كَهْتِ اَوَّلِ اَنْتِ كَهْ هَرِچِه اَزْ مَالِ قَوْجُورِ مَالِ  
نُودِ نَقِصَانِ اَفْتَدِ وَ مِنْ اَزْ خَرِيْنَةِ مَلِكِي مَخْجُورِ مَهْمَانِ اَمَلِ اَنْ  
خَرِيْنَةِ اَوْ مَخْجُورِ دُوزَخِ نَقِصَانِ دَرِ مَلِكِي اَوْ دَرِ مَلِكِي دُوسِ  
اَنْدِ مَشَايِدِ مَالِ تَوْ وَ فَاتَكُنْدِ وَ مِنْ ضَايَعِ بِيَانِ مِنْ اَزْ خَرِيْنَةِ  
مَلِكِي مَخْجُورِ مَهْمَانِ اَوْ تَقْصُورِ نِلَا دَرِ سِيْمِ اَنْدِ رَا بُوَدِ  
كَهْ اَزْ مَلِكِي دَرِ مَخْجُورِ اَيَدِ دَرِ مَهْمَانِي اَزْ مَلِكِي بَا كَرِي وَ مِنْ مَهْمَانِ  
مَلِكِي اَمَلِ كَهْ اَكْرَدِ دَرِ رُوزِي هَمَّانِ بَا كَرِ اَنْ اَزْ مَلِكِي دَرِ مَخْجُورِ اَيَدِ رُوزِي  
اَزْ مَلِكِي بَا كَرِي دَرِ چَهْ اَمَلِ اَنْدِ رَا بُوَدِ كَهْ تَوْ اَزْ مَلِكِي خُودِ بِي شَاوَرِ  
وَ مِنْ مَخْجُورِ مَهْمَانِ وَ مِنْ مَهْمَانِ مَلِكِي اَمَلِ كَهْ بِي شَاوَرِ دَرِ رُوزِ خَاقِ  
دَرِ بَا كَرِ اَوْ بَا رَنِيْتِ پَنَجْمِ اَنْدِ رَا بُوَدِ كَهْ تَوْ مَيِّرِي وَ مِنْ بِي اَنُوَا  
بِيَانِ وَ مِنْ مَهْمَانِ مَيِّزِ بَانِ اَمَلِ كَهْ مَرَكِ بَرِ وِيزِ اَنْتِ  
فِي صَدَقَةِ الْفَطْرِ يَدَانِ كَهْ صَدَقَةُ الْفَطْرِ وَ اَجِيْسْتِ زِيَرِ اَكْرَاوَا  
مَطْلُوقِ اسْتِ وَ دَرِ اَمْتِنَاعِ اَنْ وَ عِيَا شَدَّ يَدِ اسْتِ وَايْنِ دَلِيلِ وَ جُوسْتِ  
وَ اَمْرِ مَطْلُوقِ اَنْتِ كَهْ عِبَادُ اللَّهِ تَعَالَى اَنْتِ اَنْتِ سَيِّدُكُمْ كَهْ رَسُولِ  
صَلَّى اَللَّهُ عَلَيْهِمْ خَطْبَهُ كَرْدِ مَارِ اَدَرِ وَ زَعِيْلِ فَطْرِ وَ دَرِ خَطْبَةِ خُودِ



گفت ادا کنید از هر آزاد و بنده و صغیر و کبیر و زن و مرد نصف  
صاع یا صاع جو یا یک صاع از صومعه و در ندادن و عید آنست  
که النبی صلی الله علیه و آله روایت میکند قال رسول الله صلی الله علیه و آله  
من تمام رمضان و لم یؤت نصف صاع من بزرگان صومعه  
بعقل یا بکسما و الاخری یؤتیة اشارت بآنکه سی  
روز و روزه که داشتی مقبول نیست تا صلواتی بر روی و این  
صحت نهد بدست و تحویف در ندادن صلوة فطر و این  
معنی مؤکد است بنص کتاب که میفرماید قل لکم من توکل و ذکر  
استر ربه و فی حق حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله این آیت را تفسیر کرده اند  
من اذنی صلوة الفطر فصلی صلوة العید حق تعالی میفرماید که  
در تنگاری روزه و اوجابت آنکه بگذاردن زکوة و گذاردن فطر و کفاره  
اول آنکه بر که واجبست و دیگر آنکه به که باید داد سیم چه چیز واجبست  
چهارم آنکه چندی واجبست پنجم آنکه هر چه وقت واجبست ششم آنکه هر چه  
نیت باید داد اما بر که واجبست بده امام اعظم ابو حنیفه کوفی علیه السلام

بنویسند

بنویسند آنکه آنکه واجبست و تو آنکه آن که بود که از کمال غلبه و قیادت  
بود چون خانه و جامه و غلام و آنچه کار فرمای بود در خانه  
آنرا بر وی کتب بعد از آن دو بیت درم سنگ نشود بالا بود  
که از برای تجارت باشد یا نباشد و بمن هب امام شافعی علیه السلام  
درین مسئله تو آنکه و در روایت بر اینست و باید آنکه غنا شرط لازم آید  
و بر تو آنکه آن واجبست که از جهت خود و از برای فرزندان نامریه  
و مل بران و غلامان و کنیزان اما صلوة فطر مادر و پدر و  
فرزندان بالغ و زن بروی واجب شود اگر چه در مؤقت او باشد  
و بمن هب امام شافعی علیه السلام صلوة فطر زن بر شوهر واجب  
بود اما آنکه به که میباید داد کسی که بران و یا باشد و بخویشان و  
نزدای که در میان محرمیت بود و لیکن آنکه کسی که مؤقت او بروی  
باشد و یا نباشد تا صلوة فطر حرام آید اما آنکه از چه چیز باید  
خصوصا چه چیز است کندم و جو و خرما و آرد کندم و آرد جو مخلوق  
است بکندم و جو که هر اجزای نیست و هر چه و برای این سه چیز  
است بطریق قیمت را بود و از ابو یوسف روایتست که سیم و آید

چنان بود که امت علیه السلام چون روزه تمام کردند گفتن ملازمی  
باید که الله تعالی از آسمان آفرسته فرستد تا باینکه ما را  
ترساند و خود کرد و شایع و راست میگوید گفت هنوز شما نکرده اید  
گفتند که ویدیم لیکن تا دل ما قرار گیرد عیسی علیه السلام دعا کرد  
خداوند حق و حق کرد که اینک ایشان را خواهند بفرستیم لیکن  
اگر بعد از آن کافر کردند ایشان را عقوبتی کنیم که هیچکس را از عالمی  
آن عقوبت نکرده باشد و نیز شرط میگردانست که بخورند و فزله  
برنگیرند گفتند چنان کنیم پس همه چشمها در آسمان نهادند که  
همین زمان ما را مایک برسند ناگاه پیل شد سقره و پروی هشت  
کرده نان و یک ماهی بریان و یک تمکدان و انواع سبزیها بود چون  
بیامد جمله بران بنشستند تا بعد از دوازده هزار کس بران جمع  
شدند و همه بر بخوردند و آن طعام هیچ کم نشد پس فرمودند و بر  
آسمان برآمد و چنین ناله روزی بیامد پیوسته ایشان را خطا کردند  
و فزله برنگرفتند و در آن کفران آوردند حق تعالی همه را خواست و بوزن  
کردند سه روز بزیستند و همه پروردگار را از برای نیت ایشان

تا زود تر در رویش بقضای حاجت خودشان رساند اما آنکه چنانچه  
دار از کندم و دمن و از جو چهارمین و از حبوبات دیگر چون برنج  
و ماش بقیمت دوسم کندم معروفست اما آنکه هر چه وقت میباید  
و هر که واجب میشود و بمن هب امام اعظم رحمه الله  
علیه چون صبح روز عید میشود و بقول امام شافعی  
رحمة الله علیه چون آفتاب فرو شود در روز آخر ماه  
رمضان تا اگر کسی در شب عید بمیرد صلوة فطر  
بر وی واجب نمیشود بمن هب امام اعظم زیرا که وقت وجوب  
او موجود نبود و بمن هب امام شافعی واجب بود که وقت  
وجوب موجود میشد بوده و اگر شب عید بچند روز بعد موجود  
شود صلوة او واجب باشد بمن هب امام اعظم  
شافعی واجب نمیشود اما آنکه بچند نیت میباید دام بدان نیت  
که غنا گفت کنیم ما هر کتاب را که ایشان را چون روزه  
فرمودن چون بکشادن طعام خواستند و چون تو  
روزی که شادی طعام رازی چنانکه به

چنان



را طعمه در هیچ تاقی با ما معامله بخلاف آن کند و گناهان ما را  
 بیامزد و ما را شایسته دیدار خود بگرداند **فصل ششم** در احکام  
 الاعتکاف قال الله تعی ولا تباشروهن و انتم غافلون فی المساجد  
 ثالث حد و الله اعتکاف یکی از عبادات است خاصه در ماه رمضان  
 چنانکه کتاب بدان ناطق است چنین میفرماید خداوند تعالی که شهادت  
 رمضان مسکرات شما را باز نماند و بیعت کردن و لیکن در روزه ما  
 رمضان خویش را نماند و نگاه دارید و شما در سجده اعتکاف نشسته  
 باشد عن ابن عباس عن النبی صلی الله علیه و آله قال انما الاعتکاف  
 یوماً یفکاه و یجیه الله تعی جعل الله یوماً و یوماً الثانیة  
 حناری کل حد و یفکاه یوماً و یوماً الثانیة و یوماً الثانیة و یوماً  
 اعتکاف یوماً و یوماً الثانیة و یوماً الثانیة و یوماً الثانیة  
 تالیة و یوماً الثانیة و یوماً الثانیة و یوماً الثانیة  
 مفسران عبدالله حکایتی از روایت می کنند که رسول صلی الله  
 فرمود که هر کس یک روز در اعتکاف نشیند از برای رضای خداست  
 میان او و میان دوزخ سه خندق بیا فرزند در وی

فرزند

هر خندق و چنانکه از مشرق تا مغرب بود و معنی حدیث دوم  
 آنست هر کس یک شب و یک روز در ماه رمضان در اعتکاف نشیند حق  
 تعالی نزد سبب شهادت در دیوان او نویسد که همدردا خداوند شهادت شد  
 باشد اما اعتکاف بر دو نوعست اعتکاف واجب و اعتکاف تطوع اعتکاف  
 واجب آن بود که بر خود واجب کند و گوید که خدا بر آخر اجل بر من این یک ماه  
 اعتکاف است که در روزه بدارم و اعتکاف بنشینم و این بی صورت و نبود  
 خواه روزه رمضان و خواه روزه نذر و خواه روزه کفایت  
 و این بماند هب است و بماند هب شافعی روزه در وی شرط  
 نیست و مجتهدی وی نیست که بر روایت عبدالله بن عباس رضی الله  
 می آید که ایشان گفتند اعتکاف نیست الا بر روزه و امیر المؤمنین  
 رضی الله تعی گفت یا رسول الله ند کردم که اعتکاف نشینم فرمود که  
 نذرت را وفا کن و روزه در اعتکاف تطوع آنست که بی نذر در مسجد  
 بنشینم به نیت اعتکاف و این اعتکاف روزه در وی شرط نیست  
 بظاهر روایت مؤمن چنان باید که چون بر مسجد بر آید بنماز  
 کردن آن مقلد که بنشیند باید که نیت اعتکاف کند تا واجب

حقیقت

معتکفان باید و در اعتکاف فایده بسیار است مکینه فایده در وی  
 آنست که امید یافتن شب قدر بود که روایت بسیار آمده است  
 که شب قدر در دهه آخرین رمضان است چنانکه بیان کنیم که حضرت  
 مصطفی صلی الله علیه و آله هر ماه رمضان در دهه آخر ماه رمضان اعتکاف  
 نشستی با شید شب قدر **فصل هفتم** اگر بر سجد اعتکاف بچه  
 نیت میاید بیکر در **فصل هشتم** آنست که بعضی گفته اند که بدان  
 نیت که اقل از کسره باشد حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله و با صحابه  
 محترم رضی الله عنهم اجمعین که ایشان در ماه رمضان اعتکاف  
 نشسته در ماه شوال آنرا قضا کردند و اقل از کسره با قول افعال  
 ایشان را بجلست چنانکه حق تعالی میفرماید قل کانکم فی رسول الله  
 اسوة حسنة و هیچ طاعتی با حیا کردن سنت حضرت مصطفی  
 صلی الله علیه و آله نمی رسد و سلف ضالحین برین بوده اند سعید مسیب  
 رضی الله عنهم چهل سال در مسجد مدینه معتکف بود و مؤمن را  
 چنان باید که چون فراغت یابد در مسجد نشیند که چنین  
 فرمود حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله رهبانیه امی الجوس فی

مستجاب

جواب

المساجد و بعضی نیز گفته اند که بدان نیت باید نشستن  
 که منتظر نماز باشد و منتظر نماز بودن در هر حال است از آنست  
 دوزخ چنانکه در باب نماز بیان کردیم و بعضی گفته اند که بدان  
 نیت باید نشستن که ملازمت درگاه عزت میکی که محتاج خویشیم  
 بانواع حاجات و هر محتاجی که ملازمت درگاه حق تعالی کند هر  
 آینه حاجت وی بر آید **فصل نهم** از جمله رحمة الله می آید که چون  
 شب قدر آمدی گفتی ای تن جهد کن شاید که اشب شب عمر  
 تو بود تا باشد که خم تو بر طاعت بود غسل پا و بیاوردی و بر  
 سر سجاده بایستادی و گفتی یا ذا الضعیف و انت القوی و هل  
یکرب الضعیف الی القوی الی القوی الی القوی و انت القوی  
و هل یکرب الضعیف الی القوی الی القوی الی القوی و انت القوی  
و هل یکرب الضعیف الی القوی الی القوی الی القوی و انت القوی  
و هل یکرب الضعیف الی القوی الی القوی الی القوی و انت القوی  
 تسبیح بکنید و می نالید و می بگویند و آنکه بطاعت  
 می شد همه شب چون سر و زشتی گفتی ای تن جهل کن نباید

المرح



که این مرد آخر عمر بقدر تاخت و عداوت بود و چنین غرضی  
را میکرد تا رسید باین که در طاعت چنین می کرد تا امید و خواج  
با چندین کلاه یکبار یکبار او غنی و و یک شتر مرغ و زاری  
نمیکند و می نمایند این امین خواج را از کجا افتاده اگر می خواج  
که در قیامت این با شی در دنیا نرسد و در زمان باشد که چنین  
فرمود حضرت مصطفی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَلَيْكُمْ خَيْرٌ مِنْكُمْ وَاللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ  
أَحَقُّ أَنْ يَكُونَ الْغَنِيُّ فِي الدُّنْيَا أَمِنَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ اگر در همة  
از این زرقوت شود در همة مغفرت گفتی تبارک و تعالی که اگر  
دهه آزادی از زرقوت شود بکلام دهه عد خواج خواست چون  
ماه رجبه با بقتل گذرانید بلکه جولی را بغفلت گذرانید  
پیرایه ای گذارید و بجای ربا بازی گذاشتی گفتی در حال جولی  
توبه کنم نکردی گفتی در کفولیت باز گیم نیامدی گفتی پیر شوم  
توبه کنم پیش شدی اگر خود را درین وقت در نیایی که در بانی  
خواج حسن بصری را رَحِمَهُ اللهُ مریدان جمع شد

در نوبت

و در خواست کردن که هر چند ما را تبارک و تعالی قبول کرد و وعده  
کرد که فلان روز آغاز کنم چون آن روز شد در میان جمع شدند  
و شمع نهادن خواج یکی را بر این فرستاد و گفت در جمع ما هر چند  
پیوسته جلا کنید و بر دست چپ نشانید و هر چند جولیست جلا  
کنید و بر دست راست نشانید همچنان کردن خواج بر دست  
بر آمد و نشست و روی جمع پیران کرد و گفت پدر از آنکه بخن  
در آیم ما با شما یک سخن است گفتند بگوئید گفت در سخن که برسد  
با وی چه معامله کنند گفتند پدر روند و بگوئید باز روی بخوانان  
کرد و گفت ای جوانان هیچ دیکه ای که کشت نام سید را از برای سواد  
در رویه اند گفتند بسیار گفت ای پیران شما بر و شاکشتهای بسیار  
ای که یکی شما را بخوانند در رویه آماده باشید و ساختگی کنید  
که شما را محضرت خواهند برد و اگر بنا ساختن رویه بسیار است  
که شما را خواهد بود و سود نخواهد داشت و ای جوانان شما کشت  
لا رسیده ای دینار سید که وجوای فریفته مشوید که نباید  
که بنا رسیده در رویه شوید تاد و راحله حاضر کنید که اگر زیاد

ان کلمه ای که حکمت و بعضی گفته اند که قدر از خطر و شرف است  
که گویند فلان با قدر است قال الله تعالى وَمَا تَكُنْ إِلَّا وَجْهًا لِلَّهِ  
أَنْ مَّا عَظَّمَ اللَّهُ تَعَالَى حَقَّ عَظِيمِهِ حَقَّ حَقِّهِ ما را که است محملیم  
به تهنیت کردن است مگر کرد اند سر و همه پیغمبران پیغمبر است  
و سر و همه کتابها کتاب است که قرآن است و سر و همه شریعتها  
شریعت ماست و سر و همه ماهها ماه ماست که رمضان است  
و محفل روزها روز جمعه است و سید شهاب قدر است  
تا ای بد که موسی علیه السلام چون کرامت است محفل معلوم کرد  
مناجات کرد که الهی امت محفل را بچندین کرامت مکرر کرد انبار  
امت مرا نیز بگردان فرمان آمد که ای موسی امت ترا با امت  
محفل چه قیاس توان کرد امت ترا فرمودیم جوابی ایشان این  
بود يَا مَوْلا وَ عَمِيْنَا و اگر فرمودی که با این طائفه حرب کنید  
گفتند إِنْ هَبَّ أَمْتٌ وَ رَبُّكَ فَقَاتِلَا إِنَّا هَاهُنَا قَاتِلُونَ و امت محفل  
لا فرمودید ایشان جواب گفتند يَا مَوْلا و اگر تفاوت میان  
هر دو امت نهی یعنی میان هود و جوارحی یعنی کرامت الهی

و راحله نبود شمار اسفراقت باید کرد و بیادیه آخرت فرو  
باید شدن بسیار است که شمار نبود و هیچ شود نلایم خروش  
از آن جمع بر آمد و با یکدیگر افتادند و چندین پیوسته شدند  
و پیوسته ایشان را از مجلس بیرون بردند اگر خواج هزار بشود  
هیچ اثر در وی پیدا نشود جامه تحقیق پوش اینست بجز  
تدبیر نیست را که این راه نفاق و عتو و تنویر نیست  
آتش اند خرم تاخیر توبه زن توبه که اگر بر مثال مرگ کسر را  
و عدل تاخیر نیست راه دورخ میروی و لاف و جنت میزنی  
در همه قرآن مرین تقریر تفسیر نیست هر شی در خواب  
بینی کت جهان بانی دهند دفتر سواد بشوین خواب  
را تعبیر نیست آب را در سنگ تا شیر است و قدری در غم  
این سخن بر آرد در سنگین توفیق نیست  
لیلة القدر بد آنکه این شب قدر را قدر و حرمت بسیار است  
و اول آن شب قدر خوانند که بعضی قدر را از تقدر گرفته  
اند که شقی قدر را مود است چنانکه میفرمایند فَمَا يَفْقَهُ كَلَّ



نیز که در غیبت صاحب کونه میفرماید شکوائه این کجا توانم گذارد  
که ما از این امت گردانید و این شب در میان شهرهای ماه رمضان  
پوشیده تا همه شهرها را بطاعت گذارانی باشد یافت و چنانکه  
رضوان اکبر را در میان طاعتها پوشیده است تا تو در همه  
طاعتها رغبت نمایی امید یافت رضای و مراد رضوان اکبر  
خشنودی او بود که بعد از آن بجم غضب نبوغ و مخط خود را  
در میان معاصی پوشیده کرد تا توان همه معصیتها تو به کنی  
و دست بلاری از بیم مخط اول اکبر آن بود که بعد از وی  
رضا نبود و ساعت دعا مستجاب یاد در وجه پوشیده  
داشت تا در همه ساعات بدعا و تضرع مشغول باشی تا امید  
یافت این ساعت و یافت اجابت دعا را که حق تعالی رفع  
حوایج محتاجان را در وقت میل دارد فاما شب قدر و شب  
بیت هفتم و مضانت بدلائل بعضی تهنیتی و بعضی  
انتحالی و بعضی حکایتی فاما تهنیتی مازوی عن ابي بن  
کعب رضى الله عنه قال لو لم اسمع من رسول الله صلى الله عليه وسلم

از نای

از نای آنکه قال ليلة القدر ليلة السابع والعشرين من شهر رمضان  
ليلة ساكنة لا حار ولا بارد يطلع الشمس بجوها  
لا شعاع لها قال نزل بن الجهم ثابثا ذلك سنين فوجدناه  
ليلة السابع والعشرين من شهر رمضان فارسی حلیث  
ابی بن کعب رضى الله عنه روایت میکند از رسول الله صلى الله عليه وسلم که زیاد  
کوشش من اگر از رسول نشنوده باشم که فرمود شب قدر شب  
بیت و هفتم و مضانت و آن شب است که نه گرم است و نه سرد و طلوع  
میکند خورشید در بامداد او که در شعاع نیست از نای بن الجهم  
رضی الله عنه میگوید تا قمر کردیم سالها یا قمر این علامت را در شب بیت  
هفتم و مضانت بلال رضى الله عنه روایت میکند از رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود  
که شب قدر شب بیت هفتم و مضانت عایدت رضى الله عنه میگوید  
که یکسال شب بیت و هفتم نوبت من بود و در آن شب بیدار  
شدم حضرت مصطفی رضى الله عنه ندیدم من برخواستم تا به پیغم  
کجاست دیدم در کنج حجره من مبارک بچهار ناله و می نالید  
فانگاه سه نوردیدم که در غنقب یکدیگر آمدند که به هر نوبی

در شب بیت هفتم ماه رمضان از آن چاه آواز قرآن خواندن  
می آمد و در هیچ شب دیگر آواز قرآن خواندن نمی آمد معلوم شد  
ایشان را که این شب قدر است و امیر المؤمنین علی رضی الله عنه  
میگوید که حضرت مصطفی رضى الله عنه سه شب قرب و کرامت بود  
یکی شب احسان و کرامت و آن شب قدر است و چه کرامت بود  
از آن زیادت که حق تعالی همه را به شفاعت او بخشاید چنانکه  
محمد بن عایشه رضى الله عنه بیان کرد یوم و بیرونش وصال  
قرب است چنانکه حدیث معتبر شدیه که حُجَّانَ الَّذِي  
أَسْرَى بِعَبْدِكَ لَيْلًا مِنَ الْمُحْجِلِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى الَّذِي  
سَمِيَ شَبَّ هَعْبَرَتِ وَأَظْهَرَ عَجْزَهُ بُوَدَّ حُنَانَهُ مَا بَدَأَ وَنَمِشَ  
بِقُرْمَانِ حَقِّ تَعَالَى وَتَقَدَّرَ حُنَانُهُ حَالَهُ أَنْ كَرَّمَ صَدَائِدَ قُرَيْشٍ  
جَمْعِي شَدِيدًا بَلَدَهُ خَانَهُ كَعْبٍ وَحَضَرَتْ مُصْطَفًى صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حَاضِرًا وَرَمَتْ  
أَنْ رَوَّحَ نَارَ دِيكَرٍ فَبُودَ وَاقْتَابَ بَعْرُوفٍ نَزْدِيكَ بُوَدَ كَفْتَشَدَ  
مَا رَأَى كَوِي كَمَا فِي جَدِّهِ بَرُونِ أَوْرَدَهُ وَدِينِ كَبَا وَجَلَّ  
خُودَ رَاكُذَاشْتَهُ وَخِلَافَ كَرْدَهُ حُجْرَ أَجْنِينَ كَمَا كَرَّمَ رَاكُذَاشْتَهُ

از مشرق تا مغرب روشن شد بیدار شدم از آن هیبت چون  
مد هوشان بجای خود باز آمدم مبر عالم از نیاز و نیاز  
فارغ شد و بجای خود باز آمدم و فرمود آن امامه یا حمزه امیر  
یَقْظُكُمُ اللَّهُ يَعْصِي دَرْخَوَالِي عَائِشَةَ يَأْتِيكُمْ بِيَدِهِ رَمِيَا  
رسول الله فرمودی آواز پر فرشتگان را که گفتند و لیکن  
سه نوردیدم فرمود که فراق جبرئیل بود علی که آمد من با جمیع  
از ملائکه خبر داد مرا از حضرت حق تعالی که امشب کجا از امت مرا  
بیا میزید پس از آن گفت ای عایشه امشب شب قدر است و اکثر  
صیای بر آنند که شب قدر شب بیت و هفتم رمضان است و این باب  
قیامت نیست بلکه سماج محبت و آنچه به حکایت ثابت شده است است  
می آید که در وقتی کافران هند آمدند و شهره ری  
را اسیر کردند از مسلمانان بسیاری را از آن شهر بانی بگرفتند  
و معتمدی را با هفتاد کودک در دیرستان به گشتند و در چاه  
انداختند چون مسلمانان جمع شدند و از آن حال خبر داد  
شدند بر سر آن چاه مسجدی بنا کردند و چند گاه داشتند

در شهر



دنیاست ما را بکوی تاجند که در دنیای بتود هی که توانک  
 شوی و اگر چیز دیگر است بگو تا دوی آن کنیم حضرت مصطفی  
 علیه السلام فرمود که من از خود نمیکویم و مرا باین که شایسته کی بودی  
 نیست بر خداوند تعالی فرستاده است بشما تا دین من پذیرید  
 دست از بت پرستی خود بردارید و دین آبا و اجداد خود را  
 بگذارید گفتند پیغمبر را معجزه بوده است بیابای که معجزه  
 تو چیست فرمود که شمارا که در آنجا بودید آنرا زیت  
 بخوراید تا بنمایان من دعا کردن و از خداوند من اجابت کردن  
 و پدید آوردن گفتند یحیی که سینه و یونس که شکم و عیسی که میان ما  
 و میان اهل این حکم را این الزم بفرمود که او بزرگ بود میان  
 ایشان این الزم بفرمود که دیدی در پیش خانه که بر خورده گفت  
 ازین سنگ خواهد که درخت آواز بر آید و در حال آواز آید  
 حضرت مصطفی علیه السلام در آنوقت که این را چه جوابی گوید در حال  
 جبرئیل علیه السلام در رسید و گفت خداوند تعالی ترا سلام میگوید  
 و پیغمبر میداند که ای محمد ما سنگ را در فرمان تو کردیم از تو اشارت

کردن

کردن و از ما آفریدن حضرت مصطفی علیه السلام شکر کند  
 خدا ای راجع و جگر و بدان سنگ اشارت کرد سنگ در ناله  
 در آمد و در حال شکاف و درخت انار از میان سنگ بیرون آمد  
 و در حال آواز پدید آمد از آن درخت کا فران چون آن  
 حال بدیدند خیره و حیران شدند این الزم بفرمود که باز  
 اشارت کن تا در بیرون آن سنگ باز رود حضرت اشارت  
 کرد در بیرون سنگ باز رفت چنانکه شکاف پدید نبود  
 این الزم بفرمود نگاه کرد ماه شب چهارده مراد پدید در چشم  
 خویش گفت ای محمد بخور در میان مرده اما در آسمان  
 نرود اگر راست میگوید اشارت کن تا ماه به دو نیم شود یک نیمه  
 بمشرق فرو شود و یک نیمه بمغرب همه به پیشند حضرت مصطفی علیه السلام  
 حیران شد ازین سؤال باز در حال جبرئیل در رسید گفت  
 ای محمد میدانی از صد هزار چنین که ما را از برای تو چنین  
 کنیم اشارت کن حضرت مصطفی علیه السلام انگشت میانه نیا  
 انگشت دیگر ضربه کرد و ماه اشارت کرد و انگشت را از آن

خاطرم

انگشت بیست و هفت در حال ماه بدو نیم شد و بقیه حق تعالی  
 یک نیمه از پس کوه جوئی در گذشت تا لوی میگوید که  
 من کوه را میان دو نیمه ماه دیدم و نور از ماه برفت و عالم  
 تاریک شد خورشید از عالم و عالمی که بر آمد و میگوید که  
 کا فران را زهره بدید این الزم بفرمود که ای محمد این کار  
 بصلاح آن که تر زه بر اهل آسمان و زمین افتاده حضرت مصطفی  
 علیه السلام انگشت مبارک را با انگشت دیگر ضربه کرد و اشارت کرد باز  
 هر دو نیمه ماه همراه آمد و بر آسمان باز شد و در آنوقت که این  
 الزم بفرمود که بگویند انبیا و اولاد گفت استاد جاد و بیان  
 محمد شد مکی دانستیم که بخور تو با آسمان برسد **فصل ششم**  
**اِشْرَاقُ الشَّاعَةِ وَ انْشِقَاقُ الْقَمَرِ** آن کس را که خللاوند  
 تعالی همراه می کرد تا چندین باشد چنانکه شاعر میگوید  
 هر که را حق الهی هدای نمود که را معجزات دارد شود  
 هر که را کرد که را به کرد که تواند کسش بر آه آورد  
 هر که را کرد که را به کرد که تواند کسش که خوار کند

هم

همه در قبضه قضاست و پس **يَقْعَلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ** و پس  
 عبد الله مبارك هند و محبت بود پدرش مبارك نام و غلام نوح بن  
 مریم قاضی شهر مرو و چون ویرا بخرید به باغ بانی فرستاد روزی  
 قاضی به باغ رفت و دید که آنکس بسیار انگور که می آورد ترش  
 بود خواجگرفت ای غلام چند کاهست که درین باغ انگور می بین  
 از شیرین باز نمی شناس گفت ای خواجگه مرا با انگور نگاه داشت  
 فرستاده بودی نه با انگور خوردن گفت از اینجا انگور نخورده  
 گفت سوگند خورم که ازین باغ انگور نخوریده ام خواجگه گفت  
 این غلام باین زهد دامادی ما شاید سبک ویرا آزاد کرد  
 و دختر خود را به او داد و آن غلام چهار روز کرد آن دختر نکشت  
 و با او محبت نکرد آن دختر به کله پیش مادر رفت و حال خود به گفت  
 چنان خبر شنوا به مبارك رسید گفتند که دختر از تو که میکند  
 مبارك گفت که می خواهم که درون او پان شود که شاید قصه حرام  
 یا شبیه خورده باشد چون چهار روز تمام شد با او جمع شد چون  
 عبد الله پیری آمد اول پسر را دید گفت و پدر را به پسر شناسد



و نام او به رحمة الله رسید و آن بنیاد بر همین کار و فکر پدید آمد  
یاد کنند اوله او را یاد کنند بد آنکه هر کس راوی عزیر کرد عزیر شد  
در دنیا و آخرت عبد الله را همانی آمد خیر کرد در عورت  
زن با وی خصوصت کرد عبد الله گفت همان فرستاده خداوند  
زن که درین بادی من خصوصت کند مرا نشاید کاین نقل کرد  
و او را طلاق داد و نقل بر حق سبحانه و تعالی چنان بود که در حق  
خانه بخانه او آمد سخن عبد الله او را خوش آمد از بدیهه فرمود  
که که او را به عبد الله داد و بچاه هزاره دم با خود بیامرد و جواب داد  
نخ را که به رضای ما طلاق دادی اینک عوض نایبانی که کسی  
بر ما زیان نکند و السلام **آخر هذه المعنی**  
در تفسیر امام ابو الیث سمعنی رحمه الله علیه که در حدیثی  
فرمود که چون شب قدر شود امر کن حضرت پروردگار  
جبرئیل علیه السلام تا فرود آید به دنیا یا کتبیکه از ملائکه با وی عکس  
سجده بود آن عکس را بر بام خانه کعبه بنزد و بر وراش تصد  
هزار پیر بود و پیرانان باشند که هرگز آنرا نمی کشاید مگر  
در روز

در شب قدر و چون شفق شود آن دو پیر را بکشاید بگذرد به  
از شرق تا مغرب پس این گروه فرشتگان سلام میکنند و بر هر  
ایستاده و نشسته و نماز گذاری و ذکر گری و مضامین میکنند  
یا ایشان و آمین میگویند بر دعای مؤمنان تا سر صبح چون صبح  
شود فرشتگان را نماد می کنند که اگر جبرئیل را فرستگان  
گویند ای جبرئیل چه کردی و ندانند و نه از حاجت های مسلمانان  
از امت محمد بن جبرئیل گوید حق تعالی بر حمت نظر کرد و حقوق  
از ایشان مگر چهار گروه گفتند که من این چهار گروه  
جبرئیل گوید یکم من خرد و بیو عاق بر مادر و پدر رسیم  
قاطع رحم چهارم کسی که کینه برادر مسلمان در دل دارد  
زیادت از سر روز و زود رحمت دیگر آمده است که چون شب  
قدر شود جبرئیل با ساکنان سدره المنتهی فرود آید  
بعد از چندان بوند که بجز خدایت کسی نداند با ایشان  
چهار هزار علم بود از نور و بر هر علم نوشته باشند که

**لا اله الا الله محمد رسول الله** آنکه جبرئیل علیه السلام آنگاه که در همه  
عالم پس از آنکه از شرق تا مغرب و هیچ موضع نبود که اندازن هیچ  
مسلمانی بود از مرد و زن الا فرشته انجیا رسد و سلام بدارند و زن  
رسند از خود یکی و از خداوند تعالی یکی فرشتگان به هر خانه ای  
مؤمنان در آیند مگر خانه که در انجیا هست بود یا جیب بود  
از اهرام یا قاطع رحم بود چون فرشتگان بنزدیک جبرئیل  
علیه السلام جمع شوند و با آسمان باز روند و چون با آسمان دنیا  
روند فرشتگان آسمان دنیا ایشان را می گویند و گویند از کجا  
می آید ای بزرگان گویند از زمین می آیم از نزد یک امت محمد بن جبرئیل  
گویند ما را خبر کنید که حق تعالی با ایشان چه کرد جبرئیل گویند  
ایشان را بسیار زیل و به نظر رحمت در ایشان نظر کرد و میلان  
را به نیکیان بخشید و هر را شایسته بهشت و دیدار خود کرد و فرشتگان  
آسمان دنیا او را بگفتند و تهنیت بر آرد و بان احسانها که با ما  
کرده اند خدا را شکر کنند و اهل آسمانها و بهشت و عارفان بهشت  
و سلاطین المنتهی و ساکنان وی همه امت محمد را دوست دارند

بر هر

بواسطه محمد مصطفی علیه السلام در سدره المنتهی که مقام جبرئیل است  
درختی است که شاخهای آن بر عرش رسیده حق تعالی این درخت  
را بسخت آرد تا سواد کند از ساکنان خویش که گنج بودید و از  
کجا می آید گویند از نزدیک امت محمد علیه السلام آن درخت از شاخ  
در تسبیح و تهلیل آید و عرش و کرسی تسبیح سدره المنتهی را  
بشنوند حق تعالی ایشان را بسخت آرد تا همان سواد کنند که سدره  
المنتهی کرد و همان جواب شنوند همه ملکوت در تسبیح و تهلیل  
آیند و از شادی آفرینش ایشان غلغله در ملکوت افتاد و خندان  
گویند ای اهل ملکوت شما بر آفرینش مبارکت محمد بن ساری  
کردید به عزت من که خداوند کرامت محمد را از کرامت و محف  
چندان آماده کنم که هیچ بیننده ندید و گوش هیچ کس نشنوده  
و بر خاطر هیچ کس نگذرد و که احبار حق تعالی میگویند که  
من خواندم در کتب مقدسه که شب دویم از شب قدر  
فرشتگان آسمانها در سدره المنتهی تمام کنند فرشتگان مؤمنان را  
بشمار و نسبت بشناسند گویند فلان ابن فلان را در نماز یا تسبیح



وفلان بن فلان مراد در فکر یافت هر که را در طاعت یاد رک  
با در قرآن خواندن یا فته باشند او را دعا کنند و اگر نیت خود  
و هر که غافل یا خفته یافته باشند او را بغفلت متنبه کنند  
و دست از آزارش ایشان بدارند شمر با دام مؤمنی که مقتربان  
حضرت عزت بد و برسد و سلام رب العزة بد و میرسانند  
و او چون مرده افتاده هزار شش خفتی یک شب بیدار باش تا خود  
چیز مزه یایی خواص پندارد که این شب را از برای خواب  
و غفلت نهاده اند و این سر و زمل برای کتب و مراد تو نهاده اند  
اگر غفلت کنی که از هر چه نهاده اند بپای بندگی خود آدم صلی الله  
علیه و آله که سیصد سال هر شب به دو قدم ایستاده بود و از دو  
چشمه در چشمه کشاده و آواز او بر سر سید که رکن طاعتنا افتنا  
و ان که یقین کنما و رکن طاعتنا کون من الخاسرین گفت یکدیگر و دان  
کنند بیش خورده بود آدم صلی الله که مخمور ملائکه بود و پیدار  
انبیاء و رهیل بود و بدیع فطرت بود و بسوگند دروغ و مخطا  
کنند خورده بود سیصد سال رکن طاعتنا می گفت تا از وی در

کوزه

گذاشتند هزار جواله کندم کندم وقف کرده بود و هزار دیگر از آن  
یتیمان و بیوکان و مسکینان و درویشان بخورم ی یکدخون و بر سر  
سلمان خورده یک شب بیدار می توانی داشت و یکبار رکن طاعتنا بسوز  
بکوه دل نمی توانی گفت و یکقطره آب ندانستی از دیده نمی توانی  
بارید شب را بماند خواب ساخته که جز خواب نمی بماند و در  
جزقه خود ساخته که جو معصیت نفر مای با حسرت و آوی بر یکسا  
که در قیامت خواهی بود هزار شش خفتی آخر یک شب برای رضای  
مولی عز و جگ بیدار دار هزار بر و زمر کار دنیا گذار شسته بکروز  
در کار نه بکنی هیچ وقت آن نیامد که حساب کنی ای خواب آلود کان  
وقت بیداری نیامد ای ستان شریف نیا وقت بشیاری نیامد ای  
بخدا بختگ وقت آشتی نیامد ای ظالم نفس خود وقت از قاف نیامد  
بزرگ یک شب بیداری نداری در قیامت باشب بیداران کی قرین شوی  
تا کی اندر راه دین بانفس مسازی کنی باز بامردان این درگاه  
طنازی کنی کوزه ابروی بر کیمی و راه کج روی جامه صدوی در  
پریشی غازی کنی باز خوابی با گمان شهرت تیر نفاق بر سر انگشت زنی

تا وقت اندازی کنی این سواد دماغی تو که باز از دین ماحس  
خاشاک طاری بی تازی کنی عمر بازی بسر بردی می خواهی هنوز  
تا به خلد اندر کنار حور عین بازی کنی ای مسلمانان هر چه آمده نیست  
آمد انکارید و هر چه بودنی است بوده دانید امروز که ممکن است  
خود را در بایید پیش از آنکه مهر سیاست بر اعضای تو نهند و از  
تدارک کردن فر و مانید و هر چند حسرت خودید سود ندارد  
مطرف عبد الله بن ربک زمانه بود و عالم یکانه و بجای  
باش او به دو فرستی بصره بود در شب برخواست و به شهر آمد  
تا نماز آدینه بگذارد و مجلس و عظم بگوید چون بدر وازه  
رسید بنیدیشید که شب بیکاه است و هنوز در وازه شهر  
نگشاده اند بر در شهر کورستان بود در آن کورستان در آمد  
و پشت بر دیوار نهاد و در خواب پیش چنان دید که همه  
مردگان از کورها بر آمده اند و جمع جمع فشته یکی مران  
دیگران را می گفت که مر این خواص مر مطرف بن عبد الله می  
خوانند و وی قائم زمانه خویش است در در وازه را در بسته

کوزه

یافته است و اینجا در خواب شک گفت چنان دیدم که بنفوسم  
و بر ایشان سلام کردم و هیچ کس مرا از ایشان جواب سلام  
ندادند من گفتم شما مرا کنید گفتند آری گفتی شما چه  
میدانید که من کیفر و بچه کار آمد ام گفتند که تو نداشتی  
که آنچه مامورده ابر جانهای مازتک است و هیچ اتا شریف  
و وقت فاضل نگذرد که ساهار در ریغ بخوریم که چند یاتایر  
فاضل در یافتند و خود را نیافتند دیگران که در یافته اند  
قله را و نمی اند تو عالم زمانه بکوی هر قوم خود را و حور  
کن ایشان را بر طاعت پیش از آنکه ایشان را هم بد اینجا رسانند  
که ما رسید ایمر و هم چنین شوند که ما شد ایم من گفتم  
چون این همه را میدانی چو مرا جو اسلام ند هید گفتند  
نداشته که جو اسلام طاعتت و ما از طاعت باز مانده ایم و ما را  
امکان هیچ طاعت آوردن نیست الکی ما را بر طاعت خود حور  
کردان اینجا فیه یافعل فی هذه الکلیه بد آنکه  
این شب بس شب شریف است چنانکه حق تعالی میفرماید



آنرا که مالک الایمان ای محمد تو چو دانی که چه شی است  
 این شب قدر به از هزار ماه است که در شب قدر بود و دیگر  
 فرق این شب بد و چیز است یکی نزول قرآن که انا انزلناه  
 فی لیلة القدر دیگر نزول فرشتگان و روح که نزول الملائكة  
 والروح که ایشان را در هیچ شب دیگر نزول نیست این  
 ملائکه سلسله المتهی اند و در روح سخن است بعضی گفته  
 اند روح جبرئیل است علیکم چنانکه خلوند عتر و جبرئیل  
 میفرماید نزول روح الامین و بعضی گفته اند روح فرشته  
 است که بر کس چند است که روز قیامت ملائکه هفت  
 آسمان همان جای گیرند و این روح را همان تنهای گیرند  
 و چنانکه میفرماید یوم یقوم الروح والملائكة صفا و بعضی  
 گفته اند جنبی است از فرشتگان است بر صورت آدمیان  
 بر اعمال فرشتگان مومنان و فرشتگان ایشان را نه بینند  
 جز درین شب اغلب آدمیان درین شب مخصوص  
 در طاعت بنهند حق تعالی در شب بر مکتب جلوه میکند

و این

مومنان را که شما گفتید آنجمله قرآن من یفسد فیها و از  
 طاعتی که درین شب مخصوص است یکی نماز است که امام جعفر  
 صادق رضی الله عنهما روایت میکند از پدران خود و از حضرت  
 مصطفی صلی الله علیه و آله فرمود که هر که درین شب دوازده رکعت نماز  
 بکند از همه سلام در هر رکعتی اعمد یکبار و انا انزلناه یکبار  
 و پانزده بار قل هو الله احد و در ثواب بیفزاید گفت او را  
 در ثواب انبیاء علیهم السلام شریک گردانند و هر دعا که بعد ازین  
 گوید مستجاب شود بر خود تکلف کن که این شب را بطاعت گذاری  
 که امیر المومنان علی رضی الله عنه روایت میکند از حضرت مصطفی صلی  
 الله علیه و آله فرمود که هر که احیا کند شکر را از ماه رمضان تا صبح  
 بن دوستان از احیای همه شبهای ماه رمضان بدرستی که  
 جبرئیل علیه السلام امر کرد مرا با احیای شب قدر و گفت بفرمائی  
 امت خود را با احیای این شب هر که بخواند درین شب سیصد مرتبه  
 یا محمد دوست من از خنجر در غریب این ماه و بدرستی که که شهید  
 روز قیامت باز از اندام بیفتد و او بدرستی و باز ندارد

کسی را که احیا کرده باشد این شب بر در بهشت و هر که قادر  
 نباشد بر احیای هر این شب پس عزیمت کند بر احیای بایستد تا خواب  
 غلبه کند بروی در باید بزرگ این شب و عطا داده اند امت  
 محکم را علیکم در ماه رمضان پنج چیز که عطا کرده اند هیچ کس  
 پیش از ایشان اول چون شب اول رمضان باشد حق تعالی  
 نظر رحمت کند بدیشان و هر که نظر کرده حق تعالی بود او را  
 عذاب نکند هرگز و ویم امر کند حق تعالی فرشتگان را که درین  
 ماه آمرزش خواهند از برای امت محمد را و من فی خوار هم از شما  
 عبادت درین ماه سیر بفرماید رضوان را که خازن بهشت  
 است که زیادت ده بهشت را و یکشای درهای او را تا کسی که  
 میرسد از امت محمد درین ماه در آید در بهشت چهارم بفرماید  
 مالک را که خازن دوزخ است که درهای دوزخ را بسته گرداند  
 تا کسی که میرسد از امت محمد عذاب نکند او را تا بگذرد رمضان  
 پنجم عطا داده ایشان شب قدر تا کسی که عبادت حق تعالی  
 را درین شب بیاورد گناهان او را آزاد کند درین شب

آنقدر

آنقدر که در جمیع ماه و نیز فرموده اند من احیا لیلة القدر  
 یغفر له الذنوب و العیوب و شهر رمضان را که الضحی کان حبیب  
 الی من قیام لیالی رمضان کلها فان جبرئیل علیه السلام  
 امر به احیای هذه اللیلة فی شهر رمضان فان جبرئیل علیه السلام  
 امر به و قال من اقامت باحیای هذه اللیلة من شهر رمضان  
 و من قرأ فیها آیه کان احب الی من حتمه فاما سواها  
 فان السهید یوم القیمة یحبس بان یثبه علی باب الجنة ولا یجوز  
 من احیای هذه اللیلة علی باب الجنة و من کتب فیها علیها  
 کلما قل یعز علیهم و لیس فیها الی ان یغفر له الذنوب لیالی  
 بركة ذلك و از گفتنهای درین شب که است که کلمه شهادت  
 را صد بار میباید گفت که کتاب مبارک رضی الله عنهما میگوید در قرآن  
 و الکتاب ان من قال فلیک القدر صد قال الله الا الله  
 لا اله الا الله غفر ذنوبه و یوحد و اتجاه الله تعالی  
 من النار یواحد و من قال فیها انا لا اله الا الله  
 غفر له ذنوبه یعنی خواند ام در کتاب که هر که بگوید در شب

در این شب



تیا اصدق دل که لا اله الا الله محمد رسول الله بیاورد  
حق تعالی کاهان اورا بیکبار و برهانند اورا از آتش دوزخ  
و در آرد اورا در بهشت و چون این شب بیدار داشته در محبت  
این و عا در آمدی که حدیث می آید از حضرت مصطفی  
صلی الله علیه و آله می فرماید فی هذه الليلة من الصائم الذی  
یا صوام الذی یا صوام رمضان طوبی لک و حسن  
عاب و یبارک لک من جلیل القاد یا ایت محمد ان الله  
تقی قبل حسناتک و عبادتک و عن سبائک و  
اصفک من النار و یبارک لک فی مقابر اکثرت و  
یا عشر السموات فان الله تعالی غفر لک فی هذا الشهر  
یا طاهر الصائمین در این شب بزرگوار چندین  
کرامت و ثوابست و تومی خسمی  
یا کثیر الثمار و الفحاک کثرت الثمرات و کثرت  
ان فی القبر لک و ترک الیه بر قار یطول بعد مات  
خواب را تو گرفته بزرگوار خواب بسیار حسرت آر دبار

و در این

خواب بزرگوار ایمان که بکورد مانه خوابی تو خفته پس بسیار  
خواب بزرگوار راها و حکیم که مانند کثرت مت یا مار  
صعب ناهست بعد می خفتی می نیندیشی از کتاب نشان  
حسرتا کثرت بخش خواهد بود با چنین زینت با چنین کوزان  
از ثبات بنیانی رحمة الله یا غیر وی دختری داشت  
هفت ساله هر بار که از خواب بیدار شدی پدر را ندان یافتی  
و پدر را هرگز خفته ندیدی نه شب نه روز چنین بود استیست  
بزرگان این دختر کثرت بر پدر را سوال کرد که ای پدر ترا هرگز  
در خواب نمی بینم گفت ای جان پدر خوابی که در آنکه که گفتم  
خواب بسیار کرده خواهد شد دختر کثرت کثرت مانند تیا خسته  
خواجگه گریان شد و گفت جان پدر راست می گویی یا چندین  
اعمال داشت که مادر بر چه جای آن دارد که مادر بکشد  
که در کور خشم ایشان چنان بوده اند تو با چندین فعلهای بد  
تار و زخمی خسته یار ببار از خواب غفلت بیدار گردان و از مستی  
شعور هشیما کردان فصل جدید فی ختم الشهر و زیاده

گفتند چه افتاده است که چنین غمگینی و این روز زیادت و شادی مؤمنان  
گفت چه می شاری است که هر که دین رمضان آفریده نشد بگویند و  
خاکسار شد زیرا که در تحت دعای جبریل علیه السلام و آیت حضرت مصطفی  
صلی الله علیه و آله در آمد چنانکه حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله روزی بر منبر آمد و فرمود  
از پاهای من بکشد که آیت بر سیدند که یا رسول الله جگر من را نیک کند  
شما را آیت میکنند فرمود جبریل علیه السلام گفت من اندک رمضان یعنی  
هر کس این ماه را در بیداری و عبادت و چنان طاعت کند که او را بیاورند  
نکوستار و خاکسار بکشد آیت و هیچ شک نیست که دعا و آیت ایدان رد  
نیست و ای بر من که این ماه را از من قبول نیامده باشد و مزید نشد با من  
نکوستار و خاکسار شد با من و هیچ مصیبت بدین منم ابراهیم و ساعد  
علیهما السلام چون از بنای کعبه بر و اذیت از خوف با پای بر فلان  
در تقصیر و زاری آمدند و آواز بر آوردند که ربنا تقبلنا انک  
انت التوب الخیر و ایشان در عهد خلافت خود افضل خلق  
بوده اند و بنای کعبه افضل اعمال بود چون افضل الخیر افضل  
الاعمال می رود از نام مقبول می رسد ما می آید از آن با چندین

هیچ نشانی هست قبول ماه رمضان را که آنکه قبول کردند  
و آنکه قبول نکردن جواب آیت که طاعت از مقبولان پذیر  
قوله انما یقبل الله من المتقین متقی بر همین کار و ترسکار  
بود اگر ترسکاری و بر همین کاری فرموده مر آنکه طاعت ماه  
رمضان از تو قبول کردند و اگر نه چنینی و ای بر جان تو  
که این طاعت را بر وی ببار خواهند زد و علامت بر همین کاری  
و ترسکاری آن بود که چنانکه در رمضان دست از معصیت  
باز داشتی بیرون از رمضان بداری و بر سر رشته خود  
باز بروی اما چون دیدی که عید شد چون استرسه  
که از این بجهد و خوشی تن را در آب فکند تو هم خود را در  
مستی افکند پس متقی باشی بدانکه اگر چنین بر همین کار نیستی این طاعت  
ترا قبول نمایند یک علامت دیگر قبول را آنست که از ناپاید بر فتن طاعت  
بترس که بر کان درگاه از ناپاید بر فتن طاعت حیره تر سیده اند  
و هب این و در یکی از بزرگان این درگاه بوده است در هر روز عیدان  
خانه بیرون آمد گریان و غروشان کوفی که تقریب رسید است مردمان



تقصیر که در طاعت ادری و چندین دلیلی که درین ماه معظّم  
 کردیم از آن قبیل چون ترشیر و نوبه اری کرد و هین است  
 که خود را از شهوة خلوق فرج نگاه داری اگر ستوران زده شادی  
 چیزی ندی ایشان هم هیچ نخورند و شهوة فرزند نشود  
 که حضرت مصطفی <sup>صلی الله علیه و آله</sup> فرمود رَبِّ مَنَاحِظَةٍ مِنْ حَيَاةٍ  
الْجَوْعَ وَالْعَطَشَ وَرَبِّ قَائِمٍ حَظَّةٍ مِنْ قِيَامِهِ الْحَمْدَ فَمَنْ  
لَسَّارَوْهَ دَارَ كَنْصِيبٍ و از روزه جز گرسنگی و تشنگی نبودی بیا  
 کسی که نصیب او از نماز جز شب بیلدی بود کلام شب چنانکه  
 شرطست آورد و کلام روز چنانکه شرطست روزه داشتی  
 کمینه شرط روزه آنست که از غیبت مسلمانان دور باشی چنانکه  
 شنیدی پیش ازین که غیبت ثواب روزه را باطل کرد آنکه و کلام  
 روزه دار که روزه دارد و غیبت نکند چنانکه تقصیر که درین ماه  
 در روزه کرده چه جای آنست که نترسی <sup>بزرگی مردمان</sup>  
 دیده کرد و عیله به آه و بایزی مشغولند چنانکه رسم وفاق است  
 گفت ای مردمان از دیر و بیرون نیست خدای عز و جل این ماه  
 بگردد

با حرمت را از شما پذیرفته است طاعت اگر از شما پذیرفته است جای  
 آنست که بشکر مشغول شوید و اگر مقبول نیامد است بجا صله هزار  
 بگیرد و نایز است چه آه و بایزی است که شامی کنید و تیری  
 علامت قبول آنست که توفیق یابی تا بطاعت دیگر مشغول شوی  
 اگر از کسی چیزی قبول نکند بدیگری توفیق ندهد اگر کاری  
 جامه ترا بشوید اگر ترا خوش بید باری دیگر جامه بپوشد و اگر  
 خوش نیاید و نیکو نشوید هرگز به وی ندی حضرت مصطفی <sup>صلی الله علیه و آله</sup>  
 فرمود که هرگز مؤمن که در شب بخوابد در رمضان که شعیب بود  
 چهار رکعت نماز بگذارد و در هر رکعت قائل بیک آیه و آیه  
 البکر مُوسَى بَارِئٌ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ سه بار چون سلام دهد  
 سجده کند و در آن سجده سه بار بِأَيِّهِ الْكَرَّمِ رَاحِمٌ و از آنجا که  
 تفرقه هر چه روزه داران و نهان گذاران باید جدا و از آنها  
 بد جدا بزرگ این نماز بدلیل آنست که ماه رمضان را ازین  
 قبول کرده است اگر قبول نکردی این نماز توفیق ندیدی و می  
 یابید که بد را آمدن رمضان شاد شوید و به در رفتن او غمگین

**حکایت از جمله بزرگان**

که این نشان قبول است نادانی **حکایت** از جمله بزرگان یکی نماز  
 عید را گنارد بود و نشسته تا راه خالی شود جوانی را دید عجل بر  
 کردن افکنک و کتیزه نجیب بردست نهاده و هر دو می آمدند  
 خروشان و میگفتند ای شکلی بلایی که از ما پذیرفتند تا ما  
 را تقویت کنند و یا بر روی ما باز روزه اند تا ما را تقویت کنند  
 این کلمه را چنان بگفتند که هر دو بیفتادند و جان بدادند  
 هر دو را در زمان بشتند و نماز جنازه بگذاردیم و بخاک  
 دفن کردیم مردمان سرخاک باز گشتند من دیرتر بمیان  
 نالی شنیدم از هوا که ای مردکان ما ماه رمضان از شما  
 پذیرفته اند خنک مر شما را که خلد و ند تعاف بفرستید از شما  
 خشنود شد سالی یک بهمان جای دست برآمدند غوغا  
 کنان و فریاد کنان هر دو بیفتادند و بهوش شدند ناله بپاشید  
 تاب هوش باز آیند ایشانرا ملامت کن چون مردم بر فتنه نگاه کردیم  
 هر دو مرده بودند نالی شنیدم اینها را که در کان اند و نماز  
 و روزه ایشان قبول نیست و تحقیق بر ایشان خشم گرفته است پس

**حکایت از بزرگان**

معلوم شد که خیمین شدن نشان قبول طاعتست و شاد نشان  
 روزه طاعتست **حکایت** بزرگ بوده اند درین امت که ابو جعفر <sup>علیه السلام</sup>  
 ابو جعفر را هدا گفتند ای وی گفت و چیز است که البیاض <sup>علیه السلام</sup>  
 وقت و سوره کند او درین وقت قبول کند طبع او در هر بدن  
 ایمان شود یکی در وقت بیماری و یکی جوانی و تنه استی کوبد ای بزرگوار  
 این تنگ بندیت که بر خود نهاده ای کس جوانی را در و باره دنیا با جوی  
 باید که امر و رعیت داری و از همه لذتها استیفا کنی و هر چه  
 چگونه خواهی ببری چون پس شوی قوی کنی چنانچه  
 و زهد پیش گیری و دنیا آخرت هر دو جمع شود فلان زاهد را  
 ندیدی که چگونه بود خوش نیا با بخور و از جمله زاهدان گشت  
 و آخرت نیز بدست آورد چون بشر حافی و فضیل عیاض و مانند  
 ایشان و چون بنده مسلمان بیمار شود باید و سوره  
 آغاز کند و گوید جای نماز که جامه خوابت پلید است و تو  
 آلوده و نماز به ایشان میاید کلام و نمازها از آن کن







الى اخر الحديث فارسي حديث عبد الله بن علي بن محمد بن ابي  
 ميكند كه رسول خدا فرمود كه چون يامداد عيد شود خدا  
 تعالي فرمايد فرشتگان را تا فرموده ايند بدنيا در همه شهرهاي مسلمانان  
 و بر سر راها بايستند و منادي كنند يا اذان باند كه همه عالميان  
 بشنوند الا پريان و دسيان كه نشنوند پس گويند اي امانت محمد  
 صلى الله عليه و آله اخرجوا الاربعة سكوت يعني پريان و دسيان بجناب  
 پروردگار كه ميخواهد شما را نماز و فرائض را بگويد يعقوب  
 الذئب العظيم و بياورد كه اهان بن بك شما را چون پريان  
 ايند به نمازگاه عيد خداي تعالي فرمايد كه اي فرشتگان چيست  
 جزاي من و چون عمل خود تمام كنيد اي پارسا  
 جزاي من اينكه وفا كن من و او را يعقوب به تمام بدعي حضرت عزرت  
 گويد اي فرشتگان كه امانت بداريد كه در دامن من و جزاي من و روز  
 و نماز ايشان را مضاعف خود و مغفرت خود يعقوب نشنود خود  
 پس گويد خداي تعالي اي فرشتگان من بخوانيد تا بگويد عزرت  
 و جلال من كه در بخوانيد چيزي را از براي دين و دنياي خود

مكرر

مكرر آنكه عطا دهد شما را پس بولي كه فرمود چون پريان  
 ايند آريسان به نماز عيد خداي تعالي گويد پريان آريسان بيايد  
 جمله را چون فرشتگان شما را ايند فرستند نماز را بيايد به نمازگاه  
 خداي تعالي فرمود كه امانت بداريد اي فرشتگان كه همه عالميان  
 بشنوند الا پريان و دسيان كه نشنوند پس گويند اي امانت محمد  
 صلى الله عليه و آله اخرجوا الاربعة سكوت يعني پريان و دسيان بجناب  
 پروردگار كه ميخواهد شما را نماز و فرائض را بگويد يعقوب  
 الذئب العظيم و بياورد كه اهان بن بك شما را چون پريان  
 ايند به نمازگاه عيد خداي تعالي فرمايد كه اي فرشتگان چيست  
 جزاي من و چون عمل خود تمام كنيد اي پارسا  
 جزاي من اينكه وفا كن من و او را يعقوب به تمام بدعي حضرت عزرت  
 گويد اي فرشتگان كه امانت بداريد كه در دامن من و جزاي من و روز  
 و نماز ايشان را مضاعف خود و مغفرت خود يعقوب نشنود خود  
 پس گويد خداي تعالي اي فرشتگان من بخوانيد تا بگويد عزرت  
 و جلال من كه در بخوانيد چيزي را از براي دين و دنياي خود

فرمود

فرمود

فرمود

بود و هر روزي بجاي هر روز بود **روز چهارم** يا **الحكمة**  
 فلكه عشر اشيا و شش روز بجاي شصت روز بود مجموع سصد  
 شصت روز بود و ديگر آنكه حق تعالى خواست كه اين امانت بپوشد روزه  
 داران ايند به قيامت از روي ثواب و صلواتي كه داده است در سال  
 شش روز روزه داشتن دوزخ و عيلين و يك شك و سه روز  
 ايام تشرى اين شش روز روزه بگذارد آن شش روز است  
 سيم آنكه حقايق اين جهان را و آن جهان را در شش روز آفريند  
 چنانكه ميفرمايد **هو الذي خلق السموات والارض في ستة ايام**  
 و اين همه از هر منفعتي آفريده اند پس شش روز روزه  
 در ماه شوال مسنون شد و در ثواب بسيار وعده شده آن  
 سال طفيل شود و بسيار بزرگوار نمازگار دارد شود اما آنكه  
 بپوشد اوليست يا بركت علم الهام و سه فوكت بعضي  
 گفته اند هر روز و ديگر شوال روزه كردن و بپوشد بدارند و روز هفتم  
 يكشنبه و انبغة ميفرمايد رسول خدا صلى الله عليه و آله و شيعه اين بود و نيز  
 در حديث اينست و اين سائر هفت است در خير است و مسابقت در

تاريخ

طاعت و بدان فرماست **روز پنجم** و **سائر عقال الفقيرة** **روز ششم**  
**يا ارحم الراحمين** و در اخير خوف فوت شدت  
 پس بپوشد اوليست و ديگر بعضي گفته اند كه بركت اوليست  
 بود و نيت كند كه در اين دهم و دوم روز روزه دارم معني آن  
 بود كه هر روز باري كه بپند بيشد كه در آن دهم و دوم روز روزه دارم  
 همان ساعت و يا ثواب بپوشد و تا اين روز تمام شود بسيار  
 اين انديشه بخدا طر كند و هر كرت ثواب و روز روزه  
 بنويسد تا بسيار روزه نوشته شود و سيم بعضي گفته  
 اند هر روز و ديگر روز مكرره بود كه فطر و روزه بخال شود  
 باو حديث اين شش روز بگويد كه رسول خدا صلى الله عليه و آله و شيعه اينست از  
 معصيت بدار تا حنافت فطر و ظلمه كرده يا شش روز كاه  
 دست باز داشتن فاضل از هزار روز روزه قطع داشتن  
 و اين حكاي از حضرت مصطفی صلى الله عليه و آله و شيعه است كه در روزه  
 اسرايل جوابي بود عابد و محنت با جمال و وكدان تر شد  
 و بركت كوفه بركت دانيد و بركت و قوت خود را زانجا آفري



تا روزی که گواه بدر ساری ملک خود که در آن عهد بود بآن  
دولت و آنها گذری که کنیز خاتون ملک بیرون آمد و بگوید  
نیک خوش آمد کنیزک در آمد پیش بی بی و قصه جماد و کد آن فرست  
کرد خاتون ملک در سودای او افتاد فرمود کنیزک مرا که برو و اورا  
در آری بهانه در آورده ش میکه او را بدید برافتنه شد گفت ای  
بزرگناه حاجت خویش را بوقضا کنم و ترا چندان مال بدهم که توانگر  
شوی چنان گفت زبهارای میکه که من دست بمعصیت در آتیم میکه  
گفت این صورت بنده دوان تواند بود که ترا بکلام هر که از اینجا  
بیرون می دهمای کوشت به بستند و بسترها باز کشیدند  
دانست که در رفت که گفت نیک کرد آلود و ناشسته ام و دستوری  
تا بر بام کوشک و دست روی بشوید کنیزک را گفت آید طهارت  
بیاور و راه بام بنای چون برهشت بخود بریام قصر مرا بام بلند  
می بیند و با او هیچ رسنی که خود را فرو نگذارد با خود گفت ای تن  
چندین سالست که خدا را پرستیدی اکنون میرا گشت که هم را  
بردا دهم خود را از بام کوشک رها کردن و صد باره شدن

بازگشت

به از آنکه زنا کردن خود را پنداشت حق تعالی بر او نازل داد که  
در باب نیک ما را که خود را هلاک خواهد کرد جبریل در رسید و اورا  
بر خود فرو برد و آورد دست تهی بخانه باز آمدن گفت شش  
نیار می بخیر چیز روز کشایم گفت این انشبهر کن ولیکن  
اگر در رموز افکن تا همسایه را دیشغول نشود از جهت طاعتش  
در نور بگردان و نشستن همسایه در آمد و آتش خواست گفتند  
از تنور بر و آن همسایه برفت تا آتش بر دارد ناچار دید گفت  
بیایید که ناخای شما پخته شده از آن عابد بیامد یک تنور دید بنات  
فریاد بر آورد که ای خواجه حق بد که حق تعالی کرده آن  
مرد گفت ای زن بکوهای خود را بر صفا او شکستم و از معصیت  
بدل شستم حق تعالی ما را این کرامت کرد و قصه باز به گفت هر که  
معصیت را دست بداند حق تعالی با او این معامله کند آری را از  
قرآن ایشان بی نصیب گردان **در جمعه** فی فضیله يوم جمعه  
رسول صلی الله علیه و آله فرمود که فاضلترین روزها شمار و ز جمعه است  
آمد روی آفرید شد و بر و ز جمعه بود که وفات یافت و قیامت

فصل شصت و یکم

نیز و ز جمعه خواهد روز جمعه بر من صلوات بسیار فرستید  
که هر روز جمعه صلوات شمار بر من عرضه میکنند گفتند یا رسول الله  
صلوات الله علیه ما را چگونه بر تو عرضه میکنند و حال آنکه تو پیشین  
شک باشی نه بد رسو که حرام کرده است خدای تعالی بر این کوشش  
پیغمبران علیهم الصلوة والسلام و ابو هریره بر فرستید و فرمود  
میکنند که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود که بهترین روزها که آفتاب روی  
بر آید و ز جمعه است بیافریند خدای تعالی که برادر و ز جمعه  
و روز جمعه بود که او را بهشت بر چند و روز جمعه بود که او را  
از بهشت بد کردن و روز جمعه بود که قیامت قائم شود  
و ساعتی است در روز جمعه که بنده مؤمن در آن ساعت  
هشود عا که کند مرگ نشود و عطا دهد او را خداوند تعالی  
یعنی حاجت وی روا شود گفتند یا رسول الله آن ساعت  
کدامست فرمود ساعت آخر روز بایک یکاه به بنده از آینه  
رومی تا شاد و ضاعف شود و پای بر کردن مؤمنان نباید  
کدامشان که اخبار میگوید اگر قیامت از آتش بیاشام و دست

نار

دارد که قیامت از آتش بیاشام و اگر قیامت از آتش بیاشام نزد یک  
من دو ستر باشد از آنکه نماز جمعه باز ایستد و اگر از نماز جمعه باز  
ایستد و ستر را بر که پا بر کوبن سلمان بگذارد یعنی هر جا که  
بسی جای بیستی هم انباشتن و چون بگاه نماز جمعه روی  
روست که نماز تحت مسجد بگذارد پیش از آنکه بنشیند که بعد از  
ساعت عظمه مستقیم و مستقیم و میانها را شاف و واجب است  
و چون این نماز بگذردی خاموشی و نشستن و ایستادن و شغول  
مشو که بر زبان دین گفته اند بگوید داشتن از کوه طهارت او برده  
باشد که در مسجد خاموش بشنید جواب و در نمازهای قیامت  
کردن دارد و نمازهای قضا را نمیکند سال آنکه او مقرب است که  
بشاید از نماز این نماز خواهد بود و بسبب قیامت عذابش  
خوبتر گردد با چندان عقید بر بخیزد و نمازهای قضا کند پس که نماز  
قضا ندارد و نماز ترا پس صلواتی گوئی بر حضرت صلی الله علیه و آله  
صلواتها را بر آن حضرت عرضه میکنند و هر نمازی در دفتر کرده باشی  
برای او و پدر یا صدقه داده باشی از برای ایشان در هفته آنرا



نیز شب آدینه بکوشان برسانند و روح ایشان از آن خشنود  
و راضی شود **آورده اند که صالح مری رحمة الله شهبای آدینه**  
در سجده ایامی در سجده کا تا فضل آدینه را بدینا فقی بکوشان  
برگذاشت و زیارت کرد و مصلای این را داشت و در کانه بگذارد و آنرا کی  
بخواند و چنان دید که اهل کوشان همه برآمدند بود نافه  
حلقه نشسته و سخن میگفتند گفت نگاه کردم جوانی را دیدم و ترا  
نشسته و جامه کهنه و خراب پوشید و غمگین بر زبان نشسته و  
بود طبقها رسید سر پوشها بر آن انداخته و هر یک طبق میدادند  
هر یک طبق خود در پیش میبردند و بگو خود فر میبردند آن جوان  
را گفت که این چه بود که من دیدم و تو ترسانا ندی و ترا طبق نده  
دادند و تو چنین غمگینی گفت اینها که دیدی مردگان این کوشا  
اند و این طبقها که دیدی از کشته دعاها و طاعتهاست که در  
هفته زندگان ایشان دادند شب آدینه ثواب یک مردگان میرسد  
و روح ایشان می رسند و من مرد غریبم ازین دیار بود  
فالان دیار ما مادر خود قصه ای که درم چون بدین شهر رسیدم

در

مرا از فراز آمد و مرا ایجا دفن کردند و مادر هم اینجا شوه کرده است  
و مرا فراموش کرده و از من هرگز یاد نمیکند و هیچکس نیست که  
مرا دای کند یا نانی بر روح من بدهد هر شب که من از خاک بر می آیم  
باشد که از برای من چیزی داده باشد و چون غمی هدم بر زبان  
و غمگین بگویم از میزم آنرا هدا آید مرا با برهان میگفت و میگفت  
و میگفت هیچکس در میان شما مرده دارد که ویرا فراموش کرده اینک  
حال آن مرده همچونین گفت خانه مادرش را نشان خواهم دید و  
بیامدم و آن خانه را دیدم و در مردم زخمی من آمد گفت ترا هیچ  
نزدی بوده است گفت یک پدر اشته جوان و قات یا وقت من و قصه  
خواب را که من مادر او را بر این شد و گفت همچنان که تو دیدی و مادر  
را فراموش کرده بسیار بگریه و نام من می رسید گفت صالح مری  
گفت ای مرا هدم من مکتبیت که نام شما شنیده ام و از تو آمین تو  
که دیگر غمی یایم هزاره رم بیرون آورم و بمن داد و گفت هر چند  
شما و از جهت باشد این درمها را بر روح او صدق کنید و مرا که  
بسیکشان و یتیمان و بیوگان دادم شب آدینه در مکه برهان آورده

رفت و عازب شد که مر و بکوشان بخواب شد و همان خواب  
دیدم آن جوان را دیدم در جامهای مرغ پوشید و مشا دمن نشسته  
مرا دید و پیش من آمد و گفت حق تعالی تو بخیر کند که بسبب تو  
با چیزی رسید من گفتم او را شام ده که نیکو شد و آنچه دانید آن جوان  
گفت ما شب آدینه نیکو یایم و ما غایت که هر مردمان شکسته نامند و روزه  
آدینه دانند و میگویند سلامتی تو و صالح ایام **فصل ششم**  
**در بیان آخری هذه المعنی رسول الله ﷺ هوان مؤمنین**  
نام همه را به شرط با مؤمنان بگذارد حق تعالی بجای این یکبار  
در دیوان اعمال او سیصد هزار کار نیکو بر دفتر میافزاید و نویسد  
که مر و زبوره باشد و شب نماز و ثواب هفتاد و پنج در دیوان  
اعمال او ثبت کرد و بعد نماید تا بر آه ازادی از کشت و رنج  
بنام او نویسد تا بقیامت چون یک روز رسد بوازه آزاد عالی  
رو رخ بنام او در رست و بود و هر حاجت که از تعالی بخواهد  
اجابت یابد مگر حاجت که در عصیت بود یا به بریدن خویشی  
تعلق دارد آن حاجت بر نیاید که این مستحق رنج بود و او

۶۲

مستحق کرامت است دیگر فرمود روز جمعه همه فرشتگان آیند  
و درهای مسجد های آدینه را فرو گیرند و همه باد و آفتاب و کیمیا  
و کافرانها از نور و نامهای نویسد که نخست فلان بن فلان  
تا آنکه که خطیب بر آید و خطبه آغاز کند ایشان طومارها را  
در روزی که در و پشتون خطبه مشغول شوند و کسی که پیش مسجد  
آمد باشد ثواب و چون مثل استری نویسد و آنکه از پس آید چون  
کجاشک نویسد آنکه چنین فرمود سحر است که اگر اقامت من  
تواید آن بداند در شرف قریه زندی می شود که می و دیگری  
یکه به نماز جعفر در حق و سید صفا اول نگاه داشتن نه چنانکه  
در بر آید و پای بر گردن مسلمانان نهی تا صفا و دیگری که ظلم باشد  
بر نفس اکنون دروغ نباشد که چندین ثواب را از دست دهی و بر نماز  
مشغول است و تا خطیب منبر آید بعلان می دوی نشان خاکسار  
و نکوشا و بود هفت روز که کسب نیا را بودی و بگو و زمر کسرت را  
باش همه عمر را در زین آمدن زن و فرزند مردی ترا و حق ایشان  
نگرده اند ایشان بقیامت ترا بدو طاعت دست گیری و نکلند چنانکه می خوانی







در وقت خطبه و خطبه خوانده شود ثواب نماز یا بد و اگر بوقت  
خطبه سخن گوید ثواب نماز آید بر باد دهد چنانکه حضرت  
مصطفی صلی الله علیه و آله فرمود که اذا صعد الخطيب المنبر فلا یخجل شیئ  
احداکم و من تحکک فقد لغی و من لغی فلا جمعة  
که آنست که اگر کسی در خطبه خجل شود ثواب نماز چنان باید که روز  
جمعه تا از نماز فارغ نشود زبان از ذکر و صلوات خالی ندارد  
و هیچ کار دنیا مشغول نشود نه بی آنکه روز شنبه را بجهودان  
چگونه غلظت رخ ارنده که روز شنبه یک جهود را بیرون گذشت  
نه بی آنکه چه ایشان از آن خوف هیچ سود بیرون نیاید کافر  
درین باطل خود چنین محکمه بود و مؤمن درین خود  
چنین است فی آن توازن مردان نیستی که با توازن سخنان در یک  
ترا شود در دنیا باید نماز کوفت شود او ند خواهد خشنود و  
خواه پیش طاعت خواه پیش و خواه پیش میباید که کار دنیا  
ساخته شود چنین کس با مردان دین چه برابری بود چنانکه

نماز

شاعر گوید بنده نفس هوا را جاده عزت کرد منظلم شکر نماز قدر  
قیمت کی بود باز باشد آنکه او را بکشان بود گر گمان از جز نبوی مردار  
هفت کی بود شود یک جفا را در حق این حرف در فب و مرد  
طریقت کی بود یک سخن بی لطف بیکدیگر هم از طبع جز گمان کوی را  
این طبیعت کی بود که همی خواهی که در روز اولی تن پس قدر بر زبان  
نیطاعت کی بود و بیان کردیم که در عار و ز آید چون در آن ساعت  
امید و اراقت آنرا ند نمود و در آن ساعت اختلافت بعضی گفتند  
آن ساعت در آخرین روز است چنانکه گفته شد و بعضی گفته اند  
آن ساعت که خطیب بنشیند تا آنگاه که فرو آید همه وقت  
رعاء مستجاب است دلیل بر درستی این قول آمده است حکایت عالمی  
بود ربانی در شهر مرزد در زمان مامون خلیفه نام او یحیی بن  
محمد بود مامون را کسی بی باسیت که قضای مرد و بد و دهد و کسی را  
شایسته بی است بدان عالم نشان دادند وی را بخواست و قضا  
بر وی عرض کرد قبول کرد مامون گفت حکم مرا بشنوی آن عالم  
گفت مرا از دست بر می آید هر چند الحاج کردند قبول نکرد خلیفه

نسخه خطی  
در کتابخانه  
مخطوطات  
کتابخانه  
مخطوطات  
کتابخانه  
مخطوطات

در غرض شد گفت او را بنزدان باید کرد تا دلش شک شود قبول  
کند شیخ را بخیر کرد و چون روز آید شد و با تکهای  
نماز آمد شیخ را صبر نماز بجفت نماز آید برخواست  
و دست و روی شست و زندان بان را گفت نماز آید عبادت  
بس بزم است و این روز بس مبارک و تا این غایت عمر را جمعه  
هرگز از من فوت نشد مرا با کس بفرست تا نماز آید بکند ارم  
و باز آید زندان بان گفت ای شیخ تو محبوس و محبوس را کی گذارد  
که به هوای خود از زندان بدرد و شیخ بسیار بی غرور و بکلیت  
آزمین نیز فوش چون آید نیم شد بان نماز را آمد شیخ مدبر شد  
و گفت مرا میگذاری تا نماز آید روز و الا ترا دعای بد کن  
زندان بان گفت چون چنین دعای مستجاب داری حیرا  
خود را دعای کنی تا خلاص یابی شیخ گریان شد و دست  
بر آورد و گفت بار خدا ای دانی که من بیکانم و مرا بکنه باز  
داشته اند و سه آدینه شد تا از چنین عبادت محروم میمانم  
مامون بخود مشغول گردان و این دعا در وقت کرد که خطیب بر

نماز

نسخه بر آمده بود در حال مامون را در قیام گرفت و جهان تارک  
شد هر چند علاج کردند نشد داشت و محتیر شد ندان  
بان بر رفت و از دعای شیخ او را خبر کرد مامون شیخ را طلبید  
و گفت ای شیخ بر من دعای بد کردی گفت آری مرا بکنه باز داشته  
و سه آدینه شد که نماز از من فوت میشود گفت الله دعا کن  
تا خدا او را نجات دهد شیخ گفت بشرط آنکه مرا بجا بیاورد  
تخوانی و عملی بر من عرضه کنی مامون گفت نگو شیخ دست  
بر آورد و گفت آلهی بجزمت روز آید که آنچه بر زبان میگویی  
اگر در دلش همانست او را خلاص گردان هم در آن ساعت در از  
خلیفه بر رفت و خلاص پدید آمد و از شیخ عذر خواست  
و در حق او انعام فرمود و او را بخانه او روان کرد و چون  
بوده است عاده سلف ضالمین که روز آید را تقطیع کرده اند  
و از اینجا که رها بر آمده فصل شصت و چهارم فی فضیلت جمعه  
و التوعید این احادیث که شریفی فضیلت آوردن  
جمعه و ترغیب بود امتا در ماندن توعید و نه در بد

۴۳



بسیار است بشو تا این کار خوارند اری روی عن رسول  
الله ﷺ من ترك الجمعة ثلاثا عن غير عذر فهو  
شاقف ولا يحل الرجل يؤمن بالله واليوم الآخر ان يخلف  
عن الجمعة من غير عذر ومن فات الجمعة من غير عذر  
فليس صدق بك ينار فارسی حدیث چنان میفرماید  
رسول ﷺ که هر که سه نماز آدینه از فوت شود به  
عذر او منافق است زیرا که حلال نیست هیچکس را که بخدا  
ایمان داشته باشد و بر روز قیامت که ازین عبادت دست  
بدارد و هر که نماز آدینه بخدا فوت شود باید که زود  
توبه کند و دنیا ری صدقه کند تا بود که حقیقا از وی در  
گذارد امیر المؤمنین علیه السلام میگوید هر کس یک نماز  
آدینه از وی فوت شود این جنایت را کفارت نیست  
وامیر المؤمنین علیه السلام گفته است هر کس سه نماز جمعه  
در یک یکد یکد دست بدارد دیگر هیچ عمل و قبول نکند حق  
تعالی و جابر بن عبد الله رضی الله عنهما میگوید که رسول خدا خطبه

میگفت

میگفت ما را در همان ماه که نماز آدینه فرض شد بود در  
خطبه چنان گفت ای مردمان توبه کنید از گناهان پیش از آنکه  
بمیرید و یا بارگناه بجهت روید و با عمل اخیر شما کنید  
پیش از آنکه مشغول شوید و یا چون اندک خود را از مشغولی دنیا فارغ  
یافتی سبک طاعتی بدار و بیک نماز قضا کن در مسجد فارغ  
نباید نشستن چون نمازها را کردن نبود و توبه می کرد  
پرسند اگر هزار بار توبه کنی یک نماز از کتف تو نیفتد  
آنکه فرمودت قرب جویید بیا کردن خداوند عز و جل  
و بصدقه سر و علانیه ناشایسته را اندک کنید و بدانید  
که خداوند تعالی بر شما نماز آدینه فرض کرده است درین سال  
و درین ماه و درین روز که ما گوئیم و درین مقام بخیر محمد  
جامع هر که دست ازین فرضیه بدارد در حیوة من و بعد از  
وفات من بر وجه سبک داشت بدستی که آنکارا بگذرد  
حق خداوند تعالی و جمع نکند خداوند تعالی هیچ بر آنکه او را  
و همیشه او را سرگشته دارد و برکت از غیر او و کسب و بردارد

و بداند که نماز او مقبول نیست و روز او مقبول نیست و  
رکعت او مقبول و بجای او مقبول نیست مگر که توبه کند و بخدا  
تعالی باز کرد و الله تعالی توبه او بپذیرد آنکه هر مومنی هر کس  
بخداوند تعالی و بر روز قیامت گروید است نماز جمعه جماعت  
مسلمانان بر وی فرض است مگر تا رسیدن بود یا نباشد بود  
یا زن بود که برین طائفه فرضیه نیست هر کس ازین عبادت  
از خود بیازی جوید و بگوشه مشغول گردد حق تعالی از طاعت او  
بیزار است بداند که هر روز که در دنیا آدینه بود در بهشت وقت  
دیدار الله تعالی بود چنانکه امیر المؤمنین علیه السلام روایت  
میکنند از حضرت مصطفی ﷺ انه قال اهل الجنة  
یرون رجلا یجلس فی جمعة فی رمال الکافور فافروهم  
منه مجلسا آنکه هر جمعه را از جمعه عکفت در بهشت اهل  
بهشت با مجلس هر آدینه توبت دیدار مولی عز و جل بود هر  
کس نماز آدینه روز یکبار نذران مجلس مقرب تر بود  
چون اهل بهشت در بهشت بگردانند و هر کس رکوشکها

و ملکهای

و ملکهای خود قرار گیرند روز شنبه منادی بر آید که ای  
اهل بهشت امروز همه بجهت الخلد حاضر شوید بدعوت  
آدم علیه السلام همه اهل بهشت بآن دعوت حاضر شوند  
و دعوت بخورند و با کرامت و شادمانی بجای می آید روز  
یک شنبه منادی بر آید که ای اهل بهشت بجهت النقیع  
نوح علیه السلام همه اینجا حاضر شوند و دعوت خورند  
و با عز و شرف بجای خود باز می آید روز و شنبه  
منادی بر آید که ای اهل بهشت بجهت الفردوس حاضر  
شوید بهمانی ابراهیم علیه السلام همه اینجا گرد آید و  
دعوت خورند و با عز و شرف بجای خویش باز می آید  
و روز سه شنبه منادی بر آید که ای اهل بهشت بدان  
السلام حاضر شوید بهمانی موسی علیه السلام همه اینجا  
حاضر آید و بهمانی بخورند و با عز و کرامت بمنزله خود روند  
و روز چهارشنبه منادی بر آید که ای اهل بهشت همه بجهت الماکه حاضر  
شوید بهمانی عیسی علیه السلام همه اینجا حاضر آید و بهمانی بخورند و با عز و شرف



باز کردند و پنجشنبه منادی برآید که ای اهل بیت  
بپای درخت طوق حاضر شوید بدعت حضرت مصطفی  
همه آنجا حاضر شوند و دعوتی که از همه خوبتر باشد بخورند  
چون خواهند که متفرق شوند منادی برآید که ای اهل  
بیت فرا همه بدان الحال الاحاضری شوید بدعت خلائقا  
و هنوز خدا بپایان نرسیده باشد پس چون فسر را کرد همه بر  
براق نشینند و فرشتگان همه پیش پسر ایشان تا  
بدین تعبیه همه بلا الحلال الاحاضری را  
بر جایگاه شرف بنشانند و بعد پسر ایشان بر بالای  
نردبار بایستند که کند از آن باران بوی خوش بخشد  
که خوشبوی بوی را صفت بخواند که بر آن مثال که همانرا در  
دنیا نخست کاتب تند پس حجاب زینب چشم ایشان برآورد  
تا همه ببینند پروردگار خود را همچون و یکپوشه ایشان  
در مکان و خداوند تقی بالا مکان و پیش از دیدار خطاب  
شوندلی واسطه که آلای علیکم السلام حاکم عاری و حقا

الکین حفظوا وصیتهم هل اجبت لقا فی قنوا علی ما شئتم  
یعنی سلام بر شما ای بندگان و ای خاصان ما ای کسانی که  
فرمانهای ما را پیش فتنید و بزرگ داشتید و رنج دیدید  
در خدمت و آن روزی بیدار ما بودید ام روز مهمانی نایید آرزو  
خواهید آنچه مراد شماست تا بیدار ما ایشان چون کلام خداوند  
تسلی بشنوند و آیه و مد هوش شوند بیکبار آواز برآورد که  
رضای تو می خواهیم و آن رضای بود که بعد از آن سخت نبود  
فرمان آید که از شما خشنودم آلای الان که هرگز ناخشنود  
نشوم آنگاه باز دیدار نماید مریدان خود را یا ابوهریره  
رضی الله عنه گفت یا رسول الله صلی الله علیه و آله خدا او را بخود بپذیرد  
یا ابوهریره هیچکس را در دیدن شنب چهاره شک بود گفتی  
فرمود که در دیدار خداوند تقی نیز سنگ بود همه از آنکه دید  
او مد هوش سبح در آفتاب از حضرت عزت فرمان آید که ای  
بندگان من امروز من زنده میکنم نیست این بواسطه آنکه شما

پسندید است و بعد ها که در دنیا میگردید سر بردارید و اگر خوا  
خواهید تا بیدار گردید رضای تو می خواهیم فرمان رسید که  
از شما خشنود شد مگر هرگز ناخشنود نشوم آلای ما را از دیدار  
خود محروم مگردان بفضلت و کرم فی شرف الجمعة  
بدانکه این روز یا حرمت را نامهاست هر ناخی از شرف منی بر عزت  
وی یوم الجمعة و او را جمعه گویند از برای اجتماع مردم در وی  
و اجتماع فرشتگان و یوم العروبة و عروبة زنی را گویند  
که شوهر خود را بغایت دوست دارد و این روز نیز مریدان را ناکان  
نماز آئینه را بغایت دوست و بقیامت شفیع ایشان بود چنانکه  
حدیث بدان نا حلق است و شریف چیزی باشد تا شفیع را شاید  
و اهل بهشت او را یوم الزیادة خوانند چنانکه حدیث می آید که  
چون روز قیامت شود و اهل بهشت به بهشت در آیند پر و زنبه  
زیارت کنند فرزندان پدران و مادران خود را و روز یکشنبه  
پدران و مادران زیارت کنند علما را و در سه شنبه علما را و روز

چهارشنبه زیارت کنند امتان پیغمبران خود را و روز پنجشنبه زیارت  
پیغمبران امتان خود را و روز جمعه همه زیارت کنند حضرت  
ذوالجلال خود را هر چند که در هر روز زیارت هست تو می آید از برای  
تو می هیچ یوم الزیارة بخوانند مگر روز آئینه را زیرا که  
روز زیارت کل اهل بهشت است مگر خداوند را عز و جل و در میان  
فرشتگان این روز را سبیل الایام گویند و این دلیل شرف دوم  
یوم الزیارة خوانند و یوم الزیارة بدان گفته اند که هر مقداری  
که در دنیا بدان مقدار بگذرانی روز آئینه آمدن یا بخاطر شرف تویت  
دیدار بود چنانکه ابوهریره رضی الله عنه روایت میکند از حضرت مصطفی  
صلی الله علیه و آله بدن معتبر یوم الزیارة خوانند و چنانکه اهل زبان در زبان  
نماز جمعه کنند و نزد و زیارت را با امت محمل بخشد چنانکه در  
حدیث می آید از حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله روى انس بن مالك  
که روزی آنحضرت نماز با ملامت بگذارد و پشت مبارک بحجاب  
رسالت باز نهاده و گفت ای یاران من بمانید که شما اینجا نماز آئینه



میکنید و فرشتگان به بیت المعمور نماز آدینه میگذارند چون روز  
آدینه شود فرمان آید مرفرشتگان را تا بیت المعمور جمع شوند  
و نماز آدینه بگذارند گفتند بیت المعمور چیست یا رسول الله فرمود  
بیت المعمور خانه ایست در آسمان چهار صرور و چهار کمر است  
یک رکن از یاقوت سرخ و یک رکن از زمرد سبز و یک رکن از زبرج  
و یک رکن از یاقوت سفید است هر چند در آسمانها فرشتگان  
ایست همه آنها حاضر شوند و جبرئیل علیه السلام برضای بر زمین ظاهر  
بالا رود بدین وقت که مؤذنان بانگ نماز گویند و می نیز بانگ  
نماز گوید و میکائیل علیه السلام بر منبر بر آید از یاقوت سرخ و خطبه  
گوید و فرو آید و امامی کند بدین وقت که امامان دنیا امامی  
کنند و همه فرشتگان بوی اقامت کنند و نماز آدینه بگذارند  
آنگاه جبرئیل بر زمین و گوید ای جمع فرشتگان کوه باشد  
که من ثواب این بانگ نماز را بمؤذنان امت محفل بخشیدم میکائیل  
گوید ای فرشتگان کوه باشد که من ثواب اقامت خود بامامان امت

بخشد

محفل بخشید و اسرافیل علیه السلام جمع فرشتگان ده  
گوید کوه باشد که هر ثوابی که الله تعالی ما را بدین نماز داده  
عاصیان امت محفل بخشید و فرمان حضرت عزت در هر یک کبر  
درگاه ما حاضر می نمایند و جواد مطلق ما را کوه باشد که همه  
امت محفل را آمرزیدم و از عذاب فارغ این کرد و بر کوار وری  
که اهل زمین از مشرق تا مغرب هر کجا مسلمان است سرسبز نهادند  
و بتفرغ و زاری آمرزش میخوانند پس تا ثوابی دست از این عبادت  
برصدار در شهر مصر وای بود نام وی موسی بن  
عظیم خوب و پاک سیرت بود در زمان آدینه من در هر یک  
دادی و هر که نماز آدینه ترفتی و او را در یافتی او را یکدی  
روزی سلام نماز باز داد و پیرون آمد و درون را دید  
که نماز آدینه نکرده بودند چون ایشان ویرا بدیدند  
از دور یکی بران دیکر گفت چون کنیم که امیر کامل ما را ببرد  
و رسوا شویم یا برش گفت من چنان کنم که از وی خلاص  
چون بهار رسد تو بگوی ما هر دو دیکر ما به شد تا غسل آدینه

سختی من  
را چنان کنم

کنیم و نماز حاضر شویم این یار من اینجا برپوش شد و من نگاه بان  
او بماندم و هنوز بهوش باز نیامده است همچنان کردند  
آن یکی خوشی نشان را بقتل و آن دیگری بر سر او بایستاد و بپایان  
رسید گفت شما به نماز نرفتید و این عذر گفت ای کفایت این عذر  
است اگر این عذر نبود شما هر دو را عقوبت میکردم و از ایشان  
در گذشت گفت برخیز که امیر برفت تا بر وی هم چنین گفت برخواست  
نگاه کرد مرده بود و جنایت کرد ندانم کی آنکه در روح گفتند خدا و انشا  
ایشان را رسوا کرد و اندک نالای که نماز آدینه نکرده نامبارک است  
**فَمَا لِي بِهَذَا أَنْ يُؤْتِيَ يَوْمَ الْجُمُعَةِ وَلَيْكَلَهُ**  
**الْجُمُعَةُ لَيْسَ آدِينَهُ وَ تَرَجَّاهُ بَابُ كَذَابٍ** که امیر المؤمنین ع فرمود  
روایت میکند از رسول صلی الله علیه و آله که فرمود هر کس نماز و  
در شب آدینه در خانه خود بگذارد تا جمعه دیکر کراهه بر وی  
نمویستد و اگر درین میان بمیرد شهید مرده باشد و بهر  
گفت یکسان کراهه او میامزد و بنا کند بنام او شهرستانی  
در بهشت و تا ثوابی و تراسبهای دیگر نیز بخانه خود گذارد

که هر روز

که حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم پیوسته در خانه گذارد و در نیم  
دو رکعت نماز میباید گذارد و شب آدینه در هر رکعت یکبار  
فاتحه و قل هو الله اجد هفتاد بار سو کند بدان حد  
که نفس محمّد در قبضه قدرت اوست که اگر اهل زمین با  
کتابه کبریا مرده باشند او همه را شفاعت کند و حق تعالی  
بشفاعت وی همه را بیا مرزد و بر سر حق از قرآن که درین  
نماز از حواله باشد کوشی در بهشت بنام او بنا کنند  
و اگر اتفاق صفت زنان افتد در شب آدینه مستحب است وضو کنند  
که رسول صلی الله علیه و آله فرمود من غسل و اغتسل و غسل است  
که خود غسل کند و غسل آنکه دیگری را غسل آرد و این را  
ثواب بسیار دهند و اگر آن اتفاق نیفتد و ترجیح آورده  
باشد اگر فرزندی متولد شود یا مرده بود چنانکه رسول صلی الله علیه و آله  
یکی از اصحاب خود را فرمود و اذا اجامعت امرأتك ليلة الجمعة  
بشرها و لعل يكون خطيبا قولا فقيها دیکر در شب جمعه  
صد بار صلوات میباید داد یا و ل ش و یا حاضر شب و هر

عبر



شب از شبهای هفته باید که زاد آخرت برداری تا چون شب  
نماند که از آن جزای اعمال خود بردارد تو نیز بخیر و عافیت  
و خود را ملامت نکنی خواب ز بھر شهوت نفس است و در و  
رضای نفس است و در طاعت رضای مولی تعالی است و هر که  
رضای مولی تعالی بر رضای نفس خود برگزیند دین و دنیای  
او حاصل شود **فصل ششم** بعهد امیر المؤمنین علیه السلام مردی  
طشت فروخت خرند خواست که برگشت و بها به فروشنده  
دهد بانکه بنابر آمد هر دو مرد درین بودند گفتند اول  
کار آخرت را با شیرو رضای حق تعالی بر رضای نفس خود برگزینیم  
ترا و بر زمین نهادند و روی نماز آوردند و نماز جماعت  
گذازدند و بیامدند و آن بیع را تمام کردند خرند طشت  
را بخانه برد از دستش بیفتاد و خراشیده شد نگاه  
کرد طشت از زیر بود آورد نزدیک فرو شتاد و گفت  
طشت مسلمان خریده زترین بیرون آمد مرا حالا طشت  
بگیر و سیوم بازده فروشنده گفت من طشت مسلمان فروخته

باز

این طشت من نیست این خصوصت در میان ایشان دراز شد  
بنزدیک امیر المؤمنین عمر آمدند امیر گفت من صلح کردم  
میان شما نمی بر ترا و نمی بر و این کرامت شما هر دو است  
که رضای خدا را بر رضای نفس خود برگزیدید بحق تعالی این  
مس را از برگردانید تا شما را هم دین حاصل شود و هم دنیا تا همه  
جهانیان بدانند که هیچکس بر استی زیان نکند و برین درگاه  
زیان نیست **فصل ششم** فی اعمال یوم الجمعة در اعمال  
که در روز جمعه میباید کرد که امیر المؤمنین علیه السلام  
روایت میکنند که رسول خدا فرمود که خدای تعالی روز جمعه  
عذاب بر میکند از اهل آتش و رنج هر کس که پنج نماز را نوافقه بکند  
که در روز جمعه بجماعت کند اگر عطا دهد خدای تعالی او را  
بهر که عقیق شود از پیغمبری از پیغمبران و بهر که عقیق خدای تعالی  
او را شهرستانی دهد در بهشت و فرشتگان او را آمرزشی  
خواهند از خدای تعالی تا جمعه دیگر و اگر تا جمعه دیگر  
بمیرد شهید مرده باشد و پیش از نماز با مال در روز آدین

ج ۷

دوازده بار آیه الکس میباید خواند که آن بن مالک رحمه الله  
روایت میکنند که رسول خدا فرمود هر کس با مسدا  
جمعه بخیزد و دوازده بار آیه الکس میخواند بعد از آن نماز  
نماز با مال بگذارد خدای تعالی او را از شر سلطان  
و شر شیطان نگاه دارد و همچنان باشد از روی ثواب  
که سر بار ختم قرآن کرده باشد و روزی قیامت تاجی از نور  
بر سر او نهند و جهل کن تا روز جمعه جمع کن میان پنج طاعت نماز  
آدینه و روزه و عبادت بپار و نماز جنازه و صدقه که رسول خدا  
صلی الله علیه و آله فرمود هر کس این پنج کار را در روز جمعه بکند واجب شود  
ترا و در بهشت و بدخرا که در روز جمعه صدقه کند به از یک صاع  
که در غیر جمعه صدقه کند و حاضر شد نماز جمعه بهتر از پنج نوافله  
که بیاید جمعه حج مساکین است و عید امتنان من در دنیا و عید اهل  
بهشت در بهشت و روزه آنکه باید داشتن که روز پنجشنبه یا  
شنبه بداری که روز جمعه تنها مگر و هست لما روی ابو هریر  
رضی الله عنه عن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم نهی عن صوم یوم الجمعة

یعنی

یعنی نهی کرد رسول خدا از روزه روز جمعه مگر که روز پیش از  
وی یا بعد از وی بدارد و غسل آوردن در روز جمعه معتبرترین  
ستنهاست زیرا که بقول امام مالک رحمه الله واجب است و بقول ابو جعفر رحمه الله  
سنت مؤکده است نه واجب که رسول خدا فرمود هر کس روز جمعه  
وضو سازد روز جمعه خود نیکو و اگر غسل کند غسل او اولیست  
چون اختلاف افتاد بجای میباید آورد تا از عهده اختلاف بیرون  
آید که اگر واجب نیست سنت هست و سنت را ثواب بسیار و  
حدیث است که رسول خدا فرمود هر کس روز جمعه غسل کند  
کنار کتلهایان یک هفته او شود و ابو عبد الله رحمه الله و ابن حنبل رحمه الله  
روایت میکنند که رسول خدا فرمود هر کس روز جمعه غسل کند  
کنار کتلهایان او شود و چون نماز جمعه روزه بهر قدر نیست  
ساله حسنات در یوان اعمال او نویسند و چون نماز جمعه  
بگذارد دویست ساله طاعت دیگر نویسند و حدیث دیگر  
آنست که اگر در میان بدانند آنچه ثواب غسل جمعه است صاع آب را  
بیک دینار زر سخی بخزند و ناخن چیدن که در آن نیز ثواب



مزی.

۱۱۵۰

ارد عبد الرحمن عوف رضى الله عنه ميكويد شيبه در خوابيدم  
كسى ميكويد اى بشك شونك دشو<sup>و عيشه</sup> خدا بر خيبر برخواست و دست من  
بگرفت و برب دريا يابستاند مرا نگاه كردم يكى دريا ديدم پراز كوهر  
شب چراغ مرا گفت راست نگاه كن كردم كوههاى ديدم از سرخ و  
سياه خام و يكديگر چندانى كه چشم من كار ميكرد گفتم اينها كسى را  
كه در حديث حضرت مصطفى بشك نباشند گفت بچ نگاه كن كردم  
همچنان كوههاى ترين و سياهان ديدم كه در راست ديك بود گفتم  
اينها كسى راست كه روز جمع پنج وقت نماز را بجماعت گذارد و بر تو كبريت  
هشتاد شهرستان ديدم از زينت و نقره هر يكى از ديگرى با جمال تر مرا  
گفت اينها مرا كسى راست كه نماز آدنيه بجماعت بگذارد عبد الرحمن  
عوف ميكويد كه با من را برخواست و بنزديك حضرت مصطفى رضى الله  
عنه و خواب را حكايت كردم آنحضرت فرمود يا عبد الرحمن بهشت  
آرزو مند است بجماعت گذاران كان نماز آدنيه  
فضيلت عشر ذى الحجه و از ايام فاضله يك عشر ذى الحجه است  
و از شرف و قدر او است كه حق تعالى و قسم با ذكر دارد

وَالْفَجْرِ وَكَذَا الْعَشِيرُ وَالْمَشْرِجُ فَبُجَاعَتِ انْزَعَمْتَانِ بَرَانَدَ كَمَا بِنَ فَجْرِ فَجْرِ  
رَوَ زُخْرَاسَتِ وَالْفَجْرِ وَكَذَا الْعَشِيرُ دَهْ شَبْ ذِي الْحِجَاسَتِ وَسُكُنَدَ  
بُجَيْرِي يَادَ كُنْدَكَ كَأَنَّ جِزْنَ بَسِيَارَ بَنَرَكَ بُوْدَ وَانْ بَحَا كَفْتُ هـ  
حَضْرَتِ مُصْطَفَى صَلَّيَ اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ كَدَرِ هَمِجِ اِيَامِي عَمَلِ دَوِستِ دَاشْتَه تَحْجُزْتِ  
پَر وَرَدَ كَارِ انْ عَشِيرَ ذِي الْحِجَاسَتِ نِيَسْتِ پَسِ بَسِيَارَ كَرْدَانِيَدِ دَرِ رَوِ كَلْبِي  
وَتَهْ بِلِ وَتَحْمِيدِ وَرَوِي الْحَسَنَ بَاسْتَانَدَ عَنْ رَسُولِ اللهِ صَلَّيَ اللهُ عَلَيْهِ  
أَنَّهُ قَالَ هَذِهِ الْأَيَّامُ الْعَشِيرُ أَفْضَلُ مِنْ أَيَّامِ الدُّنْيَا وَالْعَمَلُ فِيهَا  
أَفْضَلُ الْعَمَلِ صَوْمُ كُلِّ يَوْمٍ مِنْهَا يَكْفِيكَ الصَّوْمَ شَهْرًا وَصَوْمُ عَشْرَةٍ  
يَعْدِلُ عَشْرَ مَسْتَأْنِينَ فَارْسِي حَدِيثَ رَسُولِ اللهِ صَلَّيَ اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَاذْلُزْ تَرِينِ  
اعْمَالِ استِ رَوْزَه صَرَفَه وَزَانِ دَهه بَارِ استِ بَرَوْزَه يَكْمَه وَرَوْزَه  
رَوْزَه صَرَفَه بَارِ مِي كِيدَه بَارَوْزَه دُوسَلَه وَازِ بَنَرَ كُورِي اِيْنِ اَيَّامِ كِهْ اَنْوَاعِ  
عِبَادَاتِ نَادَرُويْ ثَوَابِ بَسِيَارِ استِ كِهْ دَرِ اَيَّامِ دِيْكَرِ نِيَسْتِ فَاثَمَ  
دَرِ ثَوَابِ نَازِ اَبُو هَريره رَضِيَ اللهُ عَنْهُ دَوَاتِ مِي كُنْدَه اِنْ حَضْرَتِ مُصْطَفَى  
صَلَّيَ اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ كِهْ قَرْمُودِ دَرِ دَهْ ذِي الْحِجَاسَتِ شَجَلِ استِ وَانْ شَبْ اَوَّلِ استِ كِهْ  
اَبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَتَوَلَّدَ شَدَ هَر كَسِي مِي تَوَانَدَ كِهْ بَسِيْدَارِ اَرَادَ اِيْنِ شَبْ هـ



بخیر پس باید که بکند بگوید در رکعت نماز و هر روز آن روز برابر  
است با شصت سال روزی و در هر وقت شب که بکند شصت روز آن  
زی الحجه که در او روز عید بخواند بر ورد کار خود را خداوند متعالی  
اجابت کند و ثواب او قبول کند هر که درین شطاعتی کند ثواب هفتاد  
سال عبادت باید و هر کس روزی دارد درین روز خداوند متعالی  
او را پیام برده چنانکه داوود را علیه السلام بسیار دید و در حضور از ذی الحجه  
شعبه مبارکست و آتش عفره است که سید شهاب است و در زعفر  
سید پیام است هر کس که می تواند که این شب بیدار دارد بنام خود  
بیدار و چهار رکعت نماز در وی بکند از بد رستی که خداوند تعالی  
مستجاب میکند دعا و او را و عطای دهد همه سوال او را اما  
ثواب تسبیح حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله فرمود الله تعالی موسی و حجی کرد  
و درین ایام پنج کلمه هدیه فرستاد و خطاب کرد با موسی بدین  
پنج کلمه پنج گانه درین ایام عشر مرثیه گویند تا بنوعان چنین  
گفته اند که این پنج کلمه درین ایام بسیار گویند هر روز صد بار  
ثواب این را بخشد او را و تقاضا کسی نداند کلمه اول لا اله الا الله وحده

لا شریک له له الملك وله الحمد یومئذ یبعث بیک الخیر وهو علی کل شیء  
قدیر ثواب این کلمه از عیسی پر سیدند حواریان را بیان کرد و از  
جبریل علیه السلام سوال کرد جبریل گفت هر که این کلمات را درین  
ایام عشر صد بار بگوید هر روز ازین ده روز درجه جهان  
کس را زیادت از وی گفته باشد کلمه دوم یا محمد اینست اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و احمدا حمدا کثیرا و صلواتا کثیرا  
و لا اله الا الله گفت هر کس این کلمه را صد بار بگوید هر روز درین ایام چنان  
بود که توره و انجیل و زبور و فرقان را خوانده باشد از  
روی ثواب کلمه سیم اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له  
احمدا حمدا کثیرا و صلواتا کثیرا و لا اله الا الله وحده لا شریک له  
هر که هر روز درین ایام این کلمه را صد بار بگوید بنویسند و یا  
ثواب صد هزار حسنه پذیرفته و محو کنند از اعمال وی  
صد هزار مرتبه مفسر مشک و بت کنند بنام او در هشت صد  
هزار درجه و هفتاد هزار فرشته در عاوشنای او باشند تا قیامت  
کلمه چهارم اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملك

ترجمه کرده و در هر روز و در هر وقت و در هر روز آن روز برابر  
است با شصت سال روزی و در هر وقت شب که بکند شصت روز آن  
زی الحجه که در او روز عید بخواند بر ورد کار خود را خداوند متعالی  
اجابت کند و ثواب او قبول کند هر که درین شطاعتی کند ثواب هفتاد  
سال عبادت باید و هر کس روزی دارد درین روز خداوند متعالی  
او را پیام برده چنانکه داوود را علیه السلام بسیار دید و در حضور از ذی الحجه  
شعبه مبارکست و آتش عفره است که سید شهاب است و در زعفر  
سید پیام است هر کس که می تواند که این شب بیدار دارد بنام خود  
بیدار و چهار رکعت نماز در وی بکند از بد رستی که خداوند تعالی  
مستجاب میکند دعا و او را و عطای دهد همه سوال او را اما  
ثواب تسبیح حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله فرمود الله تعالی موسی و حجی کرد  
و درین ایام پنج کلمه هدیه فرستاد و خطاب کرد با موسی بدین  
پنج کلمه پنج گانه درین ایام عشر مرثیه گویند تا بنوعان چنین  
گفته اند که این پنج کلمه درین ایام بسیار گویند هر روز صد بار  
ثواب این را بخشد او را و تقاضا کسی نداند کلمه اول لا اله الا الله وحده

که گویند اولیای خدا او را تقاضا را پر سیدند و هر که مؤمنی را درین  
ایام روزی که شاید همچنان بود که پیغمبر خدا ای تقاضا را بگوید باشد  
و هر که درین ایام مؤمنی را بپوشد که برهنه باشد سختی جاهای  
بهشتی گردد و هر که درین ایام مجلس علوم و در چنان بود که  
کوبی مجلس محمد مصطفی صلی الله علیه و آله گرفته باشد و این بحدی ثبات  
شده است یا محمد یکی از چهاره یا محمد میگوید جوات بود در  
عهد حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله مفسد و سماع و شراب را دوست  
داشتی و البته امر معروف نهی بدی یعنی کسی که او را امر معروف  
کردی قبول نکردی و از آن فساد باز نه ایستادی ولیکن چون  
دهه ذی الحجه در آمدی سماع و فحشاء و طرب بر زمین زد و  
غسل آفریدی و در مسجد درآمدی و این ده روز نماز و روزه  
و تصوم و زاری در شبهای دراز بپایان بردی خبر او بحضرت  
مصطفی صلی الله علیه و آله بردند او را بخواند و گفت چه سود دارد تزار و روزه  
این ایام و در تقاضا آنچه هست گفت فداک ای ای و این یا رسول الله  
می گویند که این ایام پنج است بود که خدا ای تقاضا را از ثواب این حاجیان







که آدم علیه السلام درین روز کرد این روز را توبه نامه کند و این روز  
را بوزه باید گذاشت چنانکه در حدیث ما قبل شنودی ثواب و پیرا  
که من هزار بار بگوید که آزاد کند و هزار بار شتر و هزار اسب جهاد  
میدهند کسی که این روز را در یاد و روز تدارک روزی که  
بود و در شریف که پس روز توبه است بیداری کردن لب  
سبارک است که امر سکه رقی الله روایت میکند از حضرت  
مصطفی صلی الله علیه و آله که فرمود هر کس هر یکی از شبهای عَشْرَه ذی  
الحجه در رکعت نماز گذارد و بخواند در رکعت اول فاتحه  
یک بار و قل هو الله احد یا نزه بار و در رکعت دوم فاتحه  
یک بار و آمن الاله و قل هو الله احد یا نزه بار  
بدان خدای که جان محمد در قبضه قدرت اوست که اگر گناهان  
او زیاده از کف دریا باشد بیرون نیاید از نماز مگر پاک  
از گناهان و عطا دهد خداوند تعالی او را هر رکعت هزار  
کوشک در بهشت و دو بیت هزار حور و اگر است کند و ثواب  
دو بیت هزار حج در دیوان او نویسد و دو بیت هزار عمره

در روز چهارم

در روز

و در آید در شفاعت او و ولایت هزار کس که مستوجب و زخ  
شک باشند و بهتر باشد از پرسیدن هزار پیر و بهتر  
بود او را از آنکه بر هزار چنان نماز گذارد و از هزار شتر که  
قریان کند و چنان بود که کوی هزار تن از فرزندان اسماعیل  
پیغمبر علیه السلام باز خرید و آزاد کرد و باشد چنان بود که کوی  
هزار دینار زهر در راه خدای تعالی صدقه کرده باشد و چنان  
بود که هزار کس را طعام داده باشد و کسی که طاعت نداده  
تاد رجات بهشت نه بیند و آن زمان که بیت تمام هیچ سود نه دارد  
و است علم زندگانی چیست آنکه میخوانی **قل هو الله احد یا نزه**  
**ایکون** آنکه **أحسن عباد** یعنی بیازماید شمار تا لیست از شما نیکو  
عبد کن و بسیار عمل تر **حکایت** یکی از بزرگان در پیش مرین  
نشسته بود تا موی لبی باز میکرد و او تسبیح میگفت مرین  
گفت ساعتی با من بنشین تا هوای آید زاهد گفت تو را حفظ عمره  
یک ساعت تا من یک ساعت لب خنجرانه **فصل چهارم فی فضیلت**  
یوم عرفه بد آنکه حق تعالی چهارده روز فضیلت عطا بجمعه

**و جمعه مبارک است آنکه حق تعالی چهارده روز**  
**فضیلت عطا بجمعه**

روایت میکنند که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود که هیچ بنه نبود از بندگان  
خداوند تعالی که در روز عرفه در دل او شتال ذره ایمان بود الا  
آلا نکه خدا او را تعالی پیام زد او را رسول کرد که این خاص است  
یا عام این عمر گفت من نبی از این حضرت سؤال کردم آنحضرت صلی الله علیه و آله  
فرمود که عاست جا بر بن عبد الله رقی الله روایت میکنند که رسول  
صلی الله علیه و آله فرمود که چون روز عرفه شود حق تعالی رحمت خود بفرستد  
که در هیچ روزی آن مقدار آزاد نکند و اند از بندگان خود که در روز  
عرفه و هر که حاجتی خواهد دینی و دنیایی حق تعالی قضا کرد و اند  
و هر کس آن را خواهد او را برامزه و حق تعالی قضا کرد و نظر  
نکند به بخشال و متکبر که این روز روز بزرگوار است و چگونه  
بزرگوار نبود روزی که آن روز که از شش گناهان و خشنودی خصمان است  
چنان که می آید بحديث مشهور از حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله قال  
وَقَفْتُ بِعَرَفَاتٍ وَسَأَلْتُ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ أَنْ يَهَبَ لِي جَمِيعَ مَا بَيْنِي وَبَيْنَ  
اللَّهِ تَعَالَى إِلَى أَنْ يَأْتِيَكَ مَا بَيْنِي وَبَيْنَهُمْ قَالَ وَهَبْتُ لَكَ مَا تَسْأَلُ مَا بَيْنَهُمْ  
وَبَيْنَ الْعِبَادِ فَلَمَّا وَقَفْتُ بِالْمَشْعَرِ الْحَرَامِ قُلْتُ يَا رَبِّ إِنَّكَ تَسَادِدُ

چهار وقت مبارک که درین چهارده است اول دهه محرم  
بجکر و زعاشوراد و دهه سیاتکی ماه شعبانست بجمعه آنکه در  
شب براه است سیم دهه آخر ماه رمضان بجمعه آنکه در شب  
قبل است چهارم دهه اول ذی الحجه که در شهر و تفرقه است  
و از اینجا بوده است که سلف همه دهه ها را بطاعت گذرانند  
اند و بن برک داشته اند و بن برک می آید و عرفه است که حق تعالی  
و رحمت بفرستد خود در دو جا قضا بیاورد است چنانکه  
میفرماید و تَشَاهِدُ وَ مَشْهُودٌ در تفسیر چنین آورده است  
که شهادت در روز آدینه است و مشهود روز عرفه است و جای در پیش  
میفرماید که وَالْجَبْرِ وَ الْإِسْطِرْجَاعِ از مفسران بر آنست که خبر  
اینجا بامداد روز عرفه است و قسم چیزی یاد کنند که آن چنین  
شرفی و عظمتی دارد و احادیث در شرف و خطری این روز  
بسیار است روى عبد الله بن عمر عن رسول الله عز رسول الله صلی  
الله علیه و آله قال لا یبقی یوم عرفه رجل فی قلبه شقاق ذرق  
میر الا یمنی الا غفر له فارسی حدیث عبد الله عمر رقی الله

در روز



قُلْ مَا أَرْضَاهُ خَصْمُكُمْ هَبْهُمْ لِي فَأَجَابَنِي اللَّهُ تَعَالَى إِلَى ذَلِكَ  
 فَأَخَصَّ الشَّيْطَانُ لِي ذَلِكَ وَحَقَّقَ لِي بِحُكْمِهِ وَدَعَا لِي  
 وَالشَّيْطَانُ عَلَى نَفْسِهِ وَفِي رِوَايَةِ أُخْرَى دَعَا الشَّيْطَانُ عَلَى نَفْسِهِ  
 بِالْوَيْلِ وَقَالَ يَا بَلَاءَ هَذِهِ مَا فَعَلْتُ فِي عَمَلِي سَاعَةً وَاحِدَةً  
 وَصَنَاعَ فَارِسِي حَدِيثَ چندی میفرماید حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله  
 که بموقف عرفات بایستاده و متذکر گردید و گفت خداوند را ندا مرا  
 هیچ غم چون غم امت من نیست و روزی ازین روز شریفتر نیست  
 و موضع ازین خطر تر نیست بجز میان روز شریف و بقعه طحیر  
 که کنایه از امت من بمن بخشش و ایشان را در کار من کن فرمان آمد  
 که آنچه میان من و میان ایشان بود بخشیدم ایشان را کوی تا  
 خصمان خود را خشود کنند و صد پرست ایشان را بود چون بموقف  
 مشعر الحرام و توقف آورد مناجات کرد که خداوند هر کس  
 که خصمان خود را کرده اند از کجا یابند و اگر یابند شاید که خشود  
 نشوند قادری بر آنکه خصمان ایشان را خشود گردانی و همه را  
 بمن بخشی فرمان آمد که دعای ترا اجابت کردم فردای قیامت

ضمیمه

اینها را بیامرز و جمله را در بهشت فرستی چون ابلیس علیه  
 این حال بد انصبت خروش بر آورد و خاک بر سر کردن گرفت کرد  
 دنیا چندین سعی کرد که اینها را از راه برده تا با خود بد و زنجیر  
 توانست و همه سعی من باطل شد در خبر می آید که چه خلق  
 اقلیخ آخرین در عرصه عرصات جمع شوند بعضی نشسته و بعضی  
 و بعضی کمر بسته و نان در کف بر کردن و امکان که بخفتن بی طاعتها  
 را خصمان برده و روی باز استادن بی و جنت بر هر یکی لازم  
 شد و امکان جواب بی فرستگان فرود آمد و کرد ایشان  
 در آمد و ندای جناری و نهاری برآمد که يَا عَشْرَ الْحَرِّ  
وَالْأَنْسِ إِنَّ اسْتِطَعْتُمْ أَنْ تُفْنِكَ وَأَنْ أَقْطَلَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ  
فَأَنْفَكُوا لَا تَقْنَدُوا وَالْإِسْلَامُ یعنی ای آدمیان و پرندگان  
 اگر امکان کرد بریزد ارید بکمر بزنید و از میان بیرون روید امروز  
 هیچکس امکان بیرون شدن نتواند مگر بخت و هیچکس را  
 بر خد اوند تقاضی نداشت و هر کس در حساب خود در ماند

جابر بن عبد الله گفت از حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله شنیدم که  
 فرمود که جبرئیل علیه السلام حکایت کرد که در میان درهای محیط  
 کعبه پاره است مقداری کز و بر هر جانب این کوه هزار فرسنگ  
 در یاست همه آب ایستاده بر هر جانب او آب شور است و حق تعالی  
 در پایان آن کوه پاره چشمه آب آفرید است آب و شیرین و خوش  
 مقداری سمنگشت از دریای و بر لب آن چشمه درخت آثار  
 آفرید است و در سر آن کعبه آفرید است و آن عابد صومعه  
 ساخته و در آن صومعه رخداد و اندک پانصد سال روز بروزه  
 و شب بنماز بسر برده و یکشب نغمه و درین مذمت عمر این معصیت  
 نکرده و یک ذلت از وی در تجوید نیامد هر شب چون غایت کردی  
 و از آن آتشیم روزه کشادی و از آن درخت هر روز خدای تعالی  
 یک آنان بیرون آوردی و آنان آثار را بخوردی و طوطی و طعم  
 او شدی و باز طهارت تازه کردی و بر بنی بر سر آن کعبه در آن  
 صومعه در نماز ایستادی تا روزگار مذمت عمر او همین بود  
 چون مذمت عمرش با خبر رسید از حق تعالی در خواست کرد

و پدر در پیش پسر می نالد و می زارم که من ترا بر پرده ام و کوه و  
 کاروان گرفته از جهت تو و صدام و دلال کسب کردم از هر سو  
 امروز باندک طاعتی حاجت تا پناه طاعت من زیادت آید چنانکه  
 در ما قبل شنیدی این سخن را پس چون تخیر خلق بنهایت رسد  
 و در میان آن ایشان بیکبار ظاهر شود حق تعالی برین کان در ماند  
 خود بخشد حکایت فقیه ابواللیث سمرقندی رحمة الله علیه  
 تَبَيَّنَ أَهْلُ الْإِيمَانِ فِي آرِهِ كَمَا كَانَ بَدَلَهُ كَانُ بَدَلِهِ جَانِبَهُ رَسَدُ  
 مَنَادِي نَدَا كُنْدَ أَرْزِ عَرْشِ كَمَا يَنْدُكُنْ خَدَا وَنَدَا تَقَامُ مِثْرَا  
 که آنچه در حضرت ما کردید از جزر و جنایت چه را در گذار  
 بَقِيَّتِ الْبَقَاةِ بَاقِي مَا نَدَا كَحَقِّ خَصْمَانِ شَهَادَةٍ لِي قَدْ  
 که خصمان حق خود بیکدیگر بخشید و یا بمن بخشید فریاد  
 برآند و گویند خداوند را چون تو ما را بخشیدی ماهریه  
 یکدیگر بخشیدیم و از یکدیگر خشود شدیم و یکدیگر را  
 بجز که کرم فرمان رسد که دستهای یکدیگر بگیرید و بهشت  
 در آید همه بیکبار خروش برآند و بخرامند و بهشت در آید

جابر بن



تا جان او را در سجده بردارند اجابت یافت هر دو سجده جان او  
قبض کردند و اسروند همچنان در سجده است تا قیامت و قیامت  
سرازم سجده بردارد و ما فرشتگان که فرود می آیم کمرها بران  
بند است همچنان در سجده می بینیم گفت بن چنان رسیده  
که در لوح محفوظ چنان ثبت است که فرود ای قیامت آن عابد را  
فرمان بهشت آید که او را بهشت در آید بفضل و رحمت من  
نه بطاعت وی عابد فریاد برآرد که یا طاعتی یعنی کوی خداوند  
بطاعت خود بهشت میروم و مرا بطاعت من بهشت بخش  
مدت پانصد سال ترا طاعت کردم که درین مدت از من یک  
معصیت نسیمد این همه طاعت من کجا رود فرمان آید که ای  
فرشتگان بنده من بهشت را چون بعمل می آید طاعتی  
ما را که در حق وی کردم بمقابل کنید بطاعتی وی هر کدام  
زیادت آید با او همان عمل کنیم پانصد ساله طاعت و مرا با  
نعمت بینایی مقابل کنند نعمت بینایی بادت آید چندین  
نعمتهای دیگر بماند فرمان آید که ای بنده بطاعت و عمل

فریاد

خویش بهشت میروی یا برجت ما کوید بعمل خود پس فرمان  
آید که زاهد را بد و نیک برید زبانت در وی آید و فریاد و  
خروش برآرد که خدا یا برجت تو فرمان رسد که بد را بدیش  
بهوقف بایستانت خطاب رسد که اوله ثوابی فریدم و هست  
کردم و تو هیچ نبودی کوید یکی یا برجت فرمان آید که تو فیق  
طاعت و تقوی پانصد ساله عبادت دادمت و از میان آید  
برای تو آب شیرین بیرون آوردم و برای تو از آن کوه درخت  
انار آفریدم که درخت در سالی یکبار بارش بارش در هر روز  
از برای تو اناری بیرون آوردم و ترا تا قیامت در بهشت  
بد استم این نعمتها در حق تو بفضل و رحمت من بود یا بعمل تو کوید  
بفضل و رحمت تو یا برجت باز فرماید که نه انسته که هرگز از این نعمت  
کرامتی کنم بفضل و رحمت من بود نه بعملی که از آن فرمان آید  
که بنده مرا بفضل من بهشت برید که او را آمرزیده او را بهشت  
در آید و الله اعلم الله ما عاصیان را بفضل خود بهشت برسان  
فصل هفتم در بیان ثواب و عبادت بداند که احکام و یا اوقات

۱۴۱

بود که در آن اوقات لشکر را عرضه دهند و در آن روز عرض  
لشکر کرامتی بود و عطای زیادی آماده کرده فرستاده از اسب  
سوار و جامه فاخر و ولایت استمال دل خشنود تا هر که ساخته  
تربیند و در خدمت و بندگی نمودن جنت ترخیلوت کزیه تر بوی  
دهند و چون آن وقت بیاید حشمت خود را نیز بیاورند و زیادت  
خدا مت کنند که پیش از آن نکرده باشند طمع زیادی که کرامت و  
نواخت را اینجا نیز مالک الملوک همان است چون این اوقات فاصله  
بیاید بیکان خاص خود را بریادتی خدمت بطاعت مشغول گردانند  
تو نیز که مشغول کردی همان یابی که ایشان بیابند و از جمله خدمتهای  
زیادتی که درین روز میباید کرد یکی روزه است که در واحادیت بسیار آمده  
است و از آن جمله یکی حدیث ام سلمه است رضی الله عنهما که رسول فرمود  
نعم الیوم یوم عرفة من یوم عرفة جعل الله له نصيبا فی الثواب  
من حصر الموقوف والمرد لینه ومن صام یوم عرفة البتة استغفاره  
والتغفره فارسی حدیث ام سلمه رضی الله عنهما روایت میکند که رسول صلی الله  
فرمود یک روزی است روز عرفة که حق ثواب بنده خود را نصیب

۲۸

دهد و ثواب آن کسانی که در موقوف و مرد لینه اند از حاجیان  
و هر که روز عرفة روزه دارد البتة مرورا شفاعت بود و آمرزش  
بود و در مضمرات آورده که این عسر و حذر را روایت می کنند  
که رسول صلی الله علیه و آله فرمود هر که روز عرفة روزه دارد همچنان باشد  
بالتکلیف که بیت و چهار سال عبادت کرده الله تعالی و هر که  
روزه دارد روز عید قربان آن هنگام که نماز عید بگذرانند  
هرچنان باشد که عبادت کرده است الله تعالی را شصت هزار سال  
و دیگر درین روز از جمله طاعات آورده فی دوازده رکعت نماز است  
بروایت ابن عازب و اسامة بن زید رضی الله عنهما روایت می کنند که  
رسول صلی الله علیه و آله فرمود هر بنده که خواهد که در یابد ثواب و عین  
پس کو بگذارد دوازده رکعت نماز میان پیشان و نماز دیگر  
و بخواند در هر رکعت فاتحه یکبار و آیه الکرسی یکبار  
و قل هو الله احد پانزده بار و هر دو قل اعوذ هر یکی را یکبار  
فصل هجدهم در بیان و حساب قیامت از بردارند و خدا ای تعالی  
او را بیکدیگر بآید اگر زان و در بهشت در آرد او را و بر سر او نازل



که نور از وی میتابد و او میگوید أَحْمَدُ لِلَّهِ الَّذِي صَدَّقَنَا  
وَعَلَّمَ ابْنَ مَنَامٍ وَزَعَرَهُ بُوْدُ بَشْعِيَدٍ نَزَّحِيْرٍ مِيَاكِدِ  
از حضرت مصطفیٰ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ که فرمود هر کس در نماز  
شام عرفة عید دهد و رکعت نماز بگذارد و بخواند هر رکعت  
فاتحه و آیه الکرسی یکبار و قل هو الله اکثر پانزده بار  
خضر عظیم روز قیامت او را شفاعت کند زیرا که این نماز  
خضر است که در نماز شام عرفة میکند و اما از عبادات  
قولی رسول صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود هر کس روز عرفة صد آیه از قرآن  
بخواند بنا کند خداوند ثقیل از برای او کوشکی در بهشت  
که صد ساله راه بندای آن باشد و در آن کوشک چندان  
از طعام و شراب میوه بود که اگر همه اهل دنیا از آن بخورند  
بسند باشند ایشانرا و اگر قرآن نماند افیست و پنج بار قل هو الله اکثر  
برخوان چنان باشد که صد آیت از قرآن برخواند باشد و از  
اذکار دین روز قیامت یکی کلمه توحید است که امیر المؤمنین  
علی رضی الله عنه روایت میکند که رسول صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود بهترین

دعا دعا روز عرفة است و بهترین چیزی که گفته میشود و بخواند  
که پیش از من بوده اند اینست که لا اله الا الله وحده لا شریک له  
الملك و له الحمد یحیی و یمیت و هو علی کل شیء قدير  
پس از آن بگوید اللَّهُمَّ اجْعَلْ فِیْ بَصَرِی نُورًا وَ فِیْ سَمْعِی  
نُورًا وَ فِیْ قَلْبِی نُورًا اللَّهُمَّ اسْرَحْ فِیْ رِجْلِی اسْرَحْ  
اللَّهُمَّ اَعُوْذُ بِكَ مِنْ وَ سْوَ اِیْلِ الصُّلُوْهِ وَ سِتِّیَاتِ الْاُمُوْزِ  
وَفِیْ شَیْءِ الْمَیْمُوْنِ وَ مِیْثَقِ الْمَیْمُوْنِ وَ مَایْمِیْهِ وَ النَّهَارِ  
وَمِنْ شَرِّ رَیْوَاقِ الدُّخْرِ این دعا را بطهارت بخواند بهتر  
حاجت که بخواند روا شود و در شعبه بخبر چنان آمده است  
که این نماز میباید کرد که ابو هریره رضی الله عنه روایت میکند  
که هر کس در شعبه قربان روازده رکعت نماز بگذارد در هر  
رکعت فاتحه و آیه الکرسی یکبار و قل هو الله اکثر پنج بار  
بیرون آید از گناه همچون مار که از پوست بیرون آید و هشتاد  
ساله عبادت در دیوان او ثبت گردانند و در حجة الفریض

ده هزار شهرستان بنام او بنا کنند در هر شهر ستاد هزار  
درجه و ده هزار خور و آن او را کرامت کنند و ثواب ده هزار  
شهید او را کرامت کنند و ثواب حج و عمره آنرا او را کرامت  
کنند و عذاب کوراز بردارند و روز قیامت در رکوع  
بکشایند و بحساب او را در بهشت در آردند سُبْحَانَ  
یُوسُفَ اَدِیْبِ حُجَّةِ اللَّهِ چنان میگفت که جوان بود در صحبت  
ما بس شقی ولیکن با جَعَلُ و کلاه بود و خود را در زمره فاسقان  
داشتی شقی فاسق نمای او بتر از فاسق شقی تر است و چون ایام تقصیر  
در آمدی اعتکاف کن و اگر چه در میان بود و در روز عرفة  
و تروی در شعبه در عبادت مبادت کردی روز و روز و داشته  
این جوان وفات یافت و یکی ویران و من با او بودم و این در شهر  
طرس بود و من بطلب کفن بیرون رفتم چون باز آمدم  
هر چند در شهرم دم بود ندیده بودم و این را دیدم  
گفتم چه افتاده است شما که همه جمع شد اید گفتند منادی  
شدیم که جمع خلایق بنان جای جمع شوید تا بروی از او لای خدای عزوجل

نماز گذاردید در آمدی و در میان دیدیم این مرد را نشسته  
و ده کفن بچای که هر کس چشم هیچ بیندند ندیده باشد چنان  
کفن و بر کفن شش نوشته بود که این جزای کسی است که رضای  
ما را بر هوای نفس خود بر کند این خلایق بروی نماز  
کردند و بخاکش دفن کردند و باز گشتند و من در سخاک  
او در آن سوی دیگر خواب شدم او را دیدم بر آب سبز نشسته  
و جامهای سبز در پیشش و عکرم سبزی در دست  
گرفته و بزم کو را دیدم در رقاعای وی که هرگز از آن  
شیرین تر و خوب تر وی تر نرادی ندیدم با چهار سوار  
دیگر همه با جامهای سبز کفتم هر یک یک جام که این جوان مردان  
گفتند گفت اینک در پیش میرود حضرت مصطفیٰ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ  
و آن چهار دیکر خلفای راشدین اند رضی الله عنهم صاحب  
لوائی حکما ایشان هم کفتم یکجا میرود گفت بلایرت الله تعا  
گفتم تو یا بر من بودی این امرات بچه یافتی گفت با عتق کافه  
دی الحجه و عبادت روز عرفة و شعبه و حج و تروی رضای صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

چشم کفایت  
چشم کفایت  
چشم کفایت  
چشم کفایت



بر هوای نفس ای برادر جهد کن بطاعت این ایام و در ایشاد  
رضای خدای تعالی بر هوای نفس خود که نجات از در گنجت  
و رسیدن بد درجات بدین دو چیز است این بخت و از  
پیش چشم من ناپدید شد و من در حسرت ماندم اَللّٰهُمَّ  
توفیق حق گذاران این ایام امرانی دارم فی توفیق این ایام  
توانی گذارم ترا بستر نرم بایک خواه تَوَكَّلْتُ و خواه مثل ترا  
طعام چرب و شیرین میباید خواه حَلَالِشْ و خواه مثلش  
تو همین کلمه گرفته که حق تعالی ابطاعت مثل از نیست تو باری  
رحمت و مغفرت او نیاز داری تو خدمت از جهت نیازمند  
خود کن نه از جهت بی نیازی او و در خدمت رحمت لیکن  
بشاید بی بندگی نبود و بندگی بی رنج و السَّلامَة  
فَصَلِّ هَذَا دُعَاءَ دُعَاءِ فِيْ فَضْلِ الْقُرْبَانِ بدانکه حق تعالی هر کرا  
نعمت داد شکر آن نعمت از او باز خواست وَ اشْكُرْ وَ انْعَمَ  
اللّٰهُ اِنْ كُنْتُمْ اَنْتَا تَعْبُدُوْنَ و قال رسول الله صَلِّ اَنْتَ مِنْ  
اَنْزَلَتْ عَلَيْكَ نِعْمَةً فَلْيَشْكُرْهَا اما فاضلترین روزها روزی

مَحْرَاسَتَ لِقَوْلِهِ عَلَيْهِ <sup>السلام</sup> أَفْضَلُ الْأَيَّامِ عِنْدَ اللَّهِ يَوْمُ الْغُرُورِ  
جَمْعُهُ وَرَوْزِ عَرَفَةِ أَيْ يَوْمِ الْآيَاتِ خَوَانِدِ وَرَوْزِ جَمْعُهُ وَاعِنْدَ اللَّهِ  
نُكْتَتِ وَرَوْزِ مَحْرَبِ عِنْدَ اللَّهِ كَفَتْ چُونِ تَرَا أَفْضَلُ الْأَيَّامِ  
رَسَانِيدِ وَبَسَامِ مَسْكَنتِ طَاهِ قِرْبَانِ كِرْدَنِ تَعْظِيمِ عَظِيمِ اسْتِ  
شَكْرُوِي بِكُوِي وَشَكْرِ اِيْنِ تَعَبْتِ قِرْبَانِ اسْتِ وَدَرْ قِرْبَانِ  
حَدِيثِ بَسِيَامِ اسْتِ رَوِي عَائِشَةُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا عَنِ النَّبِيِّ <sup>صلى الله عليه وآله</sup>  
أَنَّهُ قَالَ إِنَّ الشَّامَ لَمِنْ خَيْرِ طَيِّبَاتِ بِلَادِ أَنْفُسِكُمْ وَأَنْظُرُوا بِهَا بَرَكَهَ  
اللَّهُ تَعَالَى فِي أُمَمٍ لَكُمْ فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَخْلُقُهُ عَلَيْكُمْ <sup>وَالْخَيْرُ لَكُمْ</sup>  
فَارِضِ حَدِيثِ رَسُولِ اللَّهِ <sup>صلى الله عليه وآله</sup> فَرَمُودَهُ اِيْنِ مِيَانِ قِرْبَانِي كُنْدِ سِيْدِ  
تَابَاتِ شُودِ بَاكِنِ نَفْسِهَايِ شَمِ وَبَرَكْتِ كُنْدِ بَاكِنِ خُدَايِ تَعَالَى  
مَالِهَايِ شَمِ وَخُدَايِ تَعَالَى شَمِ خَلْفِ دِهَالُو بَدِ اَيْنِدِ كِهِ هِيَجِ مَسْلَمِ  
قِرْبَانِي <sup>لَكُمْ</sup> مَكْرَانَكِهْ بَاشِدِ خُونِ اَنْ قِرْبَانِي وَپِشْمَانِ وَشَاخِ  
اَنْ وَبُولِ اَنْ وَپِشْتِ اَنْ نَوْرِ مِرُودِ دَرْ كُوِي وَنَوْرِ مِرُودِ اِيْنِ  
وَنَوْرِ بِرِ بِرِ صِرَاطِ نَوْرِ دَرْ بِهْتِ وَعِطَادِ هِدِ خِلَا وَنَدِ تَعَالَى  
بِهَرِ تَارِ بِشَمِي وَنَوِي وَخُدَايِ وَخُدَايِ دَرْ بِهْتِ وَابَرِي اَيْنِدِ

بوز قیامت در بالای سر وی و پیاده وی ثابت دارد  
 قدم و پیر بر صراط و بدنه وی حوری بدهد او را  
 در بهشت و دستگیره وی گران گردد میزان و پیران و نبوت  
 وی او را چلهای بهشتی پوشانند نفقه کنند اندکی تا مزد  
 دهند شمار بسیاری الحديث عَنْ عَلِيٍّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ  
عَلَى الصِّرَاطِ مِثْلَ يَكَمُ میفرماید که ترک کردن سیر قربانیهای  
 خود را که بدستی که آن باریکهای شما خواهد بود بر صراط  
 هر کدام که باشد بود بکن مانند شمار بر صراط و از اینجا  
 گفت ربع حشیم رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ که الهی گردانستی که رضای  
 خدای تعالی در قربانی کردن من مستحق من خویششان را قربانی  
 کردی چون رضای خود را بیک کوفتند باز بسته و باز  
 آزار بر صراط باریکها ساختی و فدای ما گردانیدی و آن آتش را  
 بسبب آن گذاشتی و آنگاه مناجات کردی و گفته در حق تحلیل خود  
 و رضای خود با بستی بقریان کردن فرزندان و در حق ما  
 بچارگان رضای خود باز بستنی بیک کوفتند و بیک کوفتند

را قلدای اسامعیل کردانیلی از عذاب دنیا و همه کوفند  
دافدای مکر دی از عذاب و نوح و احوال قیامت شکر  
این نعمت را چگونه کند اسیر حکایت می آید که در خانه  
قربان نکنند و در و آخانه بخدای تعالی تال و صاحب خانه  
دارای بد کند که خالی گرداند ترا خدای تعالی از خیر چنانکه  
مرا خالی کند اشتی از قربان و آخانه کد و قربان نکنند و  
بلایها و زیانها شود و وصیعیها و بیابرها در آخانه دری  
نشد و آخانه کد و قربان نکنند شایبها و برگها در آن خانه  
بدینا چنانکه بحکایت می آید حکایت یکی از بزرگان سلف عاده داشته  
که قیمت کوفند بد و پیش دادی گفته چون بر من قربان و  
نیت که نصاب دارم حیوانی چه بخارم کنم بخور و بد که قیامت  
آمده است و خلاق را بر بار گیران سوار می بیند و خود را  
پیاده یک سوار کرد که چگونه است که این خلاق سوارند و آن  
پیاده گفت از برای آنکه مردمان قربان کرده اند و او نکرده  
گفت من نیز سوار جدت کرده ام که گفت تو ندانستی که بار گیر

رافضای



قربان بود نه یاد است که قربان میباید کرد که بهر اذن  
این فایده نخواهد داد **حکایت** بر کوهی بوده است درین  
امت نام او احمد بن انحق او میگوید که برادر من محمد بن انحق  
مرد عابد و پرهیز کار بود و از مال دنیا چیزی نداشت و با  
تنگدستی تکلف کردی تا هر سال قربان کردی و هر رنج که  
بر وی آمدی این عبادت را نکند آشته گفت این برادر من از  
دنیا برفت بخواب دیدم که قیامت آمده است و خلق عالم همه  
در عرصات حاضر آمدند ناگاه برادر را می بینم که بر  
اسب سوار شده که هرگز مثل آن ندیده بودم و بسیاری دیگر  
در پیش او می رفتند بتغییر تمام گفت **الله تعالی** باقی چه کرد  
گفت مرا با مرزیه گفته بچه معنی گفت روزی در مسجد  
جامع نماز می کردم در حین یکم بود که پیروی می آمد  
و در پیش سترن باز ایستاد و گفت خداوند عزوجل بران مسلمان  
رحمت کند که بیکل سرم بر من رخ کند که قرض دارم و تقاضا  
درشت میکند آن سرم را بد و دادم چون مرا در خان در فن

و باز

و باز کشتند نای شنیدم که رحم کردی بر زبردستی ما نیز  
تو رحم کردی و هر چه کردی از تو عفو کردیم و ترا شایسته  
بهشت و دلداری خود کرد انیدیم او را گفتیم این باکران در پیش  
تو چیست گفت این قربانها گمنامند که کرده بودم کفتم اکنون کجا  
میری گفت بهشت میر و بر این بگفت و از چشم من ناپدید  
شد تا بدانی که کسی برین درگاه قربان نکند و نکند آ  
**فصل هفتم** در فضیلت تشریق بد آنکه تشریق  
تکبیر است چنین فضل کرده اند از خلیلین احمد که این ایام  
را ایام تشریق خوانند بجهت آنکه ایام تکبیر است و بزیر آن  
این ایام را بباطاعت که در آنجا اند و زبان از تکبیر خواش  
نداشته اند و بعد از بعضی مشایخ آهسته میباید گفت  
اصل آنست که حق ما را یاد کردن خود فرمود **تشریق** ایام  
چنانکه فرمود **و اذکروا لله و انکم مفلحون** و ایام بعد و ا  
ایام تشریق است و درین ایام تکبیر سنت است چنانکه در روز  
آیت صلوات است هر باری که **الله تعالی** بگوید حضرت الله تعالی

اذکار در تکبیر است که **اذا ذکر وال الله ذکر اکبر** پس هر قولی  
که بیشتر از این باشد کفران و فتوی بر اینست و از امیر المؤمنین ع  
د و روایت است چنانکه امیر المؤمنین علی گفته و ابن مسعود  
و از امیر المؤمنین عثمان در قطع روایت نیست و غیر این صحابه  
را رضوا **الله تعالی** جمعان قول است و بقول امام اعظم و شیخ شرط  
واجب است یکی بر مردان نه بر زنان مگر بطریق تبعیت که امتداد  
کرده بودند و دیگر بر معیان نه بر مسافران مگر بطریق تبعیت  
تسیر بر اهل شهرها چهارم بر جماعت کثران نه بر تنها  
کذا انان بخم در فرایض نه در نوافل و در جماعت مردان  
نه بر جماعت زنان و مذهب ابو یوسف و محمد بن فریضه  
کثران واجب شود که تبع فریضه است و فتوی بر قول ایشان  
است و صورت تکبیر معتقد اینست **الله اکبر الله اکبر لا اله الا الله**  
**والله اكبر الله اكبر والله الحکیم** این مذهب است  
و مذهب امام شافعی تکبیر **الله اکبر** است و بر حجت ماوی  
ذبح ابراهیم است علیه چون ابراهیم را علیه بخاک ریخت

را بر سر یک نام خواند باشی چنانکه در فضل صلوات گفتیم  
و از بر آنست که در هر نمازی درین ایام میباید گفتن  
و این واجبست زیرا که یاد قرین کرد حضرت **صلوات الله علیه**  
مر تکبیر را با جمعه چنانکه میفرماید **لا تجمع الا و مضر**  
جامع و جمع فریضه است باید که تکبیر نیز فریضه بودی و اگر فریضه  
نیست باری کم از واجبیت اما اتفاق است بر یکبار صحابه و از  
**الله تعالی** چون امیر المؤمنین عثمان و امیر المؤمنین عثمان و  
امیر المؤمنین علی و عبد الله مسعود بر آنست که تکبیر از نماز  
بامداد در فریضه است و باز در نمازی اختلافست عبد الله مسعود  
فریضه میگوید تا نماز دیگر روز عید و آن هشت وقت نماز  
و امام اعظم ابو حنیفه کوفی رحمه الله این قول کرده اند  
زیرا که اجماع است درین و هر چه در اجماع بود باید گفتن  
و اجماع تا هشت نماز است و امیر المؤمنین علی رحمه الله تا نماز  
دیگر تشریق قطع کنید و آن بیست سه نماز است و اما ابو یوسف  
رحمه الله این قول را گفته اند زیرا که تکبیر ذکر الله تعالی است و اصل

اذکار



وند ای جناری بواله درخ آید و آنکه از ابراهیم خلیل علیه السلام  
در ملائکه افتاد که چگونه است ابراهیم که حق تعالی او را چنین  
منزلت که تاج خلعت بر فرق او نهاد و او را بدن کره مخصوص  
گردانید و آتش بجان آید و آتش از خلا و نفاظ اظهار  
فضل است و خبر که در اول داشته بود که در قصه چنانست  
که چون نمرود علیه السلام آتش افروخت يك فرسخ در يك فرسخ  
و ابراهیم را علیه السلام در محلی نهاد و در آتش انداخت  
و غلغله در ملکوت افتاد و صوفیان حضرت عزت در حق او  
آمدند و مناجات کردند که آلهی که راکه تاج خلعت بر فرق  
او نهاده و نل در عالم در بر آید که و آنکه الله ابراهیم خلیل  
بدشمن وی میدهند تا هلاک کن کند فرشتگان را فرمان کند  
بر وی که اگر از شمایری خواهد یاری مید جبرئیل علیه السلام رسید  
و گفت یا ابراهیم بخلاص حاجت داری تا خلاص هم ابراهیم  
گفت اما ایتک فلا یعنی حاجت ارم لیکن بتو می همان کس که این  
فضا کرده است می بیند و می اند و خلاص می تواند داد اگر  
مخصوص

خلاص باید بدید که مرا یار و خواستار و از غیبار حاجت  
طلبیدن کار نیست فرشتگان از قوت یقین وی تجریدانند  
بازش جلال آید که چنانکه به خطابت می آید که روزی فرشته  
بصورت آدمی بوی پدید و او بر سر بالای نشسته و در  
زنگهای خود نظر میکرد و بسیار با نهار پراگوشند و کاو  
و اسب بود و مرا آن فرشته مثلاً می آید در پیش او بایستاد  
و با او زخوش و آنجان خوش گفت سبحان اللک اللک القدوس  
ابراهیم را وقت خوش شد گفت نام آله من کوی و خوش می گوی  
یکبار دیگر بگوی سایل گفت رایگان نکو بمریک تو سفند ازین روز  
بن ده تا باز کوی ابراهیم گفت هر چه درین میان کنه کند  
است همه از آن مفت همه را بتو بخشیدم یکبار دیگر باز کوی  
سایل همان شب که باز گفت ابراهیم گفت هر چه مرا از نرو  
ضیاع است همه را بتو بخشیدم مبار دیگر باز کوی سایل همان  
شب که باز گفت ابراهیم علیه السلام رایان شد و گفت هر چه مرا از نل  
و انبار است همه را بتو بخشیدم مبار کوی سایل باز گفت ابراهیم

گفت هر چه مرا در خانه رخت و مطاع و غلام و کنیز است  
همه را بتو بخشیدم یکبار دیگر باز کوی سایل باز گفت ابراهیم  
گفت مرا از مال و ملک هیچ نماند مرا به بندگی قبول کن و یکبار  
دیگر باز کوی همان شب که باز گفت ابراهیم بنزد او  
آمد و گفت ایکن تن خود را تسلیم تو کنم بیا از بر و بر تو  
و یکبار دیگر بگوی فرشته تبعه می گوید من فرشته ام مرا از این  
پس فرشته گفت خداوند اسز بوده است که چنین بنده را  
بد و شکری و چنین کس سزاوار دوست بوده است  
ای کارهای تو همه به مثل و بنظیر زیرا که هم سب و هم صافی و مقدس  
خطابت نوح اسماعیل پس بازش بفرزند که میوه دل بود  
بیار نمود در قصه آمده است که شب هفت روز از ماه ذی الحجه که  
ابراهیم علیه السلام خفته بود و اسماعیل را علیه السلام در کنار خود  
خوابانید بود در خواب دید که آینه بیامدی و گفتی یا ابراهیم  
من رسول خدا ام تو آمدن خداوند تعالی میفرماید که بر خیز  
و این فرزند که در کنار هست قربان کن از هر من ابراهیم علیه السلام

از خواب درآمد و لا حول و لا قوة الا بالله العلی اعظم می گوید و گفت  
این از دیو بود و لا حول و لا قوة الا بالله العلی اعظم می گوید و گفت  
فرمود و خلف در و عا و آنجا است و دیگر آنکه کشتن فرزند  
بی گناه معصیت و حقیقت که را بمعصیت نفرماید آیا سرت  
این چه بود و مراد ازین حقیقت بود یا بجان برخواست و طهارة  
کرد و قمار و زیمان مشغول چون شب تیره در آمد از در  
بخواب فت باز همان خواب باز در فرغ آمد و لا حول و لا قوة  
و برخواست و طهارت کرد و تا روز نماز کرد و اندیش میکرد  
تا چه شاید بود شعر در آمد بیشتر شب بیدار داشت  
و با خورشید خوابید و همان آینه را دید که باز میگوید ای  
ابراهیم حق تعالی ترا سالام می رساند و میفرماید که بر خیز و فرزند  
خود را قربان کن در رضای مامن که خداوند کم می را بمعصیت  
نفرمایم آن چه می فرمایم طاعت بود از خواب بیدار شد حقیقت  
شدش که این خواب عتر و جلال آوردن دیونیت که مرا ازین  
حقیقت است باین معنی آن شب را شعر می گوید هر چه میگوید



و میگوید چون روز شد فرض حق تعالی بگذارد و فرزند  
قره العین خود را بخواند و گفت خواجه پدر مرا فرماید از  
حق تعالی از بهر من قربان کن فرزند گفت فرمان برداریم  
و طاعت ما را به پیغام خداوند عز و جل را مادر فرزند ما  
بخواند و گفت این فرزند را هر روز بزد یک دوست می برم  
و پیرایی می و جامه نیکو پیش در پوش آن مادر سر  
مهر فرزند را شسته کرد و چشمها و داسر مرده و چنان  
شد که چشم از او بر نتوانست داشت بیت آنکه در نیکویی  
نمونه بود چون بیاد میشد چگونه و اسماعیل هفت ساله  
بود و پیرا گفت کار و سره می بر گیر استوار بر گیر بر گرفت و در  
عقب پدر روان شد چون بیکه رسیدن و بر شدن  
گرفت ابلیس علیه العنة در صورت پیری خود را بوی نمود  
و گفت ای پسر مهیلائی که پدر را تر کجای می برد گفت می برد تا باین

کار

کار که سفتی را قربان کند ابلیس گفت می برد تا باین کار  
تین ترا سر بر تو غلط کردی بگریز اسماعیل گفت ای پیر  
جاهل و پیغمبر خد او نداشت معصیت بر تو و از من بخت  
نیامده است که خون من مباح شود و شفقت پدری در میان است  
ابلیس گفت پدرت میگوید که مرا خد و ند تقا فرموده است  
اسماعیل گفت اگر خد او ند تقا فرموده است هنرا جان من  
فدای رضای او باد ابلیس گفت پدرت میگوید که بخوار در پیکام  
و این خواب و هرگز از خداوند تقا ننموده است باید که دیو  
فرموده باشد گفت ای پیر جاهل نداشت که بیاض شیطانی  
نبود ابلیس زوی تو میباید اسماعیل علیه السلام پیش پدر  
آمد و قصه پیر بالغ با پدر بگفت ابراهیم علیه السلام گفت  
آن ابلیس است یسئلتش در کن اسماعیل سنک چند بر روی  
بعضه میگویند اصل سنک انداختن از انجاست بر سر کوه  
رسیدند ابراهیم علیه السلام روی فرزند آورد و گفت ای

خد او ند تقا عاصی شویم فرزند گفت باکی نیست حکم من خد و ند  
تعالی است و لیکن ترا سر چیز و صلیت میگویم بکی آنکه این پیرا  
مر از سر من پدر کشی تا خون آلود نشود و پیرا درین بری تا بوی  
من بوی مرسد و بدان آرام گیر و اگر خون آلود بوی بری  
نرود ازین حال آگاه شود و نیاید که اضطراب کند و در معصیت  
افتد و بوی آنکه دست و پای مرا بدن رسن استوار بر پندی  
که میباید دست و پای زخم و بر تو آید و عاصی شوم و از خون من  
جامه شما خون آلود شود سیم آنکه در وقت کار داند روی  
من بر خاک نمی که میباید روی من به پیری و شفقت پدری  
ترا ننگد و در فرمان تقصیر شود و در وقتی که کودکان و هم  
نزد آن من به پیری که باز میباید از من یاد کنی و کاه کاهی  
بسر خاک من بیایی و مرا فراموش نکنی و چون مرا بخاند و در کنی  
مراد پیرا این خود پی تا بود که بحجرت پیرا این شما سوال منکر  
و نکیر بومن آسان شود ابراهیم علیه السلام گفت ای جان پدر  
پیش ازین سخنان میگوئی که جان و جگر پدر خود را بر این

دشوار

نور دیده من سر شب بخواب دیدم که خد او ند عز و جل مرا  
میگوید که پسر خود را از پیر رضای ما قربان کن تو چه بدینی  
چنانچه خد او ند تقا میفرماید قوله تعالی یا بلغ معه السعی  
قال یا ربی انی اری فی البیت امری اذ تجلک فانظر ماذا اتری  
قال یا ابت افعل ما فی من سجده فی انشاء الله من الضاریین  
فرزند گفت ای پدر فرمان خد او ند تقا است فرمان  
او را باش گفت ای فرزند بوقت کشتن این صبر چیست  
که می نمایی گفت ای پدر من از فضل خد و ند عز و جل من  
عجب می آید که در حق من پیغامی بهیج سابقه این لطف  
میفرماید که همین ساعت به بهشت برد و از من خشنود کرد  
چگونه خوشدل باشم و لیکن مرا بخانه نکیف تا مادر را و دای  
کم آری از فرزند خد این آید از پنج درخت خود هم بخوراید  
و از معدن جود موجود آید گفت ای جان پدر تو سیدم که  
نیاید که این سخن آنجا بان بگویم و تو بامادر بگوئی و او ترا از  
من باز دارد بحکم شفقت مادر می هستی که زنا را بود و هم در

دل خد

خداوند



کردی پس پیراهن از سر وی برکشید و دست و پایش را بر  
 بست و در رویش نظر میکرد و میکشید و اسماعیل روی بر خاک  
 نهاده میکشید ابراهیم علیه السلام در مناجات آمد و گفت  
 اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ جَزِیْ اِسْتَلَاکُ رُکُوعِ سَمَانٍ وَ زَمِیْنٍ طَائِفَتِ اَنْ  
 نَدَ رَنْدَ وَ مِیْغَرِیْ اَلِیْ کُفَرَنْدَ رَا بَدَسْتِ خُودِ قَرِیْبَانِ کُنْ وَ لَکِنْ  
 هَمْدُ لَیْ قَهَّارِیْ بَعَالَمِ دَرْمَدَه کَیْ حَیْوَ اللّٰهُ مَا یَشَاءُ وَ یَنْتَ  
 خَلْ اَوَّلَا حَرِیْ رَاقِ چَیْنِ فَرْزَنْدِ صَبْرِیْکَ وَ اِیْنِ فَرْزَنْدِ رَا بَعِ  
 رَا دَنْ جَانِ صَبْرِیْ رَاقِیْ دَا بَرِیْسِ فَرْشَتَکَانِ هَفْتِ اَسْمَانِ  
 هَمْدِ دَرْخُوشِ اَمَدَنْدِ کَخَلْ وَ نَدَا اَمْرُ دَرْ هَفْتِ زَمِیْنِ  
 وَ هَفْتِ اَسْمَانِ بَنْدَ اَزِیْنِ دَوْبَنْدِ شَا یَسْتَه تَرْ نَسِیْتِ یَا  
 نَظَرِ حَمِیْدِ دَرْ کَا رَایِشَانِ کُنْ اِسْمَاعِیْلَ عَلَیْهِ السَّلَامُ کَفْتُ اِیْ دَیْ  
 دَرْ مَنَاجَاتِ دِیْر مَانَدِیْ پِشْ اَزِیْنِ تَا خِیْرِ مَکُنْ کُنْ بَا یَا کَیْ مَسْتَحَقِّ  
 عَقُوْبَتِ شُومَا مِیْدِ دَا رَمْ کَ دَرْ قِیَامَتِ رُویِ یَکْ کَلِیْرَا  
 بَدِیْسِیْمِ وَ فَرْشَتَکَانِ دَرْ تَعَجُّبِ اِیْشَانِ مَانَدِ بُوْدَنْدِ وَ مِیْکَفَنْدِ  
 کَ سَزَا بُوْدَه اسْتِ کَحَقِّ تَعَالُیْ چَیْنِ بَنْدِ کَا نَزَا یَا وَ سَتِیْ کِیْرِ دَرْ

بر

یکی بخوشد و بجان شیرین باخته و یک قریه العین و ثمره الفواد  
 را در دخی حق تعالی در میان نهاده پس ابراهیم علیه السلام کارد  
 بر قفای اسماعیل نهاده و بقوت بمالید کار کرد و زنگر خطاب  
 بکار در رسید کای کار کرد باید که یک موی از پیغمبر زاده  
 مانیری که معتاد است دوست را با دوست مراد ازین امن  
 تحقیق نیست کار بر فرمان خال و نال تعالی بر گشت گفت غلط  
 نهاده باشی این بار کار در راست بند و بقوت بالا همچنان  
 کرد گفت پای برگردن من نه و بقوت بالا تا بود که کار در بر  
 تا زود تر بصد رحمت رسم همچنان کرد هر چند او را وقت  
 بود بجای آورد کار بر فرمان خدا ای تعالی و تا شد ازان حال پس  
 خبر کرد گفت ای پدر کار در داد تیغ راست کن و دست در هوا  
 کن و بقوت نزن تا هر سر نخ دیگر پیش نیاید ابراهیم علیه السلام دست  
 و کار در را بر آورده تا بقوت نزن از هواندای شنید که الله اکبر  
 الله اکبر سر بر گردید و پیل را دید و رهرو را فدا  
 دانست که خلاص پدید آمد ابراهیم گفت لا اله الا الله و الله اکبر

اسماعیل آن حال را دید و گفت الله اکبر و لله الحمد این کلمات شعار  
 حج شد و در کرایه شهر یق شد و حجت شد ما را بر شافعیه  
 که تکبیر چنان میباید گفت در زمان جبرئیل علیه السلام رسید  
 و گفت خدایت سلام میرساند یا ابراهیم قد صدقت الرؤیا اِنَّا  
 کَذَلِکَ نَجْزِی الْمُحْسِنِیْنَ یعنی و خواب خود را راست کردی و فرمان  
 ما را بر او پیش رفتی و فرزند را فدا می کردی بکبر این کوسفند  
 را فدا ای اسماعیل کردیم قربان کن تا از عهد قربان بیرون آیی  
 بعضی گفته اند آن کوسفند بود که هابیل قربان کرده حق تعالی توری را  
 بر سر نهاد بر ششبه آتشی تا آن کوسفند را بر داشت و به هشت بر  
 و ازان وقت باز در ریاض هشت می چریک تا امروز که فدا ای اسماعیل  
 شد ابراهیم علیه السلام چون کوسفند را دید فرزند را همچنان بستید  
 وید وید و کوسفند را ازان کوه فرو آورد و آنجا آمد که امر و نجات  
 قربان می کنند و ابراهیم علیه السلام در پیش کوسفند هفت عدد  
 سنگ انداخت که کوسفند ازان سو زود و آن سنگ انداختن

از جمله

از جمله شعار مناسک حج شد و بعضی دیگر گویند که این سنگ ها  
 انا اختن از است و چون ابراهیم علیه السلام نیز یک کوسفند رفت  
 جبرئیل علیه السلام اسماعیل را کشید و گفت ای پسر این کون نهاده  
 تو حکم خداوند تعالی را ترا بزد یک خدای اوند تعالی مستجاب  
 هر چه میخواهی بخواه که حق تعالی ترا اجابت کند اسماعیل گفت  
 خدای و ناله هر که قیامت حاضر آید از فرزند من و ترا یکی گفته  
 و یکی دانسته و شریک نیا ورده بقوت با وقت مرگ اگر چه گناه  
 بسیار داشته باشد همه را بیا من و در کار من کن جبرئیل  
 علیه السلام گفت ای پسر مرده یاد من ترا که حق تعالی ترا اجابت  
 کرد و همه را بتو بخشید آنگاه ابراهیم کوسفند را قربان کرد و آن  
 غایت هیچ نخورده ازان جگر بخورد او و فرزند او سست شد  
 تا پس از نماز عید چیزی نا خوردن و بجگر قربانی روزگشاد  
 چون بخانه باز آمدند مادر اسماعیل بر او ایستاده بود تا اسماعیل  
 چه وقت رسد چون چشم اسماعیل بر روی مادر افتاد  
 گریان شد گفت جهان مادر چرا میگری چیزی نکفت



الحاج بسیار کرد گفت ای مادر پدر مرا فرمان خدای تعالی بود  
که مرا قربان کند آنکه قصه با مادر بگفت مادر و همه اهل  
بیت گریان شدند و سجده آوردند و خدا را بزرگوار کردند  
این بود قصه نوح اسماعیل الهی ما را از ثواب ایشان محروم  
کردان **نیمه و کرمه فصل هفتم** **چهارم** فی التَّوْبَةِ عَنِ الْمَعَاصِي لِذَلِكَ  
مسلمان بود و قسم است یک قسم کردی که اگر امر معروف  
خوانند و یک قسم ناکردی که اگر امر معصیت خوانند  
همچنانکه بفرمودن طاعت فرمانست پنهان کردن منکر  
و معصیت نیز فرمانست **وَأَمْرٌ بِالْمَعْرُوفِ وَأَنْهَ عَنِ الْمُنْكَرِ**  
**قوله تعالی** **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّبِعُوا هَؤُلَاءِ** **وَالْأَصْطَفَاءِ** **وَالْأَشْيَاءِ** **زِيَالِ** **الْعَرَبِ**  
**فِيهِ عَنِ الْحَشَاءِ** **وَالْمُنْكَرِ** **وَالْبَغْيِ** **يُعْظِمُكُمْ** **لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ**  
طاعت هر پیر زنی تواند کرد مردانست که از معصیت باز ایستند  
و از نیافزود حضرت مصطفی **صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ** **الْمُحَاجِرُ** **مَنْ هَاجَرَ**  
**السَّطَوَاتِ** **وَالْمُحَاجِرُ** **مَنْ جَاهَدَ هَوَاهُ** یعنی هاجر کسی است که  
از این چهار مرتکب کند و مجاهد بحقیقت آنست که با هوای

نفسی

و آن چنان که در پیش او ایستاده بود ندان فرزندان کافر اند  
که ایشان خد شکان بهشتیان باشند و من جریم و او  
سیکایل است فصل هفتم فی الغیبت بد آنکه غیبت  
پیدا کردن عیبی بود که در برادر مسلمان چون کوری و کرمی  
و لنگی و مانند آن که چون در پیش او بگویی شرم دارد و کراهت  
آیدش و اگر آن عیب هروی بود و بگویند بهتان بود و  
عقوبت آن از عقوبت غیبت بتر بود چنانکه حضرت مصطفی  
صلی الله علیه و آله و سلم فرمود أَنْتُمْ مَا الْغَيْبَةُ قَالُوا اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ  
قَالَ ذَلِكُمْ أَخَاكُ بِلَا كَرِهٍ قَالُوا لِمَ رَأَيْتَ أَنْ كَانَ مِنْ بَعْضِ أَجْحِي  
مَا أَقُولُ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّ كَانَ فِيهِ مَا تُكْفَرُونَ مُقَدَّرٌ بِهِ غَيْبٌ  
بر چهار وجه است یکی کفر است و یکی نفاق است و یکی عصیت  
و یکی مباح و آن اول وجه که کفر است آنست که کسی مسلمان  
را غیبت دیگری او را منع کند گوید راست گوی پیغمبر نیست  
که من میگویم حرام را حلال داشت این کفر بود چون او را  
بدان راه اثنان و حد که نفاق است آنست که کسی را غیبت کند

که در هیچ ناخجری تنگری بشنوه و چون نگاه چشم تو بر او  
افتد دو چشم درم وزی چنانکه چنانکه خداوند داخل میگرد  
قُلْ لِلَّهِ مَنَاقِبُ يُقْضَىٰ مِنْ أَبْصَارِهِمْ وَيُخْفَضُونَ فِي رُوحِهِمْ  
وَقُلْ لِلَّهِ مَنَاقِبُ يُقْضَىٰ مِنْ أَبْصَارِهِمْ وَيُخْفَضُونَ فِي رُوحِهِمْ  
یعنی یکی ای محمّد که وید کا فر آمدن و زنا نمان تا که چشم  
از نگر لیست بشنوه از ناخجری نگاه دارند و فرج را در نظر  
با چشم بر آید کرد زیرا که بشنوه تا محرم نگر لیست  
فته خبری که چون چشم به بیند دل در آویزد چنانکه شاعر  
فرموده بیند دل را همه آفت از نظری خیزد، چون دید  
بدید دل در آویزد آفت کا رد دل از دید بلکه نگر لیست  
بجرام خود زناست که بهر اندام زنا مقصود است بقول  
حضرت رسول الله ﷺ الْعَيْنَانِ تَنْبِيَانِ وَاللِّسَانُ تَنْبِيَانِ  
وقال عليهما في خطبة الوداع من آصاب من أفرأه نظره  
حراماً ما شاء الله تعالى عليه نارا ثم تومر به إلى النار ومن غاب

و گوید نام نمی برم تا غیبت نشود و شنوندگان حجت باشند که  
کرامت میگوید معصیت میکنند و از خود پارسایی بر ساخته  
آن ریا و فداقت امان وجه که معصیت است آنست که کسی  
غیبت کسی کند و نام او بر د و حرام میدارد این معصیت بود  
امان وجه که مباح آنست که کسی را بفسق صفت کنی و او فاسق  
بود و بدعت صفت کنی و او مبتدع بود و غرض از آن بود  
تا مردم از وی جدا گردند آن مباح بود چنانکه حضرت  
مصطفی صلی الله علیه و آله میفرماید لَا تَكُونُوا الْفَاحِشَ بِالْقَبِيلِ یعنی  
افشای عنه و غیبت کردن بگوشت حرد خود و ن برادر  
وَلَا تَغْتَابُوا بَعْضَكُمْ بَعْضًا ایچا احدکم  
آن کلمه آخیه میت فَاَكْرِهْتُمْ سبب نزول این آیت  
آن بود که رسول صلی الله علیه و آله در غزای بود با هر دو تن از بولکان  
یکی از درویشان را قرین کرده بود تا توان نکران بغایت  
درویشان بر آسایند و درویشان نیز با هم تو نکران بر  
آسایند سلمان را با تو نکران قرین کرده بود منزل فرود آمدند



امرأه حراماً حارماً روم الفیفة بلاء مغلوكة الغنقه ثم یومر  
به انما انما فان قبلها او فاعلم ان جبرها حیث یکل کلمة  
فانما انما کف عام ومن فاد باین رجل رجل وامرأة حرم  
الله تعالى علیه الجنة وما ویه النار ویسأل مصیر فامری  
حدیث چنین رسول خدا <sup>صلی الله علیه و آله</sup> که از چشم زن آید و از  
دست زن آید و از بازو زن آید چون بچشم درناحرم بشوید  
نکریستی زن باشد و چون دست درناحرم دراز کردی زن باشد  
و چون بیاض شایست رفتی زن باشد بهر یکی از اینها  
درم فتر اعمال تو زن آید پسند معنی حدیث دویم رسول  
علیه السلام در حجة الوداع چنین فرمود که هر که بناحرم نکریست  
بخنایت حق تجاوز چشم او را بر آتش گرداند و بفهماید  
تا او را بد و زنج درآورد و هر کس دست بناحرم دراز کند  
در قیامت بیاید دستهای بگل آتش بین بند کرده و همچنان  
بد و زنج بر بندش و هزار سال بداند بسوزندش و هر که  
در میان مردی و زنی قرار گیرد تا ایشان را در حرمان افکند

خداوند

خداوند تعالی بخت را بروی حرام گرداند و باز گشت وی  
بد و زنج بود و هر که در زنی چندان نگاه کند که اندام نهانی  
آز او بروی معلوم شود اگر روزه داری بود روزه وی تنبیه  
شود یعنی نور روزه از وی بشود این همه برای کسی است که  
بحقیقت زنا نکرده است اما آنکه زنا کند چگونه باشد خواه  
عمر عمر بر خود را بمقام رسانید که هیچ نواب ندارد از روزه  
هیچ میدانی که چند بار بناحرم نگاه کرده و چند  
هزار بار بناحرم نگاه کرده و درم فتر اعمال تو زن  
نویشته اند بایکی زنا بخت روی مجاشست با صد هزار  
چگونه بود آن همه در ثواب تو نیست زن و ثواب معلوم نیست  
که از تو در کینه زن آید یا از بانی اگر کینه زن آید خوشحال تو  
و اگر نه وای بر تو اکنون میدانی نادر آن کن نادر عرصات  
قیامت در ثوابی الهی ما را بفضل خود بیاحرم و شایسته بخت  
و بدیدار خود گردان این حکایت عتیة الغلام رحمه الله عالم  
و زاهد بود و هفتاد سال بود که قلم تکلیف بروی نرفته بود

ملازمان چنین گفتند که درین مدت از وی صغیره ندیدیم  
تا بکبره چه رسد و در شبان روزی دو دست بکشت نماز کردی  
از جمله او را دوفرد و از کار بسیار و او را دیکوه اشت و قتی  
با هر بیدان در روزی سه یا چهار مرتبه میرفتند بجایگاه میریدند  
خواجه باز ایستاد و تا قتل کرد و بیرونش شد و عرق از وی  
روان شد و نعره بزد و بیفتاد و چون بیرونش باز آمد  
از وی سؤال کردند از وی سؤال کردند که خواجه شما را چه  
افتاد گفت در وقت جوانی درین مقام خداوند تعالی را  
آز رجه بودم درین مقام گذری کردم غلامی را با جعد و کلاه  
پیش آمد و من بشوید در وی نظر کردم و زناد و حیثیت  
زنا درین مقام برین نوشته اند و در نظر اولین آخرین  
درمست من خواهند نهاد و خطای عزت در رسد  
که افرقه کتابت نامه خود را در پیش پیغمبر این باید خواند  
کسی که حال چنین باشد عجب باشد که از خود بیرون باز آید  
حال او باچندین طاعت و این یک معصیت این بود

نعمین

ما باچندین کبیره که از مادر وجود آمده است حال ما چگونه  
خواهد بود آنچه بر صراحت فهای و قلم غفور در جریه اعمال مادر  
کش امین یا رب العالمین **فصل فی جنایات العین**  
و از جنایات چشم دیکر آتش که در بریدگان بنظر حقارت  
نکری که این جنایت پس بر نکست می شاید که آنکس را  
خداوند تعالی بوده باشد و تو او را خوار داشته باشی خداوند  
تعالی میفرماید یا ایها المؤمنون لا یخسر فوکه من فوکه عسی  
ان یکونوا خیرا منه و لا یساء من نساء عسی ان یکون  
خیرا منهم میفرماید ای کسانی که ایمان آورده اند و زنان در  
یکدیگر بچشم شکی داشت متکبرید و یکدیگر را سخره و افسوس  
داشت مکنید ای بسا کس که بنزدیک خداوند تعالی از شما بهتر بود  
و تو او را فاسق می پستی و خود در طاعت حکم مکن که او در  
است و تو برستی که کارها بخیرید بد آید بلکه تو او را عای  
بنیکویی و خود را عاقبت بنیکو خواه که محمد بن الکعب القرطبی  
رضی الله عنه روایت میکند که حضرت مصطفی <sup>صلی الله علیه و آله</sup> بر بالای منبر

۷۵



خطبه میخواند در خطبه دست راست در هوا گرفته چندین گفت  
که این کتابیست که حق تعالی نام کسب اهل بهشت در این کتاب  
ثبت کرده است از بندگان که کم نشوند و زیاد نشوند  
باز دست چپ را بر هوا گرفته گفت که این کتابیست که حق تعالی  
نام کسب اهل دوزخ را در این کتاب ثبت کرده است  
که کسانی که اهل دوزخ که کم و زیاد نشوند یعنی در ازل حکم  
کرده و در آنست که اهل بهشت کیانند و اهل دوزخ کیانند و حکم  
که در ازل رفته بود صورت نهند که دیگر شود و آنگاه فرمود  
یکم حاجی بینی که عمل شقاوت میکنند یعنی شب و روز در شوق  
و غم میگذرانند و در کفر و معصیت بسر میبرند تا حکم کنی  
که این بد بخت است و اهل دوزخ است و در سابقه علم او فرمود  
که نیک بخت خواهد بود آنکه پیغمبر که <sup>صلی الله علیه و آله</sup> تعالی او را از ان  
عمل بد بیرون آورد و تا عمر او پیش از آن نماند باشد  
که با نیکبختی و جنتش شوق دهد و خاتمت عمر او بر  
اسلام گرداند و هر گاه او را به بهشت رساند و یکی را بسوی

همه عمل اهل

همه عمل اهل اسلام میکنند یعنی شب و روز بطاعت می  
گذرانند تا حق حکم میکند که بهشتی است در سابقه علم او فرمود  
که او بد بخت است و دوزخی آنکه پیغمبر که <sup>صلی الله علیه و آله</sup> تعالی او را از ان  
عمل خیر بیرون آورد و در کفرش در آرد و از عمر او پیش از ان  
نماند که با نیکبختی و جنتش شوق دهد و خاتمت عمر او بر کفر و معصیت بود  
و هر گاه او را بد بختی است که در ازل رفته است بسعادت  
و بد بختی است که در ازل رفته است بشقاوت و کارها  
با خیر پدید آید که در نماز و روزه بسیار نیست لیکن بسیار است  
نفس و سخاوت است و هر گاه او را بد بختی است که در ازل رفته است  
کسی و او بد بختی است که در ازل رفته است که در ازل رفته است  
زمان پیش از ان که در کفر و معصیت بسر میبرد تا حکم کنی  
سکه است این سکه را وی بسوی آمد بفرمان خدای عز و جل  
و گفت میلانی که چه میگوئی در نقاش راغب میکنی یا در نقاش راغب  
من خواستم که روی من بودی چون ماه اکنون که بدیدم مرا برین نیست کنایه  
مسلمانان است که خود را کم از همه خلق و همه کس بینی و همه کس را برتر از خود

دانی امر و زنجیر حقاقت بس که چه نگاه میکنی که فرمای قیامت آنست  
شکر گوید بر کافران که بجهنم می آید که فرمای قیامت که خلافت  
حشر کنند فرمان آید که از آدمیان و پریان و شیاطین و وحوش  
و طیور و بهائم همه را جمع گردانند و داد مظلومان را از  
ظالمان بستانند و آن برای آن بود تا آدمی زیادتی هیبتی بود  
و وحوش از گاه سگان و کرکات بر کمر ایشان نمی کردند و همه آدمیان را  
ببندند و میگویند شکر محمد ایراغی و جل که ما را چون شما نیافرید  
که ما را نه طبع بهشت است و نه خورج و نه زکاة و نه خطای عزت  
در پسند که کونوا انرا با و یکنونوا انرا هر خاک شوند و فرمودند  
و چون کافران چنان به بیتند آواز بر آید و گویند یا لکینم کشت  
ترایا ای کاش که که ما نیز خاک کشته تا از آتش دوزخ برستی چنانکه  
اینهار هستند <sup>کافران</sup> یکی از بزرگان دین بعوفات حاضر شد  
و آن ششصد هزار مرد و زنان را دید در دشت عرفات سر و پا  
پرهنه بادیدهای گریان و دلهای پریان و لبهای جزا و جگرهای کینه  
آواز بر آورده که <sup>یا ایها الذین آمنوا</sup> انفسنا خواجر گریان شد و گفت اکنون

بند

بش که کارم و در میان ایشان باری باین زامری که  
ایشان میکنند آمرزید شده اند و اگر آمرزیده نشوند  
بسیب من بود که در میان ایشانم بزرگان چنین بود مانند  
که همه کس که در میان را برتر از خود دانسته اند ملک  
ما را عیب مایلان کردن و بر ما بیچارگان بخشای <sup>فصل</sup>  
<sup>هفتاد و ششم</sup> فی جنایات التسلان اما زبان را از جهت آن  
آفریده اند که حق تعالی را بد و بیکه و قرآن خوانی و عبادت کند  
کنه و خلق بد را که خوانی و نیتهای خیر در دل داری یاده  
کنی چون او را در غیر اینها از سر و غم و خشم غیبت نهفت  
و سر و داینها مشغول کنی در امانت خیانت کردی مستحق  
غرامت و ندامت گشته در قیامت و کفران نعمت کردی  
پس زبان را نیک نگاه باید داشت که ضرر از همه اندامهای  
دیگر زیاد است و جنایت زبان یکد سروع گشت است که حق  
تعالی بر دوزخ کوی لعنت کرده است <sup>قوله تعالی قتل الحرام</sup>  
<sup>آیة عن الکاذب</sup> لعنت باد بر دوزخ کویان حضرت مصطفی

۷۴



علیه السلام میفرماید بر وایت عبد الله مسعود رضی الله عنه قال رسول الله  
 ﷺ عليكم بالصديق فان الصديق اولى بالبر والبر اولى بالدين  
 الى الجنة وما يزال الرجل يصدق حتى يكتبه الله  
 حبة نارا كما قال الكذب يهدي الى الفجور والحق يهدي  
 الى النار وما يزال الرجل يكذب حتى يكتبه الله كتابا  
 جنيا میفرماید حضرت مصطفی ﷺ که بر شما باد که راست  
 گوید و راست گفتن پیشه کنید و راست گفتن دلیل بود  
 بر تقوی و تقوی دلیل بود بر بهشت هر چون راست گفتن  
 عادت کرد نام او در جریده صدیقان نویسد نه بار  
 تا دروغ نکوی و از دروغ گفتن دور باشید که دروغ  
 گفتن بفسق و دلالت میکند و فسق بد و زنج ببرد  
 و هر چون دروغ گفتن عادت کند نام او در جریده  
 دروغ گوینان نویسد و در هر کتاب است رأس الفجر لیکن  
 الکذوب یهتد سمرهمه عیبهادر و دروغ گو نیست و از اینجا  
 فرمود حضرت مصطفی ﷺ که شنش از من در پی نبرد  
 کوفته

که من از شما میپرورفتم که شما را در بهشت در آورند اول آنکه راست  
 گوید و دروغ نگویید و چون وعده کنید حلال کنید  
 و چشم از نازید نه با باز دارید و فرج از حرام باز دارید  
 و دست از نافرینیها و پای از نافرینیهانگاه دارید و چون  
 این شش خصالت را نگاه داشتید صد در بهشت مر شما  
 را بود و همه پند ها درین کلمات در آمد خصوصاً آنکه وعده  
 که چون الله تعالی فرمود و اقوال و عهد الله اذا عاهدتم  
 یعنی چون وعده کنید و فاک کنید و وعده بر دو وجه  
 بود یکی آنکه میان تو و حق تعالی و دیگری آنکه میان تو بود  
 و خلق اما آنکه میان تو بود و حق تعالی آن وعده است  
 که تا بدی را بر ایمان باشی همچو این عهد بسته مروزی  
 که این پند یرفته و اما آنچه میان تو و خلق بود آنست  
 که عاقل دانی بر آنچه قبول کرده که چنین کم از ابا بشی و  
 خلاف نکنی و چون شما را در کاری آمین داشتند امانت بکن آید  
 و امانت برد و وجه است یکی میان تو و حق تعالی آن

آنست که فریضهای او بخوش دلی بگذاری و از مناهی  
 دور باشی اینها امانت حق تعالی است بنزدیک تو و دیگر  
 هفت اندام امانت است از حق تعالی بنزدیک تو اینها  
 را پنا شایست و نایبست صرف کن و دیگر امانت ها  
 میان تو و خلق است و آن کسی ترا بر عالمی بر ملا زنی  
 اسین کرد و بعهده تو کرد البته خیانت نآید نشی  
 فرجهای خود و فرمود که نگاه دارید و نگاه داشت فرج برد و وجه  
 یکی آنکه فرج را از حرام و شبهت دور داری دوم  
 آنکه فرج را چنان کشاده کنی که چشم مردمان نه  
 بر او افتد بوقت قضای حاجت و بوقت استیضای کشاده  
 نکنی که کشایند و نمایند و نکرند هر سه در لغت  
 خلا و ند تعالی اند چنانکه حضرت پیغمبر ﷺ فرمود  
 لعن الله الناظر و الناظر اليه و دیگر چنین غصوا  
 ابطارکم یعنی چشمهای خود را بجا باندید چشم  
 کشادن برد و وجه است یکی در ناظر نکردن بکس  
 چشم

چشم مرغبت تا بخوابی مباح است و چشم شوق نیست  
 چنانکه در فصل پیشین یاد کردیم و خدا او را تعالی میبخشد  
 ولا تمان ان عینک به از واجباتهم زهره الحق للنا  
 و دیگر فرمود گفتو آید یکم یعنی دست کوتاه دارید و دست  
 درازی برد و وجه است یکی بنا بر همان و دیگری به انسان  
 و هر دو ناشایست و دروغ گفتن از افعال ناشایست  
 که حضرت مصطفی ﷺ میفرماید کسه علامت است در منافق  
 اول چون سخن گوید دروغ گوید چون وعده کند خلاف  
 کند چون امینش را در خیانت کند و اگر خواهی کرد  
 که دروغ چه زشت است چون کسی دروغ گوید و ترا معلوم  
 شود که دروغ است بنزد تو چگونه زشت نماید و اعتماد تو  
 از وی ببرد و در چشم تو سبک میشود چون دروغ  
 گوئی تو در چشم دیگران چنان نمایی و اگر خواهی که عقوبت  
 دروغ گوینان را بدانی بقیامت چگونه در میان و چون خواهی  
 بود اینک پیش تو و حدیث رسول ﷺ تا مثل کن مکرر



سَمْعَةَ بْنِ جُنْدَبٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ مِثْلُ يَدٍ كَ عَادَتِ حَضْرَتِ مُصْطَفَى  
 صَلَّيَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ بُوَدَ كَهْ چُونِ نَازِ بَا مَدَادِ بَگَ تَنَهِ پِشْتِ مَبَارَكِ  
 بَكْرَه اَنِیدِ وِ قِروِی اِصْحَابِ کِوِی وِ کَفَتِ کِوِی خَوَابِ بَکْ آ  
 بَکُو یِیْدِ نَا تَغْبِیرِ کِوِی رِوِی سَوَالِ کِوِی خَوَابِ بَکْ  
 سَوَالِ صَلَّیَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَرَمُودَ کِهْ مَن بَا رِی دِ رِخَوَابِ چِنَانِ دِ یِیْمِ  
 کِهْ دُو کِسْ بَیَا مَدِی وِ عِزِ اِزْ وِ هَا کِوِی وِ کَفَتِ بَرِ خِزِوِیَا مَا  
 بَیَا بَرِ خَوَاسْتِمْ وِ بَا اِیْشَانِ رِوَانِ شَدِمْ بَرِ مِیْنِی هُمَا رِیْیِیْمِ  
 یِکِی رَا دِ یِیْمِ دَرِ اِکْثَانِ خَوَابِ بَیَا نِیْکِ وِ یِکِی سَنَکِ بَرِ اِیْ  
 بَرِ سَرِ دِ سَتِ مِیْکِرِدِ وِ چُنَا نَکِهْ قُوْتِ دَاشْتِ مِیْزِدِ بَرِ سَرِ اَنْ  
 خَوَابِ بَیَا نِیْکِ چُنَا نَکِهْ مَعْقُورِ سَرِ اَوِیْرِوْنِ مِیْ اَمَدِ وَاَنْ سَنَکِ  
 غَاظِطَانِ شَدِی وِ بَرِ فِی وَاِیْشَانِ بَرِ فِی وَاَنْ سَنَکِ کَلِ  
 بَیَا وِرِی وِ بَا زِ بَرِ سَرِ اَوِیْرِوْنِی وِ سَرِ اَوِیْرِا خُورِ دِ کِرِی وِ  
 هِجْزَانِی مِیْکِرِدِ نَدِ وِ سَرِی وِی بَا زِ دِ رِیْیِیْمِ سَتِ مِیْ بَیْشَدِ  
 وِ کَا رَا اِیْشَانِ هِیْمِی بُوَدِ کَفْتِ اِیْنِ کِیْسِتِ وِ عِیْلِ اَوِ جِیْسِتِ  
 کَفْتِ بَرِ وِ بَرِ فِی مِیْ رِیْیِیْمِ رِیْیِیْمِ بَیَا وِ دِ یِیْمِ کِیْسِی رَا

وَأَمَّا

خَوَابِ بَیَا نِیْکِ وِ دِ یِکِی بَرِ سَرِ اَوِیْرِا دِ اِیْشَانِ وِ کَا رِی دِ رِیْیِیْمِ سَتِ  
 کِرِی وِ یِکِ نِیْمِ دِ هَا نِ اَوِ شَقِ مِیْکِرِدِ تَا پِیْسِ شِیْرِ اَوِ  
 وَاَنْ نِیْمِ دِ یِکِی کِهْ بَرِیْدِی بَا زِ دِ سَتِ شَدِی کَا رَا اِیْشَانِ  
 اِیْنِ بُوَدِ مَن کَفْتِ سُبْحَانَ اَللّٰهِ اِیْنِ جِیْسِتِ وَاِیْنِ اَکْثَانِ  
 کَفْتِ بَرِ وِ پَا رِیْ بَرِ فِی مِیْ رِیْیِیْمِ وَا دِی بَرِ کَشِشِ دِ یِیْمِ وِ وِصُوْتِ  
 بَقَا یِیْتِ بَا هِیْبِیْتِ کِهْ اَزْ اَنْ سَهْمَانِ کِوِی نَبُوْدَهْ یَا شَدِ کِرِی بَرِ کِرِی  
 اَنْ اَلْکَشِ مِیْکَشْتِ وَا فَرِوِزِیْنِهْ بَرِ مِیْ هَا دِیْدِ تَوْرِی رَا  
 سَرِخِ کِرِی دِ یِیْمِ زَنَانِ وِ مَرْدَانِ هِیْمِ بَرِ هِنْدِ دِ بَرِ مِیْ اَنْ اَلْکَشِ  
 هَرِ یَا رَا کِهْ اَنْ تَوْرِی بَا نَدِی هِیْمِ رَا بَرِی وِ بَرِی وَا زِ وِ جِیْزِ وِ بَرِی  
 وَا زِ دِ رِ هَوَا کِرِی وَا اَمَا دِ تَوْرِی خُورِشِ مِیْ اَوِیْرِوْنِی وَا زِ  
 اَلْکَشِ اَهْ سَتِ شَدِی وَا اِیْشَانِ اَبَقُورِشِ وِ بَرِی کَا Rَا اِیْشَانِ هِیْمِی بُوَدِ  
 بَا زِ کَفْتِ سُبْحَانَ اَللّٰهِ اِیْنِ اَکْثَانِ کَفْتِ بَرِ وِ پَا Rَا دِ یِیْمِ بَرِ فِی مِیْ  
 کَلَانِ پِشْتِ اَمَدِ بَرِ اَنْخُورِ وِ دَرِ اَنْ جَوِی خُورِشِ یِکِی اَلْکَشِ اِیْشَانِ کِوِی  
 وِ یِکِی بَرِ لَبِ جَوِی اِیْشَانِ وِ سَنَکِ دِ رِیْیِیْمِ خُودِ نَبُوْدَهْ کِرِی هَرِ بَا رِی  
 کِهْ اَنْ اَلْکَشِ اَنْ کُنْدَهْ بَلِ وِ رِیْیِیْمِ سَنَکِ دِ رِیْیِیْمِ هَا نِ اَوِیْرِوْنِی

و همه دنیا های او خورد مرد کشته من کفتم سبحان الله اینها  
 کیانند گفتند برو بفرم وادی بفرم وادای بفرم وادای بفرم وادای بفرم  
 صورت نیک با هیبت د و کس کز بر کر آن آتش میکشند  
 و فروزین بر آتش می نهادند کفتم سبحان الله اینها کیانند  
 گفتند برو بفرم بفرم بفرم بفرم بفرم بفرم بفرم بفرم بفرم بفرم  
 مردی بر خنود و دیدم بر تختی نشسته و بچکان خورد  
 در پیش او ایستاده گفتند پیش رو کفتم امشب چنان بفرم عجب  
 دیدم اینها چیت گفت آنکه اول دیدی که سرش می کوفتند آن  
 عقوبت کسی است که قرآن خواند و فراموش کرده و نماز خفتن ناکرده  
 خفت باشد و دویم را که دیدی عقوبت کسی است که دروغ گفتن  
 عادت کند و آن سیم که دیدی عقوبت کسی است که از زن و مرد زنا کار کند  
 و آن چهارم که سَنَکِ دِ رِیْیِیْمِ هَا نِیْمِ عَقُوبِتِ رَا اَوِیْرِوْنِی  
 پِیْچِمِ اَنْ وَا دِی کِهْ پَرِ کَشِشِ بُوَدِ وِ نِیْزِ اِستِ وَاَنْ دُو کِرِی اَزْ اَنْ دُو رِخِشِ  
 وَاَنْ یُو شَدِنِ مِیْزَانِ بَرِ شَتِ اِستِ وَاَنْ تَرِیْیِیْمِ وِ مِیْ کِهْ بَرِ اَنْ تَخْتِ  
 نِشْتِ بُوَدِ جَدِ اَلْکَشِ اِیْشَانِ اِستِ اَبَرِ اِیْمِ خَلِیْلِ صَلَوَاتُ اَللّٰهِ عَلَیْهِ

وَأَمَّا

نفس بر آید و هر یاری که یغیر صَلَّیَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از جهاد باز گشتی  
 کَفْتِ رَجَعْنَا مِنَ الْجِهَادِ اِلَا صَغِيرًا اَلْجِهَادِ اَلْاَبَرِ جِهَادِ کِرِی ن  
 بَا هَوَا یِیْمِ نَفْسِ جِهَادِ اَلْکَبِرِ مِیْخَوَانَدِ زِیْرِ کِهْ دَرِ جِهَادِ اَصْغَرِ  
 دِ شَمْنِ رَا مِیْ تَوَانِ دِ یِیْمِ وِ دَرِ جِهَادِ اَلْکَبِرِ مِیْ تَوَانِ دِ یِیْمِ  
 وِ دَرِ جَا یِیْمِ کِهْ دِ شَمْنِ رَا مِیْ تَوَانِ دِ یِیْمِ اَزْ وَا حْتِرَازِ تَوَانِ کِرِی  
 وِ دَرِ جَا یِیْمِ کِهْ تَوَانِ دِ یِیْمِ اَحْتِرَازِ مِیْکُنِ تَبُوْدِ پِیْسِ بَا بِنِ مَعْنِی  
 بَا دِ شَمْنِ خَرَبِ کِرِی دِ شَوَارِ بُوَدِ وِ مَعْصِیْتِ کِهْ اَزْ فَرْزَنْدِ اَنْ اَدَمِ  
 مَوْجُودِ شُوْدِ بَیْشَتِ اَنْ اَدَمِ شُوْدِ دَرِ هَرِ یِکِی زَهْمِتِ اِیْنِ اَدَمِ  
 اَمَانِتِ خَدَا وَنْدِ تَعَالَا اِستِ بِنِزِ دِ یَا تَوِیْرِ اَزْ اِیْشَانِ سَوَالِ  
 خَوَاهَدِ بُوَدِ زِیْنِهَارِ رَا مَانِتِ خِیَا نِتِ نَکُنِی تَا مَسْتَوْجِبِ  
 عَقُوبِتِ قِیَا مِتِ نِشَوِی دِ یِکِی اَنْکِهْ اِیْنِ هَفْتِ اَنْ اَدَمِ رِیْیِیْمِ  
 تَوَانَدِ وِ تَوِیْ نَکَا هَا نِ اِیْشَانِ چُنَا نَکِهْ حَضْرَتِ مُصْطَفَى صَلَّیَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ  
 فَرَمُودَ کَلَامُکِ رَا لَعْنُ وَا کَلَامُکِ مَسْأَلُوهُ عَنْ رِیْیِیْمِ زِیْنِهَارِ کِهْ  
 رِیْیِیْمِ رَا نِیْکِ نَکَا هَا رِی کِهْ هَرِ جِیْیَا نِیْ کِهْ اَزْ اِیْنِ هَا دِ رِیْیِیْمِ  
 آدِی جَوَابِ اَنْ اَنْ تَوِیْ خَوَاهَدِ خَوَاسْتِ هِیْمِ دِ یِیْمِ کِهْ شِیْءِی اَزْ



او کوفته اند از آنکه یک کشت یک یک را خا من کشت و صاحب  
 کوفته اند بپایین و شیطان را سیاه است کنند که چنان کوفته اند  
 را نگاه نه اشقی تا مرز این کوفتی اینجا نبیند که داشت این  
 هفت اندام را در کردن تو کرده اند چون بپایان نگاه  
 نه آری هر معصیت که از ایشان در وجود آمده عقوبت آن  
 ترا با یک کشید و هم ایشان را که این گناه از ایشان در وجود  
 آمده باشد بر تو کواهی دهند و بر تو خصمی کنند قوله تعالی  
یَوْمَ تَشْهَدُ عَلَیْهِمْ أَلَسَتْ لَهُمْ آلِهَةٌ مِثْلُ مَا تَدْعُوا  
یَعْلَمُونَ و این هفت اندام تر از هر حکمت آفریده اند تا تو ایشان را  
 بناسایستی استعمال کنی نعمت را سبب و معصیت کردی  
 هیچ جنایت و نکوکاری بدین نرسد این هفت اندام چشمست  
 و گوش و زبان و خلق و فرج و دست و پای و چشم را از  
 برای آن آفریده اند تا تو بدی و بدیها را به پیچی از هر چه  
 ترا حلال بود از دیگران چون ویرا در حرمت استعمال  
 کردی در امانت خیانت کردی و از نداد بدیها یکی آشت

مکرم

و خیمه زدند و گفتند برو و از حضرت مصطفی <sup>صلی الله علیه و آله</sup>  
 نان خورش بخواه که نان خشک نمی توان خورد سلمان رفت  
 و ایشان گفتند که اگر سلمان بد را برسد خشک شود همانا  
 او را هیچ نخواهد آورد چون سلمان بحضرت مصطفی  
<sup>صلی الله علیه و آله</sup> رسید جبرئیل علیه السلام آمد بود و از گفت ایشان رسول  
 خبر داده بود که در حق سلمان چه گفتند سلمان پیغام  
 ایشان بر ساقی رسید رسول <sup>صلی الله علیه و آله</sup> پیغام فرستاد که شما گوشت  
 خام را در خوردید نان خورش چه میکند سلمان پیغام  
 رسول <sup>صلی الله علیه و آله</sup> برسانید ایشان گفتند ما گوشت خوریم  
 تا در آخر خود چه نمود سلمان گفت سخن رسول حقیقت بنزدیک  
 رسول ویم و این مشکل را حل کنیم و را مدد بنزدیک حضرت  
 مصطفی <sup>صلی الله علیه و آله</sup> فرمود که شما گوشت خام سلمان خوردید  
 چون از شما غایب شد غیبت او کردید و غیبت کردن پنهان  
 بود که گوشت مرده خوردن جبرئیل علیه السلام آمد و بموافقت  
 قرار رسول <sup>صلی الله علیه و آله</sup> این آیت آورده قوله تعالی وَلَا یَغْتَبِ بَیْضُکُمْ

بَعْضُ الْأَیْهِ حَکَا خالد بن ربيع میگوید روزی با یاران  
 خود در مسیری جامع بودم ناگاه مسلمان را غیبت کردند  
 و من ایشان را منع نکردم شجاعت یادم که فروری سیاه روی  
 با هیبت بیامد و پای گوشت خوک مرده بر طبقه پیاورد  
 و بانگ بر من زد که بخور از این گوشت خوک که یک  
 من کفتم که مسلمان من گفت که مسلمان و مسلمان هر کس گوشت  
 خوک نخورد مر میگوید گوشت مسلمان میتوان خورد و آن  
 و آن هزار بار مراد تر از این است از آن گوشت بریدن  
 گرفت و در دهان نهاد بیدار شدیم آن گوشت در دهان  
 من بود تا چهل روز از آن بوی کندی از دهان من می رفت  
 و وبال غیبت زیاده از وبال زنا و لواط و شرب خمر است  
 زیرا که اینها را یک توبه پیش و این گناه را دو توبه است  
 یکی بخلائی و یکی دیگر که بدان کس که غیبت او کرده باشد  
 زوی از وی بجای نخواهی حق تعالی تو را بخوار نکند یکی ابن سیرین  
 را گفت مرا بجل کن که غیبت تو کرده ام گفت خدا او نداند

مکرم

چگونه حلال دارم اشارت داشت که نخست بخداوند تعالی باز باید  
 گشت و توبه باید کرد تا نگاه بجای آنکس سود دارد و این جایی  
 است که خبر غیبت بدان کس رسید باشد و اگر نرسیده باشد  
 فقیه ابوالمث سمرقندی رحمه الله گفت بدو نباید رسانید ولیکن  
 بخدا باز باید کردید و او را آمرزش باید خواست و از حق تعالی امید  
 داریم که توبه اش قبول باشد و غیبت ثواب طاعتها را بر چنانکه  
 انس روایت میکند که رسول <sup>صلی الله علیه و آله</sup> فرمود چهار چیز است که ثواب  
 روزه را باطل میکند و وضو را می شکند و عمل را ویران میکند و  
 آن غیبت است و دروغ و سخن چینی و نظر کردن بعورتان  
 بیگانه و این افعال آب میدهند پنج شر را چنانکه آب میدهد  
 و سمراب میکند پنج درخت را یعنی ثواب اعمال را ضایع میگرداند  
فی التوبة روی حدیفة الهمانی قال قال  
رسول الله صلی الله علیه و آله لا یدخل الجنة قنات ای تمام فارتی حدیث  
 یعنی در نیاید در بهشت کسی که سخن چین بود یعنی در دروغ  
 بود و رسول علیه السلام فرمود که آن هنگام که خداوند تعالی



بهشت را بیاورد فرمود ای بهشت سخن گوی گفت خدا یا نیکی بخت  
 بنده که بن در یک حق تقاضا سوخت بد کرد که هشت طایفه را در حق  
 ساکن نکردم یکی من خمر و یکی عصب و یکی زنا و سخن چینی را و در پیش  
 را و محنت را و قاطع رحم و شرطی را و کسی که گوید عهد خدا  
 که چنین کنم و نکند و شرطی را یا کار ظالم را میگوید که بر ضد کان  
 خدا بی ظلم کند و قال عَلَيْكُمْ أَنْ مِنْ شَرِّ الْأَشْيَاءِ  
الَّذِي بَالِيَهُ هُوَ لَا يُؤْخِضُ یعنی بدترین است که از بدترین  
 آدمیان است و هر وی که باین فرمودی و بآن قوم روی  
 رسول عَلَيْكُمْ بد و کوفت بگفت فرمود که بد رسیده صاحب  
 این هر دو کورد رعایت است و عذاب بی یکی از آنست که خود و مجاور  
 را از بول نگاه نداشته و عذاب دیگر از سخن چینی است  
**حکایت** که اخباری نقل می گوید که در کتب معتقدیه خوانده ام  
 که بهمه موسی علیه السلام باران ایستاد و قحط شد در بنی اسرائیل  
 و کار بر خلق نیک تنگ شد و موسی سه مرتبه دعا کرد باران  
 بیرون آمد و دعا کرد و باران نیامد موسی گفت مناجات کرد خداوند

حکمت چیست که باران نمی فرستد فرمان آمد که ای موسی  
 در میان شما یک سخن چنان است بگوی تا توبه کند از  
 سخن چینی و اگر توبه نخواهد که اگر از هزاره باران نازل خواهد  
 کرد و قحط نخواهد بود موسی گفت خداوند امر انبای که او  
 ایست تا از میان خودش بیرون کنیم فرمان در رسید که من  
 شمارا از سخن چینی منع می کنم و از ما این القاس می کنی موسی  
 گفت همه را که از سخن چینی توبه نکند همه بی بار توبه کند  
 در حال ابری برآمد و باران باریدن گرفت چون آن قحط بدید  
 آمد موسی گفت خداوند آنکون توبه کرد بنمایش من تا باران  
 آید که این نعمت را بسبب توبه او یا قسیم فرمان آمد که آن زمان  
 که با ما در جنگ بود و در معصیت حال او را بوشید داشتیم  
 اکنون که با ما آشتی گشت حال او را کی آشتی کردیم و لیکن امشب  
 توبت مرگ او است موسی علیه السلام چشم خمار که امشب که میبرد  
 آن شهنشاد کس میبرد و بنده موسی علیه السلام مناجات کرد خداوند  
 برك هم بمانمودی فرمان آمد که زنده بود و گناه او سبب بود

برده او را بیدیم اکنون که از دنیا رفت برده وی ندیم و بوی  
 هیچ گناه باقی نمانده است پس بد آنکه شومی سخن چنان  
 در دیگران اثر میکند در سخن چینی چگونه اثر نکند  
 حکایتی که از بنی مرکان بود یکی بنیاریت وی را آمد و از  
 دیگری بوی سخن چینی کرد که فلان از تو چنان گفت خواجه گفت  
 ای فلان در آمدی بنیاریت من و چون آمدی سه خیانت  
 کردی یکی آنکه دوست را در محل ماکران کردی دوم آنکه دل  
 فارغ مرا مشغول کردی سیم آنکه توبت دیگری من مردی عدل  
 بودی اکنون خود را بنزدیک من متهم کردی یاد روغ  
 میگوئی یا راست و از اینجا بود که فقیرا لیت سمرقندی  
 رحمه الله گفت اگر کسی در پیش تو از دوستی سخن چینی که فلان  
 از تو زشت گفت بر تو شش چنان واجب شود یکی آنکه تو راست بوی  
 نداری او را در سخن که برین سخن که کرده است فاسق شده است  
 و حق تعالی در خبر سابق توقف فرموده است قوله تعالى يا ايها  
الذين آمنوا ان جاءكم فاسق فنبهوا ان تصيبوا قوما  
 بجهنم

بجهنم از دویم آنکه او را از مثل این که گفت نمی گویی که این سخن چینی  
 منکر است و اندر منکر فرمان است که قوله تعالى عَنِ الْمُنْكَرِ سِيم  
 آنکه آنکس را دشمن داری و از دوستی او دور باشی که او دشمن  
 داشته خداوند است عزوجل واجبست که دشمن را دوری  
 بفرماید آنکه در حق آن برادر مسلمان بدکار نشوی که می است  
 کلام بد برون قوله تعالى يا ايها الذين آمنوا اجنبوا كثير  
مِنَ الظَّنِّ اِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ اَمٌّ بجز آنکه آن سخن را نجس  
 نکنی و ناشنوده گیری قوله تعالى وَلَا تَجَسَّسُوا وَلَا يَغْتَبِ  
بَعْضُكُم مِّمَّا بَيْنَ يَدَيْكُمْ احد کم آن یا کل کم اجنبوا میباید  
 فکر همواره ششم آنکه چون تو این غم را از و بشنوی و قبول  
 کنی خود غم باشی و غم را به عذاب بخشی تست در روز **حکایت**  
 عمر بن دینار گفت یکی را از اهل مدینه خواهری وفات  
 یافت آنکس چنین گفت خواهر خود را دفن کردم و از شرک  
 باز گشتم من آنکس تر می قبیح داشتم آن آنکس تر را کم کردم  
 و کان من آن بود که در لحه ماند رفتم و کور او را باز کردم چون حشت



گفتند بر کوفت زبانه آتش بر روی من زد نگاه کردم لحظه را  
 را بر آتش دیدم خشت را بدیدم انجا باز نهادم و از کور بر  
 آمدم و حال را بخبر کردم و گریان بخانه آمدم از مادر رسوا  
 کردم که عاده خواهر چه بود که حالا او چنین دیدم و او را  
 از انجا خبر کردم مادر گفت و خصصت بد داشت یک آنکه  
 در کار وضو و نماز کاهل بود و دیگر سخن چینی کردی و فتنه  
 انکیزی میان مسلمانان پس معلوم شد که کاهل نمازی و سخن  
 چینی سبب بدکار است حق تعالی آن بگویند را بدین است  
 و کافری و سخن چینی نکوهش کرد قوله فاقر آنکه حلاله الخطیبه  
 بقوله بیت من مفسران حاله الخطیبه را نفس چنان کرده اند  
 که سخن چینی است که همین چینی سبب افر و خشن آتش است  
 و سخن چینی کردن سبب فتنه انکیزی است حق تعالی خبر دهد  
 که این سخن چینی را سلسله در کردن خواهد بود و چندی ها  
 حبس می شد و ناوید دیگر آتش کدک ابو حبیب بر پشت  
 خود خار کردی و در نماز خفتن در ره گذری مسجد رسول

صلی الله علیه و آله

صلی الله علیه و آله بعد از اخق تاحیه را رضوان الله علیه بجهنم در پایهای  
 مبارک رفتی که پیشتری پای بهشته بودی و روزی یکبار  
 پشتت خار بر پشت داشت در کردن آن همیشه افتاد و خفه  
 شد و پایهایش هموار شد و باد در آمد و پیراهن او را بر انداخت  
 و عورتش برهنه شد که او را این را نه بود و پیشتری عرش  
 بی از او بلویند تا بید ترین رسوا و بی جان بداد و بد و فتنه  
 رفت فصل هفتم فی التبع و الاستماع بد آنکه یکی از هفت اندام  
 که تراخیات او رسوا خواهد بود گوش قوله ان التبع  
والبصر و الفؤاد کل اولیک عت مستقلا حق تعالی  
 این هفت اندام را برای آن آفریده است تا منفعت ایشان  
 بتو رسد و تو بشکر کنی و شکر این نعمت را آنست که ایشان را  
 را بنا شده است استعمال کنی واذا قرئ القرآن فاستمعوا له  
واصتوا لعلکم ترحمون نگاه اگر بادی در آید در گوش تو سخن  
 دشوار تر شنوی بر تو چه میاید رنج بود پس بین که این چه  
 نعمتی است که در میان استخوان رسوا سخن آفرید و او را

و او را بشنوی مخصوص کرانید و آب او را تلخ آفریده است  
 تا هیچ جنبند در وی نرود تا آدمی هلاک نشود پس واجب  
 بود بر عاقلی که درین نعمتها تأمل کند و حق او را بشناسد  
 و شکر او را بکند ارم و شکر او آنست که او بنا شده است تنها  
 صرف نکند که اس مالک رفی نشه روایت می کند از رسول الله  
 که فرمود هر کس بنزد یک زن مطرب بشتیند تا آواز  
 سرود گفتن او بشنود فردای قیامت هر دو گوش او پر سر  
 کنند و همچنانش به وزخ برند نافع روایت می کند از عبدالله  
 عمر رضی الله عنه که بایک بکر می رفتیم بجایی نگاه آواز سرود  
 بگوش ما آمد عبدالله سبک آنکست در گوش کرد و دیدن  
 گرفت و مرا میگفت میشنوی گفت میشنوی که دیگر نشنوم  
 آنگاه آنکست از گوش بیرون کرد و گفت حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله  
 چون این آوازه بشنودی همچنان کردی نه سنی که حق تعالی  
 در کلام مجید خود میفرماید از صفت قوم صالحان قوله  
واذا سمعوا العواقر ضوا عنه فالتوا و اذا سمعوا العواقر

کرم

کرم یعنی اینها قومی اند که هر کجا لغوی بشنودی روی از روی  
 بگردانند و بگریزند و همچنان بوده است عاده صحابه  
 و تابعین رضوان الله علیه بر جعفر و هر که گوش از ناشنیدن  
 نگاه ندارد شومانی هم در دنیا و هم در آخرت بد و رسد  
 چنانکه در حکایت آمده است حکایت پیری بود که سال او بصد  
 بیست رسید بود و هیچ چیز از او معطل نشده و هر چند  
 خط باریک بودی بی روشنائی بخواندی و هر چند نرم  
 سخن گفتی بشنودی هم در دند اغضای او سلامت بود  
 چون او را رسوا کردند که این کرامت بچه یافتی گفت بآنکه  
 هفت اندام را بقدر وسع از ناشنیدن نگاه داشتند  
 تا توانستم و شکر این نعمتها را باین نوع بجای آورده ام  
 و حق تعالی میفرماید قوله لین یسکونکم لایزیدکم  
 و من اکنون بهتر از آن می بینم که پیشتر میدیدم و این  
 شکر و طهارت است اما شکر دینی یکی آنست که فرشته در  
 گوش و بشارت دهد الاخفافوا ولا تحزنوا یعنی من ترس



واند و مخور که جان بر آمدن نیست و بر پشت رسیدن  
رویم آواز غرانیدن و دوزخ نشنوندند و را که فردای قیامت  
آن نعره را نشنوند که جگرهای خلائق خون شود که لا  
یسعون حبیبها سیم آنکه سماعها برشته نشدند  
چنانکه در حکایت آمده است حکایت که دیار رحمت است علیه  
ما چنان رسیده که چون اهل بهشت در بهشت قرار گیرند  
خطاب عزت در رسد که ای داوود مرا بنام من بخوان  
بدان آواز که در نیامی خواندی و شما میگوی داوود بن الله  
خداوند تو دانا تری که در دنیا بسبب آن نلت که از من  
در وجود آمده است در دنیا آواز خوش من بر تو فرمان  
آید که داوود از تو آغاز کن و از ما آواز خوش را در  
آواز بر آورده و بر سر خواندن کبریه اهل بهشت از لذت  
آواز داوودی بی هوش شوند و حوران بهشت آواز بر آرند  
در تفسیر این آیت حی آمد قوله فاما الذين امنوا و عملوا  
الصالحات فهم في روضة يحبرون چه شادمانی خوش رازان

یو

بود که حوران بهشت آواز بر آرند و مغنیان بهشت نیز آواها  
بر آرند و عنای ایشان این بود که نحن في الدون ولا نغنى الا  
نحن الظالمات فلا يصح الا نحن الظالمات فلا نغنى الا  
طوبی لمن كان لنا وكتابه یحی ما جاوید باشند کاین در بهشت  
که هرگز مایه دردن نبود مایه طعام خوردن کاین که هرگز گرسنه نشویم  
ما پوشند کاین که هرگز برهنه نشویم خوشحال آن کس که ما را آید  
و خوشحال آنکسی که ما را باشیم بر سینه هر یک نوشته که هر  
که چون منی در کنار کبره کو بر طاعت حق نشاء حریص باش  
آنکه منادی بر آید که بشنود آواز مغنیان بهشت ای آنکسانی  
که در دنیا ناشنیدند از بهر رضای ما نشنودید و نادیدید  
از بهر رضای ما ندیدید پس عزیز من از عقد بود که از بهر  
یکساعت آواز مطرب شنیدن را از چنان سماوی و از چنان  
الحان داوودی و محمدی مانا الکی میخارا از آواز کناه نگاه دار  
يا ابا الفیاض فما اهل بهشت فما اهل بهشت فما اهل بهشت  
حلق و جبر است یکی آنکه بنای حق بر خلق زند و از مال ایشان

ابو علی

و از مال ایشان خورده و این حرام است و حرام خوردن  
سبب عذاب کوراست بدن جهان و سببی از عذاب دوزخ  
است بدن جهان چنانکه از اخبار آمده است که عیسی  
علیه السلام بقبر بگذشت که صاحب قبر فریاد میکرد و میگفت  
واویلاه بالای من آتش و زیر من آتش و راست من آتش  
و چپ من آتش عیسی علیه السلام مناجات کرد که الهی این سنگ  
را سبب چیست که عذاب در مانند و فریاد میکند فرمان  
رسید که ای عیسی بخوان ویرا و سوال کن عیسی علیه السلام  
اورا بخواند و گفت سر بر آرد بآذن خدا ای شماس بر آورده  
عیسی علیه السلام گفت ای بنده خدا ای بسبب چه کنایه عذاب  
گرفتار شده گفت یا روح الله مردی می گذشت و پشت  
همین داشت من بی اجازت وی و بی علم وی خدای  
از انتخاب از کس دم و دندان خود را بداند خلال کردم  
هژده سال است که تا سبب این در عذابم عیسی علیه السلام بگریست  
و مولی را فرمود هر کس یکدم از حرام بگیرد بیست و

میزان

پنج هزار سال درم و زنج حق شقا و ارا عذاب کند  
و هر سوله عیسی فرمود هر کس رخا و وی حرام بود چون  
خدا را بخواند و گوید یا رب حق تعالی کوید البیک ای عیسی  
اگر تو را بشناسی هر یک بیرون کنی حرام را از خانه خود  
ای بنده دعای ترا اجابت کنم تا بیرون کنی حرام را از خانه  
خود پس اگر حرام بیرون نکند از خانه خود بنویسند  
در دیوان اعلی و هر روزی کناه بزرگتر از کوه احد چون  
حرام چهل روز در خانه وی بماند نام او در خانه دیوان  
منافقان نویسند پس اذن او را نفی نبود از نماز و روزه  
وی پس درست شد که حرام خوردن سبب آتش دوزخ  
است در منازل منافقان قوله ان المنافقين في الذل  
الاسفل من النار و اگر از حرام خوردن هیچ فساد بدو  
نرسد نیست جز آنکه فرزند فاسق و بی باک اید خود  
پسند است حکایت خواجه محمد بن علی حکیم قمی



رحمۃ اللہ در نہایت زہد و تقوی بود و او را پسری بود در  
غایت فسق و فجور روزی بآبدان نشسته بود و در آن  
معنی در حق فرزندی او سخن میگفتند که فرزند فاسق  
از نتیجه لقمه حرام بود و ما این شیخ را نیک متقی و پرهیزگار  
می بینیم و مادرش بجای مستوره می میداد اکنون این بکودالت  
گفتند بیاتاهم از شیخ سوال کنیم از معنی آن گفت من چنین  
میدانم که حاکم بر مین مال خواست پس عظیم اهل قریه میزدیکه  
من آمدند و مرا بر نیک وی بشفاعت بردند گفت اگر خواهی  
مهمان ما باشد و دست در طعم کند من از اهل تو مزد در گذارم  
مرا ضرورت شد گفتم چنین کنم ولیکن شرط آنست که مرا  
در خوردن الحاح نکنی گفت نکم پس طعام بیالو کردند  
بنشستم و لقمه از آن طعام در دهان نهادم و می خاییدم  
تا مهای تمام شد و آخر فرو بردم چون بخانه آمدم آن شب  
اتفاق افتاد خلوه کردم با حلال خود این فرزند معقول شد  
وقتی که فرزند بیک لقمه حرام چنین فاسق آید آنجا که هر

شیخ

حرام بود سالها حرام خورد پس فرزند چگونه باشد الهی  
ما را از حرام خوردن نگاه دار این کتاب سلطان العارفين  
بانی بدست طایفه قدامت حضرت زوی بن دیک مادر آمد  
و گفت ای مادر از طاعت حلاوت نمی یابم و در دل خود سختی  
می یابم و بحقیقت میدانم که از سبب حرام است که در من راه  
یافته و تا من نتوانستم لقمه را نگاه داشته ام گمان می برم  
که تو پیش نگاه نداشته مادرش گفت ای فرزند تا من نتوانسته  
ام شیر نگاه داشته ام این قدر میدانم که ترا روزی در کنار داشتم  
بخانه همسایه درآمدم و همسایه حاضر نبود یک سرمه زان دیدم  
بگرفتم و از آن سرمه زان در چشم تو کشیدم و در دلم آمد  
که این کار خطا رفت گفتم بجای خواهم و فراموش کردم سلطان  
بازید گفت ای مادر هلاک کردی اگر زنده است زن برو بجای خواه  
تواند آنست که حرام دل را سیاه کند و از دل سیاه حلاوت  
طاعت نتوان یافت چون این مقدار حرام این عمل میکند خون  
دل تپیان و نان بیوکا چه عمل کند اگر کوی درین روزگار

کردیم در حق خلق بود اما آنچه در حق خالق است و آن  
چون محاسن حروف چند از وعیدش بشنو تا این گناه را  
سبک نداری فقیه ابو اللیث سمرقندی رحمه الله  
در تنبیہ آورده بر روایت عایشه رضی الله عنہا که رسول الله  
فرمود که هر کس خمر خورد حق تقاضا می کند و کز دی زاپوش  
کما زهد در کومر و تقایم او را زخم میزنند و هر کس  
حاجت خمر خواهر دار و او کند مکذکاری کرده باشد  
بر روی دین و هر کس فی خواره را وام دهد همچنان بود  
که در خون ناحق سعی کرده باشد و مددکاری کرده  
باشد و هر کس با خمر خواهر نشیند فردای اقیامت او را  
با خمر خواهر از کومر برانگیزانند و هر کس خمری خورد با او نگاه  
مکنید و اگر بپار شود می رسد او را سوکت بد آن  
خدای که برابر استی بخلاق فرستاده که شارب خمر ملعونست  
یعنی لعنت کرده شده است در توره و در انجیل ذکر نموده  
و در فرقان و هر کس خمر حلال دارد بد رستی که کافر

حلال از کجا یابیم میگویم اگر حلال نماندی تکلیف حلال  
خوردن از تو بر خواسته بر حق واجب نیست که نان او را به  
پرسی این کند مانع از او می چون ترا بحقیقت معلوم  
نیست که این کند و این گو سفند حرام است بر ظاهر  
حمل کنیم و بخوریم او حکم کنیم که بنای شریعت بر ظاهر  
و از حلال نیز یکبارگی شکم را پر میکنی و پیش از سیری دست  
از طعام بدار که چون شکم پر شود دل سخت شود و سیاه  
و حفظ نگردد و اعضاء طاعت نیست شود و شهوة  
که لشکر شیطانست بجنب و قوی شود بسیری که از طعام  
حلال است چندین فتنها خیزد و شرها بسیری که از  
حرام بود چگونه باشد با این لقمه ها و با این معاملات  
طمع داریم که دعا مستجاب شود تا بتوانی از حرام پرهیز کن  
که سبب نکو سازی دنیا و آخرت است ملک و پادشاهها  
بر ما رحمت کن و حلق ما را از حرام نگاه دار بفضلک و رحمتک  
صلوات و سلام بر محمد و آله اما این جنایت که یاد







در روزی که با حق بیست و نه سال  
 در آن روز که با حق بیست و نه سال  
 در آن روز که با حق بیست و نه سال  
 در آن روز که با حق بیست و نه سال

روزی بجای حق بیست و نه سال  
 فتنه شد با کینه پیری گفت چندین مال از من بستان و  
 چنان کن که جوان را بدست آری و بخانه من آری آن  
 کینه پیر کار را دید و گشت ای جوان ز منی یکس  
 و بخانه من بیا تا گواه شوی ترا بگوای می برم جوان گفت  
 مرا این چه کار کشد پیر زار بگریست جوان را دلاقت نیاورد  
 گفت هلا بروم و بخانه آن زن در آورم و در هارافروست  
 جوان در آمد زنی با جماله دید نشست و قدح می در پیش  
 نهاده و یک بچه شیر خواره در پیش غلطایک زن خوشین  
 را بر وی عرضه کرد جوان گفت معاذ الله که من زنا کنم و فرزندان  
 بیندیشم زن گفت قصه دراز من ترا از سه کار یکی بیاید  
 کردن یا با من جمع شوند تا شهوت تو قضا کنم یا این بچه شیر خواره  
 را یکس که مادر دل نمیشیند با این بچه که این را از زنا آورده ام  
 و از سوای میت سم و یا این قدح می بخور و اگر نه فریاد کنم  
 که این مرد خود را زاهدی ساخته و بنزدیک من آمده است

نفر

تا مرا فرو گیرد خلق بر تو جمع شوند و مرا بدین استوار دارند  
 و ترا سنگ ساز کنند عاید یا خویش را تا منم که گفت زنا کردن  
 و الهیاد بالله و کشتن نارسیده بیکانه خون ناحق بخان  
 نین بق اما می خورم من سر را ترا میخاید که خورم در من  
 مباح است خاصه ضرورت که اگر خورم این زن بانگ بر آورم  
 و من رسوا شوم و جان من در سر این کار شود یا زن حد گفت  
 باین گفت که با خدا ای تشنه که اگر من این می بخورم مرا  
 جانی که بیرون روم گفت عهد کردم قدح برداشتم و بخورم  
 در سس افتاد و گریه شد دیگری خواست بداد بخورد  
 و مست شد و از آنجا بیرون رفت تا زنا نکرد و بچه را  
 نیز یکس زانی و خونی و شراب خواران خانه بیرون آمد  
 تا بداند که کسی ما در همدید یا هست والله تعالی اعلم و  
**هفتاد و نهم** آخری هفتاد و نهمی است مالک رفیقه روایت  
 می کند که رسول صلی الله علیه و آله فرمودید رسید که در دوزخ وادی است  
 که اهل دوزخ در هر روزی هفتاد بار بخندای تعالی اند و فرمود

۸۲

خواهند ازان وادی و دران وادی خانه ایست از آتش و دران  
 خانه چای است از آتش و دران چای تابوتی است از آتش و دران  
 تابوت مار نیست از آتش هر آن مار را هزار مار است و در هر سری  
 هزار دهان و در هر دهان هزار آتش میگوید گفت یا رسول  
 الله صلی الله علیه و آله این عذاب کرا باشد فرمود که شارب الخ خمر را از جمله قوا  
 حق تعالی خمر را پدید خواند که ریختن من علی الشیطان و حاجتو لهکم  
 تطیون اگر ترا خدای از خادمان تو خبر دهد که این آب بخور که پدید  
 گفت او را باور کنی و او را استوار داری و دست ازان باری اگر چه شته پی  
 پادشاه عالم اینجا خبر دهد که دور باشند از می خوردن که پدید آ  
 و شیطان در وی بولد کرده است حق تعالی را در حق استوار می داری  
 که دست از می پداری خاکسار شده که تویی که مر خداوند تعالی را  
 استوار و با رعیداری **حکایت** می آرد که روزی حضرت مصطفی  
 صلی الله علیه و آله در کوستانی گذر کرد از کوری خریش بکوش حضرت مصطفی که  
 که الامان الامان یا رسول الله امروز بیست سال است که من در عذابم در کاری  
 من نظری کن حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله زمانی بایستاد و نامل کرد که این

صیت

چیست که من می شنوم جبرئیل علیه السلام در رسید و گفت یا محمد  
 این کور زنی است که می بینی پرستش تا بگوید که کنا هشت چیست  
 حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله سؤالا که بچه گناه دین عذاب گرفتار شده  
 گفت یا رسول الله در خانه همسایه من می خوردند از برای زن  
 همسایه بیست و یک نان پختن تا پیش می خوارکان نهادند بیست  
 سال است نادین آتش می سوزم حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله بسیار که  
 بسجده نهادند و دعا کرد و شفاعت خواست حق تعالی شفاعت  
 آنحضرت عذاب ازان زنی بر داشت رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود که  
 سبحان الله این جزای کسی است که برای می خواران نان پخته آ  
 وای بران کسی که می خورد سالها و توبه نمیکند و بران از دنیا  
 بیرون می رود و عوف بالله ناپس معلوم شد که می خوردن سبب  
 عذاب کور است **حکایت** شیخ ابو جعفر رحمه الله گفت در  
 همسایگی من یکی وفات یافت و بر یکور بودند و من فرود آمدم  
 تا او را در لحظ نهیم یکی ما دیدم در لحظ قرار گرفته چندان  
 حبله کردم و او را از خاک برداشتم مردمان قصد کردن کشتن



وی ناپدید شد و بازش در کور سر بر کرد همان مار  
و بخت خواستم نایب بارش براند از آوازی شنودم  
که تو تکلف مکن و قصد کشتن او مکن که این مار را از برای  
عذاب او فرستاده ایم تا بقیامت با او بهم خواهند بود  
از برای آنکه هر بامداد گفتی از چهار اورو و قوه تن خود پاره می  
بخورم کسی که از بهر دار و بخورد حال او چنین بود وای  
بر کسی که از برای لهو و شهوة و هلاک بخورد حال او چگونه باشد  
پس درست شد که می خوردن سبب عذاب کور است خداوند  
می خوار کند تو به نصوص روزی که ان فضلك و جود است  
**فصل ششم** فی جنایات الفروج اما جنایت فروج بر سه است  
یکی زنا و دوم لواطه سیم فرام آمدن زنان با زنان و در وعید  
و عذاب این حدیث بسیار است اما وعید زنا روی امیر مالت  
رضی الله عنه قال رسول الله صلی الله علیه و آله ما بین ذنبا عظمه عند الله تعالى  
من نطفه حرام یضعها فی رحم امرأة لا یحکم له شتم  
قال صلی الله علیه و آله الشهور السبع و الحبال لیعن السبع الزانی

هر

فارسی حدیث امیر مالت رضی الله عنه روایت که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود  
هیچ گناه بزرگتر از آنست که از نطفه حرام نیست  
که بنده آن را در رحم زنی که بروی حلال نیست پس از آن  
فرمود که بدستیک هفت آسمان و کوهها لغت میکند پس  
زنا کار را و بدستیک اعمال بد کار یعنی اعمال امتنان مراد در  
شجره بر من عرض میکنند غضب خداوند تعالی بر هیچ  
کس سخت تر از زنا کار نیست و او هر چه رضی الله عنه روایت میکند  
که سرگروه اند که خداوند تعالی با ایشان سخن نکند و در قیامت  
و ایشان را با یک نکند و مراد ایشان را بود عذاب جرم نالک پس  
زانی و مکمل دروغ کوی و در قیامت متکبر و خبی که خداوند  
تعالی بد او عقیقه که بعزت و جلالت که من نظر میکنم هر روز یا ملا  
و شبانه بر روی بند پیخورد پس میگویم مراد که ای بندگان من  
بزرگ شد سرت تو و تنک شد پوست تو و باریک شد استخوان  
تو و ضعیف شد تن تو و ضعیف شد رفتار تو شرم دار از من  
بدستیک من که خداوند شرم میدارد از کسی که زنا کند  
عذاب کم **حکایت** جوانی بنزد حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله آمد

که یا رسول الله که مراد زنا رخصت ده که از وی صبر نمیتوان کرد  
صحابه رضوان الله علیهم اجمعین بانک بروی زنا رسول صلی الله علیه و آله  
فرمود که شما او را بچن گذارید گفت ای جوان پیشتر از این  
وقت فرمود که هر چه بر خود نهی نیستی بروی دیگری  
مبستند گفت ترا خوش آید که کسی بارت زنا کند یا دختر  
تو زنا کند گفتی گفت دیگر از این چنین بود پس دست بر سین  
او نهاد و گفت اللهم زنی و طهره و حصنه و رجه پس از آن  
تا زنده بود آن جوان زنا او را میداد **حکایت** جعفر  
طیار رضی الله عنه حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله چنین فرمود که جبرئیل  
علیه السلام بیامد و گفت حق سبحانه و تعالی از چهار چیز که در  
و نیست شکر میگوید پس تا آن خصلتهای خود را بیان  
کند حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله مرجع را بخواند و از آن خطبه  
سؤال کرد گفت یکی از آن خصلتها آنست که هرگز در جاهلیت  
بت تیر مستقیم زنی که کیت راستن پاره دیدم از او شفقت  
و نه حضرت کتم سجده کردن این را بی فایده است بدان  
مستغول نشد مد و هم آنکه می خورم که دیدم معقل را

نیل

زایل میکند و شریفترین چیزی که در آدمی باشد عقل است  
که آن نیاید کشت سیم آنکه هرگز دروغ نگفته ام زیرا که دروغ  
کوی بزرگ من عظیم ترست می نمود من نیز دانستم که من همین  
خواهم بود چهارم آنکه یا من بوده ام هرگز زنا نکرده ام زیرا  
آنکه می اندیشم که اگر کسی با من من چنین کند و من بدانم  
بر من چه رنج رسد و ناخوش آید آنکس با من چنین بود  
ازین کار دست برداشتم حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله فرمود  
که نماز است که با فرشتگان برابر شوی باین خصلتها که در رشت  
ایم المؤمنین علی رضی الله عنه روایت میکند از حضرت مصطفی  
صلی الله علیه و آله فرمود که ای مسلمانان دور باشید از زنا که در  
زناشش خصلت است سه درد دنیا و سه در آخرت اما آن  
سه که درد دنیا است اول آنست که در وقت و سیمای مسلمانان  
از وی ببرد و آنکس را در وی همه کس دشمن روی کند  
دویم آنکه برکت از عرووی بردارد سیم آنکه بقاءت دست  
تنک و دل تنک شود و آنست که در آخرت اول آنکه



حساب بروی دشوار شود دوم چشم خداوند نقلی بر  
وی سخت شود سیم آنکه در آتش دوزخ دیر ماند و العیاذ  
بالله حکایت رجب بن برده گفت رحمة الله که روزی  
در خانه آمده بخار یادیدم در نزع و کار بروی تنک  
آمده و اهلا او بر سر بالین او نشسته و کلمه شهادت  
را بتفین میکردند و میگفتند یگوی لا اله الا الله محمد  
رسول الله و او میگفت از یکبار تا یک بار این بیت را بآورد  
قَالَ لَهُ يَوْمًا وَقَدْ غَلَطْتُ كَيْفَ الظَّرِيقُ حَتَّى مَجِئْتُ بِهَذَا  
بیت نازی بآورد بار گفت و حیا کند تسبیح این  
بیت آنست ای بسا راه گمراه میجاب کم کرده و میجاب  
نام گمراه هفتی بود و من او را راه خانه خویش نشان نموده  
بودم گفتم این چیست وی میگوید درین سر وقت کفایت  
مکرتن یا جمال بگره می رفته درین محلت میجاب راه کم  
کرده از وی نشانی خواسته آن ترا گفته که راه غلط کرده و میخیز  
می روم یا من بیا تا ترا آگاهم و آن ترا خانه خود آورده و یا

وی

و یا وی فاحشه کرده و این بیت خود را نشانه وی کرده شود  
زنا و را یا بخار سانی که تاسخن زنا و کلمه کفر بجای کلمه  
کفر شهادت بگفت و از دنیا بیرون رفت چنانکه شنودی  
الری عاقبت کار ما بخیر کرد آن بگرم خود فصل ششم در بیان  
فی اللواط از جنایت فرج یکی لواط است و علما را در وجوب  
حد او اختلاف است امام ابو یوسف القاضی و امام محمد شیبانی  
رحمهما الله میگویند در وی حد زناست و امام اعظم ابو حنیفه  
کوفی میگوید حد از بر سر گذارت بود و این جنایت از آن پنج  
تراست که بگمارت برخیزد و آنکه در کفر و شرک حد زنا  
نشود از بر سر این معنی است و بیست و شش صحابه بر آنند که هر دو  
باید کشتن و لیکن در طریق سوختن مختلف شده اند  
امیر المؤمنین ابابکر صدیق و امیر المؤمنین علی بر آنند که هر دو را  
باید کشتن و عبد الله بن مسعود رضی الله عنه در عهد خویش هر دو را  
بسخت و هشام بن عبد الملك بن مروان و خالد بن عبد الله  
رضی الله عنهما هر دو را سوختند و عبد الله بن مسعود رضی الله عنهما بر آنست

۸۴

که هر دو را از بلند ترین جایها بپایند از آنکه چون مشاء یا  
سر کوه تا عقوبت حق تقاضا شود چنانکه با قوم لوط کردند  
تا شمس ستاره های ایشان را بر آسمان پراکنده و آنکه نکو ساز  
فر و انداختن قره نعل فَجَعَلْنَا نَارًا تَلْهُمُ سَاقًا لَهَا مِثْلُ خَيْلٍ  
که درین باب آمده بشنوا بفرین رضی الله عنه روایت میکند که رسول  
صلی الله علیه و آله فرمود ملعونست ملعونست مردی که یا  
مردی فراهم آید ملعونست مردی که شمشیر کند بی نام خداوند  
جمع کنند عَنْ وَجْهِ ملعونست کسی که میان مادری و دختری و ملعونست  
کسی که مادر و پدر را بیازارد و ملعونست کسی که با چهار پای  
جمع شود و ملعونست کسی که حد زمین متغیر یعنی از زمین  
هسبایه چیزی بر زمین خود در آرد بی رضای او ملعونست  
کسی که از مادر و پدر خود تنک دارد و نسب را بگرداند  
چنانکه کسی خود را علوی سازد این همه افعال حرام است  
در هر یکی لعنت یاد کرد پس معلوم میشود که لواط از جمله  
کنایان قری تر است و الله اعلم حکایت سلیمان صلوات الله علیه

نیکو

مر ابلیس را پرسید که چیست ای ملعون چون گفت که بتی بید  
خدا ای تقا از آن دوستی نیست و بتی بید دیوان از آن  
دشمن قرینست گفت یا نبی الله هیچ طاعتی نزد خدای  
تعالی نیست و بتی نیست و بتی دیوان از آن دشمن تر نیست  
و هیچ معصیتی نزد خدای آقا دشمن تر نیست که مردی  
یا مردی فراهم آید دیوان از آن مکان بگریزند که نباید  
که آتش بیاید و ایشان را بسوزد و رسول عظیم فرمود هر کس  
بوسه زند غلامی را بشوید یعنی کودک خوش صورت  
را از روی و باله چنان بود که هفتاد بار با مادر خود  
زنا کند و هر که یکبار یا مادر خود زنا کند همچنان بود  
که هفتاد بار یا دختر بکر زنا کرده باشد و هر کس بایک دختر  
یکبار زنا کند همچنان بود که هفتاد بار یا زنا کند یا زن  
مسلمان یا غیر مسلمان آزاد یا برد یا بکر یا یکبار زنا کند  
حق تعالی هشتصد هزار دوزخ در کور او گشاید  
تا درمی آید از آن درها ماران و کرمات دوزخی

و این حدیث از  
تفسیر قرآن است  
و این حدیث از  
تفسیر قرآن است  
و این حدیث از  
تفسیر قرآن است



وهرکس سه بار اورا لواط کنند و اوراقی شود تا با وی  
آن فعل کنند شرمه در وی پیدا شود همچون شرمه زنان  
و همچنانکه لواط حرام است و منکر است باز و کثیر از خود  
در حالت حیض و نفاس نیز حرام است چنانکه ابوهریره رضی الله عنه  
روایت میکند که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود که هرکس باز از خود  
صحبت کند در حالت حیض یا لواط کند بد رسته که کافر  
شود بد آنچه خدا ای تعالی بخشد فرستاد پس واجب  
شد که خود را از این نوع گناهان نگاه دارید اگر ترا میل  
این گناه است تو بکن که اگر خدای تعالی بکند استوار  
کند چنانکه قوم لوط را گرفت حکایت یا اخبار آمده است  
که ابلیس علیه السلام بر صورت پیری بنزد لوط قوم لوط آمد  
و تا در میان ایشان بود طرفه العین از عبادت خالق  
نبود تا همه بروی جمع شدند و گفتند این فرشته است  
حاکم آدمی مثل این عبادت نتواند کرد از او در خوشی  
که می باید که از برای ما مجلس علم گوی گفت بگویم  
مجلس

۱۶

مجلس و عطا گفتن آغاز کرد و در آن میان گفت اگر کسی  
از زن خود دور ماند بود و او را جماعت آرزو کند  
اگر بامرد دیگری یا با ستور فرام آید شاید و این سنت  
مشروع است و ایشان مردمان بودند که پیوسته بیازدگان  
رفتند و بسیار نایب می یابند این مسئله ایشان را عظیم  
خوش آمد و این را حرف ساختند تا کار بجای رسید  
که دیگر از زنان الفت یافت نکردند ابلیس نگاه ناپدید  
شد گفتند دیدید که او فرشته یا ولی بود از اولیا نگاه  
ناید بد شد بعد از یک سال باز آمد بنزد ایشان  
بر صورت کندی پیری و همچنان بعباده مستعول شده  
بود همه زنان بروی شدند و زنان از این مجلس و عطا  
آغاز کرد و طاعت آموختن گرفت تا زنان پیش روی کله  
که بد که مردان با ما نمی خفتند و با ما جمع نمیشوند و ما را جماعت آرزو  
میکند گفت شما این با هم فرزانید زنان با یکدیگر فرزان آمدند  
چنان شد که نسل ایشان منقطع شد خداوند در لوط  
خواست

پیغمبر را بد ایشان فرستاد هر چند بزجر و نهی ایشان از ارتکاب  
خبیث باز داشت باز ناستا در حق تعالی جبرئیل را بگروه فرشتگان  
گفت بهالالت ایشان فرستاد و این قوم در هر چه را شهرستان  
بودند در هر شهرستان صد هزار مردی جنگی پیر و ناکاه  
فرشتگان بر صورت غلامان آمدند و بیامدند لوط پیغمبر علیه السلام  
ایشان را بشناخت لوط مرا گفتن اصحاب مهجور تویم و نیک  
بتر سید که نیاید تو را خبر در این شهر تو را خبر یافتن جمله  
بخانه لوط درآمدند گفتند نکستیم ترا که چنان همگان را میا که ما  
طعم کنیز جبرئیل علیه السلام برماند و رب العالمین این چهار شهرستان ترا  
برگشته و برآورده تا چندی که آواز مسکن ایشان و آواز مردان  
اهل آسمان می شنودند اهل آسمان بنالیدند که خداوند ما را  
بیش طاقت ایشان نماند ما را از ایشان خلاص کن پس فرمان رسید  
جبرئیل را که نگو خدا کرد انید ایشان را و ابری برآمد و بر سر  
ایشان سنگ بارید و رفت و همه هلاک شدند چنانکه میفرمایند  
قوله تعالى فجعلنا غایبها منا فلها و امطرنا علیهم حجارة من سجيل

منصور

مست شود هر که بپند زمین بوس کند و آن بحقیقت  
سجده است و دیگر از وی معنی آید الکذبت پرست در  
دو رخ خواهد بود پس بشو می خوردن غایب است  
که ایمان از خمر خواره زایل شود و آید الکذبت در دو رخ بود  
نه بینی که چون خمر خواران می خوردن بنشینند و میخان  
در سرافقت گویند هر کس بشادی ما غمگین شود همیشه  
غمگین باد و هر کس بشادی ما شاد است همیشه غمگین  
شاد باد و تمیذ اند که بشادی ایشان ابلیس و همه  
دیوان شادند و مهتر عالم بلا علیهم السلام با همه صحابه  
و همه فرشتگان غمگین است و آن خمر خواره شادی  
ابلیس و شیاطین میخواهد و غم رسول و همه  
مؤمنان و همه فرشتگان اند ارم و هیچ کس نزاری  
و خاکساری بدین رسد آغاز کار ایشان اینست  
که شنودی حکایت عبد العزیز درود رحمة الله علیه  
گفت در مدینه بودم شبی بمحمد حضرت مصطفی



صلی الله علیه و آله میرفتند در راهی دیدم که دامن من بگرفت  
و گفت ای خواجه اگر ثواب میطلبی اینجا یکی بپار است در  
نزع و همه زنانه اند اینجا و هیچ مرد نیست که ویرا کلمه  
شهادت تلقین کند من در آمدم و هر چند ویرا  
کلمه شهادت تلقین کردم نکفت و چشم باز کرد و گفت  
چند میگوی که بگو میگویم بیزارم ازین کلمه و  
ملت اسلام این سخن بگفت و جان بداد از حال او  
تفحص کردم که این مرد چه خصلت داشت گفتند حی  
خواره بود گفتم صدق رسول الله شارب الخمر لعلی  
الوین دیگر آنکه حی خوردن حامل است هر همه معصیتها  
و داعی است همه فتنها و بدیها چنانکه مهتر عالم  
صلی الله علیه و آله فرمود که حی خواره بر از ناکنده است که  
زانی که در وقت که زنا میکند خدای تعالی را میشناسد  
و حی خواره در وقت حی خوردن خدا شناس نبود  
بد آنکه جنایت حی خواره بدتر از همه جنایات است چنانکه برتر از همه

درخت التوبه

درخت التوبه

شیراز که کناه  
نگردی که در خواب صلی الله علیه و آله فرمود که من از حق حساسم بحسب حساس من  
الشیء کم یحرم الزیاده و من رزق المصی لم یحرم التوب و  
من رزق التوبه کم یحرم العقول و من رزق الدماء کم یحرم  
العقول الزیاده و من رزق الاستغفار کم یحرم التوبه  
چنین میفرماید حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله هر که این پنج چیز ویری کند  
از پنج چیز ویری کند هر که استغفرت روزی کرد و نه  
از زیاده کرد استغفرت هر که استغفرت روزی کرد و نه  
کرد از ثواب صابران محروم نگردد و هر که از دنیا گذشت  
از اجابت محروم نگردد و هر که استغفرت روزی کرد و نه  
آتش محروم نگردد و معنی این حدیث ظاهر است پس جمع  
کردن میان صبر و توبه را فایده بسیار است که با خبر آمدن است  
حکایت هیفانی بود در مدینه در عهد حضرت مصطفی  
صلی الله علیه و آله که در آن وقت جشن و مجال اوها ناگهی بود هر  
کس را بحال صفت کردی نسبت بوی کردی و وی را زمان  
جانی بود تازه روی بسال سی و هفت و شصت نداشت روزی

ند

بزرگ حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله در آمد و گفت مرا کاری در  
آموز که آن کار را به بهشت برد حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله فرمود  
نخست ترا شوهر باید کرد تا نیمه دین تو در حصن آید گفت یا  
رسول الله که مرا ملک نجاشی میخواست رستفهان نتوانست  
داد و من او را خواستم بعد از آن عبید الله خواهند که  
کرد و صد شتر میداد رستفهان او را قبول نکرد مرا اکنون  
کیست کفون و کزادست دهد که رستفهان من بدهد  
اکنون چون نجابت من در آست و تمام تراست مرا بشوهر  
توده من پیشنهاد کرد هر که افسوس کردی تو را سال و مکان  
یا مؤمنین و لا مؤمنین اذا قضی الله ورسوله امرکم ان یكون  
لکم الحیة حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله بگفت که هر که بکین  
بخود نگاه منم کند و بخود اشارت میگرداند حضرت  
صلی الله علیه و آله داشت که هر که را معنی کند دیگر  
بیازند گفت هر آنکه را با خدا نخستین مسجد آید این زیاده  
دهم جمله صحابه رضوان الله علیهم بخود اشاره فرمود و خوشحال شدند از آن

توانم خواست

کشته

کشته و هر کس ردل داشت آن شب تحسین کند تا یاد او به  
مسجد بکاه و نتوانست آمدن حق تعالی خواب را برایشان گذاشت  
تا هیچکس پیشتر از مسجد بیاید از شش و همدراز که میآمدند مسجد  
و وضو ساختند و هر یک را حدیث پیش آمد که طهارت نفس شکست  
و باز طهارت باطنی کرد تا در بر آمدن حضرت مصطفی  
صلی الله علیه و آله آمد و بر در مسجد نشستند و چشم نهاده که آن  
سعادته را با خود نگاه میداشتند و وی را قدم در نهاد و  
در آمد و حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله سلام کرد و این صهیب  
مرد عربی بود در ولایت او را اجماع التوبه و سیاه بود بقیات و کما  
غریبانه داشتی مروی در از بود و لاخر او هیفاد رعایت خوبی  
بود یکی بقیات خوب بود و یکی بقیات بد و بقیات الجاری  
نکته مخلص کاری نکند و بعد از آن صحابه در آمدند و نماز باده  
یکبار در پشت میاکنست بکلیت توبه و روی بعضی که کرد و از پیش  
آمدن صهیب روی صحابه را اعلام کرد که صهیب آمد صحابه بر  
صهیب رشک بردند و هیفاد قضای خدا بودند عز وجل



راضی بود و صیحه برضوان الله فرمود چنانچه بنیادند از ضایعها  
چون صهیب چنان زشت و اوجها چنان بجلال میدیدند حضرت  
مصطفی صلی الله علیه و آله صهیب را بداند و صلی خطبه خواند  
و او را بصهیب داد گفت چیزی بخیر از برای جفت خود  
بدان و خوش شود گفت یا رسول الله در هر روز  
بر دانی مالک نیست و ندانم چه توام خریدن هیفا رضی الله  
عنه فرمود تا صبح نرهای و رند و بصهیب رضی الله عنه داد و گفت برو  
و هر چه می یابید بخیر مهربان عالم فرمود که برو و دست جفت  
خود بگیر و بخانه برو گفت یا رسول الله خانه من ضعیف است  
بکدام خانه بروم هیفا گفت فلاک برای آراسته بنوعیست بدم بریز  
و مراد آنجا برو مصطفی صلی الله علیه و آله برود عاگرد و صیحه بر و نشا  
گفتند برخواستند و یسرای خود رفتند چون طعام  
خوردند وقت خواب شد هیفا گفت ای صهیب بد آنکه  
من ترا نخواست آمدم و در زحمت شکر کردن پس خوب بود شکر از این  
وقت را مشی بطلان عیب کند از این نافر و صوابا بر ایام صهیب بد خوب  
گفتی

فی حدیث الله تعالی فصل ششم فی جنایات الیید اما  
جنایت بخل است و آن بر دو وجه است یکی وجه دست  
بناحر همان دراز کرد دست و یکی بجز تراشیدن راز کردن  
و اما جنایت پای نیز بر دو وجه است یکی وجه بر تنایا همان  
رخان است و یکی بجز ران شمع رفتن در جمله ترا دست بدان  
داده اند که بد و مصحف کبری قدس به پیاله تحرش میکردی زلف  
و موی ناخرهان میکشید و فرمان خداوند تعالی نکرستی که و نه  
آید بکمر و ترا پای بداده اند که بنات جماعت و به مجلس علم  
روی و بجز روی تو بدین پای بخوابات و تا شام  
و هوار قی و از کوهی دادن دست و پای هیچ نمی اندیشی و در حدیث  
یوم البیضاء علیه السلام و ان یخرجوا و اوجلی و ما  
کا نوا یجکون نعت خداوند را آلت فسق و معصیت است  
و به پند علما کار نکردی و اگر بدین حال تو نبر ناکره بخیر بخت  
قیامت در بنانی و هر چند خود را ملائمت کنی سود ندارد  
و در جنایت دست و پای هم از الله تعالی و هم از خلق پس  
شمار است و در بصره معلوم شود و حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله

روزی

گفتی و هر دو برخواستند و هر دو آشوب را بطاعت سپایان بودند  
بامداد صهیب سجده آمد جبرئیل علیه السلام آمد بود و از حال او شنید  
ایشان خبر داده بود رسول الله صلی الله علیه و آله و هر دو از ترده بهرشت  
و بدیدار خدا بودند ثانی آورده چون صهیب بامداد سجده  
آمد سید عالم گفت ای صهیب حال دوشین خود را تو میگوئی  
یا من یا تو بگو بگو گفت خود بگوید بهتر باشد یا رسول الله رسول  
خالد و شکیته ایشان از حکایت کرد و ترده بهرشت و بدیدار  
خدا بودند بخار رسانید صهیب از شادی مغرور و بدیدار حق تعالی  
سر سجده نهاد گفت خداوند اگر مرا از ترده پیش از آنکه معصیت  
آورده شوم جان مرا قرض کن حق تعالی جان مرا برادر سجده  
قبض کرد زمانی بود نگاه کرد ندانان تسلیم کرده بود صیحه  
که بیان شد رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود که این عجب نیست عجب آن است  
که هیفا نیز جان بحق تسلیم کرده است بر هر دو نماز گذاردند  
و هر دو را پهلوی یکدیگر دفن کردند و در تخته بر رخا  
ایشان فروردند و بر یک تخته نوشتند که هذا قبر الشاکرین  
فی تحت الله و بر تخته دیگر نوشتند که هذا قبر الصابرين

روزی سید فرمود ما اعظم حرمتک یا کعبه و حرمة اعظم من  
حرمتک سبعین مرة فان رجلا لو هدمک سبعین من کلان  
اکهون عند الله تعالی من ان یؤدی حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله فرمود  
چه بزرگ است حرمت تو ای کعبه چه معظم و مشرف که قوی  
ولیکن حرمت بنده مؤمن نزدیک خدای تعالی هفتاد بار از حرمت  
تو زیاده است تا اگر تو را کسی هفتاد بار ویران کند آن جنایت  
بزرگ خدا ای تعالی هرگز است از آنکه بنده مسلمانی را بدست یا  
بزان بیازاری جنایت آنکه فرمود اگر بنده طاعتی اهل  
آسمانها و زمین هابیاورد و باجنایات حضرت عزت رود آن  
عباده بزرگ خدا ای تعالی هیچ قدری و قیمتی ندارد و او را هیچ  
سود نکند یکی خورشید بختی و دوم نوبدی از رحمت خداوند  
تعالی سیم از ارسلان این شوم است و درویم زوال ایمان است  
چنانکه ابوالقاسم حکیم را رحله سؤل کردند که از گناهان گذار  
کنایه است که در خوف زوال ایمان پیشتر است گفت شکر یا کفایت  
بر یافت ایمان و در بر نشان نابودن از زوال ایمان سیم ظلم کردن



و از راه اهل یان کردن در ترحم کردن و شفقت بر مؤمنان دور زخی  
بهشتی می شود چنانکه حکایت می آید که روزی حضرت مصطفی  
صلی الله علیه و آله در مسجد نشسته بود و رضوان الله علیهم اجمعین  
کرد بر کرد او نشسته بودند جوانی بیامد و در پیش مهر  
با یستاد حضرت مصطفی <sup>صلی الله علیه و آله</sup> در آن جوان نگاه کرد و روی  
بصحابه کرد و گفت هر که خواهد که یکی از اهل دوزخ را بیند  
درین جوان نگاه کند جوان آن بشنید و گریان شد و مناجا  
کرد که خداوند انا تو را ناری که رسول تو بر من گواهی داد که من دوزخ  
و آن چه او گوید صدق بود پس گریه از هر آتش آفرید هر آتش  
موند که من و عهدت که امت محمد را خواهد بود بر من نه و امت  
او را از عذاب دوزخ آزاد کن در حال جبرئیل <sup>علیه السلام</sup> رسید و گفت  
یا رسول الله خدایت سلام میگوید و میفرماید که چنین  
که تو گفتی و لیکن آن جوان چون آتش بشنید یا مانع  
کرد و سخن ترا صدق کرد و شفقتی در حق امتان تو ظاهر  
کرد بدان که شفقت که در حق امتان تو ظاهر کرد ما حکم خود را

بگردانیم

بگردانیدیم و از راه اهل جهشت کرد انیدیم بخوانش او را  
و فرموده جهشت و دیدار ما حضرت مصطفی <sup>صلی الله علیه و آله</sup> آن وحی  
را بر صحابه خواند و مناجا او را بگفت جوان گفت من چنین بود  
یا رسول الله تا بدانی که بر من و شفقت کارها بر آید پس کریم و شفقت  
جبار نیازی و در حق مسلمانان بداند بشی و بد سگالی نیز از  
قضای سزا شود چنانکه حکایت آمده است در کتاب الانوار  
آورده حکایت پادشاهی بوده است در شهر مرق و مرو بر  
و زری بود پس خویش و نیکو خواه رعیت و حاجب بود بدخواه  
و بدکاری رعیت و حاجب این وزیر برادرش داشته و پیش پادشاه  
پیوسته از وی بدگفتی آرا و وزیر حکایت کردی وزیر گفتی  
سزدل او قضای سزا شود و وقت حاجب بنزد پادشاه  
آمد و گفت این وزیر بجهت جایدن میگوید که پادشاه را تو  
دهان نیک خوش است و میگوید که هر بار که پادشاه با من  
سر میگوید من از آن بر خجسته و بینی بگیرم دلیل آنست  
که چون فردا با من بدخست در آید و بر این بدی خواند

پادشاه خلعت و کرامت فرموده است مرا بنزدیک فلان عامل میروم تا  
بشام حاجب چشم نهاده بود که او را عقوبت رسد چون کرامت  
بشام رسید او را بدید شد گفت خواجه از شما زشت غایب خط در  
دست خود بردن بمن دهید این را از تا این خدمت را من کنم  
وزیر با خود گفت چون رسد آنست که نوشته پادشاه را خود  
میآید بدین تباد که مستحق عقوبت کرد حاجب گفت او  
چه داند که بدیده است بسیار الحاح کرد و نوشته را بستند  
و بر بدین بدی عامل نوشته را بار کرد می بیند که پادشاه  
نوشته است که سر او را بر کنی و پوست او بر نگاه کن و بنزد  
ما فرست دست بشمشیر کن حاجب هر چند گفت که این  
نوشته بنام من نیست بفرست وزیر راست و من نایب او هم سود  
نداشت کردش را برین و پوستش پرگاه کرد و بنزد یک پادشاه  
فرستاد پادشاه وزیر را خواند و از آن حادثه سؤال کرد وزیر  
راست بگفت خلافت من بجهت ماندند و پیدا شد آنکه حکمت  
سزدل کل او قضای او شود <sup>بفرست</sup> و لا یحیی المکر السعی

ورازی با او بگوید تا شمار معلوم شود این بگفت و بیرون  
آمد و با مداد شمشیری ساخت و بیبری بسیار کرد و در آنجا  
کرد و زیر پانچانه خود برد و او تقاضا را در پیش او نهاد چون  
بخود بخند مت پادشاه رفت پادشاه خود را خواند از جرعه  
امتحان را که حاجب گفته بود تا با او رازی بگوید و بر دست  
برده ان و بینی خود نهاد تا بوی شیر بشام پادشاه ترسد  
پادشاه خشمگین شد و او را رسد بود که هرگز عطا نمی خواسته  
دادن بدست خویش بنزد عامل خود چیزی نوشته که چنین  
و چنین بدست آنند رفقه فرستد و آن نوشته را پادشاه  
به وی دادی تا آنکس بنزد وی بر دی پادشاه دوات و قلم برد  
و به عامل نوشت که باید که چون آنند مکتوب بنور رسد سرش  
را از تن بر کنی و پوست او را بگذاشته و بنزد من فرستی وزیر نهاد  
که درین کار تقصیر نکنی و خود را مستحق عقوبت نکنی و مقرر  
دیو نیز داد و وزیر پادشاه مان نوشته را بگرفت بکان آنکه پادشاه  
لاصله و عطا داده بیرون آمد حاجب گفتش که امروزی گفت

بفرست



الایه و انزل علم فصل هشتاد هفتم فی عیوب الباطنة بدانکه  
آنچه یاد کردیم عیوب ظاهر بود اما عیوب باطن بسیار است  
یکی از عیوب باطن حسد است و حسد عین است که طایفه‌ای  
کرده و مران نیست کرد اند چنانکه اما حسن بصری رحمه الله وقت  
میکنند باستانی که مر و راست از حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله  
ان الله قال الحسد یأکل السیئات کما یأکل الثمار المحیطت قاری سی  
حدیث رسول صلی الله علیه و آله فرمود جنایت حسد حرطت را چنان  
نست کند که گشتن همین مل و او بر او برود و ده قوله تعالی  
وَمَنْ یُکْفُرْ بِالْإِیمَانِ فَقَدْ حَبِطَ عَمَلُهُ حَسَدٌ هِجْزِ ده اعمال را  
نیست میکند و ابوهریره رضی الله عنه روایت میکند صلی الله علیه و آله  
فرمود ای مؤمنان بیکدیگر بدین سخن مدارید و بیکدیگر حسد  
مکنید و بیع بر یکدیگر نیندازید مکنید و آن چنان بود که بگوئی ای  
بد و درم راست کند که بخرد تو بیایی و یارده درم کنی و بخری  
و غرض تو بر انداختن بیع بود چنان مکنید و هر مرد خود او ندان  
بنده باشید و هر یکدیگر را چون برادران مهربان باشید و

ان

ابوهریره رضی الله عنه روایت میکند که رسول صلی الله علیه و آله فرمود که شش  
کروه روز قیامت در آید در و تح در آید بی حساب ایران  
گفتند یا رسول الله این شش گروه کیانند فرمود که اول ایران  
سبب ظلم و جور و دوم عرب به عصیان سیم دهقانان بسبب  
کبر چهارم باز کاران بسبب خیانت پنجم اهل روستاها بخجل  
ششم علماء حسد و رسول صلی الله علیه و آله فرمود کلام ما یجوز منهن  
الظن والحسد والطیرة فیل یا رسول الله و ما یجوز منهن  
فقال لعلکم اذا حسدت فلا تبغوا و اذا ظننت فلا تحقروا و اذا  
تطیرت فلا تفرحوا یعنی سبب عیبت که از آن سبب عیبت کم خلاص  
یابند یکی حسد و یکی کمان بد و یکی فالد بد کوفان گفتند بخدا  
از اینها بچه بود فرمود که چون از حسد چیزی در آید در ملت  
آنرا بران پدید آید و آنرا بدید مکنی که حق تعالی از آن بچه در  
دل شما گذشت ترا بآن فکر و چون در کسی کمان بد بوی  
آنرا یا اور ملات و حقیقت میندازد تا ترا معاینه نشود چون  
بنای حال مسلمانان بر صلاح بود و چون بفالد بد پدید آید

انرا اعتبار مکن که لغت فاد کردن که است آنچه آنکه خاله و ند تقی  
میفرماید قوله تعالی قالوا اظفرنا بالک و فیم مقل و لیکن نجی  
تعم باز کرد چنانکه مرغی بانگ کند و رویا به پیش آید یا ندی پیش  
آید یا چیزی که مردمان آنرا بفالد بزنند آن هم منع است در پران  
توان رفت و اگر چنان حال پیش آید بگوی اللهم لا طیر  
الا طیرک ولا خیر الا خیرک ولا اله الا انت و لا حول الا  
قوة الا بالله العلی العظیم و بکن روین آن کار کرده داشته که ترا  
هیچ کز ندی ترسد برکت این دعا حسد که مباحست در و و چیز  
مباح است بگوئی آنکه بینی که یکی قرآن میخواند اگر کوفی کاشک آنچه او میداند  
من هم بداند این روا بود دوم آنکه کسی مال دارد و زکوة و صدقه  
میدهد تو سیکوی کاشکی من هم داشتی تا من هم صدقه و زکوة بدادی  
و خیرات کردی مانند این حسد روا بود نه آنکه نقصان و تر و  
نعمت مسلمانان خواهی نخستین معصیت که بر آسمان پدید آید  
از حسد بود و آن از ابلیس بود چنانکه در قصه ملائکه و سجود  
آدم شنوده باشی و نخستین گناهی که در زمین پدید آید از حسد

ان

بود چنانکه حکایت می آید حکایت چون آدم و حوا بد نیاده  
آمدند و از جنس ایشان کسی در دنیا کسی نبود حق از آدم و حوا  
شکم فرزند آورده بود بهر شکلی و فرزند یکی پس و یکی دختر تا چهار  
صد فرزند میاورد یقیناً الله تعالی این شکم را به دیگران شکم  
میداد تا خواهر قابیل را با هابیل نامزد کرد و خواهر هابیل را قابیل  
نامزد کرد قابیل گفت من خواهر خود میخواهم و آن خواهر او با جمال تر  
بود آدم فرمود که قرعه زنید بقریان قریان هر که قبول شود حق  
بطرف آن بود و در آن وقت علامت آن قریان بود که آتش بیامد  
از آسمان پدید و در بر مثال کسی و آن قریان را بسوختی هابیل  
خاوندی کوسفند ان بود کوسفندی بیاورد که در می او کوسفند  
از آن خوبتر نبود آتش از هاد آمد و کوسفند زند را بر داشت  
و به جهشت برد و آن کوسفند در بوستانهای بهشت چرا  
میکرد و همان کوسفند بود که فدای اسماعیل شد و آتش  
بقریان قابیل التفات نکرد بعضی گفته اند دسینه کدیم بود  
چون قریان قابیل قبول شد حسد در روی پدید آمد



تا بشوی حسد برادر را بکشت و در خداوند شفاعت  
شد و پدر را بپایزم و خواهر را بپایزم و بیکر حجت و این  
شد **فصل ششم** در بیان عیوب باطن  
عجب است یعنی خود را بشناسد و آن که گناه طبیعی است و سبب  
هلاکت است که رسول <sup>صلی الله علیه و آله</sup> میفرماید که سرچین است که رهانه است  
از آنش و فریغ و سرچین است که هلاکت کننده است و اما آن سرچین  
که رهانه است یکی علم کردن و وضو بستن با یک سر و دو دم قدم نهادن  
<sup>بودن از برای نماز جماعت یا نماز</sup>  
بسوی مسجد ها از برای نماز جماعت سیم انتظار آمدن آن سرچین وقت  
که سبب هلاکت است هر یک را یکی خصلی که در چنانکه هر چند  
بجهت کنی تا بر سر موجب شریعت و وی متولی رفت دویم هوی  
نفس که ترا متعار خود کرده باشد که او را زیر پای متولی تو  
سیم خویش را بشناسد آمدن که باند کی طاعت محب شوی  
مگر یاد نمی داری که در مدت عمر خود چه معصیه ها کرده همه  
طاعتها یاد میداری و هیچ معصیه یاد نمی داری  
بدی که سبب عذر دست گرفته بود و میگردانید گفتند

ایم

این چیست که میگردانی گفت بوی خود را می شمردم گفت ناکهتینها را نیز بشمارد  
بر زیانت می رود اگر سخاوتی که لشکر عیال میزدن کردی چرا چیز را  
نگاه داری که هر طاعت که از تو جوی آید توفیق از خداوند تھا  
بدی تا بشکر مشغول شوی و از تجر خلاص شوی دویم آنکه در غمهای  
خداوند تھا نظره کنی که در حق تو مترادفست تا آن عمل تو در  
مقابل آن اندکی نماید سیم آنکه از و برتری و کوی که اگر بدیدی  
چکم چه دارم آنکه بشکر شتر با نظر کنی که شیات زیاد است یا احسانات  
چون این اندیشها کردی عجب شکسته شود حکایت و هب  
بن مقبیه میگو که در کتب پیشین خوانده ام که عابدی هفتاد سال  
در صومعه عبادت کرد که در مدت یک کناه نکرد و هر وقت  
یکبار روزه کشادی وقت از خداوند تھا حاجت خواست  
و آن حاجت عطا شد روی بنظر کرد و گفت ای نفس خسیس  
چه شخص بوده تو و تراید درگاه هیچ قدری نبوده و آب روی نپاش  
که ترا بد رحمت عزت قدری و قیمتی نبوده در حال فرشته بیامد  
و گفت ای بنده خداوند تھا این یک ساعت که خود را نکو میدی

نزد خداوند تھا فاضلتر است از آن هفتاد ساله عبادت که  
کردی **فصل هفتم** در تمیز الفاظ آن که داوود <sup>علیه السلام</sup> به پیغمبر <sup>صلی الله علیه و آله</sup> وقت  
بر لب دایم بیرون آمد و از خلق عزت گرفت و یکسایه پیش  
خداوند تھا عبادت کرده که در آن مدت یکسبب مخف و یکروز  
روزه نگذاشت و یک نماز بجا نبرد و آنکه پیغمبر فرستاد بود  
و مامون العاقبه از بیم خداوند تھا عجز میکرد داشت چون  
سال تمام شد مناجات کرد و گریان شد و میگفت اگر پیشتر  
گوشه شد و نور دیده ام کم شد و آنچه بدم خستک شد ندانم  
نام احوال چگونه خواهد بود خداوند تھا غوغاگی از غوغاگان  
در یا سخن آورم که یا نبی الله میگوید ساله عبادت که تو کردی  
بوحداوند تھا صفت نمی دانی بدان خداوندی که ترا بر است  
بخلق فرستاده که امروز سی سال است که بر یک جانشینانم  
و تسبیح و تهجد و ثنا میگویم هر خداوند عز و جلال را  
و هفت اندام من چون بر یک بید می لرزد از بیم  
خداوند تھا داوود گریان شد و گفت خداوند

با تو را

جافوی را که ثواب و عقاب نیست از هیبت از حضرت نه  
صدایت قوی جنبانی چنان می گوید و داوود پیاپی چه گوید و قتی که  
داوود با کمال پیغمبر عیان میگوید که ما با چندین هزار جریم  
و جنایت چه کویم و بعد از ما چه وقت بخوایم ملک ما را بر طاعت  
خویش دار بمقت وجودک **فصل هشتم** در بیان عیوب بیرون  
الکبر یکی از عیوب باطنی کبر است باید که از کبر دور باشی که  
کبر خرمه فرعون است و اتباع او و جنایت و سبب هلاکت آنست  
چنانکه رسول <sup>صلی الله علیه و آله</sup> میفرماید بر روایت ابوهریره رضی الله عنه قال  
رسول الله <sup>صلی الله علیه و آله</sup> ثلاث لا یجوزن فی المؤمن و لا یغفر الله لهن بالرحمة و کلمه  
عنه <sup>صلی الله علیه و آله</sup> یسبح زانی و ملک کذاب و عامل متکبر رسول <sup>صلی الله علیه و آله</sup> میگوید  
فرمود که متکبر و اند که خداوند تھا بالانسان سخن نکوی و بر حق  
در ایشان نظر نکنی و فرمایند که جز خداوند در ناک  
نبود یکی بی ادبی و یکی ملک دروغ گو سیم دوریش متکبر  
خواص امام خطیب نکوایمی یکی بر او نه گفت فوکلان  
لایمیش پس گفت هر چه از سخن میگوید که گفت حکیم را



میگوید و منحنی را مستقیم میگویند و جواب بگوید که گفت من نیستم  
کلا آن تر می گفت ای جوان هر روزی که بیست سال از تو خورد  
تر بود و او را تو را ندانم که تو تا این زمان که کردی  
آنکه فرمود که عرض کردند بر من سه گروه خلق را که بعد  
از انبیا و رسل نخست قدم در بهشت گذاشتند اول آنکه  
در دین مشغول یافته باشند و ایمان بپندارند که ویرانند یکی  
خدای تعالی را و خدا را بشناسند و در پیش قانع که بجز خدا  
خود کسی نکند و از کسی چیزی نخواهد و سه گروه خلق است  
نخست آنکه ایشان قدم در بهشت نهاده و اول آنکه ظالم که بپند  
از دست او بفراید آمده باشند دوم توانگری که کوفه صانع  
ندهد سیم در ویش متکبر که بپندارند که اینها که کرده باشد  
در دنیا می آید که سه گروه خلق را خداوند تعالی دوست  
میدارد و همه گروه را از ایشان دوستی یکی متقی را  
دوست میدارد و جوان متقی را دوست دارد و هم جوان  
عمره را دوست میدارد و دو کس از جوانان را دوست میسر  
مواضع

مواضع را دوست میدارد و تو آنکه مواضع را دوست میسر  
کروه را دشمن دارد و سه گروه را دشمنی یکی قاسم را دشمن دارد  
و پس قاسم را دشمن تر و هم بخیر را دشمن دارند و تو آنکه بخیر را  
دشمن تر سیم متکبر را دشمن دارد و در ویش متکبر را دشمن تر  
و از اینها که حضرت مصطفی علیه السلام خاتم الانبیا و رسل  
و انبیاء و العظماء را از اینها که تار عنقی فیما فی القیمة الباقی و لا  
آبائی حق تعالی میفرماید که عظمت و کبریا صفت خاص است  
هیچکس را از خلائق نگیرد و تو یکی ترسانه که در دین دوست  
منازعت کند یکی مشارکت کند با من در آدم او را ندانند و تو  
باشد ندانم اگر آدمی بیندیشد که خود از چیست هر که بگوید  
**حکایت** و در حق تعالی و محمد بن عبد الله الشیخ فرمود بود و در  
جلاج ابراهیم وی بکشد پاره خرامان خرامان جامها  
مرقع پوشید چنانکه غاده جتان و کردن کشان باشد خواه  
رطاعت بر سید و گفت ای شیخ یکبار چنین عرض کردی که حق تعالی  
رفتن دوست ندارد و چنین روزی را **حکایت** را که الله لا

بجای کل آنکه خود و زبانشناک شده گفت هر انچه شناسی که  
کلیسم گفت ترا می شناسم که تو کی اول تو که طرب لب نطقه بود  
که هر کس تو را که گفت آمدی و با هر چه خواهی شد و در بیان  
حال عذر این چنین کس را نکند برسد بکس بر صفت خداوند  
نهفته که از عیب منزله است از صفات حدیث و زیر مرد عاقل بود  
درین سخن تا مثل کرد گفت راست می گویی بر دست تو قوی کرده  
که پیش بر صفت بر تو اگر چندین روز و مهربانی چون عالمی  
یادین داری را به بهی تو اضع کن از این خدا ای تعالی که در  
علیه میفرماید من تواضع لله و تعالی الله و من تکرر و تعالی الله  
**حکایت** امام حسن بصری رحمه الله روزی در بازار مصر آمد  
مردی را دید خواستند و دستهایش کو قان خواست هیچکس را  
عذر نخواست چون از بازار بیرون رفتند مردان گفتند  
مردم بازار شما تقرب کردند و شما با ایشان هیچ التماس نکردید  
خواهر گفت مسلمانان تواضع از بر خدای خود ندارند تواضع جزای  
خداوند تعالی دهد من نخواستم که به معذرت من تواضع

ایش

ایشان بر شکر شود بدین معنی با ایشان التفات نکردم فی الجمله مواضع  
از اخلاق بغير است و تکرر از اخلاق فرعون و فیکر است و حق تعالی  
مواضع را تواضع می ستاید **قوله تعالی** و عباد الله الذین یسبحون علی  
الآن فی هوان و کذلک استجابهم لاجابون فالاولی اسلام و مهربانی  
السلام تواضع می نماید و اخف ضعیف است که لا یجوز و او خود  
در تواضع بود و در بهشت که با او در ایشان نشستی و گفتی که خائس  
میکنی قافیه همایان هر در سیرت او میفرمود **حکایت**  
امیر المؤمنین علیه السلام در عهد خلافت خود و بقی جانیه شامی  
فرستاد امیر و فرستاد غلام و آن فرستاد که غلام بر نشسته امیر  
مهاجر شد بگفتی و نیز گفتی که رسول الله صلی الله علیه و آله چنین فرموده است که  
ایشان از همان خوراند که خود خورد و همان پوشانید که خود پوشید  
در من آخرین اتفاق افتاد که تویت غلام بود غلام با او نشاند  
و خود مهاجر بگفت ابو عبیده جراح دیشم بود خبر یافت از آمدن  
امیر المؤمنین علیه السلام با هر وجه و اعیان و عظمت با استقامت



او بیرون آمدند چنانکه رخ باشد ابو عبیده خرج گفت یا امیرالمؤمنین  
و شست بود که خلیق ترا بدین شفقت بر بیند که شما پیاده باشید  
و غلام سوار بیکو نماید شما سوار شوید تا غلام مهار بگیرد تا زیان  
ندارد شما را امیرالمؤمنین عمر رضی الله عنه گفت ای ابو عبیده مرا عزت اسلام  
است و خلیفای من با اسلام عزیز گردیده است شرابها سطر و با چون  
از جگر کشته و کوی خلق شوند نتواند یاد که مبتلای دین و مسلم  
برین است که چنین گفته همچنان بشهر در آمد و هم از شراب غلام  
سوار چون مردم بداند آن حال بچندان خلق را اعتقاد زیاده  
مسلمانان که این جرم هفت پیغمبرین نبود **فصل فی بیان** **توبه** علی امکان  
فی التوبة والتوبه من الذنوب و چون عقوب ظاهر و باطن باشد و حد  
کن تا خوردن بدان گونه نکی مستحق است و زنج نشوی پس اگر التوبه  
طریق جز این نیست که در مغسل توبه در آید و بایند امت غسل بباری  
که چهار خطره پیش آید که هر یکی از اینها جگرهای مردان را خون کرده است  
یکی خطر مرگ است و یکی خطر کورسیم خطر قیامت چهارم خطر آتش و زنج  
خطرها که در توبه بیغم بیغم هشت نرسد چنانکه امیرالمؤمنین علی

گفت

۴۹

فرمود

رضی الله عنه روز آینه خطبه کرد و در آن خطبه فرمود که یا ایها الناس المؤمنون  
فالمؤمن معقود بخواصکم الا اگر المذنب معنی آنست که ای آدمیان  
مرا در اقامه و ش می کنید و اما در کینند که کسی را از مرگ چاره نیست  
و تا کاهان رسد و چون برسد امان ندهد اگر بیای باشد بنشانند  
و اگر بگری در آید مرگ بر هر پیشانی نوشته است و آدمی با مرگ  
سرشته است صولت مرگ بالشکر کران دفع نشود و حصن حصین سود  
ندارد و بد باشد که توبه یافتن پس آید و متفقا اجل بد را کید میلند  
که شمار در قفاط الحیات بس حریص و آن کوراست که عیش مردان عزایم  
آن تلخ است یا روضه است از روضه های بهشت یا حفره است از حفره های  
دفع کور شبانه روز سخن گوید من خانه تاریک نور باخویشن آید  
و آن موش صدقه سحر است و روز سیم گوید من خانه وحشت و  
قصیم زاد تو شد باخویش و آن اجتناب است از معاصی و بد آید  
که پس از گذشتن کور و عذاب کور و روز بگردد و آن روز قیامت است  
و روز حسرت و دلاست و روز غرمت و ملامت روز نیست که از هیبت آن دور  
جگرهای مردان مرد خون شود و از راه دید بیرون شود روزی که از

هیبت آن روز شیخ خوارکان سقید می شوی ند و مردمان از بنظر  
و پیروشی همتان مانند تان بار داد از هیبت باور شدند و ما در آن  
فرزندان شیر خواره را شیر ند هند فاما الله تعالی و مومنان و مومنان  
کل مرتبه عتقا از عتق الایة و از پس کین شان آن دور یا هیبت  
روز دیگر است هزار بار آن روز یا هیبت تر و صعب تر و آن روز  
در آمدت است در آمدت است در دوزخ آتشی و چگونه آتشی که دوزخ  
هزار سال تا فتنه تا سرخ شد و هزار سال دیگر تا فتنه تا سفید  
شد و هزار سال دیگر تا فتنه تا سیاه شد اکنون سیاه است و طعام  
اوضاع و زقوم است و شراب و حمیم و غسل حق تبار در وی هیچ  
رحمت نه و خازنان او را هیچ کس نه و هیچ شفقت نه خلقتی که در آن  
شدند از هیبت آن خطبه بعد از آن گفت پس از گذشتن این روز بزرگوار است  
و آن روز در آمدن در بهشت است چنانکه میفرماید و جنة عروضا المستوائه  
والارض و امیرالمؤمنین علی رضی الله عنه درین خطبه چهار خطره یاد کرد یکی خطر  
مرگ و یکی خطر کور و یکی خطر قیامت و یکی خطر دوزخ تا ازین خطرها  
نگذرد بهشت نرسد اما مرگ رسول تعالی فرمود که جان داران و سگ

فرمود



اگر نصیحت نپذیرد و غم این کار نخورد و رمانی و خود را ملامت نکند و هیچ  
سور ندارد **حکایت** عبدالمعین عمر و بن العاص وقتی میگوید که بیدم  
پوسته بگفتن عمر اینم آنکس جاری که در سکران موت افتاده بود و عقل  
با وی بود و زبان گشاده و کسان بر سر بالین او افتاده ایشانرا از انحال  
خود خبر ندادند تا بیدم در سکران افتاد گفتم ای پدر پوسته هر ملامت  
میگویی که چرا از اهل خود خبر ندادی هید اکنون چرا خبر نمی گفتی ای  
جان پدر این زیاده را که از آن بوده است که من میداشتم ولیکن آنکه  
من شما را خبر دادم و آنکه چنان می گفتم که کوی همه کوه های دنیا بر من  
تهاده اند و چنان می گفتم که آسمانها شکم بر زمین تهاده اند و مردار میان  
گرفته و چنانست که جان مال را سوراخ سوزن بیرون می کشند و چنانست  
که کوی پند جبار معذله را در باطن من کرده است و از سر پای من می کشند  
و این حال که مراست در وصف تبار خد و ندادن دم آخر بر ما رحمت فرماید  
و ایان ما را از غلظت شیطان نگاه دارد و اله العالمین و یا خیر الناس  
**فصل نهم** که در عقاید و احوال چون از خسته مرید بیرون جسته مقام  
است و در عذاب کور اخبار بسیار آمده است چنانکه ابوهریره

رضی الله عنه

رضی الله عنه روایت میکند از رسول الله که چون بنده مؤمن بدر  
آورد و بگوید و لا اله الا الله رحمت فرود آید و با روح و حیوان بهشتی  
و کشیده روح او را چنان که موی را از خیمه میکشند و گویند ای نفس  
آرامیه بیا در حق بیرون آئی ازین قالب در حالی که خدای عز و جل از تو را می  
و تو از خدای عز و جل و تو ای روح و کرامت خد و ندادن تو ای دلد  
پس چون روح از تن وی جدا شود او را در حریر بهشتی پیچند و با  
مشک و ریحان بهشته و با علی علیین برنگ و چون کافری بدر  
هرک در سکران غلظت بماند و چنان او بهشتی میکشند و گویند  
ایها النفس الخبیثه یعنی ای نفس خبیثه بیرون آئی و موی را خط و خشم  
خودت پروردگار چرخ جان او بر آید روح او را در پله ها قطره  
پیچند و بیستین روز و روایت این غایت و غایت که بنده مؤمن  
و ادلکوفت که کشند و مفکر و فکر و آواز نشاندند و گویند پروردگار  
کبیرت گویند الله گویند این تو چیست گویند دین من اسلام گویند  
چرا عیبی در حق این مرد که فرستاده حق تھا او را بسوی شما گویند  
او را بنور خد و ندادن است گویند خدای عز و جل که راست است

عاده است این معجزه های پیغمبران نیز مخالف عاده بود چون آنها را و است اینها  
چرا و انود اگر گویند حدیث مشهور ثابت نشد عذاب کور گویم در کتاب حدیث  
از نبیاست چنانکه می خوانی در بیان آن فرعون قول **قل انما ابرص و صون**  
**علیها غم و عذاب الابرص** خبر میدهند که ایشانرا با مل و وشه نگاه بر آتش  
دو رخ عرضه میکردند چنانکه بیا بیند عذاب سخت و نصیب ایشان بود  
و علماء در عذاب کور بعضی گفته اند که عذاب کور حرجان راست نه کور لیل  
و بعضی گفته اند مرگ است و بعضی گفته اند یکی اندام را زنده گردانند  
و آن اندام را عذاب کنند و در عذاب کور با اندامهای دیگر برسانند **حکایت**  
خواجگاه خطیب مسعودی که گفت پیغمبر در روز کعبه هفتاد سال  
کور گشت کرد و وقتی بیدم او را بخواند و گفت هفتاد سال است و گفت هفتاد  
سال است که کور گشتی کردی از عیالها چه دیدی در قریفک با من حکایت  
کن پیغمبر گفت منی کور گشتم و سوراخ شد از کور دیگر عذاب بود درین  
کور نگاه کردم **عنه** که جوید و هیچ اندام دیگر عذاب بود هر  
هو خدای عز و جل زحمتی شد پای از طبعیدن باز ایشانرا و یا در طبعیدن  
شد نگاه کردم دیدم چند عورگی در کعبه خد را دیدی که پای از طبعیدن

بنده من فراموشی از برای از بهشت نهند و جاهای بهشتی در پویند و  
دری از بهشت در کور وی کشند تا بوی روح و ریحان بهشتی با وی پیچند  
و من خوش صورت و خوش بوی بیاید و گویند من تمام بهشت است  
میام ترانه بهشت و چون آن در و نشسته از کافران سوال کنند و گویند  
خدای تو کیست گویند هاه هاه بلام گویند درین تو چیست گویند هاه هاه  
غیلام منادی ندا کند که دروغ گفت بنده تراشی از آتش از برای و کسرت  
و در عذاب و زنج در کور و کشاید و در کور و زنج بد او می رسد و کور  
وی تنیک گردانند تا استخوانهای پهلوی و رازیکد یک پیرون برود و مرد  
زشت صورت بیاید با جامه با عذاب گویند من غلبد تمام میم از قیامت  
و در زنج لغو بید خدای عز و جل را تمام مکر نداد و اگر در کور هیچ عذاب دیگر  
نیستی جز آنکه بنده را جان در تن در آید و خود را در زنج ببیند خا بانیان  
این پند است و بعضی عذاب کور را منکواند و درین آنکار می طلند  
که عذاب برده را محال نیست و او بد که خد و ندادن نفس وی دردی  
افزون و او را بد از عذاب و الم دهد و این در دالم از جمله صفات  
این صفات در چشم چه محال بود اگر گویند مخالف  
عاده است



با یستادی آن که درم بیامدی و نیش دران پای زدی باز آن پای در  
 طپیدن آمدی ساجی نگاه کردم کار خودم همین بود تا چندین ساله  
 چنان بوده است پس رست شد که غلام این چنین بود و صبا بخ  
 راجع هم الله برین اتفاق است که غلام کور حق است و اخبار بنا و  
 ناطق است و بیکسیت مشغول شوم که بدان تکلیف نیست و حاجت  
 نیست چون بدان مقام برسیم معلوم شود که بر چه صفت است باید  
 ما را از غلام و کور نگاه دار **فصل بود در شرح القیامه** چون  
 از فرغ کور نجات یافتی و فرغ روز قیامت و در عالم حیات بسیار است  
 بعضی را بشنود و بعضی را نبیند و بعضی را در قیامت کوی او در روز قیامت  
 میکند از اول عالم که در وقت تبارک و تعالی شد و وقت ای دختر  
 ابو حاتم که میان در آن روز و آن روز نظر کردن نداشته باشند چهل سال  
 ایستاده باشند و چشمها بصورتی آسمان مانده باشند و نورانی و میانشان  
 و بعضی را عرق تابانند و بعضی را سبک باشند و بعضی را سنگین  
 عرق رسیده باشند و بعضی را تا دهان رسیده باشند و بعضی را  
 منادی کند از کور و عرش که کجاست فلان بن فلان شیر خدای حق

در روز قیامت

هم

همه آگاه شوند آگاه ایشان را در مقام حساب بایستاند پس گویند  
 کجا اند مطالبه پس بخواند مردی را و حتمان حسانت او را بستانند  
 تا او را یکی نیکی باقی نماند پس بدین ها خصمان را برگردان و زنند و گویند  
 باز کور کسبوی مادر خود که ها و پیر است بد رستی که حق و زور  
 ظلم نیست بد رستیکه خدای تعالی سریع المجازات است و ششکان  
 مقرب دران روز بترسند و پیغمبران فرستاده بترسند ابهر بره  
 رقی علیه روایت میکند که رسول الله فرمود که چون خدای تعالی  
 هر کون را بیاورد صور را بیاورد و با سراقیل علیه السلام را در فرمود  
 که در میدان است زمین صور و آن صور را بر دهان نهاده و منتظر  
 ایستاده چون فرمان رسد رسیدن را در آمد گفتند صور چیست  
 یا رسول الله گفت بر مثال شاخ کاه و است فراخی آن و چندانکه فراخی  
 آسمانها و زمینهاست در روی سربار بدین یکی **نسخه القیامه** گویند  
**دویم نسخه الصق سیم نسخه البعث** **فصل بود در شرح القیامه**  
**فصل بود در شرح القیامه** **فصل بود در شرح القیامه**  
**فصل بود در شرح القیامه** **فصل بود در شرح القیامه**  
**فصل بود در شرح القیامه** **فصل بود در شرح القیامه**

فرمان رسد که میری هر چهار پیر که در همه آسمانها و زمینها کسی نماند  
 زنده آگاه خطای جاری در عهد کجا اند ملک آن دنیا کجا اند کسانی که  
 روزی ما بخوردند و غیر ما پسندیدند **فصل بود در شرح القیامه**  
**فصل بود در شرح القیامه** **فصل بود در شرح القیامه**  
**فصل بود در شرح القیامه** **فصل بود در شرح القیامه**  
**فصل بود در شرح القیامه** **فصل بود در شرح القیامه**  
**فصل بود در شرح القیامه** **فصل بود در شرح القیامه**  
**فصل بود در شرح القیامه** **فصل بود در شرح القیامه**  
**فصل بود در شرح القیامه** **فصل بود در شرح القیامه**  
**فصل بود در شرح القیامه** **فصل بود در شرح القیامه**  
**فصل بود در شرح القیامه** **فصل بود در شرح القیامه**

خداوند تعالی اسرافیل در میدان بیدار میدید که در روز قیامت و  
 هیبت در ملکوت افتد و زمین لرزیدن کور زنان شیر و هند ترک  
 طفلان خود بگریزند و یاد نکنند و زنان باردار از هیبت بار نهند و خلا بن  
 چون مستان شوند **فصل بود در شرح القیامه** **فصل بود در شرح القیامه**  
**فصل بود در شرح القیامه** **فصل بود در شرح القیامه**  
**فصل بود در شرح القیامه** **فصل بود در شرح القیامه**  
**فصل بود در شرح القیامه** **فصل بود در شرح القیامه**  
**فصل بود در شرح القیامه** **فصل بود در شرح القیامه**  
**فصل بود در شرح القیامه** **فصل بود در شرح القیامه**  
**فصل بود در شرح القیامه** **فصل بود در شرح القیامه**  
**فصل بود در شرح القیامه** **فصل بود در شرح القیامه**  
**فصل بود در شرح القیامه** **فصل بود در شرح القیامه**

فرمان







آنکه نباید که آن سنگ من باشم چندان که رسم کرد در من آب نموده است  
آمد پیش رسول خدا و پیغام بفرستاد که من خلیف تو هستم و این است  
سنگی که افرات و فرات و نه عقیق است و او وی هیچ گاه نخواست از هدیه  
چندان که وی کرد که در روی آب نهی مانند ما با چندین جزیره و خطای  
و این خطاب و بر امتنا و از چاره ای که از کربسایت بر آساید نهی  
ذکر آن و غافلان که ما میمزدان این درگاه را از هدیه و از الحاحیها  
خون شده است **حکایت** ثابت بنانی در حراته جگر خون شده بود  
از سبب آنکه قلبی چون دیوانه میگرفتند و پیش طبعیت دهند آن طبعیت  
این حادثی بود و بر ما بود گفت ایوب آب الزان کیست که از هدیه است الله  
جگر او خون شده است و از این رو بر وی میروند که گفت این دلیل آن  
است بنانی توانا بود گفتند راست گفتی که این دلیل ماوست گفت  
در دین که چنین مردان بودند ای دین جز حق نبود که میگفت و مسلم  
شده **حکایت** ابو سعید خدری را که در مقام خوف  
بود و گمانا که در دستش و جویان بود در مقام خوف و او بود  
تا شکسته دل شود اما چون پیر شده یا با رکعت در مقام رجاء

چون پدید

۹۳

اولی

اولی بود تا شکسته دل شود که خداوند تعالی بر کسب چنانکه میفرماید  
**قوله تعالی** وَمَا تَعْلَمُ لَهُ نَفْسٌ مِّنْ عِلْمِ الرَّحْمَنِ الْغَنِيِّ و از جمله نامها و خود کریم  
را تخصیص کرد که وی که ناچار گشته که چون در قیامت در خطاب بگویم  
که ترا چه مغرور کرد تا معصیت کردی تا تو بوی خداوند را که تو مغرور  
کرد تا معصیت کردی چنانکه رسول علیه السلام گفت مران زن لاکه بهمت  
در روی پیش او و برسد گفت استرقت قوی لا ایحیایز هی این است  
و بد آنکه رحمت خداوند تعالی بر بندگان او پس بسیار است چنانکه  
امام حسن بصری رحمه الله روایت میکند از حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله  
**قوله تعالی** لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ رَحْمَةً فَاحْبِطْ مِنْهَا رَحْمَةً إِلَى أَهْلِ الدُّنْيَا  
وَسَعَةً إِلَى خَلْقِهِ و آنکه الله تعالی باطن است از رحمت و حقیر  
مع تسبیح و تسبیح و تسبیحها مائة لا یأییهم و أهل طاعته و قال  
الراوی صدق رسول الله امام حسن بصری رحمه الله روایت میکند  
از رسول صلی الله علیه و آله فرموده که حضرت جلال خداوند را صلوات رحمت است این  
رحمت را عالمیان قریب و دور و نزدیک داشته پس بگویم رحمت است این  
همه شفقت و مروت در میان همه جانداران چون فرای قیامت شود

از رحمت ما تو میدانی که خیره بندگان مرا که خداوند را زکرم و بخشا  
که جفا کاران ایشان با ما زرم و رحمت کم چون یکیم سخت گیرم و سخت  
عقوبت کم آنکه فرمود وَلَا تَقْرَبُوا مَالَ الْوَالِدِ و از جمله کارهای دنیا که آسان  
کنید و در سودا می کنید و مؤمنان را با ترش انده تقاضا کرده دهید و از  
درگاه ما ایشان را مکرر بکنید آنکه فرمود که چون در ماندن خلق در قیامت  
بنهایت برسد و خصمان در یکدیگر آویخته باشند و هیچ روی خلاصی  
نماند و منادی از ایشان ندا کند که ای متان حق تقاضا میفرماید که  
آنچه میان من و شما بود که خصوصیت بیندگان در میان نبود هر را بخشیدم  
و قلم عفود کشیدم ماند خصوصیت که میان شماست شما نیز میگردید  
بجل کنید و به بهشت در یکدیگر یکبار خروش بر آید که یکدیگر را بجل  
کردیم و بخشیدیم و بخشود شدیم پس دست یکدیگر را بگیرند و همه  
مرد بهشت در آیند **حکایت** احمد بن سهل رحمه الله میگوید که یحیی  
بن اکثر را رحمه الله بعد از وفات بخواجه دیدم که ای خواجه خداوند  
تعالی با تو چگونه گفت بمن خطاب رسید که بیای پی من کار که میدانی  
که چکرده از جرم و جفا در حق ما مقیم خداوند اما ما از تو چنین خبر

از کفر



حضرت  
مصطفی  
صلی الله علیه و آله

فکرده اند و او خود دانان کفتم حدیث روایت کرد مرا عبد الرزاق از معمر و غیر  
از هر یوزهری از عایشه رضی الله عنها از حضرت مصطفی <sup>صلی الله علیه و آله</sup> از جبرئیل  
علیه السلام آنکه خداوندی که چنان فرموده که هیچ مؤمن نبود که موی در ستم  
سفید کرده بود که من او را خدا بگویم و من مؤمن و موی در ستم سفید کرده ام  
امید دارم که مرا خدا بنماید و فرمان آمد که راست گفت عبد الرزاق راست  
گفت معمر راست گفت زهری راست گفت <sup>صلی الله علیه و آله</sup> گفت عایشه راست  
گفت مصطفی <sup>صلی الله علیه و آله</sup> راست گفت جبرئیل و من ترا موی سفید بخشید  
و امر زیدم و مرا پیام زید و امر وزد را ختم **حکایت** امیر المومنین علی  
رضی الله عنه گفت روزی بنزدیک حضرت مصطفی <sup>صلی الله علیه و آله</sup> در آمد و بر او بای  
یافتم گفتم چه کردی بنزدیک رسول الله فرمان رسید که این زمان جبرئیل  
برسد و گفت خدای تعالی میفرماید که کسی که موی در ستم سفید  
کرده باشد از کبر و خود شرم دارم که او را عذاب کنم و این پیر شرم  
نمیدارد که معصیت میکند و مرا می آزارد **حکایت** وحشی  
که کشنده حنظل بود عمر حضرت مصطفی <sup>صلی الله علیه و آله</sup> بیاید به پیغمبر از مکه بنزد  
نامه فرستاد که مرا از دست که می آید و اسلام آورم ولیکن این آیت بخو

نازل

نازل شد است مرا از آن آرزو باز میدارد و آیت ایست قوله تعالى والذين  
لا يؤمنون مع الله الخ ولا يؤمنون بالنفس الخ و الله الا بالحق و  
لا يؤمنون هر که در خداوند تعالی شریک نیارده باشد و خون ناحق ریخته  
باشد و زنا کرده باشد من او را پیام زدم و من این هر سه کار کرده ام در  
حال این آیت نازل شد قوله تعالى الا لمن تاب و آمن و عمل صالحا یعنی  
مگر توبه کند و ایمان آورد و عمل صالح کند او را پیام زدم این آیت را نوشت  
بوحشی جواب نوشت و وحشی درین آیت عمل صالح شرط کرده است و  
آمرش بد و معاصی کرده و من چه دادم که عمل صالح قانع آورد مرا به آیت  
دیگر نازل شد که ان الله لا یغفر ان یشترک بیده و یغفر ما دون ذلک  
للمن یشاء این آیت نوشت و بد و فرستاد که درین آیت عمل صالح شرط  
نیست جواب نوشت که درین آیت شلن نیاید سیف نماید و من چه دادم  
که خواسته است یا این آیت نازل شد قوله تعالى الذین آمنوا علی انفسهم  
لا تقنطوا من رحمة الله یغفر الذنوب جمعا انه هو الغفور الرحیم  
تفسیری است که بگوید و محمد درندگان مرا که بخود ستم کرده اند و زنا  
و لو طاهر کرده اند و خون ناحق ریخته اند چون مسلمان شوید و توبه کنید

۹۳

از رحمت من نومید مشوید که همه گناهان شما را بپایم زدم و رحمت کنم و شما  
را شایسته رحمت و رحمت خود گردانم و وحشی بیامد و مسلمان شد  
**فصل** در سیم فی حق الوالدین بدانکه معاملات برینکند و وجه است یکی  
باحق و یکی باخلاق اما آنچه گفتیم بیان معامله بود باحق تا طرفی از معامله  
بنده باحق بشود و آنرا معامله آگاه شوی بدانکه چنانکه حق تعالی را با حق  
حق است خلق را بر حق است اول حق مادر و پدر بر فرزند و دوم حق  
فرزند بر مادر و پدر سیم حق شوی بر زن چهارم حق زن بر شوی پنجم  
حق مسلمانان و همسایگان بر یکدیگر اما حق مادر و پدر بر فرزند و جد  
چنانکه میفرماید و وصینا الا نساء و الذین حملنه امه و همنا علیهن  
و وصلنا فی عامین ان اشکری و الوالدین الذین انما یسیر و قد تعاوضا حیفا  
لک فی الدنیا معروفا سوال کردند که تفسیر وصایهما بالمعروف چیست  
یا رسول الله فقال علیه السلام گفت طعام دهی به ایشان از چون برهنه  
شوند سیم چون بخد مت محتاج شوند خدمت کنی ایشان را  
و منت بر خود نمی دوی جامه دهی به ایشان از چون برهنه شوند چون  
بخد مت محتاج شوند خدمت کنی ایشان را و منت بر خود نمی

۹۴

چهارم چون ترا بخوانند و هرگاه که بخوانند حاجت کنی و بروی پنجم  
چون کاری فرمایندت فرمان برداری کنی مگر بعضی ششم سخن  
با ایشان رفتن و مدد بگوئی هفتم ایشان را بنام خود نخوانی هشتم چون با ایشان  
جای روی در پیش ایشان روی نهم چه خود را پسندای ایشان  
همان پسندای دهم هرگاه که خود را دعا کنی ایشان را نیز دعا کنی حق  
سجانه و تقاضا سرچین را ذکر قرین بر سر کرده فرمود **اقیموا الصلوة و اتوا**  
**الزکوة** چون همه نمازها را بپاری و زکوة ندی آن نمازها همه سود نمکند  
و پدر نرفته نبور دیم اطاعت حق و رسالت را با اطاعت خود دیگر  
قرین کرد فرمود **اقیموا الصلوة و اتوا الزکوة** و طیعوا الرسول و اولیه  
نباشند و آن بی این سیم شکر مادر و پدر را شکر خود بدتر قرین کرده بود  
آن اشکر و کوالدینک الی المصلین یکی از جمله تابعین هرین شکر را شرح  
میکند گفت این شکر در حق خداوند تعالی پنج نماز است و چون پنج نماز  
بوقت بکند روی حق خداوند تعالی بکند آردی و بعد از پنج نماز بر مادر  
و پدر دعا بکنی که روی حق ایشان گذاردی از نیک باشند یا مرده تو این  
ورد را نگاه توانی داشت مگر در پنج نماز چون اینجا رسید که



اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي وَلِوَالِدَيَّ وَلِجَمِيعِ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ وَالْمُسْلِمِينَ وَ  
 الْمُسْلِمَاتِ ابْنِ ابْنِ كَوَيْدِ اللَّهِ أَغْفِرْ لِي وَلِوَالِدَيَّ وَارْحَمَهُمَا كَمَا رَحِمْتَ  
 صَغِيرًا وَكَبِيرًا وَالْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ بِدِينِ لَفْظِ عَاكِدِ مَوَاقِفِ رَأْسِ  
 قَوْلِهِ وَقَالَ رَبِّ ارْحَمْنِي صَغِيرًا وَاصِلًا رَامِرًا وَحَاسِتًا جَوْنِ بَيْنِ  
 لَفْظِ عَاكِدِ انْعِمْهُ فَرْمَانِ بَرُونِ كِي وَدِينِ بَابِ احَادِيثِ بَسْمِ آتِ  
 يَكُنِ اَنْتَ كَرَسُولِ صَلَّيْكَ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَعْرِفَايَكَ كَمَا اَكْرَأُكَ مَا رَوَيْدِ بَرِ بَرِ بَرِ  
 تَعَالَى جَزِي مَكْتَبِ بَرِي اَزْ اَنْ جَزِي حَرَامِ كَرِهَ بَرِي وَارْزَانِ  
 مَا رَوَيْدِ رَهْرَهْ جَزِي خَوَاهِدِ كَوَيْدِ كَرِهْ بَرِي بَرِي بَرِي وَنِي  
 دَارْتِ مَا رَوَيْدِ رَهْرَهْ جَزِي خَوَاهِدِ كَوَيْدِ كَرِهْ بَرِي دَوْنِ بَرِي  
 نَحْوِ اَهْدِ رَسِيدِ وَدَرِ تَفْسِيرِ افْ كَهْتِ اَنْدِ بَعْضِي كَهْمِ اَهْدِ اَنْ  
 اَزْ اَنْ اَنْتَ كَهْمِ جَزِي مَحْتَاجِ شَوْنِ بَرِي دَارْتِ بَرِي بَرِي  
 بَرِي اَنْتَ تَرِي مَكْنِي وَبَرِي مَكْنِي كَهْمِ اَهْدِ اَنْتَ اَنْتَ اَنْتَ  
 دَرِي اَنْتَ وَبَرِي اَنْتَ اَنْتَ اَنْتَ اَنْتَ اَنْتَ اَنْتَ اَنْتَ اَنْتَ  
 صَلَّيْكَ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اَنْتَ اَنْتَ اَنْتَ اَنْتَ اَنْتَ اَنْتَ اَنْتَ  
 جَزِي اَنْتَ اَنْتَ اَنْتَ اَنْتَ اَنْتَ اَنْتَ اَنْتَ اَنْتَ

مبارک

می برحق او کند ادره باشم فرمود کنی از صد حق کنی کند ره باشی  
 و لیکن نیکی کنی و بانی ادره باشی که در حق ایشان بکنی تو ای بسیار  
 یابی حکایت اشرف مالک رضی الله تعالی عنیه روایت میکند که جوانی بود  
 در عهد حضرت مصطفی صلوات الله علیه نام او علقمه بنی کعبه بود  
 در انواع طاعتها ادا می طاعتها کردی و روزه داشت و شبها نماز  
 کردی تا که به بیمار شد و در رنج افتاد و زبان او درین شد خیر  
 بهر عالم رسید پس علی عثمان را رضی الله تعالی عنیه عبادت او فرستاد آمدند  
 و بر سر بالین او نشستند و هر چند کلمه شهادت بر او تلقین کردند  
 زبانش گشست و اذان کرد پس علی را بلا را بنزدیک هر علم فرستاد  
 که برو و سلام برسان و رسول را ازین حال خبر بکنی بیامد و آنحضرت  
 را خبر کرد رسول صلوات الله علیه فرمود که مادر رویدار کفند مادرش  
 زنده است فرمود که بنزدیک وی روید و سلام من برساند و بگوید  
 اگر تو اینجا میتوانی آمدن بیا و اگر نه تا ما بیایم بلال بیامد و پیغام  
 بکند که مادر گفت هر ارجان من فدای رسول باد من بروم بنحو  
 و عصار دست گرفت و آمد بنزدیک حضرت رسول خدا و نزد سلام

و بعد کرد رسول صلوات الله علیه فرمود که ترا یک سخن برسم راست بگو هر که اگر  
 راست بگویی بوی جبرئیل خیر خواهد کرد فرمود حال علقمه چگونه  
 بوده است گفت یا رسول الله من از وی ناخشنودم بیک چنین  
 فرمود که چرا گفت زیرا که رضای زن را بر رضای من برگزیده بود  
 حضرت مصطفی صلوات الله علیه فرمود ناخشنودی تو زبانش را بند کرده است  
 و از شهادت باز مانده است از وی خشنود شوی یا نه گفت کشته شده  
 گفت یا رسول الله او در حق من جفا بسیار کرده است من از وی خشنود  
 نشوم فرمود بلال برو و تو صاحب بهم و همین جمع کنید تا علقمه  
 را ببیند و بگوید که مادرش از وی خشنود نسبت مادرش گفت فرزند  
 مرا در پیش من بسوزی دل من را طافت از او و مرا ضعیف  
 عزیمت نهائی هر از آتش دنیا باهول تراست و سوزان تر  
 و چون تو از وی ناخشنود خواهی بود او را نماز نیست و روزه  
 نیست و هیچ طاعت از وی مقبول نیست گفت یا رسول الله من ترا  
 گواه گرفته ام که از وی خشنود شد من سید گفت یا بلال برو و نگاه کن  
 تا حال وی چگونه است بلال بدرخانه علقمه رسید آواز

کلمه

آواز کلمه شهادت و می آمد و زبانش گشاده شد گفت ای یاران زبانی  
 علقمه را آزاد مارد گرفته گرفته اکنون خشنودی مادرش را بنشیند  
 همان روز وفات یافت رسول بروی نماز کرد و او را دفن کردند  
 چون حال وی راست کردند بر سر خاله وی آنحضرت باز ایستاد  
 و فرمود یا معشر الکمله ارجان و الانصار من فضل و فخره علیکم  
 و علیه لعنة الله و ملائکته و انبیاءه و اولیائه من بعد و لا یصلی الله تعالی علیه من بعد و لا یصلی الله تعالی علیه من بعد  
 یعنی ای گروه مهاجر و انصار هر کس برگزیند زن خود را بر مادر خود  
 لعنت خداوند و فرشتگان است و قبول نکند حق تعالی فرایض و  
 نوافل او را فصل اول در حق اولاد علی و ابی طالب و اهل بیت  
 و پدر بر فرزند خود حق دارد فرزند را نیز بر مادر و پدر حق است  
 چنانکه ابوهریره رضی الله عنه روایت میکند که رسول صلوات الله علیه فرمود  
 از حقوق که فرزند را بر مادر و پدر است یکی آنست که نام نیکو  
 کند چون از مادر در وجود آید اگر پسر بود تکلف کنند تا نام از نام  
 پیغمبر آن کنند که در حدیث می آید که روز قیامت بندگان را بسوزی و رخ  
 میکشند فرمان آید که بندگان را از آید که او را بنزد ما حشر است

۹۰



فرشتگان سوال کنند که آن که ایستاده مان بید که هر نام حبیب است  
 محمد یا احمد و من از کرم خود رواند که هر نام حبیب خود را عذاب  
 کنم و از اینجا گفت حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله و من ولد که ثلاث بنین  
 و کفر سیر و الحمد منهم یا منی فقد جفا فی بی هر کس بپس فرزند آید  
 و یکی نام من نکند بد رستی که بر من جفا کرده باشند و دیگر از حقوق  
 بر پدر داشت که فراموش میامد موز چون کلام شود مجد است  
 آمده است که خداوند تعالی میفرماید من علم و ولد القرآن فکان  
 حج البيت عشر الاثربة من ولد اسماعیل و کانما غزا عشر  
 الاثربة غزوة و کانما اطفم عشر الاثربة من اطفم و کانما  
 کسب عشر الاثربة غاری و کتب له بكل حرف من القرآن عشرة  
 حسنة و حتی غنم عشر سبابة لا اقول الا بحرف بل الحرف  
 عشر و لا عشر و مع عشر و یكون فی قبره الی یوم البعث و یقبل  
 میثاقه من الکرامه و یجوزیه علی الصراط کالتبرق الخاطیف و کم  
 یفارقه القرآن حتی یرثه من الکرامه افضل ما شاء یعنی هر  
 کس تعلیم کند فرزند خود را قرآن پس گویا که ده هزار حج آورده و ده

بسم الله الرحمن الرحیم  
 الحمد لله رب العالمین  
 و الصلوة و السلام علی سیدنا محمد  
 و آله الطاهرین  
 و علیهم السلام  
 و بعد

از

هزار عه کذارة و از آن کرده ده هزار سپهر از فرزندان اسماعیل علیهم السلام  
 و ده هزار غز و کرده و ده هزار سلمان کر ستم طعم داده و ده هزار  
 برهنه را جام پوشید و بنویسد از برای او بهر حرفی از قرآن ده حسنه  
 و عو کند از ده حسنه میگوید که اگر حرفی است بلکه گفته است  
 و لایمده است و میمده است و باشد با او در قبر تا روز قیامت  
 و کران کرد اند یک حسنه او را و یک کلام او را بر صراط همچون برق چرخ  
 و جدا شود از وی قرآن تا فرود او را در فاضل منزلی و این چندین  
 ثواب مران کس است که فرزند خود را قرآن بخواند و حق سیم فرزند  
 را بر پدر آهست که چون رسیدن شود و بالغ شود و در حرام  
 خواهد افتاد او را زن بخواند و اگر در حرام بود بشوهر  
 دهد و فرزند را بر حرام نبرد و عذلی مادرش در وقت  
 شیر دادن نگاه دارد که فرزند فاسق و بی ادب آید آن عذاب  
 مادر و پدر را بود **حکایت** مالک دینار رحمه الله  
 روزی از خانه بیرون آمد گریان یار آن گفت چه افتاده شما را خواجه  
 گفت دختر کی است مراد خانه او را گریان کرد گفت ای بابای من روا

روا دارم که هر که گرسنه داری و رواندارم که لقمه حرام دهی که بر  
 کمر سنجی صبر توان کرد و در آتش و زنج صبر توان کرد و روا بود  
 که بقیامت بر هم و تودرمائی بدان سبب که مانند نیم که حرام بوده  
 یا حلال این سخن بر حرام زده است و مران گریان کرده و دیگر آنکه او را  
 بعام آموختن مشغول کنی تا بقیامت شقیع تو بود و اگر علم ممکن بود  
 بر این پیشه بیاموزی تا کلام شود که الحرفه امان القبر و بنماز  
 فرمای تا بی غازی نیاید که عاده خوردی پای دار بود چون بدین صفت  
 برای فرزند صالح کشت و شمره چنین فرزند در دنیا شود  
 و در عقبی خود چگونگی چنانکه حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله فرمود که هفت  
 کار است که هر چه ببرد و ثوابی غیر او کسی که سجده می سازد  
 تا مادام که بلیت کس در آن مسجد نماز کند از ثواب پا و میرسد  
 و ویم که جوی بکند و آب روی جاری کند تا مادام که از آن جوی  
 آب میخورند از ثواب آن بوی میرسد سیم کسی که مصحف یا کتاب  
 بنویسد تا مادام که یک کس بر آن مصحف میخواند از ثواب روح  
 او میرسد چهارم کسی که چشمه جاری کرد آن تا مادام که از آن چشمه

نفع

نفع میگیرند مرد و ثواب آن بروج او میرسد پنجم کسی که فرزند  
 صالح داشته بود چون او ببرد فرزند صالح او را دعای میگوید میکند  
 و ثواب و عز آن بوی میرسد چون ولد و ولد صالح بود هر طاعتی که  
 میکند ده مقلد ثواب را بود که گفته اند که او را نیکو پرور که از شست  
 که اگر بد بود بدی توینی نخست **حکایت** یکی پسر خود بزرگ امیر  
 المؤمنین علی رضی الله عنه آمدند پدر را از پسر شکایت کرد که پسر مرا از امیر  
 المؤمنین علی رضی الله عنه گفت ای پسر ندانسته که پدر و مادر را در ده  
 فرزند حق است چرا حق بجای نمی آری فرزند گفت یا امیر فرزند را  
 بر پدر هیچ حق هست یا نه گفت هست یکی آهست زنی طلب پارسا  
 و فاسق و تا فرزند عار نبود که اطلبوا الطوبی لکم الا کثرت و ویم  
 آنکه چون از مادر بسیارید او را نام نیکو کند سیم او را قرآن بیاموزد  
 تا در دین دنیا از وی بر خور فرزند گفت یا امیر مادر مرا بچرا صد  
 در مضربه است و من انا میگویم که مرا جعل نام کرده است یعنی  
 سر کین گرداننده سیم آنکه مرا از کتاب خداوند یک آیت نیاموخته است  
 امیر المؤمنین علی گفت ای شیخ هنوز کلمه میگوئی و میگوئی که فرزند



مراتب اول بار تو اور آفریده بدانکه هر چه تو از فرزند می بینی تو باید در  
خود این معامله کرده باشی **حکایت** یکی پدر خود را میزد مردی  
و صد کردند تا او را نرسد گفتند ای جانوران هر کسی پدر خویش  
را چگونه زند پدرش گفت هیچ مکنید که من درین موضع پدر خود  
را زده ام حق تعالی ایدار من گماشت تا با من همین معامله کند که با من  
پدر خود کرده و قوله تعالی **وَلَا يَجِدُ الْكَافِرُ الْإِيمَانَ إِلَّا بِغُلَامٍ** فصل بود  
**چشم** فی حق التزوج علی الزوجة بزکد و نسیان و ولایت میکند که اگر  
بزرگ رسول **صلی الله علیه و آله** آمد و گفت یا رسول الله مسلمان شدم و مرا  
بچه نامی نایقین من ندیدم شود فرمود که بچه میخوای فرمود  
بکوی آن درخت را تا بیاید اعرابی میگوید بزرگ درخت آمده  
و گفت ما ای درخت رسول خدا ترا می طلبد اجابت کن درخت میل  
کرد و بچه از زمین برکشید و بیامد پیش حضرت عالم علیکم و بر رسول  
خدا سلام کرد اعرابی گفت یا رسول الله **صلی الله علیه و آله** چه خبر است مرا همین  
بفرمایید پیش تا بجای خویش از در رسول بد رخت اشارت کرد رفت  
تا بجای که آمده بود و بچه را در زمین فرو برد و بچه آنکه در اول

بود

بود حکم شد اعدای مستودعی خواست و گفت یا رسول الله دستوری ده تا بر  
سجده کم زخم بوسه زدن گفت دستوری ده تا بر پایهای تو بوسه دهم بوسه داد  
باز گفت یا رسول الله دستوری ده تا بر سجده کم رسول **صلی الله علیه و آله** فرمود ای تو ای  
اگر خدایا را بودی سجده کردن من بفرمودی تا لایق است من شوهران را  
سجده کردی بزرگ داشت حق نعمت ایشان را سلمان فاری  
رضی الله عنه میگوید که فاطمه رضی الله عنها مادر بزرگ حضرت رسول **صلی الله علیه و آله**  
و اثر کربن در روی او ظاهر بود فرمود که ای دختر ترا چه کربانی است  
گفت یا رسول الله دروش سخن گفته ام و علی خشمناک شد مرا عذر خواستم  
خشنود شد و گفتا با کربان این روی بر آن روی افتادم و زاری می  
کردم تا خشنود شد حضرت مصطفی **صلی الله علیه و آله** فرمود پس نیکو کردی که او را ز  
خوش خود کردی که اگر تو با خشنودی علی وفات کردی من رجزا تو را ز  
نگردی ای دختر خوش حال آن زن که شوهر از وی خشنود باشد که یکروزه  
خشنودی شوهر زن را بهتر از آن طاعت پیوسته دیگر فرمود مرزن که  
یکصد یک است خشنودی شوهر حاصل کند حق تعالی بفرماید تا بود مهر  
موی که بر آن زن است اورا عبادت یکا بنویسند ای دختر فاضلترین

عبادت زن طاعت استن مشهور خود را و از کند شفت آن دولت  
و ایشان ثواب زیاده از یک ساله عبادت نماز کردند و هر سال  
که از آن ریمان بر مید توای شهید در دیوان او بنویسند ای دختر  
زنی که شوی از وی خشنود از دنیا بیرون زود تا بجای خویش بد رخت  
نمیند و از حوض کوثر آب خورده ای دختر یکساعت باشی خوشتر از یک  
تازه فاضلتر از یکساله عبادت است ای دختر در روی شوهر شرفت  
خاکم کردن فاضلتر از خانه آکبه زیارت کردن است ای دختر هر شوهر  
که از آن خشنود بود بد کندش که اینک هشت پر نعمت جای هست از هر  
درو که خواهد و در رخت آن در بهشت آید و هر زنی که در ستوری  
شوهر از خانه بیرون آید نکند که شوهر آن زن را هر چه در آسمانها و زمینها  
آفرید و مکان که آن زن بروی کند بروی کند و آنگاه که بخانه باز آید  
و اگر شوهر را غمی بود او همه در لغت بود **حکایت** خواجه حسن  
بصری رحمة الله علیه گفت با چنین رسید است که در عهد رسول **صلی الله علیه و آله**  
دختر که داشت بشوهر داده همیشه آن دختر شوهر را در درختی و مادر  
شوهر چندان اناجی کردی سود ناشی تاگاه دختر وفات یافت مادر

اورا

او را خواب دید که آتش در مویهای او افتاده و می سوزد و هر دو دستش  
زنجیر آتشین تهاه و بر سر و پای زنجیر نهاده و دو مار آتشین در پستان  
او افتاده و خونای آتشین از رهاش می رود مادر سؤال کرد که این چه حالت است  
که ترا می بینم گفت این آتش در موی من افتاد است که از آن حرمان نبوشید  
چون بچه را بدینی بکوی تازان امت را بکوی تاسوی خود از آن حرمان  
پوشیده دارند تا بدین عذاب گرفتار نشوند و این زنجیر بر دست  
بل است که مال شوهر را اجازت او خرج کرده و بر مردمان میدادم و حضرت  
رسول را بکوی تازان امت را بکوی تامل شوهر را بی اذن وی بکس ندهد  
و این بند برای من از امت که بی اذن شوهر از خانه بیرون می روم بکوی رستناها  
و اما آنها و غیر آن برسان بنان امت محمد **صلی الله علیه و آله** تا بی اجازت شوهر از خانه  
بیرون نروند و بمن بجز بکیند و این دو مار بر د و پستان من افتاد است  
که فرزند من مرا نراشید مید در برسان بنان امت محمد **صلی الله علیه و آله** تا شوهر را  
نماند تا بدین انواع عذاب گرفتار نشوند و احوال را با رسول خدای  
خدا عزت تامد که در کار من نظر کند مادرش از خواب بیدار شد چون  
والهی کربان بزرگ حضرت رسول **صلی الله علیه و آله** آمد و خواب را حکایت کرد







آنست که رنجی و بدخوشی بگوشد از زن باید که آن را تحمل کنی تا روز  
پسین ایشان چنانکه در حکایت آمده است **حکایت** مردی بنزدیک امیر  
المومنین عمر رضی الله عنه درآمد تا از زنی خود شکایت کند پیش آمد  
در بسته دید مرد بایستاد و از نشو و نشود که زن از مرد خود بامریتی میگفت  
و او شفاعت میکرد مرد بسیار از زن خود خوشنود شد و باز گشت  
ناگاه امیر المومنین از خانه بیرون آمد دید که مرد میرود گفت کجا  
آمد بودی گفت یا امیر آمدن بودم که از زن خود که کم شنیده که زنی  
باشم چه میگفت و دعا میکرد من از وی راضی شد و امیر فرمود که در گذشت  
ایشان را بر من حقیقت که بسبب آن از دروغ نجات خواهد یافت چنانکه  
حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود **نَرْجِعُ امْرَأَةً فَقَدْ حَصَّنَ نَفْسَهُ دِينَهُ**  
**یعنی هر کس زن خواست نصف دین او در حصار آمد و دویم آنکه ایشان**  
**نکاحه باین مال شما اند** سیم آنکه کار زن شما اند چه بار آنکه طباطبائی شانه  
چشم آنکه دایگان و شیر آوان فرزندان شما اند بدین سبب از ایشان  
خوشنود باشید و الله اعلم **فصل** **نور چشم** بدانکه از حقوق مسلمانان  
دیگر حق همسایگان است و این حق برابر کنند با حق پدر و مادر

که چندین فرمود حضرت رسول الله ﷺ که حرمت همسایه چندانست  
که حق مادر و پدر بر فرزندان و حضرت رسول ﷺ فرمود که چندان  
وصیت حضرت جبرئیل علیه السلام کرد از باب یکی کردن با همسایه که گمان  
برد که همسایه از همسایه میراث باید برد آنکه او فرمودند که یا ابوهریره  
پرهیزکار باش از عایدترین مردمان باشی که هیچ طاعتی به پرهیزکاری  
نرسد آنکه گفت بدان خدای که جان من در قرضه قدرت او است  
که بنده مسلمان نبود تا مسلمانان از رضایت و ظلم او درمان نیابند  
و در حقوق تقاضا است چنانکه حضرت رسول ﷺ که حقوق همسایه  
بر سه قسم است یکی را بر تو یک حق است و یکی را بر تو دو حق است و یکی را  
سه حق است اما اول که بر تو سه حق است مسلمان است و خویش و  
همسایه و آن را که بر تو دو حق است مسلمان است و همسایه و خویش نیست  
و آن را که بر تو یک حق است نه مسلمان است و نه خویش و اما همسایه است  
سؤال اگر پرسند که همسایه را بر همسایه چه حق است جواب حضرت رسول  
ﷺ فرمود که همسایه را بر همسایه ده حق است اول آنکه اگر او را خواهد  
اکردست و سد بدی و دویم اگر نوازاجی اند بر وی سیم اگر جار شود بر وی

چهارم اگر یکا در دماند و باری خواهد از تو باری کنی خیمه اگر او را مصیبت  
رسد به پستی و غناک باشی ششم اگر شادی بودی تنهت کنی هفتم  
اگر عید به بنا جنازه و دفن او مشغول شوی هشتم اگر غایب شود پاسبان  
مال و خانه وی باشی نهم اگر طعام سازی و پراپه چشائی دهه اگر  
از رنجی بنورسد شغل و خصوصت نکنی کردنی خواهد بود که از  
یک کبر راضی شوی مردی بنزدیک حضرت رسول <sup>صلی الله علیه و آله</sup> و از همسایه  
شکایت میکرد حضرت رسول <sup>صلی الله علیه و آله</sup> گفت وَأَصْبِرْ عَلَى مَا يَقُولُونَ  
یعنی خود را از درد بردار و رنج او را بکش کردنی باشد  
که در میان شما را جدا کند **حکایت** مالک دینار رحمة الله علیه در  
خانه وی صومعه بود و حجر او صومعه بطرف خانه جهودی و چون  
داشت که بسبب کینه که او را با مسلمانان می باشد در برابر صومعه  
وی او خانه ساخته بود و بوی بدی از آنجا می آمد و خواجهازین  
طرف بوی سوختی و بد آنجا نماز کردی هر چه معلوم کرد که خواجها  
در رنج است و هیچ نمیکوید و مدتی برآمد هر دو را از آن تحمل غیب  
آمد روزی گفت ای خواجها چرا آن رنج می کشی و تحمل می کنی

گفت سبب آنکه در دین ما چنین است که رنج همسایه را با یکشمار  
و با اختصاصت نباید کرد که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده است که  
جبر علی علیه السلام مرا وصیت کرد و در باب همسایه از همسایه میراث خواه  
برد تو اگر کیش دیگر داری اما دین ما چنین است هر دو چون این سخن  
بشنود تا مثل کرد و گفت تا این غایت هیچ دینی از دین اسلام برین  
دشمن تر نبود اکنون ازین دین برین دوستزدین نیست که این سخن  
و شیرینی سخن بود این دین را جز حق نبود گفت ای مالک کلمه عرضه کن که  
مسلمان منور گفت لا اله الا الله و لا شریک له و لا حول و لا قوة الا بالله

مسلمان منوم گفت اسحق لا اله الا الله واثبت ان محمد عبده ورسوله  
 واصل علم بالصواب  
 ثم اكلها بعين الملك لونها حادي العبد  
 الصبور لا ضعف عبد مجيد و محمد  
 بن عبد الله بن عباس بن علي بن ابي طالب  
 طهر الخلد من رجاء اول ولد الحسين بن علي  
 قبا بن علي بن عباس بن علي بن ابي طالب  
 دست خدایت چه فراموش شد شایسته دایمی گویند  
 تعذیر الکریم رانده شود وقت که حفظ را بنیاد نه



معارف

قرآن

10.2-4

[illegible][illegible]

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰  
 ۲۰۱  
 ۲۰۲  
 ۲۰۳  
 ۲۰۴  
 ۲۰۵  
 ۲۰۶  
 ۲۰۷  
 ۲۰۸  
 ۲۰۹  
 ۲۱۰  
 ۲۱۱  
 ۲۱۲  
 ۲۱۳  
 ۲۱۴  
 ۲۱۵  
 ۲۱۶  
 ۲۱۷  
 ۲۱۸  
 ۲۱۹  
 ۲۲۰  
 ۲۲۱  
 ۲۲۲  
 ۲۲۳  
 ۲۲۴  
 ۲۲۵  
 ۲۲۶  
 ۲۲۷  
 ۲۲۸  
 ۲۲۹  
 ۲۳۰  
 ۲۳۱  
 ۲۳۲  
 ۲۳۳  
 ۲۳۴  
 ۲۳۵  
 ۲۳۶  
 ۲۳۷  
 ۲۳۸  
 ۲۳۹  
 ۲۴۰  
 ۲۴۱  
 ۲۴۲  
 ۲۴۳  
 ۲۴۴  
 ۲۴۵  
 ۲۴۶  
 ۲۴۷  
 ۲۴۸  
 ۲۴۹  
 ۲۵۰  
 ۲۵۱  
 ۲۵۲  
 ۲۵۳  
 ۲۵۴  
 ۲۵۵  
 ۲۵۶  
 ۲۵۷  
 ۲۵۸  
 ۲۵۹  
 ۲۶۰  
 ۲۶۱  
 ۲۶۲  
 ۲۶۳  
 ۲۶۴  
 ۲۶۵  
 ۲۶۶  
 ۲۶۷  
 ۲۶۸  
 ۲۶۹  
 ۲۷۰  
 ۲۷۱  
 ۲۷۲  
 ۲۷۳  
 ۲۷۴  
 ۲۷۵  
 ۲۷۶  
 ۲۷۷  
 ۲۷۸  
 ۲۷۹  
 ۲۸۰  
 ۲۸۱  
 ۲۸۲  
 ۲۸۳  
 ۲۸۴  
 ۲۸۵  
 ۲۸۶  
 ۲۸۷  
 ۲۸۸  
 ۲۸۹  
 ۲۹۰  
 ۲۹۱  
 ۲۹۲  
 ۲۹۳  
 ۲۹۴  
 ۲۹۵  
 ۲۹۶  
 ۲۹۷  
 ۲۹۸  
 ۲۹۹  
 ۳۰۰  
 ۳۰۱  
 ۳۰۲  
 ۳۰۳  
 ۳۰۴  
 ۳۰۵  
 ۳۰۶  
 ۳۰۷  
 ۳۰۸  
 ۳۰۹  
 ۳۱۰  
 ۳۱۱  
 ۳۱۲  
 ۳۱۳  
 ۳۱۴  
 ۳۱۵  
 ۳۱۶  
 ۳۱۷  
 ۳۱۸  
 ۳۱۹  
 ۳۲۰  
 ۳۲۱  
 ۳۲۲  
 ۳۲۳  
 ۳۲۴  
 ۳۲۵  
 ۳۲۶  
 ۳۲۷  
 ۳۲۸  
 ۳۲۹  
 ۳۳۰  
 ۳۳۱  
 ۳۳۲  
 ۳۳۳  
 ۳۳۴  
 ۳۳۵  
 ۳۳۶  
 ۳۳۷  
 ۳۳۸  
 ۳۳۹  
 ۳۴۰  
 ۳۴۱  
 ۳۴۲  
 ۳۴۳  
 ۳۴۴  
 ۳۴۵  
 ۳۴۶  
 ۳۴۷  
 ۳۴۸  
 ۳۴۹  
 ۳۵۰  
 ۳۵۱  
 ۳۵۲  
 ۳۵۳  
 ۳۵۴  
 ۳۵۵  
 ۳۵۶  
 ۳۵۷  
 ۳۵۸  
 ۳۵۹  
 ۳۶۰  
 ۳۶۱  
 ۳۶۲  
 ۳۶۳  
 ۳۶۴  
 ۳۶۵  
 ۳۶۶  
 ۳۶۷  
 ۳۶۸  
 ۳۶۹  
 ۳۷۰  
 ۳۷۱  
 ۳۷۲  
 ۳۷۳  
 ۳۷۴  
 ۳۷۵  
 ۳۷۶  
 ۳۷۷  
 ۳۷۸  
 ۳۷۹  
 ۳۸۰  
 ۳۸۱  
 ۳۸۲  
 ۳۸۳  
 ۳۸۴  
 ۳۸۵  
 ۳۸۶  
 ۳۸۷  
 ۳۸۸  
 ۳۸۹  
 ۳۹۰  
 ۳۹۱  
 ۳۹۲  
 ۳۹۳  
 ۳۹۴  
 ۳۹۵  
 ۳۹۶  
 ۳۹۷  
 ۳۹۸  
 ۳۹۹  
 ۴۰۰  
 ۴۰۱  
 ۴۰۲  
 ۴۰۳  
 ۴۰۴  
 ۴۰۵  
 ۴۰۶  
 ۴۰۷  
 ۴۰۸  
 ۴۰۹  
 ۴۱۰  
 ۴۱۱  
 ۴۱۲  
 ۴۱۳  
 ۴۱۴  
 ۴۱۵  
 ۴۱۶  
 ۴۱۷  
 ۴۱۸  
 ۴۱۹  
 ۴۲۰  
 ۴۲۱  
 ۴۲۲  
 ۴۲۳  
 ۴۲۴  
 ۴۲۵  
 ۴۲۶  
 ۴۲۷  
 ۴۲۸  
 ۴۲۹  
 ۴۳۰  
 ۴۳۱  
 ۴۳۲  
 ۴۳۳  
 ۴۳۴  
 ۴۳۵  
 ۴۳۶  
 ۴۳۷  
 ۴۳۸  
 ۴۳۹  
 ۴۴۰  
 ۴۴۱  
 ۴۴۲  
 ۴۴۳  
 ۴۴۴  
 ۴۴۵  
 ۴۴۶  
 ۴۴۷  
 ۴۴۸  
 ۴۴۹  
 ۴۵۰  
 ۴۵۱  
 ۴۵۲  
 ۴۵۳  
 ۴۵۴  
 ۴۵۵  
 ۴۵۶  
 ۴۵۷  
 ۴۵۸  
 ۴۵۹  
 ۴۶۰  
 ۴۶۱  
 ۴۶۲  
 ۴۶۳  
 ۴۶۴  
 ۴۶۵  
 ۴۶۶  
 ۴۶۷  
 ۴۶۸  
 ۴۶۹  
 ۴۷۰  
 ۴۷۱



الحمد لله رب العالمين

عبد الكريم بن محمد

الحمد لله رب العالمين

عبد الكريم بن محمد  
الحمد لله رب العالمين



عبد الكريم بن محمد  
الحمد لله رب العالمين



